





روزنامه ای به نام جرقه و روزنامه دیگری به نام مردم در تصویر/جهه فرهنگ بوده است. او کتابی در مورد سن پطرزبورگ (لینینگراد، در آنسوی ساحل) و سه کتاب تفسیری در مورد جنگهای چریکهای افغانی بر علیه اشغالگران روسی (برای مثال مهتاب، بیا!) را به نگارش در آورده است. او همچنین ناشر خبرنامه ای به نام پست روسی است.



1 · 2 · 3 · 4



5 · 6



8.1 · 8.2



9 - 10 - 11



12 - 13 - 14



در ابتدای شروع کارم، همسرم دو سوال را پیش روی من قرار داد. او از من پرسید که چرا این کتاب را برای ترجمه انتخاب کرده ام و اینکه مایلم چه کسانی این ترجمه را بخوانند.  
من در پاسخ به سوال اول او گفتم که من این کتاب را با خاطر اراضی کنگکاویهای خودم ترجمه میکنم. برای اینکه بیشتر بیاموزم و هر چه بیشتر پی به حقایق ببرم. و در پاسخ به سوال دوم به او گفتم که مایلم آن کسانی این ترجمه را بخوانند که همانند من میاندیشند، کنگکاوند و جویای پی بردن به حقایق.

این ترجمه را به تمامی جویندگان راه حقیقت اهدا میکنم.

پیام پرتوی

## توضیحات در مورد تصاویر، به ترتیب از بالا سمت چپ

تصویر شماره ۱ - ۱۸۷۹ ، خانواده اولیانوف اهل Simbrisk که به دور پدرشان، بازرس مدرسه Ilja Nikolajevitj Ulijanov گرد آمده اند. پسر مسنتر، سمت چپ پدر، آلکساندر (اعدام شده ۱۸۸۷). ولادیمیر ایلیچ ۹ ساله در قسمت پایین سمت راست تصویر که به زانوی پدر خود تکیه کرده است.  
عکاس: ناشناس

تصویر شماره ۲ و ۴- دو بانویی که در زندگی لنین وجود داشته اند: کروپسکایا که ملبس به لباس مبدل کارگری Agafja Atamnova، در راه ملاقات همسر خود لنین در فنلاند، سپتامبر ۱۹۱۷ ، و اینسا آرماند، نزدیکترین دوست لنین.

تصویر شماره ۳- ۱۸۶۹ - ۱۹۳۹ Nadezjda Konstantinova Krupskaja مرگ لنین ۱۹۲۴ ، او به اپوزیسیون مخالف استالین، از طریق تلاش جهت رساندن وصیت نامه لنین بدست کنگره، پاری نمود، اما هرگز مدعی و یا در جستجوی بدست گیری رهبری اپوزیسیون نبود. اینسا آرماند ۱۸۷۴ - ۱۹۲۰ لنین را برای اولین بار در سال ۱۹۱۰ در پاریس ملاقات نمود. آنها برای مدتی درازی در نزدیکی هم زندگی میکردند و رابطه خود را تا زمان مرگ آرماند که بر اثر بیماری وبا کودکان در تاریخ ۲۴ سپتامبر ۱۹۲۰ جان سپرد حفظ نمودند.  
عکاس: ناشناس

تصویر شماره ۵- ۱۸۸۷ ولادیمیر ایلیچ لنین - ۵ ساله در جریان نامنویسی در دانشگاه Kazan. ما میتوانیم تلاش‌های لنین را در جهت تقلید از برادر خود آلکساندر که در همان سال اعدام شد حدس بزنیم.  
عکاس: B.R.Bik

تصویر شماره ۶- ۱۹۰۸ ، لنین کسل از بازی شترنج با ماسیم گورکی (۱۸۶۸ - ۱۹۳۶) در ویلای او در کاپری، خمیازه میکشد. مخالف او که هیجان زده در کنار صندلی نشسته است الکساندر بوگدانف (۱۸۷۳ - ۱۹۲۸)، رهبر گروهی از مارکسیستها که خدا را در میان مردم جستجو میکرد، نام دارد. در پس زمینه تصویر گورکی با خوشحالی به لنین نگاه میکند. لنین جدال در مورد مدرسه بوگدانف را در کتاب Materialism and Empriocriticism که در سال ۱۹۰۹ منتشر شد خلاصه نمود.  
عکاس: Ju. A. Zjeljabuzjkij

تصویر شماره ۷- ۱۹۱۷ جولای، باریش تراشیده و ملبس به موی مصنوعی، لنین در ایستگاه راه آهن در Razliv ایستاده است. او در حال فرار از دست پلیس سوسیالیست انقلابی، آلکساندر کرنسکی است.  
عکاس: D. Lesjensko

تصویر شماره ۸- ۱۹۰۷ از دفتر بین المللی سوسیالیست در اشتوتگارت. Hjalmar Branting ۱۸۶۰ - ۱۹۲۵) هفتمنی نفر از سمت چپ. هفتمنی نفر از سمت راست که بدرستی دیده نمیشود، لنین است. خانمی که در راستترین قسمت عکس ایستاده Angelika Balabanova نام دارد (۱۸۷۸ - ۱۹۶۵). بعنوان معشوقه موسیلینی او این را برای مارکسیسم معرفی نمود. او در سال ۱۹۲۱ کمونیسم را به خاطر سوسیال دمکراتی رها کرد. مرد میانه سالی که در کنار او ایستاده است اگوست بیل است (۱۸۴۰ - ۱۹۱۳) که در سال ۱۸۶۹ همراه با Wilhelm Liebknecht حزب سوسیال دمکراتی روسيه را تاسیس نمودند.  
عکاس: ناشناس

تصویر شماره ۹- ۱۸۶۰ - ۱۹۴۶ Lindhagen قدم میزند. در چپ ترین قسمت عکس همراه با سوسیال دمکرات چیگرا Ture Nerman ۱۸۸۶ - ۱۸۶۹) و شهردار استکلهلم Carl

در سال ۱۹۳۵ پاک سازی شد اما توانست مدتی بسیار طولانی در اردوگاه زندگی کند. در کنار او Otto Grrimlund (۱۸۳۹ - ۱۹۶۳) ایستاده است. مردی که با ریش و کلاه در پشت سر نین ایستاده کاملاً شناسایی نشده اما همراه با تصویر دیگری از Malmström در خیابان واسا دیده میشود.

عکاس: Alex Malmström

۲- بازار Hö با میخانه‌ای که در پس زمینه تصویر وجود دارد، اینچنین به نظر می‌آمد است. فروشگاهی در آن نزدیکی قرار داشت که نین از آنجا لباس میخرید. مسافران قطار در همان روز در هتل Regina واقع در خیابان ملکه شماره ۷۴ اتفاقی گرفتند. در نتیجه نین نیازی نداشت که به دنبال نیازهای خود به جای دیگری برود، چرا که ورودی قسمت مردانه میخانه در خیابان ملکه شماره ۷۶ بود.

عکاس: ناشناس

۳- با قدمهایی آهسته، گروه در خیابان واسا بطرف Tagelbaken به قدم زدن ادامه میدهد. در پس زمینه تصویر بانک استکلم، handelsbanken (بانک تجارت) و بوفه اتوماتیک که "محبوب حزب" نیکای بوخارین بصورتی مکرر از آنجا بازدید میکرد. از چپ براست: ۱. مردی ناشناس که در تصویر قبلی نیز وجود داشت. ۲. گنورگی زینویف که توسط استالین محاکوم به مرگ شد (۱۸۸۳ - ۱۹۳۷)، همراه با پسرش Stepan Otta. ۳. کروپسکایا با کلاهی بالبه ای پهن. ۴. Olga Ravitj. ۵. Ture Nerman. ۶. اینسا آرماند. ۷. کارل لیند هاگن. ۸. نین. ۹. Grimlund

عکاس: Alex Malmström

۹- یکی از قرارگاههای کار اجباری نیروهای تجاوزگر انگلیسی در جبهه شمالی، زمستان ۱۹۱۹.

عکاس: ناشناس

۱۰- نین با جاروی قرمز خود جهان را از قیصرها، پادشاهان، کشیشها و سرمایه داران پاک میکند. ترجمه نوشته روسی: "رفیق نین جهان را از تفاله‌ها پاکسازی میکند". Michail Tjeremynch och Viktor Deni (1920)

۱۱- قبرستان دسته جمعی در سیبری ۱۹۱۹ پس از بازدید یک گروه تنبیهی از گاردهای سفید.

عکاس: ناشناس

۱۲- یک دوست بسیار با اهمیت برای همه نواوران صنعتی و انسانهای تجدد طلب، نین یک سخنرانی تهیجی را در رابطه با هشتمین کنگره حزب در مارس ۱۹۱۹ در گرامافون ادیسون قرائت میکند. مهمترین مسئله ارانه گزارش سیاست کشاورزی حزب و مبارزه با یهودی ستیزی بود.

عکاس: L.I. Leonidov

۱۳- خداحافظی با اسلحه. یک سرباز سرخ با دستهای کثیف، طی روز خلع اسلحه در سال ۱۹۲۱ با اسلحه زرق و برق دار خود وداعی دلپذیر میکند.

عکاس: ناشناس

۱۴- از سومین کنگره کمینترن در سال Andrejevskij در کرملین در ماههای میان ژوئیه و ژوئن ۱۹۲۱. با کلاهی لبه دار متمایل به یکطرف، پیشانی در دست و قلم خودنویسی آماده، نین یک سخنرانی را که میخواست اپرداد نماید، در آخرین لحظه و با حالتی نیمه خوابیده بر روی پله دقیقاً پایین کرسی سخنرانی تغییر میدهد.

عکاس: V.K. Bulla

۱۵- نین در مبل دسته دار ساخته شده از چوب نخل هندی، و استالین نمونه‌ای از یک رابطه همراه با آرامش را طی دوران نفاخت نین در گورکی، میان ماههای اوت و سپتامبر ۱۹۲۲، به نمایش میگذارد. عکاسی قطع

شده است (از جمله بخاطر اینکه سیگار استالین ناپدید شده بود) و بارها دستکاری و رفع ایراد شد. برای اولین بار در روزنامه پرودا به تاریخ ۲۴ سپتامبر ۱۹۲۲ منتشر شد.  
عکاس: خواهر لنین ماریا اولیانووا

۱۶- پس از اولین سکته مغزی در می ۱۹۲۲ لنین را طی دوران نقاہتش در گورکی در اوت ۱۹۲۲ در حال نوازش گردیده ای نشان میدهد.  
عکاس: خواهر لنین ماریا اولیانووا

۱۷- وابسته به صندلی چرخدار و از لحاظ سیاسی فلچ پس از یک سکته مغزی دیگر در ۶ دسامبر ۱۹۲۲. با خواهر خود ماریا و چشم پزشک M.I. Averbach در گورکی، تابستان ۱۹۲۳.

عکاس: ناشناس

## در سرزمین رنج و مشقت

شهر کوچک Simbirsk واقع در ولگا خود را برای برگزاری عید پاک آماده نمی‌نمود. بازار از بوقلمونها، جوجه‌های پروار، گلدانهای بزرگ با پنیرهای بسته بندی شده و خمیر، گوئیها با همه نوع آرد و سبدهای تخم مرغ فوج می‌زد. کشاورزان شب را بر روی نمدهای حصیری در دکه‌های خود خوابیده بودند. درشکه چیها به صورت جمعی ایستاده و خدمات خودشان را با فریاد به گوش مردم میرسانند و پله‌های کلیسا از گدایان موج می‌زد. در خانه اولیانوف با شروع درد زایمان، جشن عید پاک متوقف شد. جمعه ۱۰ آوریل ۱۸۷۰ – ۲۲ آوریل بر طبق تقویم قدیمی<sup>۱</sup> – ولادیمیر ایلیچ از مادرش ماریا متولد شد. پدرش Ilja Nikolajevitj Ulijanov (۱۸۳۱-۱۸۸۶) بازرس مدرسه بود و در همان روز گزارشی در مورد وضعیت فریب به ۹۰۰۰ دانش آموز را در روزنامه محلی حوزه خودش منتشر نموده بود.

Simbrisk از بسیاری جهات شهر عجیبی بود. شهر در دست راست ساحل ولگا، بیش از ۵۰ میل در جهت آنسوی منطقه تاتارها و Niznyj Novogord tijvaser ها قرار گرفته بود. و ۱۰۰ میل پایینتر در جهت آب، منطقه kalmuck Astrachan و kalmuck از قرار داشت.

موقعیت منطقه منحصر بفرد بود، بر روی باریکه کوچکی از کناره شهر میان رود فرعی ولگا، Svijaga، که دقیقاً در همان نقطه به سمت شمال جریان دارد، و خود ولگا که به سمت جنوب روان است. از بالای Kronan (تاج)، بخشی از شهر که در عمل در اختیار نجیب زادگان بود، منظره زیبایی برابر با ۲ تا ۳ کیلومتر از پهنهای ولگا در مقابل دید بیننده قرار داشت. شهر مانند نقطه‌ای مرزی در مقابل طایفه‌های چادر نشین آسیایی، که مجموعه‌ای بودند از آسیاییها و اروپاییها، قرار گرفته بود. تقریباً ۲۰۰ سال قبل از تولد لنین شهر توسط دهقانان شورشی Stenka Razian محاصره شده بود. پس از در هم شکسته شدن شورش، سرازیری قسمت فوقانی رودخانه توسط صدھا چوبه دار تاریک شد.

صد سال قبل از لنین و در همان منطقه رهبر کشاورزان Jem Pugatjov elian قیامهایی بود که هزاران سال در چین رخ داده بود. ترتسکی مینویسد:

"اگر چه قیامها به پیروزی کامل منتهی می‌شوند، اما طبقه دهقان تنها خاندانهای جدیدی را بر روی سپرها بوجود آورده و طبقات جدید فنودال را پایه گذاری مینماید."<sup>۲</sup>

این یک تفکر کیج کننده است که حتی قیام لنین، انقلاب اکتبر، پس از دویست صد سال در ردیف اینچین شورشیهایی مردمی قرار گیرد که از درون متلاشی شدند. وجود فنودالیسم در Simbirsk محسوس‌تر از هر جای دیگر بود. ۷۵ درصد از زمینها در اختیار مالکان بود. مردم مالک یک پنجم جنگلهای اطراف بودند. بقیه را تزار و مالکان بصورت مساوی میان خود تقسیم می‌کردند. یکی از دانشمندان بزرگ شهر Karamzin -ه تاریخ‌خناس بود که شجاعانه از بخشش‌های خدایان حمایت نمی‌نمود، و Ivan Gontjarov نویسنده که با رمان خود، Oblomov زندگی رو به انحطاط مالکان را به تصویر می‌کشد. "اوبلوموری" به عنوان نشانه‌ای از یک ترکیب واقعی از عبارات ولگردی، نالمیدی شدید، جنبش‌های با ارزش و بی تفاوتی درمورد زندگی انسانها از زبان روسی به همه زبانهای دیگر وارد شد. اوبلوموف گفت "خواندن برای کشاورزان مناسب نیست، اگر به آنها خواندن و نوشتن را بیاموزید، دیگر شخ نمی‌زند".

Gontjarov همچنین رمان نه چندان مشهور *پرتگاه عظیم* را نوشت. او در این کتاب توصیف می‌کند که چگونه آن نهیلیستهای نفرت انگیز در منطقه سیمبریسک جولان داده، زنان نجیب زاده را فریفته و پولهایی را از آنها قرض می‌گرفتند که هرگز نتوانستند باز پس دهند.

پدر لنین، ایلیچ نیکولاویچ تز خود را در مورد مدار سtarه های دنباله دار Klinkerfueska نوشت و آینده درخشانی برای او پیش بینی می‌شد. در عوض او ترجیح داد که یک بازرس به صورتی غیر معمول فعل مدارسه بشود. مدرسه‌ای عمومی وجود نداشت. Kalmuck ها و دیگر اقلیتها که یک سوم جمعیت را تشکیل میدانند در بهترین حالت فرزندان خود را به مدارس قران می‌فرستادند. کشیشها مایل بودند که تمام مدارس به مدارس کلیسا‌ای تبدیل شوند.

ما میدانیم که پدر لنین در جوانی علاقه شدیدی به شاعر و منتقد معروف Dobroljubov داشت. و در آرشیو پلیس تزار تلگرافی را پیدا کرده اند که نشان میدهد که او و چند تن از رفاقتمنان آنرا برای یک روزنامه چکی جهت تجلیل از پانصدمین سالگرد تولد Jan Hus ارسال نموده بودند.

به روایت معمول آن مدارسی که ایلیچ نیکولاویچ بازرسی میکرد بشدت مخوبه بودند و نصب پنجره هایی جهت تعویض هوا و چوب لباسی از خدمات او محسوب میشد. در زندگینامه های رسمی منتشر شده از لنین این چنین گفته میشود که پدرش ۲۰۰۰ مدرسه برای ۴۰۰۰ بچه ساخت. این مدارس در منطقه اداری با بیش از یک میلیون کشاورز وجود داشتند.

در خانه لنین و همینطور در خانه ای که Krupskaja دوران طفولیت خود را در آنجا سپری کرده بود همه روزنامه طنز آمیز ایسکرا را، که از جانب انقلابیون تحت نام غیر سیاسی منتشر میشد، میخوانند. (همان نامی که بعدها لنین برای روزنامه اش انتخاب نمود). و دقیقا در همین سال کتاب جنگ و صلح تولستوی به صورتی دنباله دار منتشر شد.

یک بار دانش آموزی ایلیچ نیکولاویچ را ملاقات نموده و این داستان را برای او تعریف میکند. بازرسی به مدرسه او میاید و زمانیکه دانش آموزان عقاید خود در مورد آنروزها بر روی کاغذ میاورند، پسرک مینویسد که بازرس که قوی هیکل و مطلع بود، نیتوانست عبارت "را ادا کند و به جایش فرف فرف میکرد. معلم عصباتی شد و به دانش آموز در کارنامه اش صفری داد و او را مردود اعلام کرد.

روز بعد وقتی که داستان به گوش ایلیچ نیکولاویچ رسید کارنامه او را تغییر داد و آنرا به عالی تبدیل نمود. مادر او ماریا آلساندرونا هم از بسیاری جهات یک انسان غیر معمولی بود. او بدون داشتن معلمی و تنها از طریق خود آموزی به سه زبان انگلیسی، فرانسوی و آلمانی صحبت میکرد و مدرک معلمی داشت. بر روی میز پای تختیش از جمله شکسبیر را به زبان اصلی و اثر لوئیس در مورد انقلاب فرانسه را در هشت جلد داشت.

دخترها میاموختند که با تنها ماشین خیاطی موجود خیاطی کنند. لنین خود پیانو تمرین میکرد و میتوانست آوازهای تکنفره هینه و والنتینا را بخواند. او کتاب میخواند، مینواخت و آواز میخواند و تحت نظرات مادرش روزنامه خصوصی خانواده را با نام سبابات تولید میکرد. رفت و آمد آنها با دیگر اهالی سیمبریسک بسیار محدود بود. ایلیا هر چند از گاهی تعدادی از همکاران خود را به خانه میاورد. همین و بس.

مادرش در خانواده بلانک متولد شده بود. پدر او آلساندرا دمیتریویچ بلانک یک دکتر پلیس ساکن سن پطرزبورگ بود که بعدها در منطقه ای خارج از کازان به نام Kukusjkino ارباب شد.

بلانک خودش پسر یک یهودی مسیحی از اهالی اوکراین بود. اطلاعات در این مورد از دهه های ۲۰ در آرشیو مرکزی وجود داشته است، اما ابتداء در دهه های ۹۰ به بیرون درز نمود. یک تفسیر معمولی از این هیش هیش کردنها اینست که حزب کمونیست حاکم نمیخواست بهانه ای بدست هوادارن نژاد پرست: هر دو، مخالفان کلیسا ای داخل کشور و جاسوسان نازیست بدده که به منظور خود در مورد برنامه یهودیها در حزب بلشویک دست یابند. اگر لنین حتی به اندازه یک هشتمن هم جهود بود از آن سوء استفاده میشد.

در سال ۱۹۳۳ خواهر لنین آنا به استالین نامه ای نوشت و در آن در مورد تحقیقات شجره شناسی خود توضیح داد. او در آنزمان مدرکی را از اوکراین بدست آورده بود که نشان میداد خواهر و برادرهای او یقینا از جانب مادری یهودی بودند. او تصور مینمود که این واقعیت "میتوانست کمک شایانی به امر مبارزه بر علیه ضد یهودی بودن بنماید".

استالین ظاهرا با او موافق نبود و پاسخی نداد. خواهر او با مدارک جدیدی بازگشت و ادعای نمود که لنین در مورد نژاد یهودی و نفوذ "آن بر روی شخصیت تبل و بی مسئولیت روسی" [مبالغه] نموده است. در نوشته های لنین مدرکی در اینمورد که او واقعا این چنین مقایسه ای را میان روسها و یهودیها نموده باشد یافت نشده است. و استالین سکوت کرد. او خواهان بحثی عمومی در مورد اصل و نسب و دیدگاه لنین راجع به یهودیان نبود.

دلایل دیگری نیز میتوانست برای این دولی وجود داشته باشد. یقینا تعداد بسیاری در روسیه وجود داشتند که بلانک نامیده میشدند و میتوانستند از جمله متعصبترین وطن پرستان باشند. به عبارت دیگر آنها نمیتوانستند به اندازه کافی به واقعی بودن این اطلاعات اطمینان داشته باشند.

مادر بزرگ لنین Grosschopf نام داشت و زنی مجرد بود. او دختر یک مرد آلمانی و زنی سوئدی به نام Anna Beta Öhrstedt بود. مادر لنین در واقع پرووتستان تربیت شده بود. برای او دشوار بود که از قوانین ارتدکسها پیروی نماید، به کلیسا نمیرفت و فقط چندین بار دست به دعا بر داشته بود، آنهم به خاطر فرزندانش که مریض بودند.

آن بتا در سال ۱۷۹۳ در پطرزبورگ با یک تاجر آلمانی موفق به نام **Johan Grosschopf** ازدواج کرد. او هم از طرف مادری و هم پدری سوئدی بود. پدر او **Karl Fredrik Grosschopf** در سن پطرزبورگ طلاسازی میکرد و در سال ۱۷۴۱ در اوپسالا متولد شده بود.

لینن هرگز مطلبی در مورد زندگی خودش نتوشت و بشدت در این مورد ساكت بود. اما در چند مورد او را ناگزیر نمودند که فرمهایی را پر کند، از جمله پرسشنامه ای که در سال ۱۹۲۰ از جانب بشویکها منتشر شد. در این پرسشنامه او خود را به عنوان یک "نویسنده" توصیف مینماید. در جواب این سوال که او به چند زبان میتواند آزادانه صحبت کند، میگوید: "آزادانه! به هیچ زبانی". او در مورد محل زندگیش اینچنین مینویسد: "من در روسیه فقط در کنار ولگا و در پایتختها زندگی کرده ام". او سیبری و Pskov را فراموش میکند. قبل از هر چیز او خود را مانند یک inVolzjan، یکی از اهالی ولگا، پسر ولگای مادر میداند. پدرش را به عنوان یک "بازرس مدرسه عمومی" توصیف مینماید و درباره پدر پدرش فقط مینویسد "نمیدانم".

نسل جدید بیشتر از خود لینن در مورد اصل و نسب او میدانند. به عنوان مثال ما میدانیم که پدر بزرگ لینن نیکلای واسیلیویچ اولیانوف، خیاط فقیری بود که در بندری تجاری و ماهیگیری به نام Astrachan که به زبان روسی آنزمان آمستردام نامیده میشد زندگی میکرد.

در ضمن امروزه ما مطمئناً میدانیم که نیکلای واسیلیویچ ایلیانوف رعیتی بود که در سال ۱۷۹۱ آزادی خود را خرید و برای پرداخت وامهایش تا سال ۱۸۰۸ بدون دریافت دستمزد کار کرد، و سپس در Astrachan در رده شهروند قرار گرفت.

در آنجا او همسر آینده خود آنا آلسکیف که ۲۵ سال از او جوانتر بود را ملاقات نمود. در ۱۸۱۲ اولین فرزند آنها که بیش از چهار ماه زنده نماند متولد شد.

در سرشماری سال ۱۸۳۵ معلوم شد که نیکلای واسیلیویچ اولیانوف در ۷۰ سالگی پدر چهار بچه بود، یکی از آنها ایلیا، پدر لینن که جوانترین بود و فقط دو سال داشت.

پس مادر پدر لینن آنا آلسکیفنا که بود؟ در مقاله منتشر شده به نام "اجداد لینن" نویسنده ای به نام Maritta Sjagijan گفت که او رعیتی آزاد شده، دختر یک کالموک مسیحی بود. اما چاپ درباره مقاله در سال ۱۹۵۸ بهانه ای بدست او داد که هر چه بیشتر خود را معرفی کند. آنا آلسکیفنا رعیت نبود بلکه کنیز بود! در دو سند متعلق به ۱۸۲۵ که Maritta Sjagijan تکثیر مینماید، آنا آلسکیفنا به عنوان "کنیز آزاد شده" توصیف میشود.

این یک واقعیت است که برده داری در روسیه به عنوان یک موسسه تا پایان ۱۸۲۵ وجود داشت. در سیبری و Astrachan، اقوام مغولها، قیزیزها و "دیگر آسیایها" میتوانستند کوکان خردسال خود را به عنوان برده بفروشند، و در آنجا حتی اسیران جنگی از میان این ملتیها نیز بفروش میرسیدند. این امر قبل از همه چیز به تاجرانی که حق داشتن رعیت را نداشتند این فرصت را میداد که برای خود نیروی کار ارزان تهیه نمایند. اما در روسیه در سال ۱۸۰۸ قانونی تصویب شد که برده هایی که به سن ۲۵ سالگی میرسند باید آزاد میشندند، امری که شامل حال پدر بزرگ لینن شد. او به عنوان شهروند مورد قبول واقع شد.

اما بیش از هر چیز اینکه آنا آلسکیفنا از چه ملتی بود مورد سوال است. او از مغولها بود و یا از قیزیزها؟ اغلب مغولها در حوالی Astrachan وجود داشتند و مانند چادر نشینها، کاملاً نزدیک شهر زندگی میکردند. ادعا میکند که مدارکی را دیده است که نشان میداد که او مغول بود، اما او متأسفانه این مدرک را تکثیر نمینماید. شاید که آنها در جریان جنگ جهانی دوم از بین رفته باشند.

ایلیا نیکولاویچ اولیانوف، پسر چهارم و آخرین پسر کنیز، زمانی متولد شد که پدرش ۶۷ و مادرش ۴۳ ساله بود. پنج سال بعد پدرش مرد. این برادر مستقر واسیلی، مشاور و دستیار ماهیگیر تزویتمند Sapozjnikov بود که وظیفه نگهداری از خانواده را به عهده گرفت.

واسیلی خود شنه آگاهی و دانش بود ولی هیچگاه امکان کسب آن را پیدا نکرد. او با قبول مخارج تحصیل برادر کوچک خود به این آرزو واقعیت بخشید.

امروز اولگا دیمیتریونا اولیانووا تنها باقیمانده از نسل لینن است. او با سماجت کامل همچنان ادعا میکند که عمومی او یک روس "کامل" بود.

او تا اندازه ای درست میگوید. لینن و خانواده او از هر نظر روسی بودند. روسیه کشوری چند ملتیست. ملت "روسی" داشتن به همان سادگی داشتن ملت "سوئدی" نیست. خود عبارت نشانده‌اند این است که همه در روسیه متولد شده اند، جایی که صدها گروه مجزا در کنار هم زندگی کرده

و به ذوب نژادی در جامعه ای مشترک یاری رسانده اند. امروز چه کسی میتواند تصور نماید که شاهزاده استروگانف نژادی از تاتارها داشت؟ یا اینکه یک هشتم پوشکین سیاهپوست بود؟ یا اینکه تزار نیکلای ۱/۲۵۶ قسمت خونش روسي.....

در شهر کوچک سیمبریسک با تقریباً ۳۰۰۰۰ نفر جمعیت، که بخش بزرگی از آنها غیر روسی بودند، لنين متولد شد، و در همانجا یک سوم از عمر خود را طی کرد.

سیمبریسک شهری کوچک و آرام بود که از نظر نظامی ابداً اهمیتی نداشت اما بندر تجاری مهمی برای ولگا بود. این منطقه باید برای هر جوانی منطقه جالبی باشد. در فصل تابستان در آب گرم رودخانه ها شنا کردن. ماهیگیری کردن، حیوانات کوچک وحشی را شکار کردن و بر روی یخها اسکی بازی کردن.

اليانوفها شش سال اول را در شش خانه مختلف در سیمبریسک زندگی کردند. لنين در خانه ای که روبروی زندان شهر قرار داشت متولد شد. ابتدا پس از تولد هشتمین فرزند خانواده آنها توanstند مخارج خرید یک خانه را فراهم آورند. یک خانه چوبی در کنار خیابان مسکو ۸ در حاشیه منطقه نجیب زادگان. خواهر و برادرهای او آنا، آلکساندر، اولگا، ولادیمیر و ماریا بودند. دو فرزند دیگر در دوران طفویل مردند.

تحت نظر ایلیا نیکولاویچ وضعیت مدارس در منطقه اداری سیمبریسک بهبود و افزایش یافتند. او سرانجام با لقب "یک مشاور دولتی واقعی" و یا رتبه یک متمدن واقعی مورد تشویق قرار گرفت. این امر این حق را به او داد که در ردیف نجیب زادگان قرار گیرد و اینکه عالیجناب خوانده شود. اما اینطور به نظر میاید که او اهمیتی به این القاب نمیدارد. ابتدا پس از مرگ او بود که مادر لنين با رنج و اندوهی فراوان ناگزیر شد که خود و اطفال خود را در رده نجیب زادگان Simbrisk<sup>۱</sup> نام نویسی نماید.

بعدها این برای لنين نیز سودمند واقع شد که گاهی به صورتی رسمی نوشته ای را به عنوان نجیب زاده امضاء کند. ولودیا، که لنين از جانب فامیل نامیده میشد، جوانی شاد، سرزنه و بذله گو با موهای قرمز توصیف میشود. او به نظر میاید که بسیار فعال و پر انرژی بود و دوست داشت که اسباب بازیهای خود را خراب کند. – به این شکل انسان بدون اغراق بیشتر میاموزد. او با جوانترین خواهر خود اولگا بیش از همه بازی میکرد. زمانیکه او پنج ساله و خواهرش چهار ساله بود به آنها خواندن را آموختند.

پاسخ نامتفاوت ولودیا به سوالاتی مانند "حليم را باشیر و یا کره میخوای" این بود "مثل ساسیا"، به عبارت دیگر مانند برادر بزرگ خود آلکساندر. برای نشان دادن مهارت خود و در صورت امکان خشمگین نمودن ساسیا همیشه انگیزه کافی وجود داشت. و در حالیکه ساسیا هرگز نمیتوانست جمله ای از روی بد ذاتی به زبان بیاورد، Volodja آموخت که هم دروغ بگوید و هم اینکه بچه های کوچک را آزار بدهد. او عاشق این بود که با صدای بلند و ترس آوری که دیمیتری برادر کوچکش را به گریه میانداخت، قصه روباهی را بخواند که کوساله ای را میخورد و فقط شاخها و سمهایش را باقی میگذارد.

پدرش به پسرها آموخته بود که شترنج بازی کنند، و جعبه شترنجی که او از چوب برای آنها کنده کاری کرده بود توسط لنين مانند وسیله ای ارزشمند محافظت شد تا زمانیکه پلیس اطربیش در جریان آغاز جنگ جهانی اول او را دستگیر و آنرا مصادره نمود. پسرها برای مدتی در گوشه ای از خانه زندگی کردند، در آنجا ساسیا آنها را با آزمایشات شبیهایی سرگرم میکرد و بندرت وقت داشت که با یقیه اعضای خانواده معاشرت کند. معمولاً ملاقات کننده گان با جمله "ما را با حضور خودت شاد کن" به دیدن او میرفتند.

همانطور که در آنزمان معمول بود، خانواده اولیانوف یک معلم خانگی را استخدام کرده بود برای اینکه بچه ها را برای ادامه تحصیل در دبیرستان آماده کند. ولودیا ۹ ساله بود که وارد دبیرستان شد. او در آنجا مدار را طلایی به خاطر "هوش، پیشرفت و رفتار خوب" برنده شد.

به نظر میاید که این نتیجه راهنماییهای پدرش بوده باشد، بلکه سیاست تربیتی او اینچنین بود که بچه ها باید خودشان فکر میکردند و خودشان درک خود را از مسائل سازماندهی مینمودند. زمانیکه ساسیا یک روز اعلام نمود که دیگر نمیخواهد به کلیسا برود، پدرش بشدت عصبانی شد ولی به تصمیم او احترام گذاشت. رئیس مدرسه شخصی به نام فنودور کرنسکی، پدر آلکساندر کرنسکی بود که لنين او را در انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ به تبعید فرستاد.

در ژانویه ۱۸۸۶ پدر لنين که هنوز ۵۵ ساله نشده بود فرسوده و از کار زیاد مرد. ساسیا در دانشگاه سن پطرزبورگ درس میخواند و در مراسم خاکسپاری حضور نداشت. اکنون پسرها میتوانستند راه خود را بدون نظارت پدرشان انتخاب نمایند.

وقتی لینین در سال ۱۹۲۲ میخواست در یک پرسشنامه به سوالی در مورد مذهب پاسخ بده نوشت: "بدون مذهب از ۱۶ سالگی". بر اساس آنچیزی که خود او برای دوستش Krzjizjanovskij بازگو نموده بود، او کلاس پنجم بود که صلیب خود را به سطل اشغال انداخته بود.<sup>۱</sup>

مرگ پدرش سخترین ضریبه‌ای نبود که بر خانواده وارد شد. ضربه واقعی سال بعد، در ۱ مارس در جریان دستگیری آلساندر، خواهرش آنا و چند تن از دیگر رفقاء آنها در دانشگاه سن پطرزبورگ توسط پلیس تزار، به آنها وارد شد. آنها به اتهام اینکه در جریان طرح حمله‌ای به آلساندر تزار سوم شرکت داشته اند دستگیر شده بودند.

ساسیا به سازمان تروریستی و انقلابی ناردنیکها (خواست مردم)، که پس از ۸ سال حملات ناموفق بر علیه تزار موفق شد که در سال ۱۸۸۱ آلساندر دوم را به قتل برساند، ملحق شده بود. ساسیا خود را به عنوان داوطلب جهت به قتل رساندن جانشین او معرفی نموده بود. اما قبل از اینکه حتی با نقشه‌ها آشنا بشود همراه با خواهرش که بعدها به دلیل کمبود مدارک کافی آزاد شد دستگیر شد.

مادر لینین زمانیکه از جریان دستگیری آنها اگاه شد تصمیم گرفت که فوراً به سن پطرزبورگ سفر کند. در آن زمستان سرد روسیه لینین بپرون رفت برای اینکه کسی را پیدا کند که مادر او را به ایستگاه قطار که در فاصله ۷۰ کیلومتری در Syzran قرار داشت ببرد. او کسی را پیدا نکرد! کسی وجود نداشت که به خانواده او کمک کند.

ماریا آلساندرونا در سن ۵۲ سالگی ناگزیر شد که این مسافت را با اسب طی کند. پس از ورود از تزار خواهش کرد که به او اجازه ملاقات ساسیا که در Schlusselburg زندانی بود داده شود. تزار کتب اجازه صادر کرد.

ساسیا در مقابل مادرش زانو زد و گریه کنان گفت: "من دلم برات میسوze مادر، منو بیخش".

بسرعت برای او روشن شد که نمیتواند ساسیا را قانع کند. ساسیا هرگز تقاضای بخشش خواهد نمود. ساسیا طبیعی دان بود اما همانند بازاروف، سمبول پوج گرایان در رمان تورگنیف به نام "پدر و پسر" (۱۸۶۲)، علاقه خود را برای تشریح نمودن بدن کرمها با کنش به تنوری براندازی جامعه تکمیل نمود. ما مطمئناً میدانیم که ساسیا لااقل اولین جلد کتاب مارکس به نام کاپیتال را خوانده بود. این کتاب در ۱۸۷۳ به روسی ترجمه شده بود، به عبارت دیگر شش سال پس از اینکه نسخه اصلی کتاب منتشر شده بود (در سوئد تا سال ۱۹۳۵ طول کشید).<sup>۲</sup>

در حالیکه ولودیا هنوز بر نیمکت خود خوابیده و مرتباً "پدر و پسر" را میخواند، ساسیا بوجود آوردن جامعه ای جدید را تجزیه تحلیل میکرد. کمی قبل از مرگش او مقاله‌ای طولانی از کارل مارکس را ترجمه نمود. به عنوان دانش آموزی با همت در سن پطرزبورگ او از روی اکراه و غیر داوطلبانه جذب جنبش دانشجویی غیر قانونی شده بود. کلیه جنبش‌های دانشجویی به استثنای جنبش دانشجویان وطنپرست شده بود. ساسیا که در رهبری جنبش قرار داشت ظاهراتی را به مناسبت بیست و پنجمین سالروز مرگ منتقد بودند. ساسیا که در Dobroljubov سازماندهی نمود. میان ۶۰۰ تا ۱۰۰۰ نفر دانشجو در قبرستان ولکوو تجمع نمودند، و همین کافی بود برای اینکه پلیس راه و روودی قبرستان را مسدود نماید. محاصره شده توسط قراچها دانشجویان دو ساعت در زیر باران شدید مقاومت نمودند. به خاطر برپایی تظاهرات غیر مجاز چهل تن از دانشجویان به اخراج از سن پطرزبورگ محکوم شدند.

ساسیا و رفقاء او به صورتی جدی اعتراض نمودند. ممنوع نمودن بزرگداشت Dobroljubov آخرین ممنوعیت بدنیال صدها منوتعیهای دیگر بود که توسط آلساندر سوم صادر شده بود. برای مثال بزرگداشت سالروز لغور عیت داری در سال ۱۸۶۱ ممنوع بود. بله، سانسور چیها دستور گرفته بودند که عبارت "ر عیت" را سانسور کنند، و این اجازه انتشار نداشت چرا که به این وسیله از واژه‌های کنیفی مانند مارکس استفاده نمیشد.

کاولین، فردی پشدت دست راستی با اطلاعات کافی در مورد اقشار بالای جامعه روسیه در نامه‌ای خصوصی نوشت:

"همه جا بی روحی و پوچی، احمقانه ترین عادات و کاهلی و سستی..... از این لاشه گندیده انسان نمیتواند چیز قابل استفاده درست کند".

بله، ترتسکی تیزبین اینچنین تفسیر نمود: "از آن لاشه گندیده انسان موفق شد مجسمه ای شبیه به تزار بنا نماید".<sup>۳</sup>

دانشجویان تصمیم گرفتند که سیاست Narodnaja Volja (ناردنیکها) را دنبال نموده و تزار را ترور نمایند و ساسیا از صمیم قلب آمادگی خود را برای انجام این کار اعلام نمود.

روزها در انسنتیتوهای بیولوژیکی ایستاده و ماده خوکهای خاکستری اهل بالتیک را موشکافی مینمود و شبها بمب میساخت.

طرح بمب گذاری هرگز به اجرا در نیامد. شش نفر از دانشجویان هم پیمان در دانشگاه نوسکی دستگیر شدند، یکی از آنها کتابی، لغتنامه ای پنرشکی را با خود داشت که حاوی یک دینامیت و ماده ای به نام Stryknin (یک شبک قلیایی سمی) بود.

در دادگاه الکساندر ۲۱ ساله در مورد اعتقادات سیاسی خود صحبت نمود، همه مسئولیتها را بر عهده گرفت و از دادن اطلاعاتی که میتوانست به Okhranka پلیس مخفی تزار یاری رساند امتناع ورزید.<sup>۱۳</sup>

تزار - ۵ ۳۳ ساله، الکساندر سوم با دقت اعلامیه دانشجویان را خواند و وحشتزده در حاشیه آن یاداشت کرد "یک کمون پاریس خالص!"

آنچایی که اعلامیه تایید نموده بود که در شرایط جاری این مشکل بود که سطح زندگی مردم را بهبود بخشد، تزار نوشت: "این هم برای خودش آسایش خاطریست!"  
با نقط خود در دادگاه، ساسیا ورقه مرگ خود را امضاء نمود. مادرش ماریا او را تا محل اعدام با کلمه: "شجاعت، شجاعت!" دنبال نمود.

ولودیا ۱۷ ساله بر طبق گفته های خواهرش در دفترچه خاطراتش نوشته بود:

"نه، این راه را ما انتخاب نخواهیم کرد. این سیاست را ما دنبال نخواهیم نمود"<sup>۱۴</sup>

این شاید روایت صحیحی باشد که در همان زمان، برای او روشن شده بود که تروریسم مانند یک کوچه بن بست است. ماریا در آنزمان کودکی ۹ ساله بود و این ارتباطات را درک نمیکرد. احتمالاً لنین برای مدتی دراز احترام بسیاری برای ناردنیکها قائل بود و سپس بسختی از آنها جدا شد. سازمان ناردنیکها اعدام ساسیا را با ترور اشخاص مهمی مانند شاهزاده سرگنی، Sipjagin - ۵ وزیر و تعداد بسیاری دیگر جبران نمودند. لنین در زمان مرگ ساسیا شاید که خود را کمی سرزنش نموده باشد، به دلیل اینکه روابط میان دو برادر چندان خوب نبود.

"او بدون شک بسیار با استعداد است، اما نمیتوانیم با هم توافق کنیم"، این را ساسیا در مورد لنین به خواهرش گفته بود. او این را اینچنین تفسیر نموده بود که ساسیا از گستاخی و لودیا ناراحت بود، به خصوص زمانیکه پس از مرگ پدرشان این گستاخی را متوجه مادرشان نموده بود. آنا این انتقادات را برای ولودیا که آنها را با قیافه ای عبوس و درهم پذیرفت بازگو نمود.

مرگ ساسیا از همه نظر ضربات روحی فراوانی را برای لنین بدنبل داشت. پس از اعدام برادرش تمام سیمیریسک با خانواده او قطع رابطه نمودند. و در زندان او برای یکی از رفقایش درد دل کرد:

"راه من بوسیله راه برادر بزرگ مشخص میشه".

کروپسکایا در خاطرات خود از خواستگاری عجیب لنین میگوید. این خواستگاری از توضیحی طولانی در مورد اینکه برادرش ساسیا چگونه در زندان حلق آویز شده بود حکایت مینمود. پس از این مقدمه طولانی لنین از او خواستگاری نموده بود.

۱- تا پایان ماه ژانویه - فوریه ۱۹۱۸ روسیه تقویم گتورگیسکی را دنبال میکرد، اما پس از آن به تقویم یولیانیسک (که از دوران زولیس سزار سرچشمه میگیرد. مدل قدیمی تقویم) که از مدت‌ها قبل در غرب استفاده میشد تغییر کرد.

۲- لنو ترسکی: لنین جوان (استکهم ۱۹۷۰)، ص ۱۲

۳- Dimitrij Volkognov: Lenin, Polititjeskij portret, band 1, (Mosko 1994) p50  
۴- Aa, p51

۵- T.koloskova, G.Borodulina 'O.Abramov Mezdu Pravdoj i istinoj : Marietta Sjaginjan اطلاعات جدیدی را در مورد اصل و نسب لنین منتشر نمود، از جانب اتحادیه نویسندهای

۶- زمانیکه که Marietta Sjaginjan خاطر "روشهای شبه علمی در شجره شناسی مورد تکوهش قرار گرفت".

۷- Maritta Sjaginian:Sobranie Sotjininij,band 5 (Moskova 1988)

۸- مقاله Predki Lenina (آجداد لنین) برای اولین بار در شماره ۱۱ Novyi Mir ۱۹۳۷ منتشر شد.

۹- Trofimov,Zjores:Lenin Volkogonovskij , (Uljanovsk1955 ) .۲۹

۱۰- Dimitrij Volkognov: Lenin, Polititjeskij portret, band 1, (Mosko 1994) p250

۱۱- ترجمه روسی کاپیتل اولین ترجمه این کتاب در جهان بود. ۳۰۰۰ جلد از این کتاب در عرض یکسال فروخته شد. در آلمان فقط ۱۰۰۰ جلد در عرض ۵ سال.

۱۲- لنو ترسکی: لنین جوان (پاریس ۱۹۶۹)، ص ۶۷

۱۳ - یکی از کسانی که بر علیه او رای داد Josef Pilsudski نام داشت که در آن زمان یک دانشجوی سوسیالیست بود. او بعدها قدرت را به عنوان یک دیکتاتور فاشیست در لهستان بدست گرفت. این دیکتاتور در Vilnius اسید نیتریک جهت ساختن بمب برای برادر لینین تهیه نموده بود، اما با دریافت ۵ سال تبعید از مجازات نجات یافت.

۱۴ - ماریا یولینوا در مقاله‌ای که پس از مرگش در روزنامه پرودا در ۱۸ فوریه ۱۹۶۳ منتشر شد. او در سال ۱۹۳۷ درگذشت.

## زندان رفت

ولادیمیر اولیانوف جوان با دقت فراوان هر آنچه را که در جهان اطراف او میگذشت تحت نظر داشت. کشفیات دوران کودکی، آن بیش هوشیارانه که از والدین خود به ارت پرده بود و آن سالهای پربار دوران دبیرستان با تجزیه و تحلیلهای صحیح از جامعه زشت روسيه در هم آمیختند.

۱۸۶۱ همزمان با الغای برده داری در ایالات متحده آمریکا، ۵۰ میلیون رعیت روسي آزاد شده بودند. آیا زندگی آنها بهبود یافته بود؟ خیر! او میدانست. بر عکس مالکان یک پنجم از زمینهای کشاورزان را به تصاحب خود درآورده بودند. آنهایی که زمینهای خود را با پرداخت پول آزاد نموده بودند زندگیشان زیر بار فشار و امها از هم متنلاشی شده بود. آنچیزی که از مال و اموال باقی میماند با کار روزانه ای که بدکار بودند تصفیه حساب میشد.

روسيه همچنین کشوری بود که در آنجا سه نفر از چهار نفر از بزرگسالان سواد خواندن و نوشتن نداشتند، همزمان نیمی از بودجه دولتی صرف جنگ میشد. امپریالیسم روسيه مانند یک حیوان وحشی گریزان به پیش میرفت. روسيه ساجالین را تصرف کرده و هر چه بیشتر در آسیای مرکزی نفوذ میکرد، با ترکیه از در جنگ وارد شد، اگر چه پس از آن - بخش بزرگی از فتوحات باید در سال ۱۸۷۸ در کنگره برلین علنی و آشکار میشد. درخواستهای دانشجویان در مورد آزادی نشستها و اجتماعات، داشتن آزادی در سازماندهی تشکلها، لغو سانسور و آزادی در تحقیقات علمی با برخوردي بسیار شدید روپرتو میشد. جلسات صلح جویانه دانشجویان مورد حمله واقع میشد، قزاقها به تظاهرات یورش برده، شرکت کنندگان را کشته، زخمی و شلاق میزدند. روسيه کشوری بود که حتی استطاعت معرفی طبقات اجتماعی "قابل شکنجه" و "غیر قابل شکنجه" را که در جوامع به اصطلاح متمن مورد استفاده قرار میگرفت را نداشت.

مدت کوتاهی پس از مرگ ساسیا، ولودیا وارد دانشگاه Kazan شد. مادرش که دو خواهر متاهل در آن شهر داشت نیز به آنجا مهاجرت نمود. بازنشستگی او پس از شوهرش با حکمی مالی که از پدرش (دکتر بلانک) دریافت میکرد افزایش یافت و آنها بین ترتیب توائنسند مخارج تحصیل ولودیا را فراهم آورده و اقتصاد خانواده را سر و سامان بخشنده.

در دسامبر ۱۸۸۷ از همان سال اول در Kazan، ولودیا با نگهبانان درگیر شد. او تعدادی از دانشجویان دستگیر شده و به زندان افتادند. بازرس پلیس سوال کرد: "خوب جوون، چرا سر و صدا میکنی؟" شما متوجه نمیشید که دارید سرتونو به دیوار میکویید؟"

لنین جواب داد: "چرا متوجه میشیم، ولی ما سرمونو به دیواری میکوییم که ضعیفه. دیواری که با یک تکون کوچیک پایین میریزه!"

در Kukusjkino تنظیمات مالی و مصادره اموال پربریزگ آغاز شد. ولادیمیر لنین با علاقه ای شدید کتاب میخواند، شکار میکرد، شطرنج و اسکی بازی میکرد. پس از یک سال به خانواده اولیانوف اجازه داده شد که بار دیگر در Kazan زندگی کنند. اما ولودیا هنوز اجازه نداشت که به دانشگاه برود و به او گفتند که در خانه درس بخواند. او از این فرصت استفاده کرده و مانند برادرش شروع به مطالعه مارکسیسم نمود.

لنین همچنین از مرخصی که به او تحمیل شده بود جهت نوشتن نامه ای که مدت درازی در مورد آن فکر کرده بود استفاده نمود. او به Nikolaj Tjernysjevskij نوشت، نویسنده ای که در کنار بنیان گذار مارکسیسم فردی بود که بیشترین اهمیت را برای او داشت. رمانهای Tjernysjkevskij "چه باید کرد؟" و "پیش پرده" مانند مقاله های "نامه بدون آدرس" تأثیر دراز مدتی بر روی ولودیا داشت. لنین در آثار خود تقریباً ۳۰ بار بیش از هر رمان نویس دیگری از Tjernysjevskij، نقل قول میاورد. دیگر نویسنده مورد علاقه او همسر لنین jaKrupska میگوید که لنین همیشه نام Tjernvsiesvskij را "با اشتیاق...با گرمی بخصوصی" بیه زیان میاورد.

بدلیل روح آشی ناپذیریدش، نقطه نظراتش، بدلیل آن عزت و غروری که Tjernysjevskij با سرنوشت خم انگیز خویش حمل نمینمود، شاید که او تنها کسی بود که بیش از هر کس دیگری در شکل دادن به شخصیت لنین سهم داشت.

Tjernysjevskij در سال ۱۸۶۲ بر اساس اتهامات بی اساس از قبیل شرکت در تولید حریق دستگیر شده بود. در زندان سن پطرزبورگ او بزرگترین کتاب انقلابی خود "چه باید کرد" را نوشت. ابتدا ۲۱ سال بعد، زمانیکه

سلامت خود را بر اثر انجام اعمال شaque و تبعید در Jakutien از دست داده بود، اجازه یافت که به شهر زادگاه خود ولگا بازگردد.

لینین برای او نامه نوشت. او حرفهای زیادی برای گفتن داشت. از طریق نوشته های Tjernysjevskij بود که لینین شیوه نگاه کردن به آن "رفرم بزرگ" – الغای ارباب و رعیتی را آموخت. Tjernysjevskij یاد آور شده بود "زمینها برای دهقانان، برای آزاد سازی زمین خود پولی پرداخت نکنید! "مرگ بر مالکان"

درک Tjernysjevskij در مورد طبقات نیز لینین را تحت تأثیر قرار داده بود: "طبقات مثل این نیست که یک پادشاه باید باشد و یا نباشد، اینکه نظام نامه ای باید وجود داشته باشد یا نداشته باشد. به عبارت بهتر وجود طبقات ناشی از روابط اجتماعیست، در این حقیقت که یک طبقه نباید خون دیگر طبقه را بمکد."

در اعلامیه "روسیه جوان"، که در میان هوداران Tjernysjevskij دست به دست میگشت، دیدگاههای روشنی در مورد اینکه چگونه روسیه پس از تزار باید ساخته بشود وجود داشت: تعلیم و تربیت مجانی در تمام سطوح، سوسیالیستی نمودن زمینها، الغای تجارت خصوصی، تصویب قانون دولتی نمودن مغازه ها غیر و غیره.

لینین هر چه را Tjernysjevskij نوشته بود بلعید، برای اینکه نوشه های او سرشار بود از "مبازه طبقاتی" امری که لینین در آینده میخواست که از آن عملاً سود جوید. اکنون لینین بدون در نظر گرفتن نتایجش به بت خود مینویسد. او میدانست که Tjernysjevskij سلامتی خود را بر اثر تنبیهاتی که در دوران کودکیش در Saratov متحمل شده بود و به دلیل کار اجباری در کارخانه های نمک سازی در Irkutsk محلی که بسیاری بیهوده کوشش نمودند که او را آزاد نمایند از دست داده بود. اما لینین به گرفتن پاسخی امیدوار بود.

شاید که نامه هرگز بست Tjernysjevskij نرسید، ما نمیدانیم. اما لینین به هر حال پاسخی دریافت نکرد و در سال ۱۸۸۹ kijTjernysjevs درگذشت.

مادر لینین که برای خانواده اش نگران بود، تصمیم گرفت که از شهر خارج شود. او قطعه زمینی را در روستای Alakajevka واقع در فرمانداری Samara خرید و در می سال ۱۸۸۹ همراه با خانواده اش به آنچه نقل مکان نمود. زمستانها اولیانوها در Samara زندگی میکرد. لینین در روزنامه محلی، جهت کسب درآمد اضافی، به عنوان معلم خصوصی تبلیغات میکرد.

با اینحال کشاورزی کاری برای آن رهبر انقلاب آینده نبود. او تصمیم گرفت که زندگی روستایی و مسائل کشاورزی را به صورت تئوریک مطالعه نماید، اما در مورد اینکه مانند سر کارگر یا مالک کار کند، فکری نکرده بود.

مرگ خواهر عزیز لینین اولگا، که سوندی را در دانشگاه سن پطرزبورگ خوانده نموده بود ضربه سختی به خانواده لینین زد. او به مرض تیفوس و باد سرخ، یک بیماری خطرناک که قبل از پنیسیلین وجود داشت، مبتلا شده و در سال ۱۸۹۱ درگذشت. اما این حادثه نیز مانند حادث دیگر عزم لینین را در ادامه راهش جزمنت نمود. در Samara او مطالعه کتاب کاپیتال اثر مارکس و آنتی دورینگ در مورد ماتریالیسم نوشه اندگلس را آغاز نمود. در آن دوران اندگلس هنوز زنده بود.

بعدها لینین بر آن شد که علل رشد سریع مارکسیسم در روسیه را که به زعم او سریعتر از بسیاری دیگر از کشورهای اروپایی در روسیه ریشه دوانده بود را جستجو نماید، او نوشت:

"در طول نیم قرن، میان دهه های ۴۰ تا ۹۰ در دورانی که ستمی شدید، وحشیانه و ارتقای از جانب تزاریسم اعمال میشد، افکار ترقیخواهانه در روسیه مشتاقانه یک توری انقلابی واقعی را جستجو کرد و با کوششی پیوسته، تحسین برانگیز و دقیق [نظرات علمی و تعیین کننده] آمریکایی و اروپایی را در این زمینه دنبال نمود. طی نیم قرن روسیه یقیناً عذاب فراوانی را از طریق تحمل رنج و دادن قربانی، با صرف انژری فراوان به جان خریده و فداکارانه مارکسیسم را به عنوان تنها توری واقعی انقلابی جستجو نموده است....."

توضیح دیگری هر چه عمیقتر به علل اینکه چرا مارکسیسم در کشور "عقب مانده" روسیه به آن سرعت رشد نمود مپردازد. تمدن روسیه صدها سال در گفتگویی پر تمر با اروپای غربی، مباحثی که در آن روسیه در بسیاری جهات معرف ارزشها "انسانیتی" بوده است، شرکت نمود. سنتی آزادخواهانه و مشخص روسی وجود دارد که به پدیده های منحصر بفردی، مانند تجمعات مردمی در Novgord و Pskov ([Vetje]) در دهه

های ۹۰۰ - ۱۳۰۰ باز میگردد. یقیناً طی بخش بزرگی از تاریخ در مقایسه با تمامی روسیه، کنترل سیاسی و اجتماعی مردم توسط مقامات اجرایی در کشورهای پیشرو فرهنگ اروپای شرقی وسیعتر بوده است.

لنین روسی، در مارکس و انگلیس مبارزه ای را بر علیه تمدن کشورهای غربی میدید. در هیچ کجای جهان سرمایه داری به اندازه سرمایه داری روسیه بی ابرو نبود. در کجا بیشتر از روسیه میتوان سرمایه داران بزرگ را یافت که تروریستهای انقلابی را از لحاظ مالی تامین نموده، و حتی اعتصابات را در شرکتهای خودشان سازماندهی میکردند؟

در کنار مطالعات مارکسیستی خود، لنین در مدت کوتاهی دیبلم حقوق خود را که به صورت غیر حضوری در دانشگاه سن پطرزبورگ خوانده بود دریافت نمود و توانست با آن به عنوان وکیل مشاور یک "وکیل قسم خورده" در Samara و در سن پطرزبورگ آغاز به کار کند. کارفرمای او، وکیلی به نام Chardinm، مردی با هوش و شطرنج بازی ماهر بود.

نظارات مختلفی در مورد اینکه لنین تا چه اندازه ای در کار وکالت موقف بود ارائه شده است. اما مدارکی ثبت شده چندی حاکی از اینکه او در چند دعوای حقوقی پیروز شد وجود دارد. یک بار او خودش از تاجری به نام Arefjev که تصور میکرد که به تنهایی حق کنترل بر روی ترافیک بخشی از ولگارا دارد شکایت کرد. زمانیکه لنین و باجناغ او vJelizaro بدون اجازه با قایقدار دیگری بر روی رودخانه سفر میکردند، او را با خشونت مجبور به بازگشت نمود. لنین در دادگاه او را محکوم نموده و او به خاطر رفتارش به یک ماه زندان محکوم شد.

شغل وکالت ماسک مناسبی برای آن انقلابی جوان شده بود. یک ریش قرمز رنگ و یک تاسی که در مراحل ابتدایی خود قرار داشت، تاییدیه ای ظاهری به جایگاه جدید او داده بود. دادگاهها در اصل در سال ۱۸۶۴ به کار نمودند. در اینجا لنین در تماس با جوانانی قرار گرفت که افکار انقلابی داشته و از جانب ارگانهای دولتی مورد اذیت و آزار قرار گرفته بودند. او بزودی توانست اولین هسته مارکسیستی را در Samara سازماندهی نماید. پس از کذشت؛ زمستان و پنج تابستان در آن منطقه، در اوت ۱۸۹۳ به لنین اجازه داده شد که به سن پطرزبورگ مهاجرت نماید. بدون حرفة ای تصمیم گرفته شده و یا مشغولیتی لنین ناگزیر شد که با دریافت کمکهای مالی ناچیز از مادرش امرا معاش نماید، اما او مخارج خود را دقیقاً به خانه گزارش میداد. او به مادر خود نوشت: "این ماه قیمت بليط قطار شهری تا یک روبل و ۳۶ کوپک بالا رفته".

برای او که پس از مرگ شوهرش بازنشستگی ای برابر ۱۰۰ روبل در ماه داشت، بسیار دشوار بود که شکم یک و گاهی دو بچه را در سن پطرزبورگ، محلی که دست کم ۴ روبل در ماه برای زندگی نیاز بود، سیر کند. یقیناً لنین از در آمدهای ناگهانی که هر از چند گاهی ظاهر میشدند سود میجست، اما انرژی اصلی خود را جهت انجام کارهای بزرگ صرف نمینمود. اکنون برای اولین بار او در ارتباط با دیگر مارکسیستها و دانش آموزان پدر مارکسیسم روسیه، Georgij Plechanov، قرار گرفت. کسی که بیش از همه خود را برجسته نمینمود Pjotr Struve پسر شهردار شهر Astrachan بود. لنین بلافضله از او فاصله گرفت و معتقد بود که او از جمله کسانیست که مدت درازی در سنگر باقی نمیماند. آن "مارکسیسم قانونی" که او مدعی آن بود، در برخوردي ناموزون با طرحهای لنین قرار داشت.

۱۸۹۵ لنین با دیگر مارکسیستهای جوان سن پطرزبورگ "اتحادیه برای آزادی طبقه کارگر" را بنیان گذاری کرد. این اتحادیه ۱۷ عضو داشت، پنج عضو مهندس، دو عضو دکتر و یک "انقلابی حرفة ای" (دشمن آینده لنین، رهبر منشویکها Martov).

یقیناً طبقه کارگر برنامه داری وجود داشت. اما در همان زمان یک نقطه عطف بود.

زمستان ۱۸۸۴-۱۸۸۵ Nadezjda Konstantinova Krupskaja به گروه لنین پیوست. او یک سال از لنین جوانتر بود، یک معلم قد بلند، رنگ پریده و جدی، که هسته های مطالعاتی مارکسیستی را در شهرهای حومه ای سن پطرزبورگ رهبری نموده و بزرگسالان را در مدرسه ای که یکشنبه ها به آنها اختصاص داشت تدریس مینمود. او چهره ای معمولی داشت و یکی از معمولترین نامهای روسی را "حقیقت" (Vera)، "امید" (Nadezjda) و "عشق" (Ljubov) را بر خود داشت.

آنها یکدیگر را در ایام روزه در یک مهمانی در خانه مهندس Robert Calsson، که بعدها به مهره ای مهم در طرحهای برق رسانی به روسیه سرخ تبدیل شد، ملاقات نمودند. آنها به خوردن خاکینه دعوت شده بوند. فردی به صورتی اتفاقی گفت که شاید که ما باید به کمیته هایی که جهت آموزش خواندن و نوشتن تاسیس شده است وارد شویم.

Krupskaja در خاطرات خود نوشت: "ولادیمیر ایلیا ایلیچ خنید و خنده او به نحوی آزار دهنده بود. من دیگر هرگز نشنیدم که او به این شکل بخند."

او گفت، "اگر کسی وجود داره که میخواهد با این قبیل کمیته ها میهن را نجات بده، ما مانع او نمیشیم." لینین شروع به احوالپرسی کردن از Krupskaja در خانه اش که خیلی پایینتر در دانشگاه Nevskij زندگی میکرد نمود. پدرش که افسر بود Herzen و Tjernysjevskij را میخواند و او را از پستش به دلیل افکار غیر قانونی معزول نموده بودند. با گذشت زمان علاقه ولاڈیمیر و Nadezjda به یکدیگر شدیدتر شد و یک جفت شدند، یا شاید بتوان گفت یه هیئت سه نفره: لینین، Nadezjda و هدف مشترکشان. سن پطرزبورگ پایتخت کشور بود، اما همچنین بزرگترین مرکز صنعتی کشور با یک طبقه کارگر که در همان زمان آموزش سوسیال دمکراتیکی میدید.

چند سال بعد Krupskaja توانست در مورد بازدیدها خود از کارخانجات پارچه بافی Thornton در خیابان Schlusselburg و نحوه زندگی در آنجا سخن بگوید. او نوشت، محل سکونت آنها آنچنان هوای خفه ای داشت که در آنجا شمع روشن نمیشد. طی یک اعتصاب در همان کارخانه لینین اعلامیه ای را نوشت و استعداد خود را برای توصیف یک هنر مقاعده کننده و ساده افشاء نمود. با استفاده از چند صد لغت او توانست در سه سطر تفاوت میان ساختمان یک دولت تزاری، لبرال و یک دمکراسی سوسیالیستی را توضیح بدده.

یکی از رفقای او Krz jizjanovskij Krz میگفت: "از لحاظ ظاهری لینین چنان ساده بود که به راحتی میتوانست در مناطق کارگری زندگی کند. او شبیه یک Kulak کوچک از اهالی Jaroslavl است. یک کشاورز زیرک، به خصوص زمانیکه او ریش داشت".

استخوانهای بزرگ گونه هایش، این حقیقت که او نسبت به رشدش بدنیش کوتاه قد بود و اینکه او کلمه "می" را بصورتی ناهنجار تلفظ نمیمود، چیزهایی نبودند اورا از دیگر روسها متمایز نماید. در مورد اندازه قد لینین کسی دقیقاً چیزی نمیداند، فقط اینکه تمامی شاهدان قد او را ۱،۶۰ حس میزنند. اما در هیچیک از پروتکلهای پلیس یک اندازه مشخص از او ثبت نشده است. مسئله اینجاست که در قانون اساسی روسیه تا سال ۱۹۰۵ مقرر شده بود که شخصیت نجیب زادگان نباید بوسیله رفتار بد از جمله عکس گرفتن و اندازه گیری قد مورد بی احترامی قرار گیرد.

Krupskaja بر این عقیده است که تبلیغات میان کارگران سن پطرزبورگ به لینین آنچیزی را آموخت که بعدها میتوانست او را به یک رهبر مردمی تبدیل نماید. اولین نوشته باقیمانده از او شامل یک سری از مقالات تکنیکی، "دوسستان مردم"؟ چه میخواهند (۱۸۹۴)، میباشد که خشمگینانه "مارکسیستهای قانونی" را به باد طعنه گرفت. آن زهرآگین بودن مشهور لینینی در همان زمان به صورتی کاملاً تکامل یافته وجود داشت.

انضباط به هم پیوند خورده انجمن مبارزان، نطفه حزب سوسیال دمکراسی روسیه شد. این انجمن تبلیغات سیاسی را به پیش برد و اعتصابات را رهبری نمود. کارگران صنعتی دستمزدی داشتند که حتی برای سیر کردن شکمشان هم کفایت نمینمود، آنها اجازه سازماندهی خودشان را نداشتند، بلکه شامل ترحم صاحبان کارخانه ها میشدند و یا در اختیار پلیس قرار میگرفتند.

در اطلاعیه ای که از جانب انجمن مبارزان منتشر شد این چنین آمده بود: "ما باید هر روز اینجا، یا آنجا بشنویم که فردی مرده است (در جریان حاته ای به دلیل کمبود امنیت کاری)، اما کسانی که خون ما را میمکند به پر کردن جب خود ادامه میدهند، آنها به کسانی که مرده اند و خانواده آنها که نان آور خود را از دست داده اند توجیه ندارند. ما تمام روز را کار میکنیم، عرق و خون خود را میدهیم. هر دقیقه ما جان خود را به خطر میاندازیم، اما هیچ امکانی جهت استراحتی موقتی نداریم، و اگر اتفاقی روی دهد آنها ما را متهم به عدم توجه میکنند! طمع سرمایه داران، روزهای بلند کار، دستمزد کم - اینها هستند دلایل تمامی حوادث. حتی آن روزهای تعطیلی که تا به حال گرفته ایم نیز به نظر این حیوانات وحشی زیاد است، و اکنون دولت را متقادع نموده اند که همیشه جانب سرمایه داران را بگیرد، که از تعداد روزهای تعطیل در سال بکاهد."

از طریق فعالیت انجمن مبارزان، محبوبیت سوسیال دمکراتها میان توده های کارگر، بخصوص پس از اعتصاب کارگران پارچه باف در سن پطرزبورگ در ۱۸۹۶ که ۳۰۰۰ نفر در آن شرکت نمودند، افزایش یافت. اکنون انجمنهای سوسیال دمکراسی در مسکو، کیف، ولاڈیمیر، یاروسلاول، Voznesensk-Ivanov و مناطق دیگر سازماندهی شدند.

در آوریل ۱۸۹۵ لینین جهت ملاقات مارکسیستهای تبعیدی روسی، مطالعه روابط اروپایی و همزمان درمان بیماری معده خود در یک استراحتگاه درمانی در سوئیس به سوئیس، پاریس و برلین، مسافرت کرد. او در همان زمان به گفته رفقایش ۳۵ یا ۴ ساله به نظر میامد و نام مستعار "Starik" (پیرمرد) را گرفته بود. اما

ملاقات او با پلخانف، در محل زندگی تابستانیش در montsLes Or در سوئیس، نیز به حل مشکل کمک نکرد. پلخانوف که ۱۶ سال مسنتر بود بالین مانند یک کودک دبستانی صحبت کرد. او یقیناً استعداد لینین را تحسین نمود و با نقطه نظر اش موافق بود، اما رفتار او را عقب افتاده و خشن ارزیابی نمود.

در سپتامبر لینین به سن پطرزبورگ بازگشت و کار سیاسی خود را از سر گرفت. او در مقاله‌ای خاطر نشان ساخت که ما اکنون باید به قوانینی که سرمایه داران را باری رسانده توجه نموده و وزرایی را مد نظر قرار دهیم که بیش از همه دشمن کارگران هستند.

پادشاه هنوز "پدر کوچک" برای کارگران و کشاورزان بود. لینین گفت: "اگر کسی بر علیه تزار و ارگانهای جاری نظم و ترتیب دهنده جامعه آغاز به سخن گفتن نمینمود، تنها کارگران را بر علیه خود تحیریک میکرد. آلساندر سوم از فرط مشروب خوری مرده بود و نیکلای جوان از همان ابتدای در دست گیری قدرت نشان داد که لیاقت اداره امور را نداشت. طی جشن تاج گذاری در دشت Chodynka در مسکو ۲۰۰۰ نفر به دلیل ازدحام بیش از حد زیر دست و پاه شدند. نیکلای به جای اینکه به جشن و پایکوبی خاتمه دهد و عزای عمومی اعلام نماید، فرمان ادامه جشن را داد.

اما ابتدا ده سال بعد بود که تزار اقتدار خود را از دست داد و مردم معمولی نیکلای را "جانور خون آشام"، "قاتل" و "هیولا" خواندند.<sup>۱</sup>

علیرغم آن تجربیاتی که لینین در امر پنهان کاری، طی آن دوره ای که تمایل فراوانی به نارودنادا ولیا "ناردنیکها" داشت، بدبست آورده بود، نتوانست که توجه پلیسها را به خود جلب ننماید. همان نام خانوادگی او پلیس را مظنون نموده بود.

شب ۸ دسامبر لینین و تعداد بسیاری از دوستان او دستگیر شدند. روزنامه انجمن delo Rabotjee قبل انتشار اولین شماره اش توقیف شد. انجمن مبارزان که آن زمان ۴۶ عضو داشت، در عمل از میان رفت.

لينين در زندان معروف دادرسی، در سلوی انفرادی زندانی شد<sup>۲</sup>. اما راهی را پیدا کرد که بتواند با دنیای خارج تماس بگیرد. به نقل از یکی از رفقاء زندانیش آنها حتی با کمک زدن ضربات به دیوار کلفت زندان شترنج بازی میکردند. به او اجازه داده شد که "نامزد" خود را در زندان ملاقات کند، و بلافاصله Krupskaja خود را معرفی نمود. بدلیل اینکه حق داشت با او کتاب رد و بدل نماید او توانست با نوشته‌های نامرئی در میان خطوط پیغام‌های خود را به رفقاء در بیرون از زندان خود برساند. او نگارش رساله "تکامل سرمایه" داری در روسیه<sup>۳</sup> را که سالها بعد کاملاً قانونی منتشر شد آغاز نمود.

هر بار که نگهبانان از جلوی سلوی او عبور میکردند، لینین ناگزیر میشد که "جوهر" خود را که از ورده‌های نان درست شده بود قورت بدده.

او در نامه‌ای وضعیت خود را به خواهش آنا اینچنین گزارش داد: "من امروز شش تا جوهر خوردم. اوضاع سلامتی من خوبه". من در اینجا میتونم آب معدنی بگیرم. من همان روزی که به داروخانه سفارش میدم آنها را دریافت میکنم. در روز ده ساعت میخوابم و در مورد بخشش‌های جدید کتاب آینده ام خواب میبینم." او گفت که او راحت میخوابید، به دلیل اینکه هر شب حدود پنجاه بار از ناحیه کمر بدون اینکه زانوهای خود را تا کنده سمت زمین خم میشد.

نگهبانی که مراقبت از لینین بر عهده اش بود تصویر میکرد که او بشدت وقت خود را صرف انجام دعاها مرسوم ارتکسی میکند. بر اساس گفته‌های برادران Dmitrij، لینین در حقیقت متاسف بود از اینکه زود آزاد شده بود، اگر چه او ۱۶ ماه در زندان انفرادی بسر برده بود. لینین گفت: "اگر بیشتر در زندان میماندم، میتوانستم کتابم را تمام کنم"<sup>۴</sup>

در فوریه ۱۸۹۷ لینین حکم مجازات خود را دریافت نمود: تبعید به شرق سیبری برای سه سال.

۱- از Tjenyshevskij فقط رمان "چه باید کرد؟" باقی مانده است (متجم Bo-Göran Dahlberg، استکلهلم ۱۹۸۳).

۲- Moskova 1997 (rasaja smuta K-2) rasaja smuta K-2، ص ۶۸.

۳- لینین نشان داد که حق داشت. Struve به کار خود به عنوان نماینده مجلس در کابینه ژنرال سفید Wrangel پایان داد.

۴- Aa :V.Buldakov, p49

۵- "Predvarilka" در Ul.Vojnova شماره ۲۵. در اینجا به دلیل تنبیه یک زندانی سیاسی بود که

Vera Zasulitj Vera Zasulitj به افسر فرمانده شهر مراجعه کرد.

۶- خاطرات منتشر نشده Dimitrij Ulianovs که در Novyj mir شماره ۶ در ۱۹۶۳ نقل قول میشود.

# طناب دار انتظار میکشد

لنین با اخراج و تبعید در راه کلاسیک انقلاب روسیه گام برداشت. سبیری برای سوسیال دمکراتی روسیه چیزی شبیه گرمانه بود. بندرت تنبیه یک حاکم اینچنین نتیجه ای بر عکس داده است. در روستاهای ایزوله شده، تبعیدیان میتوانستند آزادانه وقت خود را صرف مطالعات علمی نموده، خود را از نظر فیزیکی تقویت و با توده ها تماس بگیرند.

قبل از مسافرت به سبیری، پنج روز در سن پطرزبورگ به لنین مرخصی دادند که او از این فرصت استفاده و برای دوستان خود سخنرانی کرد، چهار روز هم در مسکو بود، که او با مادرش گذراند. سپس او خود بدون اسکورت از جانب پلیس و به خرج خودش بسمت تبعیدگاه به راه افتاد. پس از چند روز مسافرت با خط راه آهن سبیری، سوار بر اسبی شناختن از روی رویخانه سرد Ob عبور کرد، شناایی که یک ساعت به طول انجامید. در ۲ مارس ۱۸۹۷ او به مادرش از ایستگاه راه آهن Jenisejs نوشته: "من اعصاب خودمو در مسکو جا گذاشتم". او تا Krasnojarsk سفرش را با قطار ادامه داد، و در آنجا منتظر شد که مقامات دولتی او را به منطقه تبعیدگاهش راهنمایی کنند.

مقامات دولتی روستای Sjusjenskoje در سمت راست ساحل Jenisejs را انتخاب کردند. لنین در نامه ای نام مستعار Sju-sju-sju را برای آن روستا انتخاب نمود و نوشت که " محل چندان بدی هم نیست ". روستا میان رود فرعی Jenisejs به نام Sjusj و یک بخش جدا شده از کوه Sajan قرار داشت. لنین در کلبه ای اتناقی داشت و از آزادی کامل لذت میبرد. او کیلومترها راه میرفت برای اینکه در Jenisejs شنا کند. او عاشق شکار خرگوش صحرایی در جزیره های Jenisejs بود، دقیقا در همان زمان که یخها در پاییز آب شده و خرگوشهای صحرایی آغاز به سفید شدن نموده ولی هنوز قادر نبودند که از جزایر خارج شوند. جالبتر زمانی بود که مخفیانه به سراغ فرقاولها و بکها، زمانیکه آنها به تنها چیزی که فکر میکردند غذا بود و متوجه آمدن شکارچی نمیشدند، میرفت. و بعدها هر بار او یک سهره سر سیاه (پرنده ای کوچکتر از گنجشک) را میدید به یاد دوران "خوش" تبعید خود میافتد.

یکی از دوستان صمیمی او Oskar Engberg نام داشت که یک کارگر تبعیدی اهل فنلاند بود. در ضمن در سطح وسیعی با دیگر اخراجیها نامه نگاری میکرد و به صورتی نامحدود حق داشت که بسته و کتاب دریافت کرده و یا پست کند. تعداد بسیاری مقاله و ترجمه ها در همین زمان به دست او رسید.

اعتقاد او به آن کاری که انجام میداد، اعتقاد به اینکه روسیه میتوانست از طریق کوشش و کار آگاهانه و اطلاعات به پاخیزد، کاملا مشهود و مشخص بود. او با نقل قولی از ناپلئون از او این چنین دفاع نمود: "توبیها فنودالیسم را نابود کردند. جوهر قلم جامعه مدرن را خواهد کشت".

مادر و خواهرش در تماس کامل با او بودند و چیزهایی را که او میخواست تهیه مینمودند. در زمستان ۱۸۹۸ او تعدادی جوراب، یک دست کت و شلوار، کلاه حصیری خودش، "اگر چنین چیزی هنوز وجود داشت" و یک جفت دستکش را سفارش داد.

"من هیچوقت از همچین چیزهایی استفاده نکردم، چه در پاریس و چه در سن پطرزبورگ، اما در اینجا میخوام کوشش کنم که در Sju-sju-sju خودمو در مقابل حشرات محافظت کنم. آدم میتوانه توری روی سرش بکشه، اما دستهای آدم همیشه در خطر حمله هستند".

Krupskaja در ۱۲ اوت ۱۸۹۶ به دلیل اینکه اعتصابی را سازماندهی نموده بود دستگیر شد، اما با زنان دیگر، پس از اینکه یکی از آنها، Marija Vetrova، خود را در زندان Peterpauls در سن پطرزبورگ آتش زده بود آزاد شد. مدت کوتاهی پس از آن Krupskaja به منطقه Ufa تبعید شد. او به دلیل اینکه نامزد لنین بود تقاضا کرد که به Sjusjenskoje منتقل شود.

او همراه با مادرش در سال ۱۸۹۸ به تبعیدگاه وارد شدند. تقاضای مقامات دولتی این بود که او سریعا با لنین ازدواج میکرد، در غیر اینصورت او را به Ufa باز میگردانند.

لنین و Krupskaja در ژوئیه همان سال ازدواج کردند. در دوران ماه عسل، آنها بلافصله آغاز به ترجمه کتاب Beatrice webb به نام "تاریخ جنبش اتحادیه ها" و توافق کارل کانوتسکی با بنیان گذار رویزیونیستها Eduard Bernstien نمودند. این چنین به نظر میامد که ذوجین کار دیگری به جز ترجمه کتاب از زبانهای آلمانی و انگلیسی نداشتند. پس از یک ماه کتاب Webb آماده و برای ناشری در سن پطرزبورگ فرستاده شد. برای آن هشت روبلی که دولت ماهانه به لنین به عنوان تبعید شده پرداخت میکرد، او "اتاقی زیبا، غذا، رختشویخانه و مخارج تعمیر لباس" دریافت کرده بود. غذاها یقینا ساده اما مقوی بودند: این چنین به نظر میاید

که همیشه گوشت، شیر و کره و نان وجود داشته است. اما مردان خانواده در روستای Zirjanov اغلب مست بودند، و به همین دلیل لنین و Krupskaja بسرعت نیمی از مساحت خانه ای را با آشپزخانه ای خصوصی با چهار روبل در ماه اجاره کردند.

زوجین زندگی خانوادگی را آغاز نمودند. به جز پختن غذا، Krupskaja باید فرصت میکرد که رساله "تمام سرمایه داری در روسیه" را که در سال ۱۸۹۹ منتشر شد پاکنویس نموده و لنین را در کار ترجمه ها یاری رساند.

با چشم پوشی از نامیدیهای کوتاه مدت، او خود را به صورت حیرت انگیزی بشاش و سرحال احساس مینمود. او هر چه بیشتر در هوای آزاد قدم میزد، میخواند و کار میکرد. اینکه یک بار پلیس خانه اش را در Sjusjenskoje جستجو کرد او را نگران نکرد.

سالهای اقامت در سیبری برای لنین سالهای آموزش بود. چندین سال بعد او برای Gorkij متاسف شد به دلیل اینکه او جایی را در روسیه بجز ولگا و Jenisej نمیشناخت.

اما او در آنجا در مورد روابط مردم، بیش از آنچیزیکه دیگر انقلابیون آموخته بودند آموخت. در پایان قرن گذشته هنوز ۹۳ درصد از روسها در روستاها زندگی میکردند و تنها در آنجا بود که لنین توانست زندگی کشاورزی را، تاثیر گرفته شده از عصر طبیعت و یک دیکتاتوری اربابی نامحدود مطالعه نماید.

یک بار یک کشاورز تروریست برای لنین درباره یک رعیت که از او چرم دزدیده بود گفت. کشاورز تروریست او را در کنار چشمہ ای در هنگام ارتکاب جرم دستگیر و کشته بود.

به همین سادگی. دیکتاتوری اربابها انعکاسی بود از دیکتاتوری حاکم بر کشور روسیه. در بالا ظلم حاکم، در پایین حاکم ظالم.

لنین بدون دریافت دستمزد راهنماییهای حقوقی میکرد، اگر چه او حق نداشت که به عنوان وکیل کار کند. از زمانیکه که او به یک کارگر معدن طلای اخراجی کمک کرد که حق خود را از کارفرمای خود بگیرد، شایعه مهارت او قوت یافت.

لنین هرگز در مورد دوران زندگیش در سیبری شکایتی نکرد. برخلاف بسیاری از رفقایش در تبعید او هرگز تقاضا نکرد که او را به جای دیگری منتقل نمایند. اما مادرش در صورت امکان میخواست که او را به شهرهایی نزدیکتر به قسمت اروپایی روسیه منتقل نمایند. در سن پطرزبورگ او به اداره پلیس رفت و برای پرسش مجوز زندگی در قسمت اروپایی روسیه و یا خارج از کشور را تقاضا نمود.

کارگری که به خاطر شرکت در اعتصاب کارگران پارچه بافی در زندان بسر میبرد، یک بار در اداره پلیس او را دیده بود که منتظر است. رئیس پلیس از اتاق خود بیرون آمد و با صدای بلندی به او گفت:

"شما باید به پسرهای خود افتخار کنی، یکی را اعدام کردن، دومی هم طناب دار منتظرش."

مادر لنین از جایش بلند شد و بالحنی جدی گفت: "بله، من به بچه هام افتخار میکنم."

در طی تمام دوران تبعید، لنین از طریق ارسال نامه در تماس دائم با نزدیکان خود بود. از ۱۸۹۳ زمانیکه لنین خانه دوران کودکیش را ترک نمود، تا ۱۹۱۶ که مادرش درگذشت، با مادرش دائما در حال رد و بدل نمودن نامه بود. ۱۷۰ نامه از نامه های لنین به Marija Alexsandrovna Uljanova در دسترس است.

در ضمن او اغلب به برادرش دیمیتری، خواهرانش ماریا، آنا و شوهر او Mark Jelizarov که در شرکت کشتیرانی Po Volga کار میکرد، اما در واقع یک انقلابی حرفة ای بود و میخواست که کمیسر حمل و نقل در

اولين دولت سرخ روسیه بشود، نامه مینوشت.

بیشترین چیزی که در نامه های لنین جلب توجه مینمود، صداقت او بود. او دائما از وضعیت جسمانی نزدیکان خود میپرسید، وضعیت درسی آنها را جویا میشد و از اینکه آنها وقت آزاد خود را چگونه صرف میکنند سوال میکرد. و با توجه به نامه ها میتوان گفت که لنین یک انسان خانواده دوست کامل بود. اما خواندن بسیاری از نامه ها برای خواننده چنان هم لذت بخش نیست. آنها کسالت آورند و لنین عبارات تکراری را برای مادر خود تکرار مینماید. تنها مقصود در این نامه ها این بود که برای مادرش بگوید که او چه کتابهایی، بیانیه های آماری، نشریات و روزنامه هایی را باید ارسال نماید.

او عادت به جمع کردن کتاب نداشت، بلکه کتابخوان بود، کسی که میتوان گفت که کتابها را میبلعید. در نامه های Krupskaja انسان میتواند هر از گاهی نام غذایی را پیدا کند، اما در نامه های لنین - تنها کتاب. شوق او به کتاب بی اندازه بود و چنین به نظر میاید که به راحتی به زبانهای آلمانی، فرانسوی، انگلیسی و ایتالیایی میخواند.

یکی از بندرت دفعاتی که او در نامه های خود به مادرش از موضع مطالعه کتابهای معمولی و مسائل خانوادگی خارج شده زمانیست که او گزارشی آمریکایی را در مورد زندگی در کره مارس دریافت میکند! او باید به سرعت مادر ۶۲ ساله خود را در مورد این تحقیقات جدید مطلع سازد.

چنین به نظر میاید که مادر لینین از تمامی اسرار او مطلع است، امری که انسان را به تعجب و امیدارد. معمولاً انقلابیون متعلق به خانواده های سرسناس فعالیتهای سیاسی خود را از نظر خانواده های خود پنهان میدارند. اما نامه های لینین به مادرش در مجموع طبیعتی توطنه گرانه دارد - بخشی با جوهر نامرئی نوشته شده است. با اسمی قلابی "مسافر چین"، "نویسنده"، "تاریخدان" و "دوسستان لهستانی" منظور انقلابیون بودند که Marija Aleksandrovna این مورد تردید نمود که اگر او خودش منشاء توطنه uljanopv - ها نبود، بخشی از توطنه uljanopv ها بود. نه فقط ولادیمیر، بلکه آنا، ماریا و دیمیتری انقلابیون فعالی شدند که دائماً به زندان افتداد و از زندان آزاد میشدند.

زمانیکه حزب سوسیال دمکراتها در سال ۱۸۹۸ طی کنگره ای در مینسک تاسیس شد این لینین بود که برنامه آنرا نوشت. او از طریق مادرش اطلاعات کامل را در مورد بحثهای جاری کنگره، قاچاق شده بوسیله یک آلبوم عکس، دریافت نمود.

وقتی که لینین و همسرش سیبری را پس از سه سال ترک نمودند باید ۰ ۴ کیلو کتاب را با وسیله ای مخصوص ارسال مینمودند. با اینحال آنها تنها ضروری ترین کتابها بودند. لینین در ضمن میتوانست یک هواشناس زبردست بشود. تقریباً تمام نامه های او حاوی مطلبی جالب در مورد هوا بود. زمانیکه او از سیبری مینویسد که "الان هوا کمی گرمتر است"، ما میتوانیم تقریباً درجه حرارت دقیق را ثبت کنیم: منهای ۲۸ درجه سانتیگراد!

زمانیکه کشاورزان سیبری میگویند که "الان وقت هواست"، یعنی اینکه دمای هوا منهای ۳۶ درجه بوده و فصل ریزش برف است. او تمایلی طبیعی به اطلاعات دقیق دارد. تمام نامه ها تاریخ گذاری شده، با اطلاعات در مورد اینکه چه زمان نامه ها و کتابهای ارسالی بdst او رسیده و کمی توضیحات مختصر در مورد خدمات پستی. نامه ای طولانی نیز به برادرش وجود دارد که در آن دستور العملهای دقیق در مورد اسلحه ای که او باید برای لینین میخرید و اینکه در چه فاصله ای باید آزمایش بشود درج شده است. ما باید واقعاً سیاست سانسور نامه ها را تحسین نماییم که بدون توجه اجازه ارسال به نامه هایی میدهد که حاوی درخواست اسلحه از جانب یک انقلابی خطرناک است.

به خواهرش ماریا که اغلب کارهای چاپی لینین را انجام میداد، دستور العملهایی دقیق تا حد ویرگول گذاریها داده میشد. لینین او را ترغیب نمینمود که همیشه نمونه های چاپی اولی بعلاوه دومی و سومی را تقاضا نماید.

اما فرقی نمیکرد که مقالات چکونه باید امضاء میشدند. "خود شرکت میتواند تصمیم بگیرد!" در نزد لینین تنها چیزی که میتوانست با کتاب رقابت نماید طبیعت بود. تا پایان زندگی او اشتیاق پسранه ای به کشف کردن داشت. در مونیخ، زوریخ، پاریس و Poronin - هر جایی که میآمد - او Krupskaja را برای دوچرخه سواری و راهپیمایی به دنبال خود میکشید. او میخواست که در تمام رودخانه ها از Spree تا Sjusj شنا کند و همواره آرزو میکرد که به دوران کودکی خود در ولگا باز گردد:

"داستانهای شما در مورد مشاهدات و تأثیرات ولگا (اوی، چقدر دلم برای ولگا نتنگ شده!) مانند آیه های آسمانی هستند!" (۳ ژانویه ۱۹۱۱ به شوهر خواهرش).  
"امسال بهار در ولگا چطوره؟" (به مادرش ۷ آپریل ۱۹۱۲).

مدت کوتاهی پس از تعویض قرن، ۲۹ ژانویه ۱۹۰۰ لینین اجازه یافت که سیبری را ترک کند. اما به او اجازه داده نشد که به سن پطرزبورگ باز گردد و به جایش در Pskov، که یک روز مسافرتی با پایتخت فاصله داشت سکنا گزید. در آنجا او رهبران مارکسیست را به کنفرانسی فرا خواند که در آن میخواستند در مورد آغاز انتشار روزنامه ای به نام ایسکرا و نشریه ای به نام Zarja (غروب) تصمیم بگیرند.

Krupskaja باید مدتی در Ufa میماند. به لینین اجازه داده شد که او را ملاقات نماید و پس از اینکه در Pskov جواب منفی دریافت کرد از این فرصت استفاده نموده و پاسپورتی خارجی تهیه کرد. در عوض برای اینکه فوراً به خارج از کشور مسافرت کند، لینین با کیسه ای پر از ادبیات مارکسیستی به سن

پطرزبورگ رفت، جایی که او حق نداشت پای خود را در آنجا بگذارد. او برای اینکه پلیس را گمراه نماید در Tsarkoje selo، محلی که تزار زندگی میکرد، پیاده شد و قطار خود را با یک قطار محلی تعویض نمود. اما در Tsarkoje selo زیر هر بوته ای جاسوسی نشسته بود. لنین را شناختند و تا سن پطرزبورگ او را تعقیب نمودند. در آنجا صبح روز بعد او را دستگیر کردند. به زودی او را آزاد کردند، به Ufa بازگشت، یک هفته در آنجا ماند و سپس راهی سفری تبلیغاتی غیر قانونی شد برای اینکه ایسکرا را به مردم معرفی نماید. در عرض یک هفته او فرصت کرد که گروههای مارکسیستی را در Podolsk، Niznij Novgorod، Ochranan و Samara و Syzaran را ملاقات نماید.

ابتدا پس از اینکه شرایط به شدت وخیم شد، لنین با قطار به سمت برلین حرکت کرد. "در حال حاضر الیانوف بزرگترین نام در جنبش انقلابی است". این را Zubatov، رئیس پلیس مخفی تزار موسوم به Ochranan در مسکو نوشته و پیشنهاد داد که او را بقتل برسانند.

## از جرقه شعله بر میخیزد

لینین دقیقاً ۳۰ ساله شده بود که در ۲۹ ژوئن ۱۹۰۰ به سوئیس آمد. آنمان در اروپا او را به عنوان نویسنده، روزنامه نگار و سازمانده سازمانهای زیرزمینی میشناختند.

ماموریت او این بود که انتشار روزنامه ایسکرا (جرقه) را آغاز نموده، آن را در خارج از روسیه چاپ و پخش غیر قانونی آنرا در روسیه سازماندهی نماید. در سراسر آلمان و سوئیس چاپخانه هایی از تبعیدیان سابق روسی وجود داشتند که او باید رد پای آنها را بپدا میکرد.

اولین اقدام در طرح لینین این بود که گنورگی پلخانف، آن مارکسیست پیر دانا و با خرد را با خود همراه نماید. او یقیناً متکبر و مغorer بود، اما لینین به او به عنوان متحدى در حل مشکلات توریک احتیاج داشت. در هیئت مدیره روزنامه به پلخانف حق داشتن دورای داده شد - و او قبول کرد.

با وجود این به دلایل اقتصادی، لینین تصمیم گرفت که هیئت مدیره را در مونیخ مستقر ساخته و با احساسی مانند طلاق از پلخانف سویس را ترک نمود.

۷ فوریه ۱۹۰۱ لینین از مونیخ به مادرش نوشت:

"اگر من اینجا بمونم، در زمستان بعد باید در مورد پالتوی آستردار خودم بنویسم، با چنین پالتوبی مثل الان نه به دو دست کت و شلوار نیاز دارم و نه به جلیقه. اول کمی سخت بود ولی الان عادت کردم"  
این گواهی شده است که لینین مردی ناوارد بود، و اینکه نمیتوانست برای خود پالتوبی بخرد. او ترجیح میداد که از سرما بلرزد.

به تدریج Nadezjda Krupskaja که هنوز در Ufa در تبعید بسر میبرد باید به لینین میبیوست. لینین به کلی از زندگی مهاجرتی با توافقنامه های بی فایده منتفر بود. برای اینکه بتواند خود را سالم نگهداشته و به روشی فکر کند لینین میخواست گروهی کوچک و وفادار را حول خود گرد آورد.

در مونیخ ماراتف (Julij Tsederbaum) که لینین زمانی که در سن پطرزبورگ زندگی میکرد با او رابطه خوبی داشت نیز زندگی میکرد. یک روزنامه نگار با استعداد و پرحرف. ماراتف عادت داشت که به خانه یولیانوف آمده و پنج تا شش ساعت بدون وقفه صحبت کند. لینین از گفتگوی با او خسته و در آخر ناگزیر شد که از خواهش کند که دیگر به خانه او نیاید.

در حومه Schwabing لینین در همسایگی Alexander Helphand زندگی میکرد. Parvus مجموعه ای بود از یک تئوریسن مارکسیست، اقتصاددان و یک کارآموز و صاحب این قابلیت که پول فراهم آورد. در محفل او همسر سناتور روسی Aleksandra Kalmykova نیز حضور داشت که وده داده بود که از پروژه روزنامه لینین حمایت نماید. اولین شماره از ایسکرا، نشریه "حزب کارگران سوسیالیست دمکرات روسیه" در ۱۵ دسامبر ۱۹۰۰ منتشر شد. در قسمت راست آرم گفته اخلاقی "از جرقه شعله بر میخیزد" قرار داشت. از عبارات Decembrist - ها (گروهی از سیاسیون که با فعالیت خود قصد داشتند، روسیه ای انسانیتر را بوجود بیاورند، بردنگی را ملغاً نمایند و سلطنت مشروطه را مستقر سازند) استفاده شده بود، زمانیکه آنها در نامه خود به پوشکین از شورش خود بر علیه تزار صحبت کرده بودند.

روزنامه که تقریباً یک بار در ماه منتشر میشد، مخفیانه از جمله از طریق وین و استکلهلم به روسیه قاچاق میشد. پس از آن بلشویکها چاپخانه باکو و Kisjiniov را براه انداختند و در Vardö واقع در Nordnorge (نروژ شمالی) رئیس معروف پست Egede Nissen چاپخانه غیر قانونی را باز کرده و نوشه های روسی را جهت قاچاق از مرزهای تقریباً بدون نگهبان شمالی، چاپ میکرد.

قابل توجه ترین مسئلنه در روزنامه ایسکرا برای یک خواننده متعدد آهنگ زیرکانه و شبکه ارتباطی آن است که به نظر میامد همه کره زمین را به محاصره خود در آورده بود. در اولین شماره لینین مقاله ای داشت در مورد شورش مردمی چین بر علیه نفوذ اروپاییها در سال ۱۹۰۰ و پیامدهای تهاجم روسیه به چین.

دولت تزار اعلام نموده بود که سیاستهای او موقتی بوده و به آنها متول شده بود "فقط به این دلیل که به فعالیتهای خصم‌مانه شورشیان چینی پایان بدده".

"طفلک دولت تزار" لینین به باد تمسخر گرفته بود. "چه خودخواهی مسیح وارانه ای، و با اینحال در این مورد به صورتی غیر عدلانه بدگویی میشود! او چندین سال پیش Port Arthur را به مصادره خود در آورد و اکنون منچوری را به اشغال خود در میاورد. غیر خودخواهانه سیل مهندسان، افسران و مقاطعه کاران، که اعمال آنها خشم چینیهای مطیع را نیز برانگیخته است در مناطقی که با روسیه مرز مشترک دارند سرازیر میشوند. آن

چینهایی که به خاطر ۱۰ کوپک برای سیر کردن شکم خود در ساختمان راه آهن کار میکنند. آیا این عملی غیر خودخواهانه از جانب روسیه است؟"

همدردی با مستعمرات و با تمام مردم تحت ستم، عبارتی که ایسکرا با جوهر رنگی نوشته بود. در Weltschmerz نشانه ای از احساس همدردی مرسوم در دهه های ۱۸۴۰ وجود نداشت. لینین نسلی را نمایندگی مینمود که قصد داشت کاری با آن شیاطین انجام دهد که بسیاری از روشنفکران نسلهای گذشته به خاطرش سوگواری نموده بودند.

در مقاله ای که در نوامبر سال ۱۹۱۰ با نام "اعتراض توده ها وجود دارد" منتشر شد، لینین گزارش داد که ۳۶۳ ۴۷۳ نفر فلاندی زیر اعتراض نامه ای بر علیه تزار که میخواست آنها را تاکزیر به انجام خدمت نظام وظیفه در ارتضش روسیه بکند امضاء کرده بودند. لینین مینویسد: "دو میلیون و نیم فلاندی میتوانند طبیعتاً به اعتراض فکر نکنند، اما ما روسها باید به آن شرمی که گریبان گیر ما میشود فکر کنیم. ما هنوز تا به آن سطح برد هستیم که دیگران از ما برای خوار نمودن دیگر ملل تا سطح پریدگی سود جویند."

آن کسی که ۵ تا ۱۰ صفحه از مقالات روزنامه لینین را در مورد مسائل روز میخواند درمیابد که آنها به نحوی نوشته شده اند که بدون درک ارتباط میان آنها، تقریباً غیر ممکن است که بتوان بر روی آنها خط بطلان کشید. آنها با توازنی متعادل و به شکلی حیرت آور با فرمی تمثیلی تمام عیار نوشته شده اند.

این خلق و خوی لینین را منعکس مینمود اما شاید که مقالات به این دلیل نوشته شده بودند که با صدایی بلند خوانده شوند، به دلیل اینکه آن مثالهای قلاچاق شده از ایسکرا کالاهايی نایاب بودند.

هنیت تحریره ایسکرا تعداد بسیار زیادی نامه از روسیه دریافت مینمود. نامه های کارگران در مورد یک اکاها فراینده شهادت میداد. اعتصابات عادیتر شده بود. در ماه می ۱۹۰۱ در سن پطرزبورگ برخوردهایی با اعتراضات و خونریزی در Viborgsidan رخ داد. در سال بعد جشن اول ماه در رستف در کنار Don با ۴۰۰ هزار شرکت گذشته برگزار شد. پلیس جرئت نکرد که دخالت کند.

هر چه خوبی‌بینی در مورد جنبش کارگری روسیه در نزد زوجین اولیانوف بیشتر شد، تاسف آنها نیز نسبت به جنبش کارگری المان افزایش یافت. اول ماه در مونیخ، کارگران بازن و فرزندان خود بیرون آمدند. آنها با قیافه ای عروس با ترب سفید در جیب، بدون پرچمی و اعلامیه ای بسرعت از میان خیابانها، برای اینکه در رستورانی بیرون از شهر آبجو بنشستند رژه رفتند. با احساسی ناخوحسایند لینین و Krupskaja به آنها نگاه کردند و تصمیم گرفتند که با آنها همراهی نکنند.

در سال ۱۹۰۲ و ۱۹۰۳ لینین و Krupskaja بخشا در لندن زندگی نمودند. ابتدا آنها اتاقی بسیار ساده یکنفره را در King Cross Road اجاره کردند. زمانیکه صاحبخانه از Krupskaja به خاطر اینکه پرده ای آویزان نکرده بود و یا حلقه ازدواجی نداشت شکایت نمود، رفقای آنها تهدید کردند که او را به خاطر بدگویی تحت پیگرد قانونی قرار دهند. خاتم و آقای Richter که زوجین خود را به آن نام میخوانند، به دلیل اینکه انگلیسیها هرگز در انگلستان مدارک شناسایی تقاضا نمینمایند یقیناً در کنار زندگی نمیکردند.

لينين اغلب اوقات خود را در British Museum گذرانده و کتاب میخواند و قسمت اعظمی از وقت آزاد خود را با اتوبوس به شهرهای حومه ای میرفت. او دوست داشت که با اتوبوس دو طبقه به دور و اطراف رفته برای اینکه به کوچه های کنیفی که کارگران لندنی زندگی میکردند نگاه کند. او زیر لب غرغیر کرده و با خشم میگفت: "دو ملت!"

در لندن لینین و همسرش اغلب به Hyde Park میرفتند برای اینکه به سخنرانیهای سخنرانان مختلف گوش کنند. در منطقه یهودی نشین آنها ملوانان روسی و یهودیان فقیر را ملاقات نموده و به ترانه های غم انگیز و نومیدانه آنها گوش میدادند. در کلیسا سوپریلیستی "هفت خواهر" سخنان کشیشی را شنیدند که اعلام میکرد، خروج یهودیان از مصر سمبلي بود برای آزادی کارگران بر سرمایه داری.

تقریباً در همین زمان بود که اولیانوف لینین شد. او آغاز به امضاء نمودن مطالب خود در ایسکرا و Zaria با این نام مستعار نمود، نامی که تمام عمر او را دنبال نموده و هر چه بیشتر و معروفتر از نام واقعی او شد.

مورخی محاسبه نموده است که ۱۶۰ نام مستعار مختلف و نامهای پوششی – non de guerre – را میتوان به لینین نسبت داد. به عنوان نویسنده، ناشر، روزنامه نگار و رهبر او اغلب با نام مستعار "ان.لینین" مینوشت، اما

او از نام V.Feri، V.Ilin، Tulin و Karpov میگر نامها نیز استفاده میکرد. در هتلها و در کتابخانه او میتوانست

Erwin Wekoff، Magister Weper، Dr Jordanow، Rittmeyer Meyer و Petrov v، William Frey، Professor Muller

واقعی خود ولادیمیر ایلیچ اولیانوف امضاء میکرد و اغلب لنین، V.I.Lenin و یا پاک و پاکیزه در داخل پرانتز نیکولای لنین را اضافه مینمود.

اما چرا لنین نام مستعار او شد؟ نظریات مختلفی در این زمینه داده شده است، اما هیچیک از آنها مانع از این نمیشود که آن معتبرترین نظریه برای اولین بار در اینجا منتشر شود.

شرح حال رسمی منتشر شده از جانب حکومت اتحاد جماهیر شوروی در مورد لنین میگوید که، زمانیکه از اقوام لنین در مورد نام مستعار او سوال شد، آنها پاسخ دادند که "او احتمالاً این را بر حسب تصادف انتخاب کرد، اما این هم امکان دارد که این نام از رویخانه Lena در سیبری گرفته شده باشد."

مسئله این بود که استاد - ه لنین، گنورگی پلخانوف بدنیال نام ولگا خود را Volgin مینامید. بنابراین لنین میخواست که از پلخانوف تقیید نموده و نام "آزاد" رویخانه بعدی را که در پاینترین قسمت شرقی قرار داشت برای خود انتخاب نماید. در همین جا باید گفت که این توضیحات به دلیل وضع روحی لنین غیر احتمالیست. او دست کم یکی از مقلدان آثار ادبی پلخانوف بود، بخصوص در سال ۱۹۰۳ زمانیکه اختلافات با او آغاز شده بود.

اخيراً نیز تئوری ديگری در مورد لنین "افشاگری" عرضه شده است که میگوید که او پاسپورت نجیب زاده ای به نام Sergej Lenin را دزدیده بوده است. پس از انقلاب اقوام این لنین "واقعی" از میان برداشته شدند برای اينکه واقعیت افشاء نشود!

اين داستان کاملاً غير منطقیست، اگر چه انتظارات فاجعه آمیز روزنامه را برآورده مینماید. اگر لنین پاسپورتی را جهت مسافرتهاي غير قانونیش دزدیده بود، چرا باید این نام فامیل را با مقالات انقلابی لکه دار مینمود؟ مورخی به نام Vilijam Vasilievitj Pochljobkin که در مورد نام مستعار رهبر اتحاد جماهیر شوروی تحقیقات نموده است، میگوید که مسئله نام مستعار لنین تقریباً روشن است. Pochljobkin به این طریق

معماًی نام مستعار "لنین" را حل میکند ! :mmeCherchez la fe

از سال ۱۸۹۹ لنین از نام مستعار in II و سپس حتی از N.Petrov و تعداد بسیاری نامهای مردانه مستعار روسی: ایوانف، کاریف، Kuprianov، Osipov غیره و غیره استفاده نمود.

اما در جریان سالهای پایانی ۱۹۰۱ حمل این نامها از نظر سازمانی مناسب نبود چرا که این نامهای مستعار به صورتی گسترشده حتی میان فعالان حزبی پخش شده بود و اینکه بخصوص در روستاها تعادلی بسیاری in II و Petrov وجود داشتند. ولادیمیر ایلیچ اولیانوف به نام مستعار منحصر بفردي احتیاج داشت برای اینکه به تمام رهبران احزاب در روسیه بفهماند که این یکی از اعضای حزب در رهبریست که مینویسد.

همزمان که این مطلب در دسامبر سال ۱۹۰۱ در هیئت تحریریه ایسکرا مورد بحث قرار گرفت، لنین نامه ای از ایکی از فعالان حزبی زن به نام Jelena Kuznetsova که نظرات خود را در مورد اولین شماره ایسکرا نوشته بود دریافت نمود. زمانیکه میخواست به نامه او پاسخ دهد چشمش به اسم اول او (لنا) افتاد و نامه را با نام مستعار لنین<sup>۱</sup> امضاء کرد. او هنوز و به هیچ عنوان فکر نمیکرد که این نام همیشه او را دنبال خواهد نمود بلکه فقط میخواست که به Kuznetsova نشان دهد که نامه او را بدقت خوانده و آنرا به حاطر سپرده بود.

بر خلاف دیگر نامهای مستعار حزبی، "لنین" بر اساس یک نام زنانه ساخته شده بود و همه چیز نشان از این دارد که Kuznetsova این انگیزه را به او داد.

دقیقاً دو روز پس از دادن پاسخ به Kuznetsova اولین مقاله روزنامه را با نام مستعار "لنین" امضاء نمود.<sup>۲</sup> برای اینکه این نام جدید در نشریه معتبر به نظر باید لنین باید در مقابل آن یک و یا چندین حرف را قرار میداد. او حرف "N" را که مرسوم بود (به عبارت دیگر N مانند neizvestnyj (کسی)، (ناشناس)) انتخاب نمود برای اینکه نشان دهد که این یک نام مستعار ادبی بود.

در خارج از روسیه، به خصوص در آمریکا این عبارت اغلب "نیکلای" ترجمه میشود. در حالیکه لنین در سالهای میان ۱۹۱۷-۱۹۲۰ در اغلب روزنامه های اروپایی ولادیمیر نامیده میشد، در روزنامه های آمریکایی از نام نیکلای استفاده میشد.

لنین این نام مستعار را تا پایان عمر حفظ کرد. به نظر میاید که فقط یک نفر، یکی از رفقای او از دوران پطرزبورگ Sergej Gusev، توانسته بود حدس بزند. او یک بار گفت:

"لنین از لنا که یک اسم مصغر از Jelena است گرفته شده. Jelena دیگری در نزدیکی او وجود نداشت؟ من یک بار از ایلیچ سوال کردم که چرا او این نام مستعار را انتخاب کرد و از کجا آمده است. او به من نگاه کرد و جواب داد: بزودی شما مسنتر شده و بیشتر مطلع میشوید."

اینکه Sergej اینچنین تفسیر مینماید که این نام واقعاً از نام زن گرفته شده بود، کنایه‌ای محسوب می‌شود از جانب او که چهار سال جوانتر بود.  
نوشته لنین "چه باید کرد" متعلق به سال ۱۹۰۲ به انجیل حزب بلشویک تبدیل شد. او در این کتاب نوشتۀ های روزنامه را بعنوان سازمانده مشترک صفحه بندی نمود و اعلام کرد که چرا حزب باید از انقلابیون حرفه‌ای تشکیل شود.

او اعلام نمود: "به ما سازمانی از انقلابیون بدهید و ما روسیه را از جا خواهیم کرد"  
ایسکرا نمونه‌ای بود از یک روزنامه که میخواست نظم و ترتیب در جنبش انقلابی روسیه را تا سطح بالاتری ارتقاء بدهد. در نثر اغراق آمیز Krzjizjanovskij، روزنامه اینچنین توصیف می‌شود: "یک راهنمای راه و یک هشدار دهنده برج چراغ دریایی، نشانه‌ای از رنج انقلابی و قدرت تصمیم‌گیری در انتخاب عمل". حقیقت تلخ این بود که احتمالاً کمتر از یک دهم از تمام روزنامه‌های چاپ شده به مقصد میرسیدند. زمانیکه موضوع بر سر ارسال ایسکرا و دیگر ادبیات به صورتی فاچاق بود در نامه‌های لنین به صورتی تکراری از "آجو" یا "لباسهای پوستی" صحبت می‌شود.

چندین سال بعد زمانیکه لنین از استکهلم عبور کرد در کمال بهت و حیرت انباری پر از "آجو" را در محلی موسوم به خانه مردم در خیابان خانه مردم کشف کرد. به عبارت دیگر نشریات روسی هرگز به مقصد نرسیده بودند. او در این مورد به Branting نوشت.

در تابستان ۱۹۰۳، ۶۰ نفر شرکت کننده، که ۴۸ نفر از آنها حق رای داشتند در کنگره سوم سوسيال دمکراتهای روسیه گرد آمدند. این کنگره ابتدا میخواست که در بروکسل تشکیل شود اما باید به خاطر مشکلات با پلیس به لندن منتقل می‌شد.

تعدادی از سوالات مهم شرکت کننده‌گان را به دو گروه تقسیم کرد. اولین مشکل را تجزیه طلبی یهودیان بوجود آورد. زمانیکه کنگره تصمیم گرفت که حزب نمیخواهد که نتسیمات ملی میهنه داشته باشد، هیئت شرکت کننده از جانب Bund، حزب سوسيال دمکراتهای یهودی کنگره را ترک نمودند.  
مسنله بعدی ضوابط حزب بود. لنین خواهان حزبی به هم پیوسته از انقلابیون حرفة‌ای بود، در حالیکه ماراتف حزبی نامنسجم تر را طلب مینمود. در پیشنهاد لنین آمده بود: "عضو حزب کسیست که در یکی از سازمانهای حزب شرکت می‌کند، وظایف یک عضو را انجام میدهد، حق عضویت پرداخت مینماید، ضوابط حزب را دنبال می‌کند" و غیره غیره. ماراتف پیشنهاد کرد: "عضو حزب کسیست که تحت کنترل حزب کار و به شکلی به سازمانهای حزبی کمک می‌کند".  
موضوع "سخت گیرانه تر" لنین غالب شد.

سومین سوال مورد اختلاف این بود که چه کسی میخواست ایسکرا، ارگان حزب را بسازد. در پایان رای گیری کنگره با ۲۵ رای بر علیه پلخانف و با ۲۳ رای لنین و ماراتف را به سردبیری ایسکرا انتخاب نمودند. Pavel Aleksander Potresov و Vera Zasulitj Akselrod بودند و آن هیئت مدیره شش نفره سه نفره شد.

در این رای گیری بود که مفاهیم بلشویکها و منشویکها متولد شدند. Mensjinstvo اقلیت و bolsjinstvo اکثربیت معنی میدهد. این مضمون بود که آن "حزب اکثربیت" میخواست که در سالهای آینده اغلب در اقلیت قرار گیرد.

کنگره لندن به پیشنهاد پلخانف تز "دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا" را که مارکس در کتاب "انتقاد از برنامه گوتا" مطرح نموده بود پذیرفت، اما منشویکها با آن مخالفت کردند.  
تمام شاهدان توضیح میدهند که آنها چگونه در آن لحظه تحت تاثیر هنر سخنوری لنین قرار گرفته بودند. از جانبی آنها مانند ترسکی زبان لنین را "ساده"، سودمند، بله تقریباً زاده‌انه" ارزیابی نمودند. "لنین آرام، بدون ترجم و بدون فصاحت صحبت می‌کرد، این نظرات را Ilja Ehrenburg که زندگی لنین را طی تبعید در پاریس<sup>۹</sup> دنبال نموده بود ارائه داد.

همه شنوندگان احساسی از آزاد شدن از دام شک و تردید را توضیح میدهند.  
"ابتدا تصور کردم که او بد صحبت می‌کند"، این را گورکی از کنگره لندن در سال ۱۹۰۳ تعریف می‌کند، "اما پس ازیک دقیقه من مانند دیگران توسط سخنرانی او "بلیغه" شدیم". سخنرانی او چنان موزون، کامل و همزمان چنان ساده و پرقدرت بود که گورکی آنرا به یک اثر کلاسیک ارتباط میدهد: "در آنجا همه چیز تزیین نشده و به اندازه کافی وجود داشت – و اگر هم وجود داشت دیده نمیشد بلکه مانند دو چشم بر روی یک سر یا پنج انگشت روی یک دست طبیعی بود".

بارها اتفاق افتاد که لنین را به خاطر مواضع آشتبختی ناپذیرش مورد انتقاد قرار داده اند. اغلب مردمان خوب بینشی مادرزادی را با خود حمل میکنند و کوشش میکنند که آنرا در جهت "وحدت"، و اینکه "تا آنجا که میتوانند گرد آورند" غیرو و غیرو بکار گیرند.

اما لنین مطلب را اینچنین درک نمیکرد. او تصور میکرد که اختلافات درونی حزب را مستحکمتر مینمود. از طریق گوشزد نمودن استباها مارتف لنین موقعیت خود را روشن مینمود. از طریق مبارزه با ناپایداریها حزب بر روی نیروی اراده خود تمرين میکرد.

لنین عادت داشت که از یک قیاس تمثیلی متعلق به تولستوی استفاده کند. او طی یک پیاده روی در Tula از فاصله ای دور مردی را دید که در پیاده رو نشسته و دستهای خود را به شکلی مصقره تکان میداد. ابتدا تصور کرد که آن مرد دیوانه بود، اما وقتی نزدیکتر رفت دید که او چاقوی خود را با جدول پیاده رو تیز میکند.

"اختلافات تئوریک نیز اینچنین است". انسان زمانیکه به آنها تعمق میکند میتواند معانی آنها را بفهمد. پیروزی آسان در لندن یک شکست را به دنبال داشت. لنین بر روی پلخانف به عنوان یک متحد بر علیه مارتف حساب میکرد. اما پلخانف به این نیاز داشت که خود را به عنوان فردی جدا از لنین نشان دهد و به همین دلیل مرتبا از مارتف پشتیبانی مینمود. حتی لنو ترتسکی، یک ستاره دنباله دار ادبی که از دشتهای نواحی سیبری به فضا پرتاب شد برای اینکه در آسپرخانه لنین در لندن فرود بیاید، جانب مارتف را گرفت و لنین را به عنوان "تروریست و حاکم مطلق" محکوم نمود.

زمانیکه پلخانف در جنگ با تصمیم کنگره Akselrod ، پتروف و Sasulitj را دویاره بر سر کار آورد و در ضمن ترتسکی را به عنوان هفتمن عضو در هیئت تحریریه ایسکرا انتخاب نمود، تحمل لنین بسر آمد. Vera Zasulitj بیوه‌ده کوشش کرد که میانجیگری نماید. او در پیغامی مرحمانه به لنین گفت: "گنورگی (پلخانف) مثل یک سگ تازی گاز میگیره و بعد ول میکنه. اما شما یک Bulldog (نوعی سگ) هستی که وقتی گاز میگیری، میکشی."

تملق به لنین کارگر نیفتاد، برای او غیر ممکن شده بود که تضاد داخلی حزب را ترمیم نماید. او با ارائه تشابه‌ی این چنین توضیح داد: "ما گروهی کوچک بر روی یک راه باریک سرازیر و سخت قدم میزنیم، و دست یکدیگر را محکم گرفته ایم. ما از همه طرف در محاصره دشمن هستیم و تقریباً باید به صورتی پیوسته از سر راه آتش دشمن کنار برویم. ما بر اساس یک تصمیم، دقیقاً جهت مبارزه بر علیه دشمن و برای اینکه به دام آن باتلاق عمیق نیفتیم با هم متحد شده ایم، انسانهای بی‌فرهنگ و بیسواند از همان ابتدا مارا متهم نمودند به اینکه ما خود را به عنوان گروهی مخصوص ایزوله و راه مبارزه را انتخاب نموده و سازش نمیکنیم.

و اکنون برخی از ما فریاد میکشند: به ما اجازه بده به باتلاق برویم! اما زمانیکه ما از آنها خواهش میکنیم که خجالت پکشند، آنها جواب میدهند: شما چه انسانهای عقب مانده ای هستید؟ و چگونه جرئت میکنید که ما را از نشان دادن یک راه بهتر منع بنمایید؟ نه، سروران من، شما کاملاً آزادید که بطریقی ما نصیحت را کرده و به راهی که دلتان میخواهد بروید، حتی در باتلاق. فقط دست ما را رها کنید! دست خود را به طرف ما دراز نکنید و نام مقدس "آزادی" را لجن مال ننمایید، به دلیل اینکه حتی ما هم آزادیم که هر راهی را که میخواهیم انتخاب نماییم، آزادیم که با هر دو، باتلاق و دیگران که به آن سمت منحرف شده اند مبارزه نماییم."

زمانیکه ایسکرا به ژنو به خاطر اینکه در آنجا زندگی ارزانتر بود منتقل شد، لنین بر خلاف میلش به آنجا کوچ نمود. در راه سفر در پاریس او سه سخنرانی در مدرسه عالی که توسط پروفسورهای تبعیدی روسی بیان گذاشته شده بود ایراد نمود. او آسان و قانع کننده صحبت کرد، هرگز "سخنوری". برای تند نویسها سخنرانی سریع او همواره یک مشکل بود.

اما انسان پر شوری مانند لنین دیگر نمیتوانست ساكت بماند. او به نشریه ای برای انتشار ایده های بیشمارش نیاز داشت. پس از ۱۵ شماره او هیئت تحریریه ایسکرا را ترک نمود و سردبیر روزنامه تازه تاسیس شده Vperjod (به پیش) شد که اولین شماره اش در ۲۲ دسامبر ۱۹۰۴ با مقاله ای "استبداد و کارگران" منتشر شد.

لنین نوشت: "حکومت مطلقه به لرزه افتاده است". در ۱۵ ژوئیه ۱۹۰۴ وزیر کشور von Plehve توسط بمب یک تروریست به قتل رسیده بود و ژاپن در حال شکست دادن نیروهای نظامی روسیه بود.

در ژنو لنین، کروپسکایا و مادرش آپارتمان کوچکی را اجاره کردند. در آن زمان سوئیس از مهاجران روسی موج میزد. در دانشگاه سوئیس تقریباً تعداد دانشجویان روسی برابر بود با تعداد دانشجویان سوئیسی و ۹ نفر از اعضای ده نفری اتحادیه دانشجویان را مهاجران روسی تشکیل میدادند! روسها اغلب فقیر بودند و با هم زندگی میکردند. برای مدتی انقلابی جوان Marija Gessen در خانه اولیانوف ها زندگی میکرد. او از تبعیدگاه خود utien Jak گریخته و موفق شده بود که خود را به لنین، که او را از دوران ایسکرا میشناخت، برساند. Gessen در خاطرات خود حکایتی را از لنین بازگو مینماید: " بهار سال ۱۹۰۴ بود. من میخواستم که به روسیه برگردم، و ما تصمیم گرفتیم که یک گردش خداخافظی در کوه را ترتیب بدهیم. ولادیمیر ایلیچ، Nadejda Konstantinovna و من با قایق رسپار Montreux شدیم. ما قصر ملال انگیز Chillon را دیدیم – این Byron بود که به نحوی زیبا زندان Bonnivard را توصیف مینماید. ما ستوانی را که Bonnivard به آن به غل و زنجیر کشیده شده بود و نوشته ها و کتیبه های Byron را دیدیم.

ما از آن زندان تاریک بیرون آمدیم و از نور شدید حیرت زده شدیم. و صحنه آنچنان شادی بخش و زیبا بود که انسان را به تحرک و امیداًشت. ما تصمیم گرفتیم که به قله ای پر از برف صعود کنیم. ابتدا همه چیز خوب بود، اما هر چه بالاتر رفتیم، راه دشوارتر و دشوارتر میشد. ما تصمیم گرفتیم که Nadejda Konstantinovna در هتلی در انتظار ما بماند.

برای اینکه کمی سریعتر به قله برسیم، از راه اصلی خارج شده و بسرعت به طرف بالا حرکت کردیم. با هر قدمی به جلو راه دشوارتر میشد. ولادیمیر ایلیچ با قدرت و مطمئن راه میرفت و به تلاش‌های من که سعی میکردم عقب نمانم میخندید. به زودی خود را به هر چهار نفر آنها رساندم و برف در دستهای من ذوب میشد اما من نتوانستم از لنین جلو بزنم. بالاخره ما به قله رسیدیم. چشم اندازی بی انتها، سرزمینی با رنگهایی غیر قابل توصیف. در مقابل ما در سطحی وسیع تمام مناطق، همه شرایط اقتصادی، توکویی که آنها را در یک سینی چیده اند، قرار داشت. برفالها میدرخشیدند، کمی پایینتر دیده میشد که آلپ رشد میکند، و هر چه پاییتر چمنزارهای سرسیز و رویش چشمگیر گیاهان جنوبی. من حال عجیبی داشتم و آماده بودم که شعری از شکسپیر و onByr را دکلمه کنم. من تکانی به ولادیمیر ایلیچ دادم: او در افکار خود غرق شده بود و ناگهان فریاد کشید: [مشویکها حقیقتاً قریحه ای دارند که میتوون همه چیز را خراب کنن]."

۱- زبان روسی میان "روسی" (russki) و "روسی" (roskij) (Rosijkij) تفاوت قائل میشود. تفاوت همانند تفاوت میان "finsk" (فنلاندی) و "finländsk" (فنلاندی) میباشد. به عبارت دیگر اولین مفهوم اغلب نشان دهنده قومیت و دومی کلیه ساکنان در کشور را نشان میدهد.

۲- Willi Zerja nr 2-3, Stuttgart, 1991 سرکوب 32 Willi : Lenin als Emigrant in der Schweiz (Köln 1973), p 32

۳- M. G Sjtejn: Uljanony i Leniny. Tanja rodoslovnoj i psevdonima (S:t petersburg 1997), p 176 ff.

۴- در نامه به نویسنده ۸ فوریه ۱۹۹۹.

۵- لنین (Lenin) میتواند بعنوان یک صفت مضاف‌الیه ساخته شده از لنا (Lena) در نظر گرفته شود. در نتیجه شوهر لنا میتواند بدین شکل (Lenin Muzj) نوشته بشود.

۶- Gunnar Gunnarson: Lenin (Stockholm 1970), p 87

۷- به مثال Dimitri Volkogonov در A.D Naglovskij نگاه کنید: A.a., band 2, p 428

۸- Maksim Gorki: Literaturnye portrety (Mosko 1983) p 15

۹-

## فقط یک خدا

در ۹ ژانویه ۱۹۰۵ خورشید در سن پطرزبورگ میدرخشد و هوا سرد بود. از هر طرف اشباح مندرسی به میدان قصر هجوم میاوردند. میدان را که توسط قصر زمستانی و نیروهای نظامی احاطه شده است میتوان در صورت پر شدن به آسانی مسدود نمود. بسیاری از آنها کارگران کارخانه Putilov بودند، در ماه دسامبر در آنجا اعتصاب بود. آنها پشتیبانی تزار را در مقابل کارفرمایان طلب مینمودند.

اکنون آنها ساعتهاست که انتظار میکشند. آیا تزار میخواست که خود را نشان بدهد؟ تزار ظاهر نشد. در عوض یک بوق خطر غیر عادی در آن هوای صاف زمستانی شنیده شد.

...

"این چه صدایی بود دیگه؟" یکی پرسید.

یکی که حدس میزد که میدان قضیه چه بود گفت: "علامت اینه که سربازها باید خودشون را در یک صف قرار بدن".

یک بوق خطر دیگر. مردم روی زمین دراز کشیدند. صدای سومین اخطار، و به همراحت صدایی آرام. "این چی بود؟ دارن شلیک میکنن؟"

همان فردی که حدس میزد بداند گفت: "چیزی نبود. فقط تیر آزاد بود"

اما درست در همان نزدیکی مردم..... زنان و بچه ها بودند که به روی زمین افتادند.

"نه، نترسید، این فقط یک تیر گمراه کننده بود...."

مردم نمیخواستند باور کنند که این حقیقت دارد. سربازها شروع به تیراندازی کردند و قزاقها و سربازهای سواره نظام با شمشیرهایشان به مردم یورش بردن.

این چنین بازگو نمود Aleksandra Kollon taj که خودش در میدان شاهد ماجرا بود. بر اساس آمار دولت این تظاهرات ۶ نفر کشته و ۳۳۰ نفر زخمی بر جای گذاشت.<sup>۱</sup> گزارش پلیس حاکی از این بود که ۱۰۰ نفر کشته و چهار هزار نفر زخمی شدند.

تظاهر کنندگان که توسط کشیشی به نام Georij Gapon رهبری میشد با خود شمایل و عکسهای تزار را حمل میکردند. زمانیکه به کاخ زمستانی نزدیک میشدند سرود مذهبی و سرود ملی "خداؤند تزار را حفظ کند" را میخوانند.<sup>۲</sup> در درخواست نامه کارگران آمده بود:

"ما بیچاره ایم، برده هایی اسیر، له شده زیر بار سنگین ظلم و استبداد. ما دیگر تحمل نداریم، ما دست از کار کشیده ایم و از سوران خود تقاضا کردیم که به خواسته های ما توجه کنند چرا که بدون آنها زندگی یک عذاب است. اما از دادن آنها به ما سر باز زده شد: برای کارفرمایان همه چیز غیر قانونی به نظر میامد. ما اینجا بیم، بسیاری از ما مانند تمام مردم روسیه مانیز از حقوق اولیه بشری محروم هستیم. به دلیل اعمال کارگران شما ما به برده تبدیل شده ایم".

ادعا نامه با تقاضای عفو عمومی، حقوق مدنی، دستمزد عادلانه، انتقال زمین به مردم به صورت تدریجی و فراخوانی یک جلسه افتتاحی بر اساس حق رای عمومی و مساوی تمام شد.

این نمایشی احمقانه و رفت انگیز بود. کارگران "ناآگاه نمیدانستند که تزار رہبر طبقه حاکم بود"، این را لنين گفت.<sup>۳</sup>

این نارضایتی چنان محصور بود که حتی یک بیانیه نارضایتی در قاب مذهبی با رهبری یک اتحادیه تحت کنترل پلیس و یک کشیش میتوانست جرقه-ی آغاز یک انقلاب را شعله ور سازد.

روسیه کشوری دیکتاتوری بود، و این به این معنا بود که فرمان تزار قانون بود، که کسی نمیتوانست آنرا لغو نماید و یا توسط جمعی انتخاب شده زیر سوال بپرسد.

عقاید شخصی او در همه جا حاکم بود، از بالاتا پایین. پس از نآلارمیهای دهقانان در منطقه Poltava، شورشیان شرکت کننده با ۶۵، ۲۰۰ یا ۲۵۰ ضریبه شلاق تنبیه شدند. آن کسی که در موقع مقرر خود را به حکمران معرفی نمیکرد ۱۵۰ ضربه اضافه به او زده میشد.

روسیه هنوز کشوری بدون قانون اساسی بود. به رعیتها آزادی داده شده بود اما هنوز شرایط بسیاری ناهنجاری داشتند. دهقانان بسیار مقروض را ناگزیر مینمودند که زمینهای خود رها کنند. اگر چه آخرین و بزرگترین قحطی در سطح کشور ۸ سال پیش رخ داده بود، با اینحال وقوع هر ساله قحطی در اینجا و یا در آنجا امری عادی بود. روسیه جامعه ای طبقاتی بود، اما همچنین جامعه ای بود متشكل از گروههایی با تعهدات و حقوقی خاص، که با فاصله ای بسیار زیاد بدنیال بقیه اروپا که از مدتها قبل اینگونه امتیازات رتبه ای را لغو نموده بودند روان بود. در روسیه هنوز مشاغل بالای دولتی به نجیب زادگانی داده میشد که از امتیازاتی مانند ندادن مالیات بر حسب

Mantal (واحدی برای اندازه گیری مالیات)، انجام ندادن خدمت سربازی و رهایی از تنبيهات برخوردار بودند.

حتی حق داشتن مسافرت مجاني نیز برای تعدادی در نظر گرفته شده بود.

حق رای به سازمانهایی محدود شده بود که به تروتمندان تعلق داشت. در مسکو فقط دو درصد از مردم حق رای داشتند. بر اساس ضرب المثلی زندگی روزمره روسها از سه چیز تشکیل میشد *tjin*, *tjaj*, *sjtji*, رتبه، چای و سوب کلم.

دولت روسیه یک دولت کاملاً بیشترم پلیسی بود. در سال ۱۹۰۸ در روزنامه پلیس *Vestnik Politsii* نوشته شده بود:

"هر چه جامعه متمنتر و آگاهتر، تعداد پلیس، امتیازات و اختیارات آنها بیشتر. روسیه در مقایسه با اروپا و در مقایسه با تعداد جمعیتش بیشترین تعداد پلیس را داشت.

طی دو دهه قبل از انقلاب روسیه محاسبه شده است که پلیس مخفی روسیه *Ochranan* میان ۳۵ تا ۴۰۰۰ جاسوس را در خدمت خود داشت. یکی از موارد معروف *Jevno Azef* جاسوس بود که از جانب تزار به ریاست ارگان قتل سویا مذکراتهای انقلابی منصوب شده و عملیات تروریستی انجام میداد. او واقعاً به سویا مذکراتها (SR) در انجام ماموریتشان، زمانیکه در ژوئیه ۱۹۰۶ موفق شدند وزیر کشور *Plehve* را به قتل برسانند یاری نموده بود. *Sjjipagin* خود سابق خود بود که توسط تروریستها به قتل رسیده بود.

روسیه به زبان امروزی ما یک دیکتاتوری فاشیستی بود که ارگانهای دولتیش تبلیغات کشتار دسته جمعی یهودیان "Pogrom" را سازمان داده و آن کسی را که اعتراضی میکرد اعدام میکردند. در ضمن لغتی روسیست که "قتل عام" و "ویرانی" معنی میدهد. رکورد در سال ۱۹۰۶، زمانیکه ۱۳۱۰ نفر اعدام شدند زده شد. در بقیه اروپا در همان سال کمتر از ۱۰۰ نفر اعدام شده بودند.

یک از ویژگیهای کوچک ارگانهای دولتی روسی این بود که بازماندگان فرد اعدامی را جهت پرداخت هزینه طناب و دیگر مخارج اعدام تحت فشار میگذاشتند.

اعمال غیر قابل توصیف و خشونتی بی پروا مشخصه جامعه روسیه بود. روسیه از داشتن جامعه ای سالم که خود قادر به ترمیم خود باشد و داشتن فضای باز سیاسی که انجام یک گفتگوی همگانی و علنی را عملی سازد محروم شده بود. در بخش بزرگی از صدها تعداد سانسورها با سانسور کتابها به طرزی گسترده افزایش یافت.

لینین اشاره میکند که در آغاز قرن در آمریکا ۴ درصد از سیاهپستان از نعمت خواندن و نوشتن محروم بودند. در همانزمان با اینحال بیسوادی میان کشاورزان روسی نو برابر بود. و آنچه که سیاهپستان آمریکایی بدست آورده بودند حاصل جنگ داخلی بود.

میان کارگران صنعتی این رابطه برعکس بود، قبل از انقلاب سه نفر از چهار نفر قادر به خواندن و نوشتن بودند.

با اینحال تعداد کارگران در روسیه اندک بود، در سال ۱۹۱۶ فقط دو میلیون از یک جمعیت ۱۸۶ میلیونی را کارگران تشکیل میداند و یک صفت ویژه این بود که صنایع توسط تعداد کمی از کمپانیهای بزرگ که بسیاری از آنها دولتی و یا با قرارداد دولتی کار میکردند اداره میشد. سهمان داران غربی ۹۰ درصد از معادن، ۵۰ درصد از صنایع شیمیایی، ۴۰ درصد از صنایع مهندسی و ۲۰ درصد از سرمایه های بانکی را در اختیار داشتند.

علی‌غم رشد سریع اقتصادی، کارگران دستمزد بسیار کمی دریافت میکردند. به استثنای اتحادیه های "سیزها" که توسط Zubatov، سازماندهنده پلیس مخفی تزار "Ochranan" اداره میشد، بقیه اتحادیه ها منوع بودند.<sup>۷</sup> هدف این "اتحادیه ها" این بود که کارگران را با ناظران کارخانجات، پلیس، کشیشان و اداره کنندگان کمپانیهای آشتی بدهند.

فازکاران روزانه ۱۰ تا ۱۱ ساعت و کارگران پارچه بافی که دستمزد کمتری داشتند ۱۴ ساعت در روز کار میکردند.

در سال ۱۹۰۸ بررسی زندگی هزاران کارگر چاپخانه در مسکو نشان داد که فقط ۵ درصد از آنها مالک محل سکونتی بودند. ۳۸ درصد از آنها در "گوشه خیابانها" و "اطافکها" میخوابیدند.

در روسیه آمار مرگ کوکان مانند مرگ ناشی از بیماری سل دست کم دو برابر بقیه اروپا بود. زبانشناس اسلامی اهل سوئد Alfred Jenssen از سفری در بهار سال ۱۹۰۵ گزارش داد که در منطقه مسکو مجموعه مرگ و میر میان کوکان تا ۱۵ سال تغییر نکرده بود، ۵۴۲ نفر از ۱۰۰۰ نفر.<sup>۸</sup> بیش از نیمی از همه کوکان فرست اینکه ۱۵ سالگی خود را تجربه کنند را پیدا نمیکردند. میانگین عمر یک مرد روس ۴۳ سال و یک

زن روس ۳۳، ۴ سال بود<sup>۱</sup>. با اینحال این صدها سال رکود نبود که حکومت تزار را سرنگون نمود. بر عکس ما میتوانیم ادعا نماییم که این پیشرفت‌های پس از آغاز قرن جدید سقوط رژیم رافراهم آورد. پیشرفت سریع صنعتی، افزایش جمعیت، تماسهای طبقه روشنگر با غرب، تمامی اینها سبب این شد که آن عقب ماندگیهای اسفار در سیستم سیاسی و ترکیب جامعه هر چه بیشتر مشهود گردد. انقلاب توسط مردم شکست خورده انجام نمیشود، بلکه مردمی که در حال برخاستن هستند انقلاب میکنند.

در ژنو مرکز تبعیدیان روسی بلویک در چهارراه میان geRue de Carou، محلی که بسیاری از مهاجرین زنگی میکردند، و جاده ساحلی در کنار رودخانه Arves، قرار داشت. تقریباً هر شب بلویکها یکدیگر را در کافه Landolt ملاقات نموده و آجو مینوشیدند.

دوشنبه پس از یکشنبه خونین لین و کروپسکایا طبق معمول در حال رفتن به کتابخانه بودند، وقتی که آنها ذوجین Lunatjarskij را ملاقات نمودند: "در مورد انقلاب چیزی شنیدین؟"

لنین شنیده بود. اما او مطمئناً در مقاله ای در مورد شکست تزار روسیه در جنگ با ژاپن آنرا پیشبینی نموده بود. در اول ژانویه هفته پس از حمام خون در سن پطرزبورگ، نیروی دریایی روسیه در خاور دور، نیروی ارتعاج اروپایی بود در هم شکسته شده بود.

لنین نوشت: "از هم پاشیدگی کثیفترین دشمن ما تنها به معنای این نیست که آزادی روسیه نزدیک میشود. آن همچنین از وقوع خیزش انقلابی کارگران اروپایی خبر میدهد."

شکست در مقابل ژاپن نتیجه مستقیم پیشرفت سرمایه داری در روسیه بود. خانواده Ramanov در موازات با فعالیتهای تجاری رو به رشد روسیه تیزوت عظیمی را برای خود دست و پا نموده بود. گفته میشود که تزار حتی سهام کارخانه اسلحه سازی Vickers را که از جمله دقیقاً - به ژاپن، اسلحه تحویل میداد خریده بود. از طریق یکی از رابطان تجاری انگلیسی خود نگاه تزار متوجه کره شد. او با یک امتیاز کوچک به شرکت چوب آغاز کرد، اما به زودی قصد تصرف بقیه کشور را نمود.

این توسعه طلبی بصورتی اجتناب ناپذیر به تضاد های میان روسیه و ژاپن دامن زد. در فوریه ۱۹۰۴ ناو اژدر افکن ژاپن بخشی از نیروی دریایی روسیه را که در لنگر Port Arthur قرار داشت مورد حمله قرارداد. پس از تحمل زیانهای فراوان روسها محاصره شدند. همزمان بخشی از ارتش ژاپن از روی رودخانه Jalu در کره عبور کرده و ارتباط راهن آهن روسها، میان منچوری تا Port Arthur را قطع نمود. ۳۰۰۰۰ هزار نفر زخمی و علیل به خانه بازگشته و یا اساساً به محل زنگی خود بازنگشتد. در روز تسلیم تزار نیکلای در دفتر خاطرات خود یاداشت کرد که او و خانواده اش "در محل بسیار زیبا تفریح میکرند".

تسلیم شدن در شرق و اتفاقات در پایخت اولین مرحله قدرت گیری طبقه کارگر بود. برای اولین بار شورای کارگران روسها، قدرت در سن پطرزبورگ و مسکو، Chakov، Samara، Rostov، kiev، Sevastopol و بسیاری دیگر از شهرها را بدست گرفتند. در سن پطرزبورگ در ماه نوامبر لتو ترنسکی به سمت رئیس انتخاب و عمل رهبر انقلاب ۱۹۰۵ روسیه شد.

لنین هشیارانه کتاب راهنمایی را در مورد جنگهای خیابانی از ژنرال کمون پاریس Cluseret منتشر نمود. بلویکها در این مرحله کمیته های خود را تشکیل داده بودند که هواداران را در داخل روسیه رهبری مینمود، در حالیکه منشویکها هنوز کمیته مرکزی را کنترل میکردند. لنین نوشت: "گروههای مبارز بلویکهای انقلابی باید اسلحه تهیه نمایند. آنها باید تا آنجا که میتوانند خود را به (سلحه، تپانچه ها، بمبهای، چاقوها، پنجه بکس، ترکه، کنه های پارچه غسل داده در Fotogen) جهت ایجاد حریق، طناب یا نزدبانهای طنابی، بیل جهت بنای سنگر، باروت پنبه، سیم خاردار، میخ [بر علیه اسب سواران] غیرو و غیره) مسلح نمایند. طی هیچ شرایطی آنها باید برای دریافت کمک به منابع دیگر، از بالا یا از خارج مراجعت نمایند. آنها باید همه چیز را خودشان تهیه کنند."

لنین میگفت که این گروهها حتی بدون اسلحه هم میتوانند کارهای زیادی انجام بدهند: "۱- از طریق اینکه توده هارا رهبری نمایند، ۲- از این طریق که پلیس را در هر زمان مناسب مورد حمله قرار دهند، قراقوها را متلاشی نمایند (امری که در مسکو اتفاق افتاد) غیرو و غیره، و اسلحه آنها را به تصاحب خود درآورند، ۳- زمانیکه تعداد کمی پلیس در محل وجود دارد دستگیر شدگان و مجروحان را نجات بدهند، ۴- از این طریق که به پشت

بامها بروند و بر روی پلیسها آب داغ ریخته و یا بطرف آنها سنگ پرتاب کنند غیره و غیره..... طی هیج شرایطی نباید تشکیل یک گروه و یا تشکیل آن به دلیل کمبود اسلحه به آینده موقول شده و یا تشکیل نشود.<sup>۱۰</sup> لینین به روسها هشدار داد که سگهای سیاه (گارد های مسلح که توسط تزار جهت نابودی اتحادیه ها و کشتار یهودیها سازمان داده بود) را مورد حمله قرار دهن، آنها را با شلاق بزنند، بکشند و مق آنها را آتش بزنند. گاهی یک فرد تنها باید "با قبول خطرات آن" این کار را انجام بدهد. او ادعا میکرد که این تنها راه صحیح برای مبارزه به خاطر آزادی بود. دیگر دمکراتها تنها "شبه دمکرات" و "لیبرالهای لاف زن" بودند. شورش به سرعت به ورشو، Lodz، Riga، Vilna، Tiflis و باکو سرایت نمود. ناخشنودی کارگران با تقاضای استقلال ادغام شد، در حالیکه کشاورزان از فرصت سود جسته و کالاهای را به تاراج برد و زمینهای را به اشغال خود درمیاورند.

لیبرالها یک رفرم اساسی را تقاضا نمودند. دانشجویان تظاهرات کردند. در ۲۰ ژانویه ۱۹۰۵ دولت دانشگاهها را در کیف، ورشو، Charkov و کازان بست. در ماه آوریل حکومت نظامی در Kurland برقرار شد و در Kaukasus کارگران راه آهن اعتصاب نمودند.

دولت تزار به سیاست کهنه شده تفرقه بینداز و حکومت کن متول شد. در Kaukasus حمله به مسلمانها و در

اوکراین، Bessarabien روسیه سفید و لهستان کشتار یهودیها سازمان داده شد.

اما این بار انقلاب خاموش نشد بلکه بر شدت آن افزوده گشت. در ژوئن کارکنان ناو تندرو زرهی Potiomkin شورش کردند. وقتی که این کشتی جهت بار زدن ذغال به Feodosija واقع در Krim بازگشت گروههای وفادار به تزار بر روی آن آتش گشودند و کشتی را ناکزیر نمودند که به اقیانوس بازگردد. Potiomkin باید در بندر کنستانتا در رومانی لنگر میانداخت، محلی که کارکنان آن، متشکل از ۴۰۰ نفر توفیق شدند.

موج بعدی انقلاب در ماه اکتبر در رابطه با اعتصاب سراسری دنیال شد. یک افسر جوان در واحد دریایی دریای سیاه Pjotr Schmidt، اعلامیه ای را صادر کرد و در آن تقاضای احضار شورای انتخاباتی را نمود. او این را به تزار تلگراف زد و در حالیکه منتظر پاسخ بود سرنوشتی زرهی Otjakov آمده و او را مت怯ع نمودند که رهبری یک شورش جدید را به عهده بگیرد. او قسم معروف خود را ایراد نمود:

"ما قسم میخوریم که تا کسب حقوق حق خود که برای آن مبارزه میکنیم هرگز عقب نشینی ننماییم." در ۱۵ نوامبر ساعت ۹ پرچم قرمز بر فراز کشتی افراسته شد. و Pjotr Schmidt به همه کشتیهای جنگی اعلام نمود: "من فرمانده کشتی هستم. Schmidt اما در همان روز Otjakov از واحدهای وفادار به تزار شکست خورد. Pjotr Schmidt و سه نفر دیگر از ملوانان اعدام شدند.

لینین به صورتی کاملا تصادفی Gapon کشیش را که از روسیه فرار کرده بود در ژنو ملاقات نمود. گورکی به کشیش کمک کرده بود که ریشش را بتراشد و لباس مبدل به تن کند برای اینکه بتواند از کشور خارج شود. لینین او را در رستورانی ملاقات کرد و بر طبق عادت مغز کشیش تازه وارد را از اطلاعات پر کرد. او فهمید که خشم Gapon از فقر و فاقه ای که کارگران سن پطرزبورگ گرفتار آند واقعیست.

Gapon گفت: "ما دیگر تزار نداریم. رودخانه خون مردم را از تزار جدا میکنند!" لینین به همه رفقاء ای که تازه وارد خود که دور و بر کشیش میجر خیدند اخطار داد: "شما نباید به تمثیلات "پدر کوچک" گوش کنید. مطالعه کنید، در غیر اینصورت کارتان به همانجا ختم خواهد شد!" او میگفت و به زیر میز اشاره میکرد.

همزمان بسیاری از سازمانهای چپ ادعا میکردند که Gapon "جاسوس تزار" بود. لینین از غیبت کردنها چشم پوشی نموده و بر عقیده خود پا بر جا ماند. این البته روش نبود که Gapon باید ارتباطاتی با پلیس داشته باشد، به دلیل اینکه همه سازمانهای اتحادیه ای باید مورد قبول پلیس باشند. اما به عقیده لینین، این امر مانع از این نمیشود که او را "یک مسیحی سوسیالیست" که به انقلاب روحی آورده بود به حساب نیاورد. او بر روی من مانند فردی دانا و فعل که بدون شک میتواند انقلابی وفاداری باشد تأثیر گذاشت اگر چه او متاسفانه خود را یک فیلسوف انقلابی به حساب نمیاورد".

"کارگران چهار چوب دوران Zubatovism را پشت سر نهاده اند (میان سالهای ۱۹۰۱ و ۱۹۰۳) سازمانهایی قانونی و وفادار به دولت را تأسیس نمود، سازمانهایی که نام او را برخود گرفتند. این روش Zubatnaoshchi یا Zubatovism نام گرفته است. مقصود بنیانگذار این سازمانها این بود که کارگران را به تشکیلاتی جلب نمایند که تنها تقاضای آنها رفته های ناب اقتصادی بوده و خواهان کار کردن تحت نظر پلیس باشند [توضیح از مترجم]. و آن سازمانهای کارگری قانونی که جهت مبارزه انقلابی بنیان گذاشته شده اند همراه با Gapon راه انقلاب را انتخاب نموده اند."

به این نتیجه رسیده بود که کارگران باید اسلحه بدست بگیرند. اسلحه! ۱۹۰۵ این اولین باری بود که این کلمه از جانب کسی به جز رهبری حزب شنیده میشد.

لینین سرش را به عنوان تایید تکان داد. و به این ترتیب Gapon سوندی/Fلاندی با پول ژاپنی ۲۵۰۰۰ تفنگ و هزاران اسلحه که باید به فلاند قاچاق میشد خریده بود. این محموله باید به تدریج در سواحل فلاند تحویل داده میشد و در آخر کشته باید به سن پطرزبورگ رفته و ۱۲۰۰۰ اسلحه را به سازمان کارگری Gapon تحویل میداد. لینین گوش به فرمان بود و میخواست که به هر قیمتی شده به این کشیش یاری رساند.

اسلحة ها در یک کشتی انگلیسی به نام John Grafton بار زده شدند، اما در جزیره ای به نام خلیج Botten محلی که باید منفجر شود، غرق شد. فقط با تحمل سختی فراوان ناسیونالیستهای فلاندی و گروههای سوسیال دمکرات روسی توانستند خود را به جزیره رسانده و بخشی از محموله گرانبهای را نجات بدهنند. حتی زمانیکه که شهردار استان Knipovitj کشتی را ضبط نمود آن اسلحه های پرطریف دار کاملاً از دست نرفت. بسیاری از سربازان آنها را به قیمت روز، یک اسلحه در مقابل یک بطری شراب معامله نمودند. این معامله در فلاند بیشتر از جنبه روانی اهمیت داشت، چرا که مقامات اجرایی از این هراس داشتند که فلاندیها اکنون تا بن دندان مسلح بودند.<sup>۱۳</sup>

در حالیکه بقیه روشهای تبعیدی با ponGa از در مباحثات بی معنی مذهبی در میامند، لینین او را با عقاید خودش آزاد کذاشت.

Gapon متى تهیجی را که او خودش نوشته بود برای لینین خواند: "ما به هیچ تزاری نیاز نداریم. اجازه بدید که زمین فقط یک گرداننده، خدا، داشته باشد و شما همگی خدمتگزار او باشید!"

لینین از خنده صورتش قرمز شد، اما به سرعت کنترل خود را بدست آورد: "من یه جور دیگه ای فکر میکنم. اما اونو به زبان خودت بنویس، به شکلی که خودت مایلی!" لینین تصور میکرد که اگر قرار بود انقلابی بشود، انقلاب تنها انقلاب کمونیستها نبود بلکه انقلاب میلیونها انسان دیگری نیز بود که مانند Gapon فکر میکردند. حزب انقلابی سوسیالیستها بعدها Gapon را به جرم خیانت اعدام نمود و این حکم را از طریق به دار آویختن او در سال ۱۹۰۶ تحت نظرات Pinhas Rutenberg که بعدها از جمله صهیونیستهای بر جسته در آمریکا و مهندس ساختمان آب در فلسطین شد به اجرا در آمد. ابتدا در پاییز زمانیکه انقلاب روسیه هنوز از خود نشانه ای از افول بروز نداده بود، لینین تصمیم گرفت که برای بازگشت به روسیه کوشش نماید.

در اکتبر او به استکهلم آمد، جایی که او به خاطر دریافت مدارک قلابی چندین هفته در محلی به آدرس 10 Karlaplan در منزل Carl Mannerheim، برادر ژنرال و فرمانده آینده نیروهای مسلح Gustaf Mannerheim که شورش سرخها در فلاند را نیز سرکوب نمود زندگی کرد.

زمانیکه لینین به سن پطرزبورگ رسید همراه با کروپسکایا به صورتی کاملاً قانونی در محله Gretjeskij سکنی گزید. اما بیزودی بازی خسته کننده موش و گربه با پلیس آغاز شد به شکلی که لینین پس از یک ماه بالاجبار به زندگی مخفی روی آورد. بیش از پنج سال بود که او از روسیه خارج شده بود و به دلیل اینکه هنوز خط مشی دیگر انقلابیون به همان درستی بلشویکها بود، او به فعالیتهای پشت پرده خود ادامه داد. در ۲۷ اکتبر بلشویکها نشر روزنامه ای به نام Novaja Zjizn (زنگی جدید) که به صورتی قانونی در سن پطرزبورگ منتشر میشد آغاز نمودند. در ظاهر این روزنامه توسط همسر گورکی Marija Andrejeva منتشر میشد.

در این روزنامه لینین به صورتی روزانه و در عمل مقاله ای را داشت و در روسیه با نطقی در مورد مبارزه برای ۸ ساعت کار در روز ظاهر شد.

زمانیکه تزار معاهدہ صلح با ژاپن را امضاء کرد، با تمام نیرو به مردم خود پشت کرد. در مسکو جنگهای خیابانی به مدت ۵ روز ادامه یافت تا اینکه نارنجکهای گارد Semjonov مقاومت مخالفان را در هم شکست. تظاهرات به صورتی وحشیانه به خاک و خون کشیده شد، محل اجتماعات به آتش کشیده شدند و کشتار یهودیان از سر گرفته شد. خلق تاتار در سیبری قتل عام شدند.

لینین باید به فلاند مهاجرت میکرد و "مهاجر نیمه راه" در نزد خانواده Leiteisen بشود که صاحب در حال حاضر Repino (در دماغه Karelska) در Villavasa kkalaKuo وارد شدن به

خاک فنلاند را نداشت. کروپسکایا روزانه در حال رفت و آمد به سن پطرزبورگ بود. در ویلای چوبی بشویکهای تحت تعقیب نشسته و برای اینکه لنین را به سر و جد بیاورند ورق بازی میکردند. اکنون تقریباً دو سال از جنبش پر طین انقلاب در روسیه گذشته است. لنین طی این مدت میان شهرهای مسکو، سن پطرزبورگ، Tammerfors، Kuokkala و استکهلم مسافرت کرد.

در آوریل ۱۹۰۶ حزب چهارمین کنگره خود را در استکهلم برگزار نمود. از طریق مدارک نگهداشته شده پلیس ما میتوانیم تایید نماییم که لنین که آن زمان پطروف نامیده میشد، در ۲۶ آوریل با کشتی بخار Bore از فنلاند حرکت و در ساعت ۹ صبح به بندر استکهلم وارد شد.

او بلافاصله از جانب پلیس به نام Adolfsson مورد بازجویی قرار گرفت و از او تعهد گرفته شد که خود را به ارگانهای دولتی مسئول معرفی نماید. مانند دیگر مسافران روسی از او در مورد شغاش، طرحها و اقامتگاهش سوال شد. او مطمئناً خود را Ivan Fjodorovitj Petrov معرفی نمود اما شرح علام ظاهری نشان میدهد که لنین بود.

او همچنین گفت که او میخواست که در هتل بربیستول در کنار Gamla Kungsholmsbrogatan زندگی کند. پلیس Adolfsson مشخصات زیر را در مورد لنین یاداشت نمود: "قد متوسط. قوی هیکل، چشمان قهوه ای (۴-۳)، موهای سیاه (M.m)، پالتوی زمستانی یک خطی خاکستری سیر، دماغ صاف، کت و شلوار سیاه، ریش بزی سیاه و سبیل سیاه، کمی کچلی در قسمت استخوان آهیانه، سیاه و کلاه نمده".

به نظر نمیامد که پلیس سوند از مقاصد واقعی "پطروف" و دیگر روسها در استکهلم اطلاعی داشته باشد. و در واقع لنین و کروپسکایا در هتل بربیستول زندگی نکردند بلکه در هتل کارلا لارسون در محله ای به نام Engelbrektpolan اتاقی گرفتند. ولی در هتل بربیستول فرد سرشناس دیگری به نام جوزف استالین زندگی میکرد.

تعداد اعضای حزب به ۸۴۰۰ نفر رسیده بود، اما منشویکها هنوز در اکثریت بودند. بر اساس گفته تمامی شاهدان، این کنگره هیجان انگیزترین کنگره ای بود که تا آن زمان در Folkets hus (خانه مردم) در سوند بر پا شده بود. تلاش‌های لنین و Fjodor dan که جهت آرام نمودن شرکت کنندگان از زنگ کوچک ریاست جلسه استفاده مینمودند بی تمر بود. شرکت کنندگان با اینحال بر سر هم فریاد میکشیدند. پس از جلسه لنین با توجه به تمامی خطراتی که بازگشت به روسیه برای او در بر داشت، راهی روسیه شد که به زندگی خانه به دوشی خود ادامه بدهد.

در ۹ می ۱۹۰۶ لنین برای اولین بار به صورتی علنی در جلسه ای عمومی در روسیه با نام مستعار کاریف شرکت نمود. رفقای حزبی او را شناخته بودند و با کف زدن‌های ممتد از او استقبال نمودند. "این کیه؟ این کیه؟" یکی از تازه واردان متغیرانه سوال کرد. کسی جوابی نداد.

به عنوان کاریف او میخواست که در کنگره معلمان روسیه نیز سخنرانی نماید. با پلیسی که به صورتی پیوسته در حال آماده باش بود، او اعضای کمیته مرکزی حزب را در مطب دندان پزشکان در Dvojers-Zilberman Nevskij در خود منطقه (شماره ۱۰۸) برای برقراری جلسه ای گرد هم آورد. اما زمانیکه در می ۱۹۰۷ پنجمین کنگره حزب در لندن تشکیل و شرکت کنندگان به روسیه بازگشتند، تزار موفق شد که تعداد بسیاری از رهبران مهم را دستگیر نماید. لنین به فنلاند بازگشت. اما در اتاقی اجاره ای کوچک با پرده های براق دوزی شده در Åggelby خارج از Helsinfors، بدون روزنامه و مصاحب نشستن حال لنین را دگرگون میساخت. هم اطاق شدن با دوستان در Styrsudd شرایط را کمی بهبود بخشید. لنین کمی آرام گرفت. "وقتی که برگشتم خیلی خسته بودم"، او در ۲۵ ژوئن به مادر خود نوشت، "در حال حاضر از استراحتی مطلق لذت میرم: حمام، قدم زدن، سکوت، کار نکردن. سکوت و انجام ندادن کاری، این از بهترین لحظات زندگی منه".

شرایط نامعلوم در حزب و اینکه اکنون شور انقلاب فروکش نموده بود خستگی روحی را به دنبال داشت. در اولین سال انقلاب قریب به ۳ میلیون نفر در اعتضاب شرکت نمودند. سال بعد یک میلیون، سپس کمتر و کمتر. لنین تصمیم گرفت که به روسیه بازگردد.

در جریان عبور از سوند، لنین بدون اغراق در حال غرق شدن در زیر یخها بود. او مطلع شده بود که اگر با کشتی معمولی که از Åbo حرکت میکرد مسافت کند، دستگیر میشود. در عوض به او پیشنهاد شد که به مدت یک شب سه Verst ( واحد اندازه گیری قدیمی طول در روسیه که برابر با بیش از یک کیلومتر است [در اینجا بیش از سه کیلو متر]) بر روی یخ راه ببرود تا اینکه به جزیره ای که در آنجا پلیس روسیه به او دسترسی ندارد

برسد. در آنجا یک قایق سوئدی در همان روز او را با خود میبرد. ماه، ماه دسامبر بود و یخ روی آب نازک. دو نفر فنلاندی مست او را دنبال نمودند و در محلی یخ در حال شکستن بود.

"چقدر ابهانه است که آدم به این شکل بمیره"، لینین فکر کرد و سلطانه سلطانه به جلو رفت.  
به محض ورود به استکهلم او سراغ سوسيال دمکرات آثارشیست egreHinke Berg را گرفت که در هتل Malmsten واقع در 62 Mäster Samuelsgatan لینین بخصوص دوست داشت که در پارک Haga قدم بزند و در کتابخانه پادشاهی واقع در Humlegården بنشیند. در جریان بازدیدش Bergegren و کیلی به نام Hugo Lindberg مصاحب او بودند و در دفتر تبت از نام "John Frey" استفاده نمود.

لینین عادت داشت که دست چپ در کنار اولین میز بنشیند. یک چنین میزی بعدها توسط KB (کتابخانه پادشاهی) به کتابخانه لینین در مسکو به مناسبت صد ساله شدنی در سال ۱۹۶۲ اهدا شد. در جریان یک مهمانی Uno Willers به عنوان نماینده "کتابخانه پادشاه" نطق ایراد نمود. او در این نقطه گفت که "ما کارکنان کتابخانه سوئدی به خود میباییم که یک بار – به خاطر آزادی بیان و قلم که ما همیشه از آن سود جسته ایم – به آن سیاستمدار بزرگ امکان فضایی آزاد، به دور از پیگردهای جاری در کشورش را دادیم".  
او در شب سال نو ۱۹۰۷ در کتابخانه پادشاهی تا زمان تعطیل شدن نشست و سپس تا اپارتمن کوچک Hinke Bergegre واقع در خیابان Vanadi طبقه چهارم شماره ۱۵ قدم زد. تعدادی از رفاقتیش در آنجا جمع شده بودند، لینین به صرف چای دعوت شد و همزمان منظره پارک Haga را با قصر پیلاقی باقیمانده از روزهای Gustaf سوم را مطالعه کرد.

تصورتی کاملاً تصادفی Hinke Bergegre که صدایی خوب داشت خواندن ترانه ای از Bellman را آغاز نمود که "بال زدن شاهپرک در Haga دیده میشود" نامیده میشد. لینین چنان از شعر این ترانه به وجود آمد که از Hugo Lindberg خواهش کرد که آنرا به آلمانی ترجمه نماید.

اولین انقلاب روسیه فروکش نموده و تزاریسم مهلتی بدست آورده بود. ابتدا پس از ده سال لینین توانست بازگردد. آن پارلمان رقت انگیز، Duma (به روسی "باز آنديشي کردن") که تزار با تشکیل آن موافقت نموده و به کمتر از ۱۰۰۰۰ نفر از ساکنین سن پطرزبورگ امکان رای دادن را داده بود وجود خارجی نداشت. آن وعده های داده شده در مورد دمکراتیزه نمودن که برای سرکوب انقلاب استفاده میشود باز پس گرفته شد و گسترش سریع صنعتی ادامه یافت. نخست وزیر Pjotr Stolypin اجرای یک رفرم کشاورزی که هدفش بوجود آوردن طبقه ای از کشاورزان مالک چهت تضعیف سیستم پدرسالاری بود را آغاز نمود.

Stolypin هر چه قویتر شد. "کراوات Stolypin"، به عبارت دیگر چوبه دار روش مورد علاقه او بود. دادگاههای ویژه نظامی حکم اعدام ۵۰۰۰ نفر را صادر نمود و بیش از ۳۵۰۰ نفر نیز اعدام شدند. خانه او را در چزیره Aptekarskij در سال ۱۹۱۱ منفجر نمودند و بسیاری کشته شدند. تزار به تنها یی در خانه تابستانی خود در نزدیکی Peterhof نشسته و در عمل نمیتوانست در کشور فعالیتی داشته باشد. یک خبر از جنبش انقلابی در سالهای میان ۱۹۰۵-۱۹۰۷ عامل اتحاد کشاورزان بود. بیش از یک سوم از تمام مناطق کشاورزی در شورش دهقانان شرکت نمودند. دهقانان ۲۰۰۰ قطعه از زمینهای بزرگ کشاورزی را به آتش کشیدند و انبارهای مواد غذایی را به تصاحب خود درآوردند.

"متاسفانه آنها این کار را بصورتی اساسی انجام ندادند!" لینین نوشت زمانیکه او از اولین انقلاب درس گرفته بود.

"متاسفانه آنها فقط یک پانزدهم از همه زمینهای کشاورزی را نابود نمودند، یک پانزدهم از آنچه که آنها باید نابود میکردند برای اینکه آن لکه ننگی را که مالکیت خصوصی فنودالی بر روی زمینهای روسی نهاده است از میان بردارند".<sup>۱</sup>

۱- الکساندرا کولونتای: من بارها زندگی کرده ام (مسکو ۱۹۸۵)، ص ۹۵.

۲- LCC 23:236

۳- LCC 23:237

Victor Seger: Ce que tout revolutionnaire doit savoir de la repression (paris 1972), p 29. -۴

Nikolas Werth i Le Livre Noir du communisme (Paris 1997) p 91. -۵

LCC 18:543. -۶

Zubatov پس از انقلاب فوریه خودکشی کرد. -۷

- Alfred Jensen: Tsardömet vid skiljovägen (Stockholm 1905), p 35.-۸  
Otto Latsis i Novye Izvestija 4 august 1999 -۹  
LCC 9 : 420-۱۰  
۱۱- گارد مسلح که توسط تزار سازماندهی شده است برای اینکه اتحادیه ها را متلاشی نموده و کشتار یهودیان را آغاز نماید، ادعا نمود که ریشه ای تاریخی در مراکز صنعتی داشته باشد.  
۱۲- سخنرانی در ۲۳ آوریل ۱۹۰۵.  
K.G Olin: Grafton – affären (Ab Olimex Oy 1993).-۱۳  
Helene Carrere d Encausse: Lenine (Paris 1998), p 153.-۱۴  
Uno Willers: Lenin i Stockholom (Stockholm 1970), p 17.-۱۵  
Lcc 23:249.-۱۶

## روسیه ای دیگر

مهاجر دوم نین دشوارتر از مهاجرت اول او شد.

"من اینجور احساس میکنم که اینجا او مدم برای اینکه خودمو تو قبر بزارم!" این را نین گفت زمانیکه در ۷ ژانویه ۱۹۰۸ به یک ژنو یخ زده وارد شد.

لینین و کروپسکایا اطاقی کوچک را اجاره و آنرا با خواهر نین ماریا و مادر کروپسکایا تقسیم نمودند. زینویف و کامنف هم در ژنو ساکن شدند. زندگی در آنچه ارزانتر بود اما با اینحال کروپسکایا در آن محیط رستایی خرده سرمایه داری احساس خوبی نداشت.

dejzadaNa از مدارس سوئیسی وحشتزده شده بود: "هر تفکر مستقلی را در کودکان خفه میکنند. همه علوم بصورتی مکاتیکی تدریس میشوند و بچه ها مدواما باید یاد بگیرند که به مال و منزل و قدرت احترام بگذارند". نین با توجه کامل گوش کرده و اجازه میداد که افکارش بسوی دیگری منحرف شده و بدین ترتیب درد و رنج خویش فراموش مینمود. او تقریبا همه چیز را از دست داده بود و اکنون باید روزنامه Proletarij را از ابتدا پسازد. ۲۰ شماره اول از Viborg منتشر شده بود، اما در همین جا انتشار آن منوع اعلام شد. از یک کم و بیش بخت و اقبال نین یک حروفچین روس و یک ماشین حروف چینی را که در مهاجرت قبلی استفاده شده بود را پیدا کرد.

پول یک مشکل دائمی بود. نیاز استفاده از آن روش "قدیمی"، مصادره و یا به زبانی روشنتر بانک زنی بیش از هر زمان دیگری احساس میشد.

در ۲۵ ژوئن ۱۹۰۷ فرد معروفی به نام Kamo<sup>۱</sup> - ۵ مشهور یک محموله پولی بالغ بر ۳۴۱۰۰ روبل طلا متعلق به بانک تفلیس را مورد دستبردی شجاعانه قرار داد. با اینحال این شیوه مصادره از جانب کنگره حزب در استکلهلم در سال ۱۹۰۶ مورد ملامت قرار گرفته بود و بعدها متوقف شد.

مشکل با طعمه تفلیس این بود که شماره همه اسکناسها ثبت شده و درشت بودند.

در جریان تلاش برای تغییر پولها یکی از بشویکها در استکلهلم و یکی از دوستان نزدیک نین Nikolaj Semasjko در سوئیس دستگیر شدند.<sup>۲</sup>

اما در سال ۱۹۰۸ بشویکها کمک مالی دریافت نمودند. Nikolaj Schmidts - ۵ ۲۳ ساله، پسر برادر پارچه باف معروف ozovMor و صاحب یک کارخانه مبل سازی به بشویکها پیوست، اما در زندانهای تزار به بند کشیده شده و تحت شکنجه کشته شد. ارشیه او که بالغ بر نیم میلیون روبل طلا میشد به Schmidts که در سن بلوغ بود رسید.

بشویکها پسرک را مقاعده نمودند که پولها را به دو خواهر خود که با بشویکها به صورتی مصلحتی ازدواج نموده بودند منتقل نماید. یکی از خواهران در همان زمان با بشویکی به نام Viktor Taratuta ازدواج کرده بود اما به دلیل اینکه شوهرش تحت تعقیب بود باید با کس دیگری ازدواج میکرد. پس از حل پیچیدگیهای گوناگون و میانجیگری، بشویکها اجازه یافتد که همه میراث باقیمانده از او را از یکی از خواهران و یک سوم آنرا از خواهر دوم به تصرف خود درآورند.

بشویکها که ناگهان احساس کرده بودند که از قافله عقب مانده اند بشویکها را ناگزیر نمودند که آن مبلغ را با آنها تقسیم کنند. آنها ۷۵۰ تا ۱۰۰۰ روبل در ماه دریافت میکردند به این شرط که به اصول انقلاب پایبند میمانندند.

روزنامه نین Proletarij توانست برای اولین بار برای مقالات خود پیردازد و شرکت کنندگان در کنگره های خارج از کشور مخارج مسافرت خود را دریافت نمودند. پولها را که در سهام فرانسه سرمایه گذاری شد میتوانست برای مدتی طولانی کافی باشد.

زمانیکه ارجاع در روسیه پیروز شد، روشنفکران جهت یافتن گرایشات فلسفه ای "جدید" انقلابی که بتواند راههای ناشناخته و قدیمی خروج از بن بست را نشان دهد، زمین و زمان را زیر و رو کردند. نین این را ضروری یافت که به حل برخی از انحرافات که حتی میان بشویکها رایج شده بود پیردازد. در سن ۴۰ سالگی او علاقمند شد که اوقات خود وقف فلسفه نماید، مبحثی که او در گذشته فقط به صورتی تفریحی بر روی آن وقت گذاشته بود.

قبل از هر چیز نفوذ فلسفه اطربی Ernst Mach و به اصطلاح empirokriticism او، نین را آزار میداد. در هنیت تحریریه Aleksandr Bogdanov، Proletarij عضو بود که از هواداران "ماخیسم" بود و از جانب ماکسیم گورکی که خود نیز از اعضای هنیت تحریریه بود پشتیبانی میشد.

نتیجه پژوهش‌های لنین بود که در سال ۱۹۰۹ منجر به تسویه Materialism and empiriocriticism

حسابی همه جانبه با ملخیستهای روسی شد. اساس تفکرات Mach این بود که دوگانه گرایی میان روح و جسم را از میان برداشته و "وحدت گرایی" راجایگزین آن نماید. Mach اینچنین استدلال مینمود: اگر وحدتی میان واقعیت و شناخت وجود نداشت، از لحاظ فیزیکی یک میز و یا یک سیب خارج از درک مازیست نمینمود، تنها شناخت ما به مواد رنگ، مزه، اندازه و فرم میدهد.

ما با اجسامی که قبل از ظهور انسانها وجود داشتند چه میکنیم؟ لنین هوشیارانه سوال میکند. درختها، سنگها، دریاچه‌ها، حیوانات وحشی غیر و غیر و غیر وجود داشتند، سالهای سال قبل از اینکه انسانی وجود داشت باشد که آنها را درک نماید.

اختلاف ماهوی میان این دو دیدگاه به همین سادگی بود، با اینحال ملخیستهای روسی به رهبری بوگدانف ادعا مینمودند که فلسفه آنها شکلی از تکامل ماتریالیسم مارکسیستی بود.

تعداد بسیاری از رادیکالهای تبعیدی روسی که در همان زمان به پاریس مهاجرت نموده بودند، لنین را که مایل به مهاجرت نبود مقاعد نمودند که با آنها همراه شود، با این استدلال که در فرانسه نظرات پلیس کمتر بود.

"چرا ما به پاریس مهاجرت کردیم؟" او چهار سال بعد از کروپسکایا سوال کرده بود.

هر دو لنین و کروپسکایا از پاریس خسته شده بودند. محل سکونت آنها ایرادی نداشت. اولیانوفها آپارتمنای بزرگ، مجهز به گرمای مرکزی، در خیابان Rue Marie-Rosse شماره ۴ که امروز موزه Lenin نام دارد اجاره نموده بودند.

اما بحثهای کافه‌ای که تا پاسی از شب ادامه میافت و تضادهای میان فراکسیونهای بلشویکی لنین را خسته کرده بود. او از کتابخانه Nationale نیز ناراضی بود، چرا که باید راه درازی را دوچرخه سواری میکرد، برای ناهار کتابخانه بسته میشد و شرایط سختی را برای قرض دادن کتاب داشت.

یک روز لنین نزدیک بود که در جریان تصادفی کشته بشود و دوچرخه اش توسط یک موتور سوار بی احتیاط که او بعدها موفق شد در یک دادگاه از او خسارت بگیرد کاملاً کج و معوج شد.

اولیانوفها طی آن سالی که در پاریس بودند برای اولین بار از اوضاع شکایت نمودند. آنها گوشت اسب میخوردند در حالیکه لنین با دشواری کوشش مینمود که ناشری را برای انتشار مقالات و کتابهایش پیدا کند. ابتدا در آنزمان بود که او سر خود را از روی شرم پایین انداخته و از حزب مقدار کمی پول وام گرفت.

کروپسکایا پس از مرگ لنین اشاره میکند "اما اینکه لنین را بعنوان نوعی مرتاض، نوعی کلسیونر تمبر و پدر خانواده توصیف نماییم تحریف نمودن چهره واقعی اوست. او مردی بود که برای هیچ انسانی غریبه نبود.

او به زندگی با تمام چندگانگیش عشق میورزید و از آن با همه وجود لذت میبرد. مردم زندگی ما را مملو از سختی و محرومیت تشریح میکنند. این حقیقت ندارد. شرایط بد، به معنای اینکه انسان نداند که از کجا پول برای غذا و لباس تهیه کند، ما هرگز این چنین شرایطی را نداشتم. شاید که برخی از دوستان ما در تبعید اینچنین زندگی کردند؟ بودند کسانی که طی دو سال کاری پیدا نکردند و کمکی مالی نیز از روسیه دریافت نمیکردند. آنها حقیقتاً گرسنگی کشیدند. اما برای ما اینچنین نبود. ما ساده زندگی میکردیم. آیا لذت بردن از زندگی به معنای در ناز و نعمت زندگی کردن است؟"

این امر که اعضای حزب در پاریس به خاطر فقر و بیماری مشاعر خود را از دست دادند واقعاً روی داد، اما لنین آنقدر داشت که در تابستان سال ۱۹۰۹ کروپسکایا و مادر او را به سفری هیجان‌انگیز به ده کوچک Bombon دعوت کرد.

ذوین اولیانوف از زندگی خانه بدوشی خود جهت کشف امکانات جدید سود میجستند. در پاریس لنین دوست داشت که به حومه شهر رفتہ و اعلامیه های مربوط به جلسات سوسیالیستی را بخواند، در کافه های کوچک بنشیند و به مباحث جاری گوش بدهد. او میخواست بینند که چگونه کارگران آلمانی، انگلیسی و فرانسوی زندگی میکردند و به نظرات رفقاء آنها گوش میداد.

در پاریس با خواننده‌ای به نام Montaigu که پسر یک kommunard (فردی که در انقلاب کمون پاریس شرکت نموده) و در مناطق کارگری محبوب بود آشنا شد. او با ترانه های خود به سربازان هشدار میداد که به کارگران اعتصابی تیراندازی نکنند و نمایندگان سوسیالیست را که به انتخاب کنندگان خود خیانت مینمودند به باد طعنه میگرفت. اما لنین متأسف شد زمانیکه او به یکی از بزرگترین مشتاقان جنگ مبدل شد.

به نظر نماید که عدم امنیت مادی بر روی لنین تاثیری داشت اما تلاش‌های پی در پی در جهت ایجاد "سازش" میان فراکسیونهای مختلف در حزب سوسیال دمکرات روسیه او را بشدت به هیجان میاورد. پس از کنفرانسی به همین مناسبت در بهار ۱۹۱۰ لنین به گورکی نوشت:

"سه هفته رنج. تک تک رگهای عصبی پریشان، صدھا هزار لعنت! به آن واقعیتھای جدی موجود و عمیق، که بسیاری آنها را نمیفهمند، تعداد زیادی مسائل کوچک مطرح میشود، جوی از "سازش عمومی [بدون درکی روشن از اینکه یا چه کسی، چرا و چگونه]", تغیر از کمیته مرکزی بشویکها و ایدئولوژی بیرحمانه آنها در مورد جنگ، مشاجره منشویکها و تمایل آنها برای ایجاد رسوای و افتضاح - و نتیجه اش، بچه ای با دمل. اکنون ما اینجا نشسته ایم و رنج میبریم. یا - اگر همه چیز درست بشود - ما به دملها سوزن میزنیم، چرک را خارج میکنیم و بعد زخم را ترمیم کرده و بچه را بزرگ میکنیم. یا - در بدترین حالت - بچه میمیرد. آنzman ما مدتی بدون بچه زندگی میکنیم (به عبارت دیگر، ما یک فراکسیون جدید بشویکی بوجود میاوریم) و فضا را برای یک بچه سالمتر باز میکنیم."

در اوت ۱۹۱۰ لnin در کنگره هشتم سوسیال دمکراتها در کپنهاگ شرکت کرد. با اینحال زمانیکه او تا به این حد به کشورش نزدیک بود برنامه ملاقاتی با مادرش را در استکھلم ترتیب داد. در نامه اش او به مادرش نوشته بود که واگن خواب را از سن پظرزبورگ گرفته، سپس با یک واگن خواب دیگر مستقیم تا *Åbo* و از آنجا با کشتی "کاملا مجهر" *m/s Bore* به سفر خود ادامه بدهد. فقط دو ساعت مسافت بر روی دریایی آرام. و هوا بسیار خوب است، مثل اینست که بر روی رودخانه ای قایق سواری کنی".

او همراه با مادر و خواهرش ماریا یک آپارتمان چند اتاقه را در طبقه دوم ساختمانی واقع در **Kaptensgatan**، اجاره کرد. آنجا مادرش ۷۵ سالگی خود را جشن گرفت. آنها با هم در با غی به نام **Humle** (رازک، گیاهیست بالا رو که میوه خشک کرده آنرا در آبجو استفاده میکنند) قدم زدند در حالیکه لnin هر از گاهی سری به کتابخانه میزد.

یک شب لnin در مورد روسیه نطقی کرد و این اولین بار بود که مادرش او را در حال سخنرانی میدید. در ضمن این آخرین بار بود که آنها یکدیگر را دیدند.

در رابطه با دیدار از استکھلم لnin دو شب را با خانواده **Hjalmar Mehrs** واقع در خیابان **Röstrand** گذراند.

اکنون لnin سردبیر و سخنگوی "Sotsial Demokrat" بود و در ضمن او در بهار ۱۹۱۱ مدرسه حزبی شهر استکھلم انتخاب شود و پدرش **Boris M ehrBoris M** منشویکی بود که پس از کنگره ۱۹۰۶ روابط خوبی با لnin داشت. همسر او **Sara Mehr** چندین بار به مادر و خواهر لnin کمک کرد که در استکھلم خرید کنند. اگر چه تابستان بود ولی اولیانوفها لباسهای زمستانی میخریدند و با خنده میگفتند که هر لحظه امکان دارد که آنها را به سیبری بفرستند.

اکنون لnin سردبیر و سخنگوی "Sotsial Demokrat" بود و در ضمن او در سخنرانی را بر روی مدرسه **Bolonga** در **Fjodor Capri** در آن سخنرانی میکردند و مدرسه فلسفی ماختیستها در **Capri** را از دور رقابت خارج نماید. لnin مهر مدرسه فراکسیونی را بر روی مدرسه **Capri** کویید و در روزنامه های سرمایه داران این چنین شایع شد که لnin ماسکیم گورکی را "بایکوت" نموده بود، امری که حقیقت نداشت. بعدها لnin از برخی از سخنان خود در مورد گورکی ابراز پشیمانی نمود و اعلام کرد که همه آنها یکی در مدرسه **Capri** فعال بودند متعلق به فراکسیون ضد حزب نبودند. تقریبا نیمی از دانش آموزان **Capri** در اعتراض به موضع "خدا پرستانه" در مدرسه گورکی به مدرسه لnin آمدند.

یکی از شاگردان در مورد لnin به عنوان معلم گفت: "در ساعات درس او سختگیر و دقیق بود، اما بعد در میان دانش آموزان ایستاده، با آنها به رستوران میرفت و ترانه **Stenka Razin** یا ترانه های دیگری از کشورش را میخواند. گاهی با ما قدم میزد و شنا میکرد. او هرگز مشروب نمیخورد. یک بار ما به او یک لیوان کوچک شراب دادیم."

زینویف تصویری روشن از مدرسه ترسیم مینماید. بادیف، یکی از اعضای حزب که به تازگی جهت معرفی حزب در پارلمان **Duma** انتخاب شده بود از لnin خواهش کرد که دانش او را در مورد مسائل قانونگذاری و بودجه بندی عمیقتر نماید. لnin از ته دل خنده و جواب داد:

"حالا چرا تو، برادر عزیز، باید دانش خودتو در مورد جزئیات بودجه یا قوانین پیشنهادی از طرف هواداران حزب مشروطه خواهان دمکرات بیشتر کنی؟ تو یه کارگر هستی اما مجلس مال آفایانه. صاف و پوست کنده از زندگی کارگرا براشون بگو. براشون شرایط کار اجباری سرمایه داری رو توضیح بده، کارگرها را به انقلاب تشویق کن، صاف تو صورت اون مجلسیهای سیاه دل بگو: شارلاتانهای استتمارگر! قانونی پیشنهاد کن در مورد اینکه که ما شما سگهای سیاه و اربابهارو طی سه سال آینده اعدام خواهیم کرد!"

لین نیش انتقام روسیه یک "انتقام روسیه" بود و از همان ابتدا با یک دادن آنرا تبلیغ نموده بود. اما از سومین دور مجلس که در سال ۱۹۰۷ انتخاب شد، بخشی‌ها برای انتخاب در مجلس خود را کاندید نمودند، البته صرفاً برای تبلیغات.

در روسیه جنبش انقلابی آهسته تجدید قوا نمود. در سال ۱۹۱۰ اجتماعات عظیمی به خاطر دادن وداع نهایی با Lev Tolstoj به لین نیروی جدیدی بخشید. Tolstoj در نزد لین نیز به عنوان "آئینه انقلاب روسیه" از احترام خاصی برخوردار بود. لین در سال ۱۹۰۸ بدور از هر گونه حب و بغضی دوگانگیها در آثار، عقاید و آموزش‌های Tolstoj را اینچنین ارزیابی مینماید:

"از جانبی آن نایجه هنرمند نه تنها واقعیت‌های زندگی مردم روسیه را به صورتی بی‌مانند تشریح مینماید، بلکه شاهکاری را خلق می‌کند که به بهترین ادبیات جهان تعلق دارد. از جانبی دیگر مالکان بزرگ و اشخاص ابله را در "Kristo" حوزه مذهب حمایت مینماید. از جانبی اعتراضی بسیار شدید و تحسین برانگیز، بدون انقطاع و صریح بر علیه دروغگویها و ریاکاریها در جامعه - از جانبی دیگر "tolstojanen"، به عبارت دیگر یک جانور نرم تن له شده و سرگردان، روشنفکر سرد مزاجی که به صورتی آشکار به سینه خود کوبیده و فریاد می‌کشد: "من بدم، من مشمنز کننده ام اما خود را با وجود آن تربیت کرده ام و دیگر گوشت نمیخورم بلکه شکم خود را با کلت برنج پر می‌کنم". از جانبی انتقادی بپرمانه از استثمار سرمایه داری، پرده برداری از تدبیر و حشیانه دولت، از مصقرگیهای دادگاهها و مقامات اداراه کننده دولتی، افسای تناقضات آشکار میان افزایش بی حد ترور و فتوحات مدنیت و رنج، مشقت و گمراهی در حال رشد توده های کارگر، از جانبی دیگر آن پند مصرفه که "با خشونت با ریاکاران مبارزه نکنید"، از جانبی آن واقعیت کراپی هوشیارانه و درین تمامی ماسکها، از جانبی دیگر موظه در مورد اساساً مفترض‌ترین که بر روی زمین وجود دارد، به عبارت دیگر مذهب، کوشش در جایجایی کشیشهایی که رسم شاغلند با کشیشهایی با اعتقدات اخلاقی، به عبارت دیگر پرورش دادن تصفیه شده ترین و از این‌رو به خصوص چندش آورترین از میان دولت کششیان. در حقیقت،

تو فقیری  
و تو ترورتمند،  
تو نیرومندی  
و تو ضعیف،  
مادر وطن روسیه."

زمانیکه همه Tolstoj را در آغوش کشیدند برای اینکه او را از "خود" کنند، لین برای پنهان نمودن انتقادات خود تلاشی ننمود.

لین به این گفته نیک Jean Jaures عشق می‌وزید: "ترجیح میدهم که حقیقت را بگویم به جای اینکه وزیر بشویم". و دقیقاً در همینجا بخشی از همیستگیهای عمیق او با ترنسکی قرار داشت. "چه غولی، چه؟ عجب مرد با قدرتی" لین خشمگین شد زمانیکه توصیف گورکی از Tolstoj را خواند. قبل از این عالیجناب هیچ هارمونی واقعی در ادبیات وجود نداشت. چه کسی در اروپا را می‌توان در کنار او قرار داد؟ هیچ‌کس".

اکنون لین نیز از اینکه توسط منشویکها مورد سوء استفاده قرار گیرد به سته آمد. آنها از خود قرتی نداشتند و به همین دلیل حوزه فعالیت بخشی‌ها را محدود ساخته بودند. فراکسیونها که ۱۰ سال با هم جنگیده بودند اکنون باید راه خود را از یکدیگر جدا مینمودند.

او در اوت ۱۹۱۲ بخشی‌ها را جهت تشکیل کنفرانسی در پراگ با شرکت کننده قابل اعتماد فراخواند. پس از یک گفتگوی طولانی کنفرانس اعلام نمود که آنها تنها نماینده حزب کارگران سوسیال دمکرات روسیه بوده و کمیته مرکزی جدیدی را انتخاب نمودند. منشویکها و Bund های یهودی و فراکسیون مرکزی که توسط ترنسکی در وین رهبری می‌شد اقدام لین نیز را به عنوان یک کودتا محکوم نمودند. اگر چه این بیشتر تائیدیه ای بود بر یک طرح جدایی که مدت‌ها قبل از این جهت انجام در برنامه قرار گرفته بود.

باد در جهت منافع بخشی‌ها می‌وزید. در ۱۶ سپتامبر ۱۹۱۲ در انتخابات نمایندگان مجلس در مناطق کارگری در مقابل منشویکها که کمتر از ۵۰۰۰ رای بدست آوردند، بخشی‌ها صاحب یک میلیون رای شدند.

hadene دیگری که جریان دمای سیاسی را افزایش داد قتل عام در کنار رودخانه Lena در سال ۱۹۱۲ بود. شرکت‌های انگلیسی و اعضا خانواده تزار در روسیه مالک حوزه های معادن در کنار Lena بودند که ۷ میلیون روبل در سال سود نشان میداد. اما این معادن ۲۰۰ میل به نزدیک‌ترین راه آهن فاصله داشتند و به همین دلیل تحويل غذا به محل بسیار مشکل بود. پس از اینکه از روی استهزا از کارگران با گوشت اسب پذیرایی شدند،

اعتصابی جهت افزایش دستمزد به مقدار ۳۰-۱۰ روز در صد آغاز شد. رهبران اعتصابیون دستگیر شدند، امری که در ۴ آوریل باعث این شد که ۳۰۰۰ کارگر به سمت دفتر معدن به حرکت درآیند. رئیس ژاندارمها

Tresjtjenkov فرمان آتش داد: ۲۷۰ نفر کشته و ۲۵۰ نفر زخمی شدند.

"این چنین شد و اینچنین خواهد شد". این تفسیر ماجرا بود توسط وزیر تزار Marakov در مجلس.

پس از کنفرانس پراگ نوچین اولیانوف به کرافت که در آن زمان میان مرزهای اطربیش - مجارستان و در همسایگی منطقه اشغال شده لهستان توسط تزار قرار داشت، مهاجرت نمودند. اهالی محل میتوانستند به آسانی پروانه ورود خریده و از مرز روسیه عبور نمایند. این چنین طرح ریزی شده بود که لینین از کرافت گسترش روزنامه روزانه حزب Pravda را دنبال نماید. این روزنامه با ابتکار لینین در سال ۱۹۱۲ به صورتی قانونی در سن پطرزبورگ منتشر شد. ارگانهای دولت تزار ۸ بار مانع نشر آن شدند تا اینکه بالاخره در ژوئنیه ۱۹۱۷ آنرا کاملاً منع اعلام نمودند.

بازدیدکنندگان از روسیه میتوانستند به راحتی از مرز عبور نمایند. تنها مشکل این بود که هنگام عبور از مرز زمانیکه از جانب کارمندان مرزی نامشان خوانده میشد باید میتوانستند به لهستانی بگویند "jestam" (من اینجا هستم).

در ۴ ژوئنیه سال ۱۹۱۲ لینین که در روستای Nowy Targ خارج از کرافت ساکن شده بود به مادرش نوشت: "روسیه ای دیگر. یهودیها شبیه روسها هستند و مرز روسیه تنها ۳ میل است. زنان کشاورز پای بر هنر و با شالهای رنگ و وارنگ راه میروند - دقیقاً مثل روسیه."

در همان پاییز او به خواهرش نوشت: "ما اینجا بهتر از پاریس زندگی میکنیم. اعصابم راحتتر و کارهای ادبی بیشتر. مشاجره کمتر معاشرت با همیگه را برای ما آسانتر کرده - اگر جنگی نشه و من فکر نمیکنم که بشه." لینین سرحال بود اما کروپسکایا به صورتی جدی بیمار بود. پزشکان تأیید نموده بودند که او به بیماری تیروئیدی دچار شده بود، یک بیماری که خود را به شکل تورم گلو، چشم اندازی متورم، طپش قلب و ناتوانی شدید نشان میدهد. پس از اینکه او را یک بار در Bern - سه ساعت بدون بیهوشی - جراحی نمودند، حال او رو به بهبودی نهاد.

در کرافت به نظر میامد که اولیانفها بر خلاف سوئیس بیشتر با مردم تماس میگرفتند. در میان آنها شخصیتها ای مانند پوخارین، یک پسر سرحال که مخارج زندگی خود را با فروش تابلو تأمین مینمود، وجود داشتند. او بعدها میخواست که "محبوب حزب" بشود، و استالین "یک گرجستانی تحسین برانگیز" که بر روی تالیف مقالات در مورد مسائل ملی کار میکرد.

در لحظات بیکاری Inessa Armand که به کرافت مهاجرت نموده بود میتوانست بعد از ظهرها کلنی روسی را با پیانوی خود به وجد بیاورد. اگر چه او به تازگی از زندان آزاد شده بود و اولین نشانه های بیماری قند را از خود بروز میداد به اندازه دو نفر انرژی داشت. و او میتوانست که فقط با نواختن بتھوون Sonate Pathetique لینین را از جهان واقعی خارج نماید.

اگر چه او یک بشویک مقاوم بود اما به نظر میامد که تقریباً حساس هم بود. یک بار او در ژنو به دیدن Sarah Bernhardt در Kameliadamen d.y. - آلکساندر دومارفت. رفق او Ljadov که در کنار او نشسته بود در کمال تعجب متوجه شد که آن انقلابی متعهد اشکهای خود را پاک میکرد..... لینین با بی تفاوتی از کنار نمایشات مدرن، که کوشش نمیکرد با درک مرسوم "تاتارگونه" توجه توده ها را به خود جلب نماید میگذشت. او طی سالهای حکومت اتحاد جماهیر شوروی تنها چند باری به تئاتر رفت. اگر چه او به بتھوون، چایکوفسکی، ترانه های محلی روسی و فرانسوی عشق میورزید ولی به نظر میامد که هر چه بیشتر و بیشتر از موزیک فاصله میگرفت.

"من نمیتونم زیاد به موزیک گوش کنم. موزیک روی اعصاب من تاثیر میذاره" یک بار او برای گورکی گفته بود. "آدم دلش میخواود که حرفهای محبت آمیز احمقانه بزن و دست محبت روی سر مردم بکشه، آدمهایی که در جهنم کنیف میتوون این چنین زیباییهایی رو بوجود بیارن. اما امروزه دیگه کسی اجازه نداره دست محبت روی سر کسی بکشه - اونا دستو گاز میگیرن، بلکه باید تو سر مردم زد، اونهم بيرحمانه، اگر چه ایده آل ما مخالف خشونت بر علیه مردمه..."

طی سالهای زندگی در کرافت گاهی لینین تشنه مطالعه رمانهایی میشد که میتوانستند احساس دلتنگی او را نسبت به دوری از وطن کمی کاهش بدنهند. او جلد های پوسیده Semjon Nadson و ترانه های Nekrasovs ویک جلد از کتاب Anna Karenina را تا آنجایی خواند که خسته شد.

در ضمن تا حد يك "ناسيوناليست واقعي" تکامل یافت و تصميم گرفت که هنر تصویری روسی را مطالعه کند. کروپسکایا گفت که: او روی زمین دراز میکشید و تکنیرات شاهکاری هنری روسی را مطالعه میکرد. طی این دوران بود که اولیانوفها تحت تعقیب جاسوس پلیس Malinovskij که موفق شده بود که خود را تا مقام عضویت در کمیته مرکزی حزب بلشویکها ارتقاء بدهد قرار گرفتند. او فنزکار و از اعضای اتحادیه بود و از جانب بلشویکها به عنوان نماینده مجلس در دوما انتخاب شده بود.

Malinovskij اغلب به کراکف آمده و با لنین زندگی میکرد. قبل از خبر داده بودند که او جاسوس پلیس بود اما متخصص تبعیدی در امر جاسوسی، Vladimir Burtsev گفت که او جاسوس نبود.

کروپسکایا تعریف میکند که: "ولادمیر ایلیچ به هیچ عنوان تصور نمیکرد که Malinovskij یک جاسوس باشد. او فقط یک بار مشکوک شد. به یاد میاورم که یک بار زمانیکه ما از پیش زینویف برمنی گشتم در مورد این شایعه صحبت کردیم. ناگهان لنین روی پلی کوچک ایستاد و با قیافه ای نگران گفت: [این میتوانه حقیقت داشته باشد]. اما من او را آرام کردم."

اما ناگهان یک روز Malinovskij صندلی خود در مجلس ترک کرده و ناپدید شد. اکنون نشان داد که او طی تمام مدتی که با حزب بلشویک بود قزاق، پلیس مخفی، جاسوس و در مورد فعالیتهای لنین گزارش داده بود. پس از انقلاب فوریه بایگانی پلیس باز شد و همه چیز در مورد Malino vskij Malinovskij افساء شد.

تاریخ عجیب بود اما با اینحال عجیبتر پایانش بود. ۱۹۱۸ Malinovskij داوطلبانه به اتحاد جماهیر سوری شوروی بازگشت و خود را به ارگانهای دولتی تسليم نمود. او خودبخود محکمه و اعدام از طریق تیرباران را انتخاب نمود. این جاسوس بود که از عذاب و جدان رنج میبرد یا امید داشت که او را مورد بخشش قرار دهد؟ جوابش را او در قبر خود دریافت نمود.

در کراکف لنین ۱۲ ساعت در روز، به همراه وقفه ای برای خواندن نامه ها و مطالعه مشترک، کار میکرد. پس از کار تا پستخانه دوچرخه سواری میکرد. مکاتبات او گستردگی بود: لنین به زبانهای مختلف روزنامه دریافت میکرد و به نامه ها در همان روز جواب میداد.

تفریحات او محدود بودند: هر زمستان لنین چندین بار اسکی میکرد و در تابستان با کروپسکایا به کوهنوردی میرفت. او خود را سالم و قوی احساس میکرد و کروپسکایا نیز در حال بهبودی بود. لنین و کروپسکایا یک ساختمان دو اتاقه با آشپزخانه را از کشاورزی در روستای Poronin در نزدیکی Zakopane اجاره کرده و دوتابستان پی در پی را در آنجا کناراندند.

در میان تبعیدیان او اولین کسی بود که یک گردش و یا پیاده روی را رهبری مینمود. "او بهترین پاتنیاژ باز در تیم ما بود، دوچرخه سواری میکرد و کوهنورد خوبی بود، اون عاشق شکار بود و اولین کسی بود که شنا کردن در رودخانه های یخ زده در کوههای Galizien را پیشنهاد کرد".

اینها را زینویفی بازگو مینمود که خود انسان بسیار خونسردی بود. لنین اغلب با او مزاح میکرد، در حالیکه او میخندید، سوت میزد، آواز میخواند و دیگران را نیز به خنده و امیداشت.

یک روز در هفته، اما نه یکشنبه ها که معمولاً همه استراحت میکنند، لنین از نوشتن دست بر میداشت و به گردش میرفت، دوچرخه سواری و یا کوهنوردی میکرد.

"شعارش این بود: "هیچ کلامی از سیاست".

حتی در مقابل مسائل تعیین کننده او به دامن طبیعت پناه میبرد. قبل از جدایی کامل از منشویکها لنین چند هفته ای را در کوههای سوئیس به کوهنوردی پرداخت.

تمایل لنین به ارتفاعات در انتباط با امدادهای سیاسی او میباشد. انسان غواصی را از غواصی کردن میاموزد. انسان انقلاب سوسیالیستی را با انجام آن میاموزد.

#### A.Ter-Petrosjan

- ۱- او بعدها وزیر بهداری شد و دکتر شخصی لنین در کرمیلن.
- ۲- گوستاو یوهانسون در لنین و جنبش کارگری در اسکاندیناوی (استکلهلم ۱۹۷۰)، ص ۲۹.
- ۳- "Otzovister" از عبارت روسی "otozvat" (درباره فرا خواندن) مشتق میشود. این یک موضع بشدت چپ بود که میخواست همه بلشویکها را از پارلمان "فراغوانده" و در هیچ سازمان قانونی کار نکند.
- ۴- "کادت" اینجاست و در توضیحات زیر هوادر حزب دمکرات - قانون اساسی روسیه.
- ۵- شعری از Nikolaj Nekrasov "چه کسی در روسیه خوشخت زندگی میکند"
- ۶- ماکسیم گورکی: Literaturyje Porrety (Mosko 1983) p 39
- ۷- Volkogov: Lenin. Polititjeskij potret, band 2 (Mosko 1994) p 260.
- ۸- نقل شده از طرف

## دو زن

ما در حقیقت در مورد زندگی مشترک لنین با کروپسکایا بیش از این نمیدانیم که آنها تا آخر عمر در کنار هم با سختیها مبارزه نمودند. ایده آل لنین و کروپسکایا با آنچیزی که Tjernyshevskij کوشش نمود در رمان خود "چه باید کرد؟" پدید آورد منطبق شد. او آن وضعیتی را تشریح نمود که در آنجا یک زن واقعاً به دو مرد عشق میورزید. آنها با کمک هم بدون توسل به دور وی و حیله گری راه حلی را یافته‌اند. rnyshevskijTje در مورد ازدواج با اتفاق خواب جدگانه‌ای صحبت میکرد، که مساوات و رهایی از کلیه تشریفات سرمایه داری را میپذیرفت.

با اینحال ازدواج با کروپسکایا نطفه‌ای به بار نداد و آنها صاحب فرزندی نشدن و در ضمن کروپسکایا از بیماری تیرونید رنج بسیاری میبرد.

زمانیکه لنین، طی دوران تبعیدش در سیبری، آغاز به انتباط روحیه خود با زندگی مشترک نمود سوال در مورد داشتن فرزند مطرح شد. به دلیل فقدان فرزندی از خود، او میخواست که پسر یکی از رفایش را به فرزندی برگزیند اما در آخر پدر نخواست که فرزند خود را رها کند.

همسر زینویف **Lilina** گفت کرد که لنین با پسر آنها Stjopa بازی میکرد. او پسرک را روی شانه‌های خود میشاند و بایکدیگر چنان بازی میکردند که همه اتفاق زیر و رو میشد. لنین در جواب **Lilina** که احساس میکرد که آنها بیش از حد سر و صدا میکردند میگفت: "مزاح‌ما نشو، داریم بازی میکنیم."

اینکه ازدواج لنین فرزندی را نتیجه نداد نباید این تصور را بوجود آورد که عاری از عشق نیز بود. این شاید ما را به این امر مظنون نماید به اینکه آنها رابطه‌ای گرم و سکسی بخصوصی نداشتند. طبق معمول اولیانوفها باید اتفاق را با مادر کروپسکایا و دیگر ساکنان تقسیم میکردند. جایی، زمانی و یا توانی برای سکس وجود داشت؟ ما میتوانیم از خود سوال کنیم. این کار را M. I. Averbach - چشم پردازش که لنین را در سال ۱۹۲۲ پس از اولین سکته اش معاینه و با او صحبت کرد نیز انجام داد.

او پس از مرگ لنین نوشت: "در توصیف ولاپوتین ایلیچ من میخواهم خصوصیتی بسیار زیبا را اضافه کنم. برای یک پژوهش این دشوار است که از طرح تعداد بسیاری از سوالات کوچک روزمره در مورد توصیفات شخصی پرهیز نماید. در برابر این سوالات این انسان والا با خرد پرتحرک خود نشانه‌های روشی از حمact کودکانه، شرمی هولناک و یک ناگاهی ویژه را عیان نمود."<sup>۱</sup>

آنچیزی که در اینجا **Averbach** تلاش در بیان آن دارد اینستکه لنین باکره بود! آیا این امکان دارد؟ با توجه به اخلاقیات مرسوم در آن زمان، شخصیت لنین و در شرایطی که آنها زندگی مینمودند این امکان دارد.

اما شرح حال نویسان کثیف طالب ماجراجوییهای سکسی هستند. لنین باید معشوقه‌ای میداشت و همچنین ترجیحاً کوکی حرمزاده.<sup>۲</sup> او باید به کروپسکایا خیانت کند. و قرعه به نام Inessa Armand افتاد که به نظر می‌اید که لنین واقعاً به او عشق میورزید. پاک و شفاف:

Inessa Armand پنج سال از لنین جوانتر بود و در Pe heux d'Herberville متولد شده بود. پدر او خواننده معروف اپرا در پاریس و مادر او یک هنرپیشه فرانسوی - اسکاتلندی بود. در سن ۱۸ سالگی او با مالک یک کارخانه دار پشم بسیار ترورمند روسی Aleksandr Armand ازدواج نمود.

پنج سال پس از ازدواج او مادر سه فرزند بود. طی یک تعطیلات اتفاق افتاد که او به خاطر کتابی از **Piotr Lavrov**، یک افسر که رهبر توریسین های نارdinیک بود، دستگیر و به زندان افتاد. او متوجه شد که عقاید او با عقاید **Piotr Lavrov** منطبق بود. در سال ۱۹۰۱ او کودک دیگری را به دنیا آورد و ۱۹۰۳ طی اقامتش در سوئیس کودک دیگری را. در کنار رودخانه ژنو او کتاب لنین به نام "تکامل سرمایه داری در روسیه" را خواند.

او بر آن شد که از شوهر خود و از تمام زندگی سرمایه داری جدا بشود. به جای آن به سوی برادر جوانتر و با تفکرات انقلابی او Vladimir کشیده شد که همچنین گفته میشود که پدر پنجمین فرزند او بود. طی انقلاب سال ۱۹۰۵ Inessa Armand پس از اینکه پلیس یک Browning (نوعی اسلحه) با مهمات و نشریات انقلابی در خانه اش پیدا کرده بود دستگیر شد. او پس از چند ماه آزاد و به منطقه Archangelsk

تبعد شد. ولادیمیر به دنبال او به آنجا رفت. اما زمانیکه ولادیمیر به بیماری مرز قند دچار شد و به سوئیس سفر کرد، Inessa Armand از روسیه گریخت و به او پیوست. او پس از دو هفته پس از ورود Inessa Armand در گذشت.

سال ۱۹۱۰ در پاریس بود که لنین و کروپسکایا برای اولین بار با آن ۳۶ ساله، اما هنوز بسیار جذاب آشنا شدند. در ضمن او یک انقلابی شجاع بود که تصمیم گرفته بود غم و تاسف زندگی خود را به فعالیت مبدل نماید.

رفاقتی بسیار عمیق میان اولیانوفها و Inessa Armand ایجاد شد. اینکه لنین از لحاظ سیاسی تا چه اندازه ای به Armand اعتماد داشت از اینجا نشان داده میشد که او مسئولیت صندوق پولی حزب را، در صورت شرکت سوئیس در جنگ، به Armand سپرد.

وقتی Armand در سال ۱۹۱۴ میخواست که پلشویکها را در کنفرانسی در بروکسل معرفی نماید، لنین به او نوشت: "من مطمئنم که تو از جمله انسانهایی هستی که وقتی به آنها مسئولیت مهمی محول میشود رشد میکنند، استوارتر، قویتر و شجاعتر میشوند. به همین دلیل من از قبول سخنان آن بدینان که ادعا میکنند که تو نمیتوانی امتناع میکنم. مزخرفات، مزخرفات! من باور نمیکنم. تو این کار را به بهترین نحو انجام خواهی داد." پر این اساس لنین طی یک آموزش سریع به او آموخت که چگونه با پلخانف برخورد برخورد نماید "که با تن صدای آرامتری صحبت کند". از قرار معلوم پلخانف عاشق این بود که از طریق نشان دادن عرض ادبیات ناگهانی رفای زن را مضطرب نماید. اما Armand نباید فریب میخورد، بلکه باید با خونسردی با جمله "رفیق پلخانف من خوشحال، شما واقعاً شیک پوش سالخورده ای هستید....." از کنار او بگذرد.

زمانیکه Armand در سال ۱۹۱۲ به صورتی غیر قانونی به روسیه بازگشت، زندانی شد و ابتدا یک سال بعد بود که در کراکف به اولیانوفها پیوست. اما زندگی روستایی اولیانوفها برای او بسیار محدود شد، به همین دلیل او به پاریس مسافرت نمود. در ژانویه ۱۹۱۴ لنین او را در پاریس ملاقات کرد و سپس به کراکف بازگشت. پس از آغاز جنگ لنین ناگزیر شد که به سوئیس بازگشته و پس از آن Armand به آنجا مهاجرت نمود. و

Armand طی زندگی کوتاه خود لنین را مانند یک ماه غمگین دنبال نمود. اگر چه اغلب نامه های لنین به Armand احتمالاً از جانب خود او از بین برده شده اند و قسمتهای خصوصی آن قبل از اینکه بایگانی بشوند قیچی شده اند، با اینحال حاوی بسیاری از جزئیات هستند که رابطه میان آنها را نشان میدهد.

زمانی، طی دورانی از سال ۱۹۱۴ لنین آغاز به استفاده واژه "شما" در مورد Inessa Armand کرد، اگر چه لنین قبلاً او را تو خطاب نمینمود. در روسیه "تو" چنان دوستانه است که لنین تنها در مورد خواهرش از آن استفاده نمینمود.

شاید که استفاده از واژه "شما" به خاطر این بود که او در رده فعلان حزبی مانند زینویف، ترسکی، استالین غیر و غیر و که لنین همیشه آنها را شما خطاب میکرد قرار گرفته بود. همزمان با استفاده از واژه "شما" رابطه آنها محدودتر شد. در حقیقت طی سالهای ۱۹۱۷-۱۹۱۶ تا آغاز انقلاب معمولیتین آدرس برای نامه های لنین Inessa Armand بود.

"در پایان ۱۹۱۹" کروپسکایا نوشت، "essa ArmandIn اغلب ما را ملاقات میکرد و لنین با کمال میل از آینده جنبش با او صحبت نمینمود. Inessa Armand دختر بزرگی داشت که در همان زمان در جبهه بود و در اثر انفجار بمب [بر علیه ساختمنهای حزب] در کوچه Leontiev در ۲۵ سپتامبر کشته شده بود. من بیاد میاورم که essa ArmandIn یک بار با دختر جوان خود Varja، که آنzman دختر کاملاً جوانی بود، و بعدها یکی اعضای وفادار حزب شد، به ملاقات ما آمد.

اینج [لنین] دوست داشت که در حضور آنها به فکر و خیال فرو برود، من بیاد میاورم که چگونه چشمان Varja میدرخشد. در نوشه های کروپسکایا نشانه ای از حسادت دیده نمیشود و برای این ادعا که او قصد جدا شدن از لنین را داشت نیز مدرکی در دست نیست. اینگونه حدسیات احتمالاً به شرح حال نویسان تنگ نظری که این را کاملاً حتمی میدانند که او همزمان عاشق دو زن بوده است، اما هر یک را به شکلی، مربوط میشود. از پاییز ۱۹۱۳ Inessa Armand نماینده لنین در پاریس بود و در بسیاری از نامه هایش لنین تلاش نموده که وجود او را در میان اسرار قرار دهد.

"مصغره ها!" او مخالفان خود را اینگونه خطاب نمود. آنها به دنبال عبارات میگردند و نمیفهمند که زندگی چگونه پیچیده و ناهموار است و چگونه اشکال جدید را بوجود میاورد.

غلب مردم (۹۹ درصد از سرمایه داران، ۹۸ درصد از انحصار طلبان و ۶۰-۷۰ درصد از بخشیکها) نمیتوانند فکر کنند، آنها فقط لغات را از حفظ میکنند. آنها لغت "کارمخفی" را آموخته اند. اما در شرایط فعلی چگونه اشکال آنها [روشها برای کارهای مخفی] باید تغییر یابند، تا چه اندازه ضروریست که در باره آنها مطالعه و فکر کنیم، ما اینها را نمیفهمیم.....

من مایل بدانم که آیا تو میتوانی کاری کنی که هواداران ما این را بفهمند. جزئیات را بنویس!" لینین در مورد همه چیز به روشنی با Inessa Armand سخن میگفت. او بدون شک زن بسیار روشنفکری بود و تحسین مینمود زمانیکه با او به صورتی برابر با دیگران رفتار میشد. اینگونه میتوانست به نظر بیاید زمانیکه لینین نشریه ای منتشره از جانب Inessa Armand را با تیتر "عشق آزاد" خوانده بود: "من پیشنهاد میکنم، که شما کاملاً بخش ۳ را که در مورد [تقاضای عشق آزاد] (از جانب زنان) صحبت میکند کاملاً حذف کنید."

این در حقیقت یک خواسته سرمایه داری و نه کارگریست.

منظور شما در واقع چیست؟ این شیوه تفکر در بر گیرنده چه خواسته هایی میباشند؟  
۱- آزادی از قید و بند عوامل مادی (سرمایه گذاریها) در عشق؟

۲- همچنین از نگرانیهای مادی؟

۳- از پیش داوریهای مذهبی؟

۴- از منوعیت پدر، غیر و غیر؟

۵- از پیش داوریهای "اجتماعی"؟

۶- از پیش داوریهای تنگ نظرانه محیط اطرافمان (کشاورز - خرد سرمایه دار- یا محیط روشنفکران سرمایه داری)؟

۷- از اجبار پلیس، دادگاهها و قانونها؟

۸- از اهمیت عشق؟

۹- از زایمان بچه ها؟

۱۰- آزادی برای انجام عمل منافی عفت، غیر و غیر؟

من بسیاری از مسائل قابل ذکر (البته نه همه) را در اینجا مطرح نمودم. منظور شما البته نکات ۱۰-۸ نیست، اما احتمالاً نکات ۱ تا ۷، به هر حال چیزی شبیه به نکات ۱ تا ۷.

با وجود این شما باید برای نکات ۱-۷ عبارت دیگری را انتخاب کنید. عشق آزاد منظور واقعی را بیان نمیکند. توده ها در مجموع، به عبارت دیگر خواننده گان، بدون هیچ قید و شرطی خواهد پذیرفت که آزادی عشق چیزی شبیه به نکات ۸ تا ۱۰ است، اگر چه این منظور واقعی شما نیست.

دقیقاً به دلیل اینکه منظور اغلب و راجها و قشرهای فوقانی پر سر و صدا در جامعه مدرن با "عشق آزاد" همان نکات ۸ تا ۱۰ میباشد، مطالبات از عشق آزاد مطالبات سرمایه داری و نه کارگریست. نکات ۱ تا ۲ برای زحمتکشان از اهمیت خاصی برخوردار هستند. پس از آن نکات ۱ تا ۷، اما حقیقت این است که بگوییم این عشق آزاد نیست".

این تفاوتی نمیکند شما خودتان از این طریق، به صورتی ذهنی، [میخواهید بفهمید].

چیزی که تفاوت میکند منطق عینی روابط طبقاتی در ارتباطات عاشقانه است.

دوستانه دست را میفرشام

W.I

۱۷ ژانویه ۱۹۱۵ Bern

Inessa Armand در مخالفت، انتقاد لینین را اینچنین پاسخ داد: "حتی یک همراهگی با هوا و هوس زودگذر شاعرانه تر و پاکتر است از یک بوسه بدون عشق میان زن و شوهر."

لینین به نوبه خود پاسخ داد: "من موافق اما شما یک هوا و هوس (چرا عشق نه؟) زودگذر را (چرا زودگذر؟) با یک رابطه بد میان زن و شوهر مقایسه میکنید. یک بوسه (زودگذر) بدون عشق با بوسه یک زن و شوهر مقایسه میشود. عجیب است!"

او ترجیح داد که در مورد "تفاوت میان یک طبقه روشنفکر مبتذل و کثیف خرد سرمایه دار جامعه - یا ازدواج کشاورزی عاری از عشق و یک ازدواج متمنانه کارگری با عشق، گفتگو نماید (به اضافه، اگر شما مطلقاً اصرار میورزید، تایید شده است که یک هوا و هوس زودگذر میتواند هر دو، کثیف و پاک باشد)".

در آخر لغتن اعتراف میکند که او ترجیح میدهد که خود را از این مشاجره رها نموده و اینکه آنها میتوانستند در مورد آن گفتگو نمایند. چه اتفاقی افتاد، کسی نمیداند، تنها اینکه Inessa Armand بـه ادامه پروژه نشریه ای خود پایان داد. او میخواست که در مورد آزادی از فساد سرمایه داری گفتگو نماید، اما تصور کرد که دلایل او کافی نبودند.

در پشت مخالفتهای لغتن شاید که یک بـی علاقگی به این مسئله خود را پنهان نموده بود. او بـعدا در گفتگویی با Carl Zelkin گفت: "من بـه همه مباحثات در مقالات، پایان نامه ها و نشریه ها در مورد سکس بد گمانم، بطور خلاصه، با تمام توریهایی که با شیوه ادبی بخصوص در گلخانه های جامعه سرمایه داری کشت میشوند مخالفم."

من بـه همه کسانی که مانند مرتاضان هندی که بـه ناف خود خیره میشوند، به مسائل سکسی خیره میشوند، بد گمانم. من اینچنین درک نموده ام که کثرت توریهای مربوط به سکس که بخش بزرگی از آنها تنها فرضیات بوده و اغلب بر اساس دلایلی بـی پایه شکل گرفته اند، پاک و پاکیزه از یک احتیاج شخصی ناشی میشود که از نیازهای غیر طبیعی یا رشد بیش از حد زندگی سکسی خودشان در مقابل اخلاقیات سرمایه داری دفاع نموده و تمنای بخشش میکند. برای من آن احترام پنهان برای اخلاقیات سرمایه داری بـه همان اندازه چندش آور است که فساد در سکس، حال تا چه اندازه نامحدود و وحشیانه بـه نظر بـیاید، با اینحال هر چیزی که در اطراف ما وجود دارد تمام و کمال سرمایه داریست."

در همان گفتگو با Carl Zelkin بـود که او یا توری معروف "آب خوردن" به عبارت دیگر، که خشنود شدن در احتیاجات جنسی مانند توشیدن یک لیوان آب است، جنگ و جدل میکرد.

"البته، تشنگی بـاید رفع بشود!"، او گفت. "اما یک انسان معمولی تحت شرایطی معمولی عادت دارد که روی زمین کثیف خیابان دراز کشیده و حوضچه ای از آبجو را سربکشد؟ یا حتی از یک لیوان که لبه اش از برخورد لبهای دیگران کثیف شده است آبی بنوشد؟ با اینحال جهات اجتماعی مسئله از مسائل دیگر با اهمیت ترند. نوشیدن آب در حقیقت امری شخصیست. برای عشق به دو نفر نیاز است و آن سومی، یک زندگی جدید، میتواند بوجود بـیاید. بر این اساس علائق جامعه بنیان نهاده شده و تعهد به آن شکل میگیرد.

بغونان یک کمونیست من بـه هیچ عنوان از توری "آب خوردن" دفاع نمیکنم، و اینکه این توری برچسب "ازادی عشق" را با خود حمل میکند نیز مرا تحت تأثیر قرار نمیدهد".

دلیل مهم دیگری که لغتن را وادار میساخت که مقوله "عشق آزاد" را هر چه بیشتر روشن سازد این بود که اتحاد جماهیر شوروی در خارج از کشور متمهم شده بود به اینکه "زنان را اشتراکی" نموده بود. سرمایه دار امریکایی Armand Hammer یک داستان احتمالا واقعی را تعریف میکند که حاوی شرح طنز آمیزی از دیدگاه لغتن در مورد مقوله "عشق آزاد" است. مدت کوتاهی پس از انقلاب اکبر روسایی بزرگی در میان رهبران بلشویک در پتروگراد رخ داد. افسر نیروی دریایی Dybenko Pavel Aurora که ناو جنگی را در بالای رودخانه Kronstadt، برای اینکه به کاخ زمستانی شلیک نموده و دولت کرنسکی را ساقط نماید، فرماندهی میکرد به ناگهان پتروگراد را ترک کرده بود و در مصاحبته با Aleksandra Kollontaj که کمیسر حل مسائل بهداشتی دولت اول اتحاد جماهیر شوروی بود راهی کرملین شد. آنها یک ماه عمل غیررسمی را جشن گرفتند.

رفای حزبی این بـیشمرمی را نوعی فرار از ارتش تلقی نموده و ترسکی به صورتی جدی تقاضای تیرباران نمودن آنها را کرد. زمانیکه ملوانان در "ناو جنگی سرخ" از موضوع مطلع شدند، صدها تن از آنها راهی دفتر ترسکی شدند که او را از انجام این کار باز دارند. منشی وحشتزده به ترسکی گزارش داد: "رفیق، ملوانان به اینجا او مدن که شما را بـکشن".

تررسکی از جای خود پرید، از قسمت جلو از پله ها پایین رفت و از قسمت باز جلوی ساختمان بـیرون آمد. "شما دنبال ترسکی میگردید"، او فریاد کشید، "من هستم!" بدون لحظه ای تردید بر علیه خطاهای انصباطی آغاز به سخنرانی نمود. پس از فقط ده دقیقه ملوانان پیروزمندانه او را روی شانه های خود گذاشت و به دور باغ چرخاندند.

زمانیکه مسئله در کمیته مرکزی حزب مطرح شد، لغتن منتظر شد که دیگران نظرات خود را بـگویند. سپس او به آرامی گفت:

"رفقا، کامل حق با شمامست. گناه آنها بـسیار بزرگ است و ما بـاید آنها را برای درس عبرت دیگران تبته کنیم. شخصا تصور میکنم که مجازات تیرباران برای آنها مجازات بـسیار سبکی است. به همین دلیل من مجازات سنگینتری را پیشنهاد میکنم. اجازه بـدهید که رفقای خطای کارمان را به پنج سال وفاداری دو طرفه محکوم کنیم."

Kollontaj معروف به بی تعصی بود و Dybenko به عنوان محبوب در میان زنان، مشهور بود. اعضای کمیته مرکزی حزب از خنده منفجر شدن و پرونده را کنار گذاشتند. اما این شایع شد که هرگز لینین را نباخشد.

از میان استنادی که پس از فروپاشی اتحاد جماهیر سوری منتشر شده، تعدادی نامه به Armand وجود دارد که ما را با مسائل تازه ای در مورد روابط آنها آشنا میسازد.

بدون شک رابطه میان آنها بیش از یک دوستی ساده بود. عشقی بود که لینین انتخاب نمود که آنرا مخفی نگاهدارد، شاید به خاطر احترام به کروپسکایا و یا صرفاً کمبود وقت. خوش صحبتیهای Inessa در نامه هایش و اینکه گاهی موجب تغییر آهنگ کاسبکارانه صدای لینین میشود، نشان دهنده این است که رابطه میان آنها نشان از عشقی واقعی داشت. یک عشق بی غل و غش که میتوانست مطالبات یک رمانس (ناموفق) روسی را پاسخگو باشد.

"من احساس میکرم که میخواستم چند کلمه دوستانه به شما بگویم و دست شما را با مهرهایی در دست خودم بگیرم"، لینین مینویسد. "شما مینویسید که حتی دستها و پaha از سرما متورم میشوند. این البته وحشتناک است. چرا راه دور برویم؟ دستهای شما همیشه یخزده بوده اند. [.....] یک بار دیگر صمیمانه دستهای شما را میفشارم و سلامهای گرم خود را برای شما میفرستم". در دسامبر ۱۹۱۳ Inessa در نامه ای طولانی نوشت که او به پاریس بازگشته اما زمانیکه آن مکانهایی را که با او بوده است میبیند بسیار غمگین میشود.

"غم انگیز بود. به دلیل اینکه Aros [خارج از Davos در سوئیس] چیزی بود موقتی و زودگذر، Aros نزدیکتر به کرافت بود، اما پاریس در همان زمان چیزی تمام شدنی بود. ما از هم جدا شدیم عزیزم، من احساس میکنم که تو هرگز به اینجا برنمیگردی. زمانیکه من این مکانهای آشنا را میبینم، چنان متعجب میشوم که تو گویی که در گذشته آنها را ندیده ام و از این تعجب میکنم که تو در پاریس چه جای بزرگی را در زندگی من اشغال کرده بودی که تقریباً همه فعالیتها در اینجا، پاریس با هزاران رشته از افکار به تو متصل میشوند. آنزمان من عاشق تو نبودم اگر چه تو را خیلی دوست داشتم. من حتی امروز هم میتوانستم بدون بوسه ها زندگی خود را بگذارنم، اگر فقط شانس دیدار تو را پیدا میکرم. اینکه هر از گاهی با تو صحبت کنم مایع خوشحالی من میشود و به کسی صدمه ای نمیزند. چرا باید این را از من دریغ شود؟ تو میپرسی که آیا من شیطان سفتم به خاطر اینکه تو "متارکه کردی". نه من تصور نمیکنم که تو این کار را به خاطر خودت انجام دادی.

[.....] در آنزمان من با تمام وجود از تو حمایت کردم. امروز مایلیم که تو را ببینم، اما به نظر میاید که من ترجیح میدادم که در آن لحظه بمیرم تا اینکه بیش تو بیایم و زمانیکه تو به اطاق کروپسکایا آمدی من به سرعت گیج شده و احساس حمافت کردم. زمانیکه آنها مستقیم بیش تو میامند و با تو صحبت میکردد، من همیشه شفگت زده میشدم و به شجاعت دیگران حسادت میکرم. ابتدا در Longjumeau و سپس طی پاییز بعد بود که من در رابطه با ترجمه ها و چیزهای دیگر کمی خود را به تو نزدیک کردم. زمانیکه صحبت تو میکردد من خیلی دوست داشتم که نه فقط به تو گوش بدhem بلکه به تو نگاه هم بکنم. اولاً اینکه صورت تو شاداب میشود و دوماً احساس میشد که آسانتر بود که به تو نگاه کرد به دلیل اینکه متوجه نبودی.

[.....] دیروز من نامه ای از تو نداشتم! از این میترسم که نامه های من بدست تو نمیرسد. من سه نامه و یک تلگراف برای تو فرستادم. آیا واقعاً آنها را دریافت نکرده ای؟ [.....] صمیمانه میبیوسمت. Inessa ی تو."

در جواب به بوشه های گرم Inessa الیاتوف تنها با "من دست تو را میبیوسم" پاسخ داد. در بهار ۱۹۱۴ Inessa لینین را به خاطر تعدادی از قاعده بندیهای توهین آمیز که او "حق استفاده از آنها را ندارد" مورد سرزنش قرار داد. او تهدید کرد که مکاتبات خود را با او متوقف نماید.

"تو به نامه غم انگیز من جواب میدهی"، لینین پاسخ داد، "و من کاملاً فراموش کرده ام که چه، چه وقت و کجا نوشت، این از مشکلات مکاتبه از راه دور است.

به هر حال من تصمیم گرفتم که به گفتگوهایمان ادامه بدhem، صرف نظر از محل اقامتمان .....". لینین نیز بر علیه انتقادات او با این پاسخ که او نیز متقابلاً با او با بی مهری برخورد خواهد نمود از خود دفاع نمود:

"هرگز، من هرگز ننوشته ام که فقط سه زن را ستایش میکنم. هرگز!! من نوشتی ام که دوستی کامل و اعتماد کامل من تنها به ۲ تا ۳ زن محدود میشود. این یک چیز است و واقعیت کاملاً یک چیز دیگر.

من امیدوارم که پس از کنگره یکدیگر را در اینجا ملاقات و در مورد آن صحبت کنیم. لطفا زمانیکه میایی تمام نامه های ما را نیز با خودت ببایور (این مناسب نیست که آنها به صورت سفارشی بفرستی: یک نامه سفارشی میتواند به آسانی توسط رفقا باز بشود).<sup>۸</sup>.

"اوی، من دوست دارم که تو را ۱۰۰۰ بار ببیوسم، به تو خوش آمد بگوییم و آرزوی موفقیت برای تو بکنم: من کاملا مطمئنم که تو موفقی میشوی. وفادار به تو ولا دیمیر ابلیچ".<sup>۹</sup> نشانی مبنی بر اینکه لنین تمایل به این داشته است که کروپسکایا را رها کند وجود ندارد. اما ما در حقیقت بیش از این نمیدانیم که رابطه لنین و Armand زنگی او را تلخ نمود.

"آخرین نامه های شما سرشار از چنان تاسف و غمیست که افکار کسل کننده را در انسان زنده کرده و چنان عذاب و جدان آزار دهنده ای موجب میشود که من نمیتوانم خود را متمرکز کنم! لنین در ۳۰ دسامبر ۱۹۱۶ به Armand نوشت. "من لااقل مایل بودم جملات دوستانه ای بگوییم و از صمیم قلب از شما خواهش کنم که خود را در شهری کوچک که دوستانی برای معاشرت وجود ندارند کاملا ایزوله نکنید، بلکه به جایی مسافت کنید، جایی که شما دوستان پیر و جوانی پیدا کنید و خود از این وضعیت نجات بدھید." در ژانویه ۱۹۱۷ Armand از لنین طلب مشورت نمود. اگر او در اینجا و یا آنجا ساکن شود، شاید که لنین نیز .....

او بی ادبانه پاسخ داد که "این مصقره است که شما خود را در انتخاب شهر، با توجه به اینکه آینده "شاید" که نشان بدهد که من نیز در آنجا ظاهر میشوم، محدود میکنید. !!!" لنین به روشنی از او خواهش کرد که نقشه های خود را بر اساس خواسته های او طرح ریزی نکند. اما او هرگز رابطه خود با Armand را قطع نکرد. همچنین پس از مهاجرت به مسکو لنین آدرس و شماره تلفن او را در دفترچه یاداشت خود داشت: ۳/۳۱۴۳۶، تلفن Arbat ۳/۳۱۴۳۶ و به نظر میامد که هر از گاهی یاداشتهای کوچکی، زمانیکه او به عنوان مثال بیمار بود و نیاز به گرفتن روحبیه داشت، برای او میفرستاد. و یک بار نامه ای برای Armand نوشت و از او در مورد شماره پایش، به خاطر اینکه میخواست گالشی برای او بفرستد سوال کرد.....

زمانیکه Armand در سال ۱۹۱۹ برای انجام ماموریتی به فرانسه مسافت نمود، نامه ای در صورت وقوع حادثه ای برای لنین باقی گذاشت.

در ۲۴ سپتامبر ۱۹۲۰ Inessa Armand در قفقاز، محلی که او با پند و اندرز لنین جهت استراحت مسافت کرده بود درگذشت. بر اساس تلگرافی از Sergo Ordzjonikidze او به بیماری "وب" به عبارت دیگر وباي کودکان مبتلا شده بود.

در واقع به نظر میاید که او مرگ خود را پیش بینی نموده بود. او در اول دسامبر ۱۹۲۰ در دفتر خاطرات خود نوشت:

"اکنون من وقت دارم، و تصمیم دارم که هر روز بنویسم، اگر چه سرم سنگین است و چنین به نظر میاید که به شکمی تبدیل شده ام که مرتبا به غذا نیاز دارد.... در ضمن کوششی بیدریغ بدنیال تنهایی. به دلیل اینکه خسته ام و برای من بشدت مشکل است که صحبت کنم، از مردمی هم که دور و بر من صحبت میکنند بسرعت خسته میشوم. آیا زمانی این احساس مرگ درونی ناپدید میشود؟؟" انسان باید گاهی لبخند بزند، اما به تازگی من نه لبخند میزنم و نه میخندم، بدلیل اینکه یک شادی درونی مرا به آن جذب نمیکند.

من همچنین بر علیه بی تفاوتی شرایط حاضرمن نسبت به طبیعت، میجنگم. در گذشته طبیعت تأثیر بسیاری بر روی من میگذاشت. و به تازگی عشق من نسبت به انسانها کاهش یافته است. در گذشته عادت داشتم که مردم را با احساسی گرم ملاقات کنم. اکنون نسبت به همه بی تفاوتم. اما قبل از هر چیز همه حوصله مرا سر میبرند. تنها احساس گرم من برای بچه ها و V.I. [لنین] باقی مانده است. در دیگر روابط قلب من مرده است. انگار که من تمام احساسم را به V.I. و به کار کردن داده ام، که من در کار تمام چشم های عشق خود را تهی کرده ام، آن همدردی با انسانها، که در گذشته به عنوان کار آنرا غنی میساختم. من دیگر نه رابطه ای شخصی بلکه رابطه ای تجاری با مردم دارم، به استثنای V.I. و فرزندانم. مردم خطوط مرگ را در چهره من میبینند و به همان شکل، با بی تفاوتی یا اتزجار (در گذشته آنها مرا میپرسیدند) پاسخ من را میدهند. ... من جسدی زنده ام و این وحشتگ است!"

لنین زمانیکه در مراسم خاکسپاری Inessa Armand در مسکو شرکت نمود به صورتی آشکار غمگین بود. او کلاه نقابدار خود را تا پایین پیشانی خود پایین کشیده بود.

او در میدان سرخ در کنار دیوار کرمیین در نزدیکی Sverdlov، Frunze، Zidanov، John Reed و استالین به خاک سپرده شد. مقبره او در سایه موزه لنین قرار گرفته است.

۱- M.I.Averbach در *Vospominanija o ilitje Lenin* باند ۸ از ۱۰ (مسکو ۱۹۹۱)، ص ۲۷۲.  
۲- Dmitrij Volkogonov در خیال خود یک چنین کوکی را یافته است.

۳- Nadezjda Krupskja: Lenin (Mosko 1976), p 525

۴- ابتدا در بلشویک شماره ۱۳، ۱۹۳۹، LCC 35:180 منتشر شد.

۵- ولادیمیر ایلیچ لنین: "در مورد آزادی زنان" استکھلم ۱۹۷۱ ص ۱۱۹.

۶- در ۱۳ نوامبر ۱۹۱۶. اینجا و در ادامه نامه به Armand از V.I Lenin: Neizvestnyje dokumenty 1891-1922 (Mosko 1999) نقل قول میشود.

۷- مارس ۱۹۱۴.

۸- ۲۳ آوریل ۱۹۱۴.

۹- ۳ جولای ۱۹۱۴.

## خرس روی

در ۷ اوت ۱۹۱۴ لینین به جرم جاسوسی توسط پلیس اطربیش دستگیر شد. جنگ اول جهانی آغاز شده بود و او یک روس در کشور دشمن بود. اما پس از دخالت نماینده سوسيال دمکرات مجلس اطربیش ویکتور آدلر او آزاد شد. در عرض ۱۲ ساعت در زندان لینین به سمت نماینده انتخاب شده بود و - اگر چه او خودش سیگار نمیکشید - مسئول فروش سیگار شده بود.

تیری که جنگ جهانی را آغاز نمود توسط دانشجوی اهل صربستان Gavrilo Princip که به سوی شاهزاده اطربیش Franz Ferdinand که برای بازدید در Sarajevo (یکی از شهرهای کشور صربستان آنژمان - مترجم) بسر میبرد نشانه گرفته شده بود شلیک شد. بدون اشاره به مدرکی دال بر اینکه بلگراد مسئول این ترور بود، قیصر Franz Josef و مشاور او در وین تصمیم گرفتند که به "صربها درس ادبی بدند". ده مطالبه عرضه شد، که قبول بسیاری از آنها برای هر کشوری توهین آمیز بودند. صربها تسلیم شده و ۹ مطالبه از ده مطالبه را پذیرفتد. تنها همان دهمی که نماینده اطربیش بر اساس آن میتوانست نیروهای نظامی ضربه را پاکسازی نماید مورد قبول واقع نشد. در وین سران دولت حمایت آلمان را جهت اشغال صربستان بدست آورده بودند، حال تفاوت نمیکرد که صربها چه پاسخی میدادند. تحریکات بر علیه متحد صربستان، روسیه، که از نظرات آنها حمایت مینمود آغاز شد.

در اول اوت آلمان بر علیه روسیه اعلام جنگ نمود و ۱۰ روز پس از آن به کشورهای فرانسه، انگلستان، بلژیک و اطربیش-مجارستان اعلام جنگ شد. پس از اعلام دو طرفه ونهایی جنگ، در عمل همه اروپا در عمل در حال جنگ با یکدیگر بودند.

جنگ در بالکان آغاز شد، اما میتوانست هر کجای دیگری آغاز شود. همانطور که بیسمارک گفت: "همه شبه جزیره بالکان ارزش یک تارنجک انداز را ندارد."

اما در پشت پرده اختلافاتی دیگر و عمیقتری وجود داشت. حوزه های مورد علاقه قدرتهای بزرگ در مورد مستعمرات مدت درازی بود که در تضاد با یکدیگر قرار گرفته بود و این منافع تضادهایی جدیدی را یکی پس از دیگری موجب شد.

لینین و کروپسکایا از طریق وین به کشور بی طرف سوئیس مسافت نمودند، در آنجا آنها اتفاقی در برن اجاره کردند. کروپسکایا میتوانست هر روز صبح همسر پرزیدنت سوئیس را که برای تکان دادن فرشها به بالکن میامد ببیند و از آن را به عنوان نشانه ای زنده از طبیعت ساکن محیط خرد سرمایه داری یاد میکند.

لینین به سرعت آغاز به تبیین شبکه جدیدی نمود: از میان روسها در ژنو چه کسانی راهی روسیه بودند و آیا چاچانه ای روسی باقی مانده بود و میتوانست اعلامیه های روسی را چاپ کند؟

روز بعد از ورودش همه بشویکهایی که در برن وجود داشتند طی جلسه ای در یک جنگل گرد هم آمدند و لینین نظر خود را در مورد جنگ ارائه داد. قعطانه ای صادر شد که بر اساس آن جنگ به عنوان جنگی امپریالیستی و غارتگرانه مورد ارزیابی و توافق قرار گرفت. اینکه همه سوسيال دمکراتهای اروپایی از جنگ بوسیله تقاضای پشتیبانی مالی از پارلمانهای خود حمایت کردند خیانتی به اهداف طبقه کارگر بود.

لینین از سوسيال دمکراتهای روسی انتظار زیادی نداشت، اما با اینحال؛ اوت یک رویداد غیرمنتظره برای او شد. زینویف گفت که لینین ابتدا از باور کردن اطلاعات داده از برلین امتناع نمود. او تصور میکرد که ستاد ارتش آلمان کدی از Vorwärts جعل نموده بود.. اما زمانی که صحت این امر ثابت شد که "سوسيالیستها" به متحد امپریالیستها تبدیل شده بودند مسئله شکل دیگری به خود گرفت: "از امروز من دیگر سوسيال دمکرات نیستم. من یک کمونیست هستم".

در حقیقت لینین و روزا لوکزامبورگ تصمیمی را در بین الملل سوسيالیسم به تصویب رسانده بودند که همه احزاب سوسيالیست را موظف به مخالفت با جنگ مینمود و به همین دلیل این خیانت هر چه بیشتر احساس میشد. در سال ۱۹۰۷ در دوین کنگره بین الملل در اشتوتگارت لینین و روزا لوکزامبورگ بندی را، که پس از برخی اصلاحات به عنوان ضمیمه حتی به قطعنامه های شبیه به جلسات ۱۹۱۰ و ۱۹۱۲ اضافه شد پیشنهاد نموده بودند.

"اگر وقوع جنگی محتمل باشد، این از وظایف طبقه کارگر کشورهای درگیر و نماینده‌گان آنها در پارلمان میباشد که با تمام وجود از وقوع جنگ جلوگیری نمایند... چنانچه جنگی آغاز بشود، وظیفه آنها این است که جهت متوقف نمودن آن سریعاً دخالت نموده و از آن بحران اقتصادی و سیاسی که جنگ ایجاد نموده است بهره

برداری نمایند برای اینکه توده ها را ترغیب نموده و از این طریق سقوط دیکتاتوری سرمایه داری را تسريع نمایند".<sup>۲</sup>

سوسیالیسم بین الملل خود را مقید نموده بود که در صورت آغاز جنگ اعتصاب اعلام نماید. اکنون زمانیکه جنگ واقعیتی شده بود تمامی این قطعنامه ها و تصمیمات فراموش شده بودند. برای لینین "خطرناکتر از همه" کارل کاتوتسکی و مرکزیت طبلان هوادار او بودند. به دلیل اینکه آنها شایع نموده بودند که از اعضای رهبری حزب رادیکالترا بوده و دقیقاً به همین دلیل دفاع آنها از جنگ پرگرترین صدمه را عامل گشت.

در زمان آغاز جنگ همکار لینین Aleksandra Kollontaj در برلین بسر میبرد. هراسان از مواضع حزب آلمان خواستار ملاقات کاتوتسکی در مجلس شد. او به عنوان یکی از رهبران مقدار مارکسیست و یک رهبر کارگری نابغه و رادیکال در سراسر اروپا شهره خاص و عام بود. Aleksandra Kollontaj کاتوتسکی را که بشدت گیج و شکسته شده بود در سالن مجلس ملاقات نمود. هر دو پسر او دقیقاً در همان زمان احضار شده بودند:

"در این شرایط حساس باید هر یک از ما بتونیم صلیب خودمونو حمل کنیم" ، او به Aleksandra Kollontaj گفت. "ما باید نشان بدیم که حتی سوسیالیستها هم میتوان برای حفظ مادر وطن بمیرن!".<sup>۳</sup>

Aleksandra Kollontaj به آنچه که شنیده بود باور نداشت. از زمانیکه رهبر گروههای سوسیال دمکرات اعلام نموده بودند که حزب از مخارج جنگ پشتیبانی میکند، مجلس آلمان نیاز نداشت که حتی در مورد آن رای گیری نماید، پس از آن مجلس بسرعت منحل شد. تمامی اخطرهای لینین در مورد کاتوتسکی کلاهبردار به اثبات رسید. به عقیده لینین" او یک دشمن نقابدار با سیاستی بزرگ شده بود که افق دید کارگران را محدود ساخته، روحیه و توانایی درک کارگران را تضعیف نموده و آنان را نسبت به مسائل بی تفاوت مینماید."

قیصر آلمان بجز احزاب آلمانی احزاب دیگری را نمیشناخت. زمانیکه Karl Liebknecht، Rosa Luxemburg، Franz Mehring و کارل زتکین اعراض نامه ای را بر علیه مواضع رهبران حزب نوشتند، هیچ روزنامه آلمانی وجود نداشت که آنرا منتشر نماید! ابتدا در پایان اکتبر بود که آن در سوئیس منتشر شد.

در فرانسه نیز حزب سوسیالیست با Guesde و Valliant در راس آن به انحراف شونیستی کشیده شده بودند. در انگلستان تنها حزب Independent Labour بر علیه فشارها ایستادگی نمود. در آغاز روسیه با تمام اعضای فراکسیون سوسیال دمکرات در مجلس بر علیه جنگ رای دادند، اما منشویکها به سرعت تغییر موضع داده و بلویکها ناگزیر به ادامه فعالیت خود به صورت مخفی شدند. تمام اعضای فراکسیون بلویکی در مجلس روسیه به تبعید دائمی در شرق سیبری فرستاده شدند. در پاریس پلخانف سخنرانی پرشوری را در تجلیل از مهاجران روسی که که داوطلبانه به ارتش فرانسه ملحق شده بودند ایراد نمود. این عمل او مایه تاسف شدید لینین که تصور مینمود که شاید سابقه نظامی او عامل این شوخی او شده بود شد.

بجز سوسیال دمکراتها روسی تنها چند بلغاری و دو نفر از اعضای پارلمان سیبری بودند که در پارلمان خود از دادن رای مثبت به جنگ خودداری نمودند.

جنگ آنچنان روحیه ناسیونالیستی را در روسیه عامل گشته بود که مخالفان آنرا در موضع ضعف قرار داده بود. به عنوان مثال در شهرهای روسیه مغازه های متعلق به آلمانیها به صورتی منظم غارت شد. نام رسمی شهر سن پطرزبورگ که در گوش طنبی آلمانی داشت به پتروگراد تغییر داده شد.

فرانسه به شکلی اعجاب انگیز نام فراریان از جبهه را تب مینمود. یکی از افراد نادری که مخالف جنگ بود، Jean Jaures

در هفته های اول در انگلستان ۷۵۰۰۰ نفر داوطلبانه خود را معرفی نمودند و علاوه بر آن یک میلیون طی هشت ماه بعد در اولین زمستان جنگ بسیاری به خاطر اشتیاق بسیارشان برای نجات وطن در میان برف دست به تمرینات نظامی زده و بدینسان مجازات خود را گرفتند. بسیاری قبل از اینکه اسلحه ای بدست بگیرند کشته شدند.

سوسیال دمکراتها خیانت نمودند، اما لینین غافل از امکانات موجود انقلابی نبود. مانند انقلاب سال ۱۹۰۵ که از شکست روسیه در مقابل راین رخ داد، شکستی دیگر برای روسیه در جنگ جهانی میتوانست انقلاب دیگری را ناشی شود. لینین در سال ۱۹۱۳ به گورکی نوشته بود:

"یک جنگ میان اطربیش و روسیه میتوانست بصورتی بیسابقه برای انقلاب قابل استفاده باشد (در سطح تمام اروپا)، اما این چندان قابل احتمال نیست که Franz Josef و Nicky Aینچنین لطفی را به ما بکنند." لینین بر این عقیده بود که این جنگی غارتگرانه بود و کارگران نمیتوانستند از هیچ یک از طرفین متخصص حمایت نمایند. "جنگ جهت تقسیم مستعمرات و به چنگ آوردن زمینهای دیگر ملل آغاز شده است. دزدها با هم دعوا میکنند." لینین میگفت که در اساس نتیجه جنگ اهمیت نداشت، اما برای طبقه کارگر شکست ارتض خودی بهتر بود، به خصوص شکست روسیه شکستی بود برای حکومت تزار و ارتض آن که لهستان، اکراین و تعداد بسیاری از دیگر خلقهای روسیه را مورد شکنجه قرار میدهد.

در wegDiestel واقع در Bern نوعی زندگی روسیایی تقلیبی حاکم بود. لینین و همسرش در کنار جنگل بزرگی زندگی میکردند. روپری آنها Inessa Armand و به فاصله پنج دقیقه زینویف با اعضای خانواده اش زندگی میکردند. لینین، کروپسکایا و Inessa Armand را در راههای جنگلی پوشیده از برگهای زرد پاییزی راهپیمایی نموده و گاهی از کوه Schrattenfluhs بالا میرفتند. آنها گلهای رز آلپی، میوه های جنگلی و قارچهایی به نام Karlioohan را میجیبدند. لینین بر روی سخنرانیها و نوشته های خود کار میکرد، نوشته هایی که بسیاری از آنها منتشر نشد، کروپسکایا کتابهای آموزشی Toussaint را به زبان ایتالیایی میخواند در حالیکه Inessa دامن میدوخت.

طی دوران زندگیشان در کراکف، کروپسکایا ۲۰۰۰ روبل به ارت برد. پس از اینکه یک دلال پول سهم خود را برداشت نمود، ۱۰۰۰ روبل آن باقی ماند. اگر چه ته مانده ای از ارت برای آنها باقی مانده بود با اینحال تا سال ۱۹۱۷، یعنی زمان بازگشت، وضعیت اقتصادی لینین و همسرش نگران نکنده بود. کروپسکایا در سال ۱۹۱۵ نوشت: "تمام دارایی ما بزودی تمام میشود. مشکل نانی برای خوردن و ادامه زندگی هر روز بزرگتر و بزرگتر میشود."

"من باید شروع به نوشتمن کنم، هر چیزی که شد"، لینین شکایت میکرد. "همه چیز بشدت گرونه و ما به سختی زندگی خودمونو جلو میریم.."

پس از آنکه اولین موج کاذب از میهن پرستی تقلیبی فروکش کرد، کار سازماندهی مقاومت در مقابل جنگ آغاز شد. لینین شعار "صلح" را به عنوان شعاری نارسا و خرابکاریهای فردی بر علیه جنگ را مردود اعلام نمود. به جای آن او خواهان تبلیغاتی همگانی بود که بر اساس آن هر دو، نظامیان و غیر نظامیان، باید اسلحه خود را بسوی ستمگران کشور خودی نشانه میرفتند.

در سوئیس Robert Grimm برپایی کنفرانس بین المللی دست چپیها را بر علیه جنگ اعلام نمود. قرار بود که دو کنفرانس برگذار بشود، یکی در سپتامبر ۱۹۱۵ در Zimmerwald و دومی در آوریل ۱۹۱۶ در Kienthal در سوئیس. لینین در هر دو کنفرانس شرکت نمود. ۳۸ نفر از ۱۱ کشور در کنفرانس Zimmerwald شرکت نمودند. یک فراکسیون کمونیستی ۹ نفره متشکل از لینین، زینویف، Letten Berzins و سوئدیها Zeth Höglund و

Ture Nerman، رادک لهستانی، Borchardt آلمانی، Platten سوئیسی و Roland-Host هلندی که بعدها به آنها پیوست در کنفرانس ظاهر شد.

اکثریت پیشنهاد چپگرایان را مردود اعلام نموده و اعلامیه ای سازشکارانه غیر نظامیتر را مورد تایید قرار دادند. چپگرایان این اعلامیه را به هر حال امضاء نمودند.

بعدها در سوئد کنفرانسی شبیه به این تشکیل شد. سه نفر از تشکیل - Zeth Höglund و Ivan Oljelund - به زندانهای دراز مدت محکوم شدند. ابتدا آنها به جرم "ترغیب به خشونت" دستگیر شدند و لی بعدها تغیر جرم آنها به "آماده سازی برای خیانت" تغییر یافت.

زمانی که لینین شنید Zeth Höglund به خاطر تبلیغات ضد نظامیگری به زندان محکوم شده بود به آلساندرا کولونتای نوشت "عجب بی عدالتی و حشیانه ای! باور کردنی نیست! او آنچنان خشمگین بود که همه متوجه آن میشند".

در فوریه ۱۹۱۶ لینین جهت پایان دادن به شاهکار خود "امپریالیسم به منابه بالاترین مرحله سرمایه داری" که در ژوئن همان سال به پایان رسید به زوریخ مهاجرت نمود.

کروپسکایا تعریف کرد که "ارتباطات با روسیه قطع شده بود". ما نامه ای نمیگرفتیم و کسی از آنجا نمیامد." ابتدا در پایان سال لینین موفق شد که علیرغم موانع سخت مرزی تعدادی از نشریه های حزبی Sotsial-Demokrat را به روسیه قاچاق کند.

او خود را از کلنيهای مهاجران دور نگاه میداشت به دليل اينکه بسياری از آنها بر عليه او بودند. هر روز صبح بشویک فقیری به نام "Zemljatjka"، که به دليل گرسنگی ديوانه شده بود لنين را ملاقات ميکرد. او با چنان چهره اي پريشان و لباس گئيفي به اين طرف و آنطرف ميرفت که حتى او را به کتابخانه هم راه نميدادند. او هميشه کوشش ميکرد که با لنين به خاطر اينکه با او بحث کند تماس بگيرد. او معمولاً قبل از ساعت ۹ پيش از اينکه لنين به کتابخانه برود به ديدن او ميامد.

گفتگوی با او چنان تاثير بدی بر روی لنين و کروپسکایا گذاشت که در آخر آنها قبل از رفتن به کتابخانه به بهانه قدم زدن از خانه فرار ميکردند. آنها اتفاقی را در خانه اي قدیمي و تاريک اجاره نمودند. پنجه ها را فقط شبهها باز ميکردند به دليل اينکه در خانه کارخانه اي سوسیس پزی وجود داشت. بوی سوسیس ترشیده غير قابل تحمل بود.

تمام اروپا بوی تعفن ميداد و لنين خود را خسته و پير احساس مينمود. در اکتبر ۱۹۱۶ يك بار پس از نطقی در ژنو Micha Tschakaja رفيق یونانی و مبارزاتی او از لنين سوال کرده بود: "شما چند سالته؟"

لينين جواب داد: "من پيرم، خيلي پير. من همين الان ۶ سالمه".

به هر حال در آن خانه بزرگ، تاريک و دلتگ لنين تنها دلش به همسایگان خودش خوش بود. در آنها صاحبخانه، Kammerer نجار، يك کفاش، همسر يك نانوای آلماني که در جبهه بود و يك خانواده اطريشي هنريش با يك گرمه به رنگ قرمز تبره زندگي ميکردند.

هيچگونه پيشداوري مليتي ميان آنها وجود نداشت. طي يك تجمع در کنار اجاج گاز يك بار همسر Kammerer نجار با خشم فرياد زد: "سربازا باید سر اسلحه خودشونو به طرف دولتهاي خودشون برگردون!".

کروپسکایا مينويسد که پس از آن ماجرا لنين نميخواست که از آن خانه برود. طي آنzman تمایلي رفت انگيز در نزد لنين وجود داشت که تنها کروپسکایا آنرا کشف نمود. او بازگو ميکند که چه اتفاقی افتاد زمانیکه لنين، که کروپسکایا او را ولاديمير ايلیچ و يا فقط ايلیچ میخواند، يك بار يك سياستمدار سوسیال دمکرات را در يكی از خیابانهای زوریخ ملاقات نمود:

کروپسکایا ميگويد: "ما در قسمت ديگري، قسمت مدربنتر شهر قدم ميذيم و بصورتی اتفاقی به Nobes، سرديبر يك روزنامه سوسیاليستي در زوریخ که به فلايت دست چبيها تعلق داشت، برخورديم.

زناميکه Nobes چشمش به ولاديمير ايلیچ افتاد چنان تظاهر کرد که میخواست سوار قطار شهری بشه. اما لنين او را غافلگير و در مورد ضرورت يك انقلاب جهانی شروع به حرف زدن کرد. چهره Nobes ه فرصن طلب خيلي خنده دار بود. او اونجا ایستاده بود و نمیدونست که چه بكنه که از دست اين روس پرحرف که يقه اونو گرفته و در مورد عقاید خودش صحبت ميکنه راحت بشه. صحنه ترازيک و خنده داري بود، اما اون عنصر غم انگيز ولاديمير ايلیچ بود. او نتيجه اي از سرمایه گذاري خودش نگرفت، اشتياق بي اندازه او برای توده ها بدون استفاده به هدر رفت و اگاهی آشكار او شنونده اي نداشت.

من ناگهان به اون خرس قطبی بزرگ فکر کردم که من و ايلیچ در باغ جاتورشناسي لندن ديدیم. ما در مقابل قفس او ایستادیم و مدتی طولانی به او نگاه کردیم. نگهبان به ما توضیح داد که تمام حیوانهای وحشی به مرور زمان به قفس عادت میکنند: خرس، ببر، شیر. فقط خرس قطبی روسی هست که هرگز به اسارت عادت نمیکند. شب و روز بر عليه ميله های قفس اعتراض ميکنه."

لينين داشت بسياري را در مورد مبحث امپرياليسم فراهم آورده و ۷۶۰ صفحه را در ۲۰ كتاب ياداشت با آمار و نقل قول پر کرده بود.

شبيها او کروپسکایا را با داستنهای گوناگون و عجیب و غریب در مورد امپراطوری های مختلف سرگرم مينمود. کروپسکایا در دفتر خاطرات خود نوشته: "افسوس که اين قصه ها هرگز كتابی نشد". پیمان نامه در مورد انتشار قانوني امپرياليسم در روسieه تزاری توسط گورکی تهيه شده بود و نويسنده ۵۰۰ روبل به عنوان اجرت دریافت ميکرد. اما در حقیقت كتاب قبل از سپتامبر ۱۹۱۷ منتشر نشد و لنين متأسف شد از اينکه او نتوانست تعدادی از "دگرگونيهای هنری" را که به دليل سانسور ناگزير به انجام آنها شده بود تصحیح نماید. به عنوان مثال زمانیکه او تمایل داشت که از روسieه استعمارگر صحبت کند اجبارا از ژاپن صحبت مینماید و غيره و غيره. اما پیام كتاب کاملاً روشن بود.

لينين توضیح داد که چگونه گذار به سرمایه داري مونوپولي و صدور عظیم سرمایه به کشورهای عقب مانده شرایط لازم را برای ایجاد جنگ میان گروههای امپرياليستی آماده میسازد.

ته کشیدن منابع نفتی آمریکا برای مثال میتوانست جنگ نفت را جهت یک " تقسیم جدید " از کشفیات نفتی جهانی عامل گردد.

او همچنین بر این امر اعتقاد داشت که امپریالیسم در کشورهای ترومند برخی از گروههای برتر را در میان کارگران بوجود میاورد و اینکه ایدنولوژی امپریالیستی حتی در میان آنها نیز نفوذ نماید. اگر چه لتنین مانند دیگران نتوانست وقوع جنگ جهانی را پیش بینی نماید، ولی این کاملاً روشی بود که سرمایه داری گام به مرحله از هم فروپاشیدگی نهاده است.

جنگ روسیه و ژاپن در سال ۱۹۰۴ ، اولین انقلاب روسیه در سال ۱۹۰۵ ، بحران مراکش در سال ۱۹۰۶ ، بنیان گذاری entente cordiale (همبستگیهای صمیمانه) میان انگلستان و فرانسه در سال ۱۹۰۴ ، گسترش عناصر سه کانه در روسیه در سال ۱۹۰۷ ، احیای اتحاد سه کانه (آلمان، اتریش، ایتالیا) و فروپاشی جنبش کارگری در مورد صحت این نظریات شهادت میداند. لتنین نوشت: "امپریالیسم آغاز انقلاب سوسیالیستی است." جنگ جهانی درستی نظرات لتنین را تایید نمود. جمعاً ۱۰ میلیون نفر کشته و ۲۰ میلیون نفر زخمی شدند. تنها در جنگ Verdun ۶۰۰۰ نفر فرانسوی و ۲۷۸۰۰ آلمانی کشته شدند. حمله بدون هدف انگلیسیها در Somme ۴۰۰۰ هزار کشته از خود بر جای گذاشت. بدون کوچکترین ترحمی ژنرالهای هر دو طرف روزانه جان هزاران انسان جوان را قربانی نمودند.

در ۲۰ تا ۳۰ آوریل ۱۹۱۶ دومین کنفرانس موسوم به Kienthal در Zimmerwald برگزار شد. طی هشت ماهی که گذشته بود، جنگ هر چه بیشتر گسترش یافته و شرکت کنندگان رادیکالتر شده بودند. اینبار اعضای جناح چپ Zimmerwald نه هشت نفر بلکه ۱۲ عضو داشت و به گفته لتنین قطعنامه ها کامی به جلو نهاده بود.

"در تاریخ جهان هرگز اطلاعاتی تا به این حد ضروری، انبوهی و موئی منتشر نشده بود و اینکه این هنر جمعی ما بود که آنرا به واقعیت مبدل نمود. هیچ فدایکاری بزرگتر و هیچ دردی سنگینتر از رسیدن به این هدف نیست: صلح میان مردم."

کارگران و برگزیدگان آنها! پدران و مادران! زنانی که شوهران خود را از دست داده اید و فرزندان بی پدر! زخیمهای و انسانهای عاجز و زمین گیر! این شما هستید که به خاطر جنگ و از جنگ در عذابید، از سراسر جهان، از رزمگاههای پر دود، از شهرهای و روستاهای نابود شده فریاد برآورید: کارگران همه جهان متحد شوید!".

تنها در ماه می برای پخش این اعلامیه در سنگرهای سه افسر و ۳۲ سرباز معمولی در آلمان تیرباران شدند. Karl Liebknecht که در ماه سپتامبر به عنوان تنها نماینده مجلس بر علیه جنگ رای داد، از حزب اخراج و به خاطر تبلیغات بر علیه جنگ به دو سال زندان تدبیی محکوم شد. در روسیه مقاومت گسترش یافت. در سال ۱۹۱۵ بیش از نیم میلیون کارگر در اعتراض شرکت نمودند. در جبهه روسیه- اتریش تمایلات برقراری روابط برادرانه میان سربازان دیده میشد. تیراژ روزنامه بشویکها، پرودا، به ۴۰۰۰ عدد رسید.

اما جنگ تازه آغاز شده بود و بزودی چرخ گوشت میخواست که چرخ کند بدون اینکه اپسیونز بتواند مانع آن بشود.

جنگ به بدترین شکل خود برای نیروهای نظامی تزار آغاز شده بود. طی اولین پنج ماه جنگ تزار ۳۰۰۰۰ نفر را از دست داد. بهار ۱۹۱۵ آلمانیها ۱۵ میل در خاک روسیه پیشروی نمودند و در اوت Brest را به تصرف خود درآوردند. با از جمله استفاده از گاز به عنوان اسلحه، نیروهای روسی را در مردابهای پر شاخ و برگ محاصره نمودند.

رژیم تزار ۱۴ میلیون نفر را برای جنگ جهانی بسیج نموده بود و قبل از پایان جنگ ۶ میلیون نفر کشته و زخمی از خود بر جای گذاشته بود. تسليحات ارتتش روسیه وضعیت بسیار بدی داشت. ارتتش آنها توپخانه سنگین نداشت و تنها صاحب چند هزار شصت تیر و تعداد کمی آتشباز بود. افسران ستاد ارتتش از نوخواهی نظامی متفرق بوده و پس از شکست در جنگ ژاپن - روسیه درگیر دعواهای داخلی بودند.

Kerenskij که خود بعدها یکی از رهبران انقلاب شد مینویسد: "مدتها قبل از سقوط رژیم تزار، ارتتش نشانه هایی آشکار از فروپاشی را نشان میداد. در ژانویه ۱۹۱۷ بیش از یک میلیون از فراریان جنگ در پشت جبهه ها پرسه میزدند."<sup>۱۰</sup>

هر جا که فراریان از جنگ، که بعدها تعدادشان به دو میلیون و نیم رسید، قدم میگذاشتند عوامل نگرانی را ایجاد میمنودند. آنها به اقوام خود نامه مینوشتند و داستانهای رفت انگیزی را در مورد اینکه آنها را چگونه بدون داشتن اسلحه ای ناکریز به حمله مینمودند بازگو میکردند.  
لینین هنوز آغاز انقلاب را نمیدید و در ساختمان خانه مردم زوریخ طی نطقی گفت:  
"ما انسانهای متعلق به نسلهای گذشته شاید که مبارزات تعیین کننده انقلاب آینده را تجربه ننماییم...."

- ۱- A.J.P Taylor در اثر، جنگ جهانی ۱۹۱۸-۱۹۱۴ (استکلهلم ۱۹۶۷) در مورد تلاش‌های اطریش که ثابت نماید که Princip از طرف دولت صربستان اجیر شده بود: "آنها مدرکی پیدا نکردند. کسی تا کنون چیزی بدست نیاورده است سخن میگوید.
- ۲- ovDmitrij Volkogonov، لینین، Polititjeskij portret، بخش ۱ مسکو ۱۹۹۴ ص ۱۳۹.
- ۳- Knut Bäckström، جنبش کارگری در سوئد، بخش ۲ (استکلهلم ۱۹۶۳)، ص ۱۰۶. این نقل قول بوسیله Hjalmar Branting ترجمه شده است.
- ۴- Aleksandra Kollonta j- من چندین بار زندگی کرده ام مسکو ۱۹۸۵ ص ۱۲۸.
- ۵- LCC 35:76
- ۶- نقل قول از دیمتری ولکوگنوف.
- ۷- لینین: زندگی و آموزش استکلهلم ۱۹۲۵ ص ۸۸.
- ۸- Aesopus یک بردۀ یونانی بود که تمثال خود را برای آزادی به شکل افسانه بیان نمود.
- ۹- نقل شده از Knut Bäckström تاریخ جنبش کارگری سوئد، قسمت دوم، استکلهلم ۱۹۶۳، ص ۲۷۵.
- ۱۰- نیویورک تایمز ۲۲ می ۱۹۲۷

## رانده دیوانه است

لین در فوریه ۱۹۱۷ در زوریخ ساکن شد. در ۱۵ مارس وقتی که او روزنامه Neue Zurcher Zeitung و Zurcher post در آنها وجود داشت:

او در همان روز به Inessa Armand نوشت: "اگر آلمانیها دروغ نگویند این حقیقت دارد! که بدون شک طی چند روز گذشته وقوع انقلاب در روسیه نزدیک بوده است!"

این بار این خبر حقیقت داشت. بیشتر از آنچیزی که لین حدس میزد حقیقت داشت. بهار ۱۹۱۷ میلیونها سرباز روسی در جبهه ها زخمی و یا کشته شده بودند. مسئولیت این رهبری ناپیادانه بر گردن تزار نیکلای دوم نهاده شد، که فقد صلاحیت و نایاب غیر بود و نمی‌دید که چگونه با جان میلیونها انسان بازی می‌کند.

تنها طی سال ۱۹۱۶ تزار پنج وزیر کشور، سه وزیر جنگ و چهار وزیر کشاورزی را تعویض نمود. زمانیکه شخص اول مملکت Aleksandr Michajlovitj به تزار پند داد که فرمانده نیروی دریایی را از کار برکنار کند، تزار پاسخ داد:

"من چگونه میتوانم عمو Aljosja را از کار بر کنار کنم؟ برادر عزیر پدرم را؟"

زمانیکه در پایان سال ۱۹۱۵ روزنامه Russkije Vedomosti مقاله‌ای را تحت عنوان "وضعیت بحرانیست. رانده دیوانه است" منتشر نمود، خوانندگان به آسانی متوجه شدند که چه کسی مورد نظر اوست."

افکار عمومی نیز تزار Alexandra ، یک شاهزاده خانم آلمانی را که مجذوب قدرت جادویی راهب مشروبخوار Griborgij Rasputin شده بود مسئول شکستها قلمداد نمودند.

اگر چه پس از سپتامبر ۱۹۱۵ تزار نقش فرمانده را به عهده داشت اما در عمل این شاهزاده خانم بود که در روسیه حکمرانی مینمود. Griborgij Rasputin میتوانست وزیران را از کار برکنار نماید و از طبق Alexandra سیاستهای جنگ را تعیین مینمود.

شاهزاده خانم در نامه‌ای به تزار از ۸ اوت ۱۹۱۶ نوشت: "دوست ما [Griborgij Rasputin] امیدوار است که ما کوشش نکنیم که از Karpat ها صعود نموده و آنرا تصرف نماییم. او میگوید که تعداد شکستها هر چه بیشتر خواهد شد".

در آخر Griborgij Rasputin بدست معظم اله Feliks Jusupov که از جانب اقوام نزدیک تزار علامت چراغ سبز را دریافت نموده بود به قتل رسید.

همزمان که تزار با خیالی آسوده اجازه میداد که قتل عام ادامه پیدا کند، جبهه داخلی ناگزیر به دادن قربانیهای جدید شد. چهار روز قبل از روز بین المللی زن در ۸ مارس ۱۹۱۷ ، در ۲۳ فوریه بر اساس تقویم قدیمی، دولت در مورد جیره بنده اخطار داده بود. همزمان با کاهش دستمزدها بسیاری از شرکتها با نتایجی درختان سود سرشاری را بخاطر جنگ نصیب خود نموده بودند.

در صبح روز زنان ۱۲۸۰۰ کارگر با تقاضای "نان و صلح" اعتراض نمودند. صبح روز بعد تعداد آنها به ۲۱۴۰۰۰ و روز بعد از آن به ۳۰۶۰۰۰ نفر رسید. و این بود که وفاداران به تزار آغاز به تیراندازی به مردم غیرمسلح نمودند. در ۲۴ فوریه ۱۲ نفر در منطقه Nevskij و در روز یکشنبه ۵ نفر در بازار

Znamenkaja که همچنین در کنار Nevskij قرار دارد کشته شدند. شرایط، شرایط هولناکی بود. سربازان به مادران خود تیراندازی مینمودند. ولی برای بسیاری که هنوز وجودانی باقی داشتند تحمل این جریانات خارج از توان آنها شد. بعد از ظهر یکشنبه گارد Pavlov از تیراندازی سرباز زد و توسط گارد Preobrazjenskij خلع سلاح شد. روز بعد گارد Preobrazjenskij نیز از تیراندازی به مردم دست برداشتند و در عوض فرماندهان خود را کشتد.

نافرمانیها مانند زنجیره ای از این واحد تا آن واحد به سرعت منتشر شد. ناگهان بیش از ۲۵۰۰۰ هزار سرباز و ملوان در و اطراف پتروگراد سر به شورش برداشته و تقریباً همان مقدار اسلحه را به تصرف خویش در آوردن.

نقطه عطف ماجرا زمانی پدیدار گشت که Chabalov فرمانده گارد پتروگراد در منطقه در ۲۸ فوریه تصمیم گرفت که اسلحه ها را به زمین گذاشته و به مردم تیراندازی نکند.

پرچ قرمز بر فراز قلعه Peterpaul ( محلی که جسد تزار نیکولاوس دوم به خاک سپرده شده است) افراد شده شد. فقط در هتل Astoria بود که تعدادی از هواداران تزار دست از مقاومت برنداشتند. در مجموع انقلاب فوریه ۱۴۳ کشته، که اغلب آنها نظامی بودند، بر جای گذاشت.

رژیم تزار فروپاشید. دولتی موقتی تحت رهبری معظم اله Lvovs Kerenskij تشکیل شد - ۳۶ ساله انقلابی سوسیالیست بعدها جانشین او شد.

پس از آن تزار نیکلای دوم در ۲ مارس از روی اجبار استغفارنامه خود را امضاء کرد. او در دفترچه خاطرات خود شکایت کرده و نوشت: من توسط "خیانت، بزدی و کلاهبرداری احاطه شده ام." نه فقط مستخدمین نزدیک او در دربار، بلکه خویشاوندان پادشاهی او نیز او را تنها گذاشته بودند. اعیحضرت Kirill Vladimirovitj در حقیقت اجازه داد که پرچم قرمز را بر سر در قصر خود آویزان کنند! شاهزاده Nikolaj Michailovitj dekrabist در استغفارنامه تزار اینچنی آمده بود که براذر او، اعیحضرت Michail باید جانشین او میشد. رهبر پارلمان امید بسیاری داشت که بتواند پادشاهی را نجات بدهد. تصور میشد که Michail که در کاخ زمستانی زندگی میکرد مناسبترین جانشین باشد. او از دادن دستور تیراندازی به مردم که طی روزهای انقلاب فوریه خارج از کاخ زمستانی جمع شده بودند سرباز زده و مایل بود که با پارلمان همکاری نماید. اما به دلیل اینکه فقط تعداد کمی در مجلس از او پشتیبانی مینمودند و افسران در همان زمان Romanov را تنها گذاشته بودند، تصمیم گرفت که برای همیشه استغفا بدهد.

اقوام تزار در Tsarskoje Selo بازداشت شدند. ۳۷۰ سال از دیکتاتوری از هم فرو پاشید اگرچه میخواست تا سپتامبر قبل از اینکه کشور به صورتی رسمی جمهوری اعلام شود به تأخیر بیفتند.

همان روز در ۴ مارس روسیه شورای پتروگراد (فراسیونی) که توسط بشویکها در پتروگراد اداره میشد "دستور شماره ۱" در مورد اینکه تمام واحدهای نظامی باید سربازان خود را، که در برابر شورای پتروگراد مسئول بودند انتخاب نمایند، صادر نمود. بصورتی خلاصه مسئولیت حفاظت و کنترل بر روی اسلحه ها با آنها بود. وظیفه دادن سلام نظامی خارج از زمان کار و حقوق افسران که سربازان را تو خطاب کنند از میان برداشته شد. همزمان سخن گفتن با افسران آسانتر شد. به جای "عالیجناب ژنرال" کافی بود که بگویند "آقای ژنرال". زمانیکه V.V.Sjulgin از هواداران پادشاهی، فرمان شماره یک را خواند فریاد کشید: "این مرگ ارتش است".

اکنون شرایط ویژه ای سیاسی که نام "قدرت دوگانه" را به خود گرفت ایجاد شد. از پتروگراد بشویکها شرایط را برای مجلس، که رسما دولت را تعیین و کشور را اداره مینمود، دیگر نمایند. شورای پتروگراد قانون عفو عمومی در مورد زندانیان سیاسی، آزادی بیان، نشریات و اجتماعات را صادر نمود، از میان برداشتن تمامی تبعیضات طبقاتی، مذهبی یا ملیتی صادر شد، یک مجمع قانونگذاری فراخوانده شد؛ حق رای عمومی، مستقیم، مخفی و داشتن حق رای مساوی به اجرا گذاشته شد، نابودی دستگاه پلیس که میخواست توسط یک نیروی نظامی مردمی جایگزین شود به مرحله اجرا درآمد، سازمانهای منطقه ای انتخاب شده از جانب مردم برای حکومت خود مختار ایجاد و ضمانتهایی داده شد مبنی بر اینکه واحدهای نظامی که در انقلاب شرکت نموده بودند نباید خلع سلاح یا به جبهه فرستاده میشدند. خواسته قدیمی جنبش اتحادیه ای در مورد ۸ ساعت کار در روز با قدرت تمام به اجرا گذاشته شد.

انقلاب فوریه توسط افسران و سربازان و نه توسط کارگران تعیین شد. در بالاترین حد خود تعداد کارگران صنعتی ۳ میلیون نفر بود در حالیکه ارتش به اضافه رزویستها و نیروهای تدارکاتی به ۱۴ میلیون نفر میرسیدند.

به نظر میامد که نه دولت موقت و نه پارلمان تشخیص داده بودند که خواسته مهم توده های سربازان هنوز برآورده نشده بود، به عبارت دیگر خواسته صلح و اینکه این مسئله خواسته نهایی آنها بود. اکثریت نمایندگان پارلمان بر عکس قصد داشتند که جنگ را "تا پیروزی کامل ادامه بدهند"؛ در همان پاییز سال قبل سربازان در جبهه ها در مقیاسی وسیع به یکدیگر اعلام برادری نموده بودند. در ۱۸ آوریل زمانیکه دولت موقت به انگلستان و فرانسه پیغام داد که میخواهد با تمام قدرت جنگ را ادامه بدهد، موجی از ناخشنودی بخصوص در میان سربازخانه های پتروگراد بوجود آمد. هزاران تن از سربازان و ملوانان به صورتی خودبخودی در مراکز دولتی تجمع نموده و وضعیت باید از طریق انتخاب آلساندر کرسنکی سوسیالیست به ریاست دولت و وزیر جنگ نجات داده میشد.

اما کرسنکی کمتر از وزیر جنگ تزار به "مادر وطن" علاقه نشان نداد. او روز های بسیاری را در جبهه های جنگ جهت برگرداندن ورق به سود روسیه گذراند. کرسنکی که به تازگی به سوسیالیستهای انقلابی (SR) با ترکیبی از کشاورزان رمانتیک و ناسیونالیستهای ابله پیوسته بود، بسیاری از رفقای حزبی خود و تعداد زیادی

از منشیویکه‌ها به عنوان کمیسر به جبهه فرستاد. آنها میخواستند جنگی را که از تزار به ارت برده بودند به عنوان دفاع از انقلاب به بازار عرضه نمایند.

بخشی از جنبش کارگران بر اثر تبلیغات قلابی و طنپرستان عفوونی شده بود، و حتی بشویویکهای مانند لف کامنف، به این نتیجه رسیده بود که دفاع از مادر وطن باید ادامه میافت، به دلیل اینکه به المانیها این فرصت داده نشود که انقلاب را ناپود نموده و دوباره تزار را به قدرت رسانند.

در ۱۸ ژوئن کرنسکی حمله ای را آغاز نمود که در همان زمان از جانب تزار طرح شده بود و توسط ژنرال Aleksej Brusilov رهبری میشد. روسها هزاران نفر را اسیر گرفته و چند شهر را به تصرف خود درآوردند. اما زمانیکه آلمانیها نیروهای کمکی ارسال نمودند باید روسهای خسته عقب نشینی مینمودند. پس از دو هفته ارتش روسیه بیش از ۱۰۰۰۰ سرباز را از دست داده بودند و ناگزیر شدند در Galizien عقب نشینی نمایند. انحلال بسرعت رخ داد اما هنوز تمام ارتش را شامل نمیشد. صلح هنوز میتوانست همه چیز را ترمیم نماید.

ژنرالهای محافظه کار که به جمهوری خدمت میکردند اشاره کرده بودند که آن روحیه و تسلیحات خراب حمله را به عملیاتی نامطمئن تبدیل خواهد نمود. یک روز زمانیکه کرنسکی با هنر سخنوری در حال آماده نمودن سربازان در کنار جبهه ریگا بود، یک سرباز کشاورز رشته کلام را بدست گرفت: "آقای وزیر، شما میگید که ما باید برای کشور و ازادی خودمون بجنگیم. من چه استفاده ای از زمین میبرم اگر بعیرم؟ اون چیزی که من بدست میارم ببیشتر از یک قبر ۱۸۰ سانتیمتری نیست".

خبر در مورد حمله Brusilov تظاهرات بزرگی را با شرکت سربازان در پتروگراد موجب گشت و ۲۰۰۰ تن از ملوانان کرونشتاد به آنها پیوستند. اکنون شاهزاده Lvov و کادتها از دولت خارج شدند و تمامی مسئولیت را بر عهده کرنسکی گذاشتند. شایعه بدی بر این اساس رایج شد:

"اکنون به جای Aleksandr Fjodorovitj (شاهزاده خانم)، Aleksandr Fjodorovitj (کرنسکی) را داریم". اختلافشان ناچیز به نظر میامد.

کرنسکی میان سپرها آسیاب شد. دست راستیها دولت او را یک دیکتاتوری انقلابی و دست چپیها او را یک دیکتاتور سرمایه دار ارزیابی نمودند.

لنین در محل تبعید خود گزارش‌های روسیه را مطالعه میکرد. او بسرعت تشخیص داد که دولت موقت سرمایه داری، با توجه به اینکه چگونه سرمایه داری روسیه زیر بالهای دیکتاتوری تزار فلچ شده است، قادر نبود در قدرت بماند.

در ۱۹ مارس او به "Lundström" در استکلهلم تلگرافی زد و از او خواهش نمود که به همه بشویویکهایی که از استکلهلم برای رفتن به روسیه عبور میکردند این پیغام را بدهد: "تاکتیک ما: هیچ اعتماد و یا پشتیبانی به آن دولت جدید؛ بخصوص کرنسکی بسیار مظنون است؛ تنها ضمانت مسلح نمودن کارگران است؛ انتخابات فوری در پارلمان پتروگراد؛ نزدیک نشدن به احزاب دیگر."

او به Inessa Armand نوشت: "از اینکه نمیتوانم به اسکاندیناوی مسافرت کنم خشمگینم. من به خاطر اینکه در سال ۱۹۱۵ این ریسک را نکردم هرگز خودم را نمیبخشم".<sup>۷</sup>

۱- LCC 35: 294

۲- نقل قول شده توسط جرمن آندریف در نشریه "Kontinent" شماره ۴، ص ۲۰، ۲۷۴.

۳- Aleksandr Kats: Vonja 1914-1917 (مقاله در اینترنت - <http://ok.zhitinsky.spb.ru/library/kaz/trakta37.htm>).

۴- پروفسور ریچارد پیپس معتقد است که "این اشتباه است که انقلاب اکابر را با خستگی جنگ گره بزنیم. شاید که دقیقاً بر عکس بود. روسها میخواستند که جنگ را بصورتی موثر بیش ببرند، اما اینچین احساس کردند که دولت وقت برای انجام امر قابلیت نداشت...."

Richars Pipes: Tri ``potjemu`` russkoj revoljutsii, (Mosko 33) "Richars Pipes: Tri ``potjemu`` russkoj revoljutsii, (Mosko 33)" این اشتباه بزرگیست از طرف Pipes.

۵- ابتدا او به آنهایی که اصطلاحا Trudoviks (یک حزب کشاورزان) خوانده میشد تعلق داشت، اما در سال ۱۹۱۷ به اس ارها پیوست.

۶- LCC 23:292

۷- LCC 35:294

# دوران درخشنان

کروپسکایا مینویسد، از آن لحظه‌ای که خبر انقلاب به لنین رسید بود، او نمیتوانست بخوابد و شبها تمام طرحهای امکانپذیر را مورد مطالعه قرار میداد. او به خاطر سردرد و بیخوابی از دکتر وقت گرفت ولی هرگز او را ملاقات نکرد.

یک شاهد عینی، رئیس بلشویکها Vjatjeslav Karpinskij در ژنو میگوید که لنین ابتدا دست کم سه یا چهار راه مختلف را برای بازگشت به روسیه مورد مطالعه قرار داد.<sup>۱</sup>

پیشنهاد دیگر این بود که لنین هواپیمایی را در سوئیس اجاره نموده و شبانه از مرز عبور نماید. اما مشکلات فنی و اقتصادی این مسئله بیش از اندازه بود.

یک پیشنهاد دیگر این بود که لنین با یک پاسپورت قلابی سوندی به روسیه وارد بشود، و او پیغامی را که لای کتابی قرار داده بود به Jakob Hanecki نماینده بلشویکها در استکلهلم فرستاد: "این غیر ممکن است که بیش از این منتظر شد. امیدی به یک مسافرت قانونی نیست. یک سوندی را پیدا کن که شبیه من باشد! اما من سوندی بلد نیستم. به همین دلیل این فرد باید کر و لال باشد. به هر صورت من عکس خود را برای آن پاسپورت قلابی ارسال میکنم".

پس از باز اندیشی در ضمن شاید لنین ناکریز میشد که در صورت دریافت پرسشنامه‌ای تظاهر کرده و ادعای مینمود که از آن چیزی نمیفهمید.

سومین پروژه این بود که لنین با موی مصنوعی و با پاسپورتی قلابی به روسیه مسافرت نماید. لنین به کروپسکایا نوشت:

"نوشته‌ای را با نام خودت جهت عبور از طریق انگلستان (و هلند) به روسیه تهیه کن!. من میتونم از موی مصنوعی استفاده کنم. عکسی از من با موی مصنوعی گرفته میشه و بعد من خودم را در کنسولگری [روسیه] در بدن، آنجا هم با موی مصنوعی، نشون میدم. بعده شما دست کم باید و در خفا چند هفته ژنو را ترک کنی (تا اینکه من تلگرافی را از اسکاندیناوی برات بفرستم)".

این طرح نیز عملی نشد. مرزبانان سوئیسی میتوانستند او را شناسی نمایند. و انگلیسیها دقیقا در همان زمان سوسيالیست انقلابی Tjernov را اخراج نموده و او را به فرانسه بازگردانده بودند. او مردد شده بود. لنین به Inessa Armand نوشت: "به نظر میاید که ما هرگز به روسیه نرسیم. انگلستان ما راه نمیدهد. عبور از آلمان را نمیتوان سازماندهی نمود".

نه؟ عملی نمودن این طرح تقریباً شجاعت زیادی را طلب مینمود. اما لنین به آن فکر کرد. حکومتهای مرکزی و در راس آنها آلمان به همان اندازه علاقه‌ای نداشت که از این مسافرت جلوگیری نماید. بر عکس این کار میتوانست روسیه را در مقابل آنها تضعیف نماید.

لنین تصمیم گرفت که از این تضاد بهره برداری نموده و سفری کاملاً قانونی را از طریق آلمان سازماندهی نماید. اما اگر این مسافرت تحقق می‌پذیرفت نباید و تحت هیچ شرایطی به نام او ثبت نمیشد.

در نامه‌ای به Inessa Armand در ۱۹ مارس "طرح Maratov" را توضیح میدهد. در بیراهه‌ها با رهبر سوسيال دمکرات سوئیسی Grimm Robert تماس گرفته شد و به او ماموریت داده شد که به نیابت از اتحادیه‌های پناهندگان روسی امکانات بازگشت به خانه را از طریق آلمان مورد بررسی قرار دهد. آلمانیها البته دلیلی نداشتند که لنین را متوقف سازند. نگرانیهای ناشی از انقلاب روسیه میتوانست برای آلمان این امکان را فراهم سازد که نیروهای خود را به جبهه غربی منتقل نمایند. قیصر Wilhelm دوم رضایت خود را اعلام نمود. Ludendorff که از اعضای ستاد فرماندهی بود در اکتبر ۱۹۳۷ اعلام نمود که او نمیدانست، و از او کمتر قیصر، که این سفر چه نتایجی را میتوانست در برداشته باشد.

زمانیکه از آلمانیها جوابی مساعد دریافت نمود، منشویکها شوکه شدند و از وحشت اینکه "افکار عمومی چه عکس العملی نشان خواهد داد" اعلام انصراف نمودند.

در همان زمان در ۳۱ مارس لنین، کروپسکایا و زینویف در تلگرافی به Grimm پیغام داند که آنها از جانب خودشان این دعوتنامه را پذیرفته بودند. اکنون Grimm از بیم اینکه سرپرستی یکی از عملیات بی نظیر بلشویکی بر عهده او گذاشته نشود، از قبول آن اعلام انصراف نمود.

لین بشدت خشمگین شد. پس از یک نشست سریع با **Grimm** لین موفق شد که **Platten Fritz** را دیکالترا که به عنوان منشی حزب سوییال دمکراتها کار میکرد راضی کند که وظایف **Grimm** را به عهده بگیرد.

المانیها به صورت کتبی شرایطی را مطرح نمودند و لین اعلام نمود که آنها را بدون قید و شرط میپنیرد، در غیر اینصورت مسافرتی در کار نبود. روسها تقاضا نمودند که کارمندان آلمانی نباید پاسپورت و چمدانها را کنترل نمایند. روسهایی که میخواستند به روسیه بازگردند بدون توجه به مواضع سیاستیشان اجازه گرفتند که به این طرح پیونددند، هیچ کنترلی بر روی پاسپورت – یا کنترلی در گمرک در آلمان صورت نگرفت، روسها مبلغ معمولی را برای خرید بلیط پرداخت نمودند. سوییال دمکراتهای سوئیسی با ۳۰۰۰ فرانس غذا به این سفر یاری نمودند.

در ۷ آوریل لین توanst به **Hanecki** در استکلهلم تلگرافی بزند: "روز دوشنبه آخرین روز مسافرت. ۴۰ نفر. [Carl]Lindhagen و [Fredrik]Ström را باید در **Trelleborg** ملاقات کنم." در ۹ آوریل ساعت ۱۱، ۳۲ تن از مسافران در **Restaurang Zähringerhof** در زوریخ گرد آمدند. در مجموع ۳۱ نفر بزرگسال با چه و یک پسر بچه مهاجر چهار ساله تنها که **Robert** نامیده میشد. ۱۹ نفر از آنها به فراکسیون لین تعلق داشتند، و بقیه متعلق به دیگر احزاب، قبل از همه چیز سوییال دمکراتهای یهودی **Bund** بودند.

با این کفته یک شاهد عینی لین متعلقات خود را در یک "کیسه پارچه ای" که جزوای و نوشته های او از آن بیرون زده بود جمع آوری نموده بود.

کارل رادک که در سکوب کنار خط راه آهن ایستاده و با سوییالیست جوان **Willi Munzenberg** صحبت میکرد، گفت: "شش ماه دیگه یا ما وزیر هستیم و یا به دار آویخته شدیم." میان انبوه جمیعت در ایستگاه راه آهن مخالفانی نیز وجود داشتند که فریاد میکشیدند: "آنها همه شمارو دار میزنند، جاسوسها، خوکها، ترسوها، پرحرفها!"

در شهر مرزی آلمان **Gottmadigen**، برای تعویض واگن، همه از قطار پیاده شدند. آنها به یک سالن انتظار خالی برده شدند و به دو ژنرال **Buring** و **Planitz** که به همراه دیگران به **Sassnitz** رفتند معرفی شدند. **Buring** به زبان روسی صحبت میکرد اما اینرا از دیگران مخفی نمود. او از شخص ژنرال **Ludendorff** ماموریت دریافت نموده بود که مخفیانه به حرفاها روسها گوش کند.

بدون هیچ مراسmi مسافران به قطار "پلمب شده" که در انتظار ایستاده بود برده شدند. قطاری با واگنهای درجه دو و سه که سه در از چهار درش پلمب شده بود و فقط دری که در عقب قطار قرار داشت باز بود. در نزدیکی آن دری که هنوز باز بود با گچ خطی بر روی زمین کشیده شده بود و از این خط تنها **Fritz Platen**، که تمام راه را تا **Haparanda** مسافت نمود، حق داشت که عبور نماید.

زمانیکه یکی از نمایندگان سوییال دمکراتهای آلمان کوشش نمود که جهت سلام دادن به روسها سوار قطار بشود او را تهدید کردند که کنتریهای خود را به او پرتاب خواهند نمود. تنها وقتیکه فردی از خارج توانست خود را به روسها نزدیک کند زمانی بود که گروهی از سربازان خسته آلمانی در انتقال لیوانهای آبجوخوری به مسافران به **Fritz Platen** کمک کردند.

لین برای برخورد به تبلیغاتی از این قبیل که بشویکها بازیچه دست قیصرها قرار گرفته بودند، تبلیغاتی که او در انتظارش بود، از رفقای خود در میان گروه چیهای **Zimmerwald** کمک گرفت. در بیانیه ای که از طرف سوییال دمکراتهای دست چیزی شش کشور امضاء شده بود ضمانت داده بود که این نه تنها حق بشویکها روسی بوده است بلکه این وظیفه آنها بود که از این فرصتی که به آنها جهت سفر به روسیه داده شده بود استفاده نمایند."

همان بیانیه در جریان سفر در استکلهلم از جانب سوییال دمکراتهای دست چیز **Carl Lindhagen**, **Arvid Hansen** و **Karl Kilbom**, **Ture Nerman**, **Carl Caleson**, **Fredrik Ström** نروژی امضاء شد.

مسافرت نکردن به معنای سر فرود آوردن در مقابل دستورات اتحادیه فرانسه و انگلستان بود. آنها به آن "انقلابیونی" که تمایل به ادامه جنگ داشتند اجازه عبور میدادند. پلخانف که موضعی به نفع جنگ داشت توسط ناوهای جنگی انگلیسی با احترام کامل به خاک روسیه مشایعت شد.

سفر لنین به روسیه سفری چندان پر تنش نبود و ابداً آنقدر مشکوک نبود که از آن صحبت کرده اند. به سرعت پس از آن حریف لنین، ماراتف و ۳۰۰ تن از منشیویکها همان سفر را با همان شرایط بدون اینکه سر و صدایی به راه بیفتند انجام دادند.

در Sassnitz قطار لنین به کشتی قطارکش Drottning Victoria وارد شد و پس از ورود به Trelleborg با قطار به مالمو رفت. در آنجا Ström و Lindhagen به یک روزنامه نگار جوان به نام Otto Grimlund ماموریت دادند که لنین را ملاقات و تا استکلهلم در مصاحبت او باشد.

سپیده دمی ابری و بسیار سرد بود، که همزمان با ورود قطار لنین که بخار کنان چند دقیقه ای پس از ساعت ۱۰ روز جمعه ۱۳ آوریل ۱۹۱۷ به ایستگاه مرکزی استکلهلم رسید، آغاز به روشن شدن نمود. این در واقع هفتین بار بود که که لنین از استکلهلم بازدید مینمود. اولین بار نوامبر ۱۹۰۵ بود، آنzman او از سوئیس به روسیه میرفت. ۶ او در چهارمین کنگره حزب سویسیال دمکراتهای روسیه شرکت کرد و سال بعد از آن به خاطر شرکت در پنجمین کنگره حزب در کپنهاگ از استکلهلم عبور نمود. در نوامبر همان سال او برای اجتناب از دستگیر شدن در روسیه از استکلهلم عبور نمود.

پنجمین بازدید او در سپتامبر سال ۱۹۱۰ زمانیکه لنین جهت ملاقات مادرش به استکلهلم آمده بود رخ داد.

برای آخرین بار زمانیکه او به استکلهلم رسید تعداد کمی از هواداران منتظر او بودند. شهردار سویسیالیست

کمونیست استکلهلم Carl Lindhagen از ملاقات روسها به هیجان آمد: در چهره آنان خوانده میشد "بازگشت به روسیه!". آنها هوادارن معمولی حزب نبودند، نمایندگان مجلس هم نبودند. آنها جمعی از انسانهای واقعی بودند."

Fredrik Ström که آینده نشان داد که با لنین همکاری بسیاری داشت نوشت: "او مرد کوچکی اندامی بود. با این وجود مانند یک لوکوموتیو به نظر میامد. در نزد این مرد کوچک، منطقی با قدرت بسیار نهفته بود."

پشت سر افرادی که جهت ملاقات آمده بودند پلیسها با لباس شخصی ایستاده و کز کرده بودند. آنها دستور گرفته بودند که لنین و همراهان او را دقیقاً زیر نظر داشته باشند.

در هتل Regina رفاقت اتاق را اجازه نموده و قهوه، تخم مرغ، کره و نان را برای آن گروه گرسنه سفارش داده بودند.

در روزنامه Dagens Nyheter مطلبی به این شرح نوشته شده بود: "۳۰ تن از انقلابیون اهل روسیه در راه سفر به روسیه از طریق استکلهلم. گفته میشود که رهبر معروف حزب، لنین، در میان آنهاست." خبر این سفر مخفیتر از این نبود.

لنین در همان شب قبل از ادامه سفرش به Haparanda بدلیل کثیر جلساتی که باید در آنها شرکت مینمود، نتوانست Zeth Höglund را که به خاطر تبلیغات ضد جنگ در زندان بسر میبرد ملاقات نماید. در عوض او تلگراف زیر را برای او ارسال داشت:

"نمایندگان مجلس اسلاو، Långholmen، Kronohäktet und Zeth Höglund با سلام، بزودی بازگشت به آزادی و مبارزه! برای دوستان سوئدی و روسی لین".

لنین باید برای رفتن به کنسولگری روسیه در خیابان Smålandsgatan جهت گرفتن اجازه ورود به روسیه عجله میکرد. Otto Grimlund با او بود و او را متقاعد نمود که همچنین نگاهی به بوتیکی به نام PUB واقع در بازار Höt انداخته و کت و شلوار قهوه ای ارزانی بخرد. زمانیکه بقیه رفاقتلاش کردند که او را در مورد خرید لباسهای دیگری نیز متقاعد نمایند، او دستهای خود را به علامت اعتراض باز نمود: "آقایان من، من به روسیه نمیرم که فروشگاه لباس مردوه باز کنم، به اونجا میرم که انقلاب کنم."

این داستانیست که Otto Grimlunds بازگو مینماید.<sup>۸</sup>

اما روایت دیگری نیز وجود دارد. کارگر صحاف Nils Björkman میگوید که او به خاطر قد و قواره اش به عنوان مناسبترین فرد از طرف همراهان لنین انتخاب شد که به فروشگاه PUB برود و برای لنین که به دلیل داشتن جلسه ای در هتل Hotel Regina بشدت مشغول بود لباس بخرد. Nils Björkman نه فقط باید یک دست کت و شلوار بلکه باید پالتوبی با یقه مخلع نیز میخرید، دقیقاً همان پالتوبی که بعدها از لنین بارها با آن عکس گرفته شد.<sup>۹</sup>

اگر چه ارتباطات لnin با **Hjalmar Branting** قطع شده بود، اما میان این دو سوسيال دمکرات تماسهای نزدیکی وجود داشته است. **Hjalmar Branting** که در روسیه به عنوان ناظر در **Pulkova** در سن پطرزبورگ زندگی و درس خوانده بود بیش از هر سوسيال دمکرات دیگری به مسائل روسیه آشنا بود. در آنزمان اینکه سوسيال دمکراتی برای سلسله **Romanov** چاپلوسی کند غیر ممکن بود.

وقتی تزار روس در سال ۱۹۰۹ برای بازدیدی به استکلهلم آمد، ناگزیر شد که تمام مدت خود را در میان دیوارهای کاخ محبوس نماید. به همان اندازه سوسيالیست جوان، **Hjalmar Vång** نیز نامید بود، زمانیکه یک ژنرال سوندی را در لباس ضیافت با این باور که او افسر تزاری بود را ترور نمود. او بعدها خودکشی کرد. این حادثه بر علیه جنبش کارگری استفاده شد، اما **Branting** آنچیزی را که او تحریک از جانب "Svarthundradernas stallbröder" خواند مردود اعلام نمود.

\***Svarthundradernas stallbröder** سازمانهای ارتجاعی بودند که در دوران تزار توسط تجار و صنعتگرانی که میخواستند انقلاب را نابود سازماندهی شده بودند.

در نوامبر ۱۹۱۴ در نهمین کنگره سوسيال دمکراتهای سوند هنیت روسی تنها مهمان خارجی بود. **Aleksandr Sjljapni kov** که بعدها یکی از مردان بشویکها در رهبری بشویکها در پتروگرد شد، در نقطی خیانت سوسيال دمکراتهای آلمانی را محکوم نمود. در آخرین کنگره، زمانیکه بخشی از هنیتها به محل زندگیشان بازگشته بودند، **Branting** پیشنهاد نمود که باید با بیانیه‌ای از حمله **apnikovAleksandr Sjlj** به سوسيال دمکراتهای آلمانی فاصله گرفت. این پیشنهاد با کمترین اختلاف ممکن، ۵۰ در مقابله ۵ در تصویب رسید.

لnin طی سفرش به سوئد در آوریل ۱۹۱۷ در جریان گفتگو با رفقاء کمونیست خود تاکید نمود که مبارزه بر علیه **Branting** مسئله مهمی بود اما او همچنین به صورتی ملامت آمیز به **Fredrik Ström** گفت: "سوئدیها مردمی اهل تشکیلات و تحصیلکرده اند، اما شما بی عملید. حتی شما می‌نمایی هم که تمایلات دست چپی دارید سرمایه داران بی عملید."

او گفت که **Branting** "بیشتر به اتحادیه فرانسه و انگلیس اعتماد داشت تا به کارگران. سرمایه داران شما شفافتر به این قضیه نگاه میکنن.... انقلاب روسیه شما را از خطر جنگ نجات میده".<sup>۱</sup> **Branting** قصد داشت که از بشویکهای روسی فاصله بگیرد. تماسهای هر چه بیشتر و نزدیکتر با آنها کمکی به توازن میان اعضای پارلمان سوسيال دمکراتهای سوندی نمیکرد. یکی از همکاران **tingBran** در رهبری سوسيال دمکراتها، **Erik Kule Palmstierna** اشرافزاده که بعدا وزیر دریاها و وزیر امور خارجه شد، در دهه های ۵۰ در خاطرات خود گفت که او میخواست به پیشنهاد بدده که قبل از رسیدن لnin به پتروگراد، تروری را بر علیه لnin سازماندهی بدهد. بنابراین **Branting** به او خندهده و گفته بود که، آدم مطلق این کار نمیکن.

زمانیکه **Erik Kule Palmstierna** داستان را برای وزیر سابق روسی در استکلهلم **Gulkievitj** بازگو نمود، او با چشمها گریان گفته بود:

"Mon cher baron, vous aviez le sort de la Russia entre vos mains"  
"بارون عزیز من، شرنوشت روسیه در دستان شما قرار داشت"<sup>۱۱</sup>

تمامی اینها البته داستانهایی ساختگی هستند که **Erik Kule Palmstierna** جهت مطرح نمودن خود ساخته و پرداخته است. در غیر اینصورت چرا باید داستانی به این جالبی را محفوظ نگاه دارد تا زمانیکه تمام شاهدان بهمینند؟؟؟

دقیقاً سر ساعت شش و نیم بعد از ظهر لnin در **Haparanda** از قطار پیاده شد. رفقاء سوندی حزب پرداخت حسابهای هتل را به عهده گرفتند. در **Torneå** لnin و همراهان او توسط افسران انگلیسی که هیچگونه چیز مشکوکی پیدا نکردنده مورد پازجویی قرار گرفتند. در پرسشنامه مسافرتی لnin حقیقت را بیان نموده و نوشت که او کشور را بصورت غیرقانونی ترک نموده بود و اکنون بازمیگردد.

**Torneå/Haparanda** "سوراخ سوزن" نامیده میشد و در آنزمان تنها راه عبور روسیه به غرب، محلی که جنگی در آن جریان نداشت، بود. زمانیکه همراهان لnin از سوراخ سوزن عبور نمودند به صورت رسمی داخل

روسیه بودند. اکنون نباید چیزی میتوانست مانع آنها باشد. مسافران شادی کنان یکدیگر را در آغوش کشیدند و برخی از رفقا آنها را ملاقات نمودند.

زمانیکه ما سفر لنین را از میان اروپا مورد بررسی میدهیم نمیتوانیم از تقارن اتفاقات شگفت زده نشویم. یک اشکال در جریان این سفر میتوانست مانعی بر سر راه ورود او به روسیه ایجاد نموده و یا آنرا به تعویق اندازد. در اینصورت کار انقلاب اکتبر به کجا میکشید؟

اطریشی بی دلیل نبود که این سفر را یکی از دورانهای درخشان تاریخ نامگذاری نمود. Stefan Zweig

۱- پراودا ۱۶ آوریل ۱۹۲۷

۲- Willi Gautschi: Lenin als Emigrant in der Schwies (Köln, 1973), p 278

۳- نقل شده از طرف مارتا زوبکوس: لنین در سوند. سال ۱۹۱۷ (مسکو ۱۹۸۵).

۴- شهردار ۱۹۰۳ - ۳۰

۵- کارل لیند هاگن: I revolutionsland aa, p83

۶- فردیک استروم: I stormig tid (stockholm 1942), p 197-98

۷- سیاست، ۱۴ آوریل ۱۹۱۷

۸- Volger Jonsson, APN در مصاحبه ای ضبط شده با Erik palmstierna: Orostid, (Stockholm 1953), p 163

۹- گوستاو بوهانسون در لنین و جنبش کارگری در اسکاندیناوی، استکلهلم ۱۹۷۰ ص ۵۵

۱۰- کنوت بکستروم: جنبش کارگری در سوند، بخش ۲ (استکلهلم ۱۹۶۳) ص ۳۳۰.

Stefan Zweig: Sternstunden der Menschheit. Zwölf historische Miniaturen (Wien 1927). - ۱۲

## خان

در تاریخ ۳ (۱۶) آوریل، ساعت ۱۱ صبح لنین با لکوموتیو بخاری ۲۹۳ همراه با رفیق قدیمیش Hugo Jalava در کنار دستکهای آن، به ایستگاه راه آهن فلاند در پتروگراد وارد شد.<sup>۱</sup>

روز قبل از چهل و هفتمنی سال تولد لنین بود. زمانیکه آنها به ایستگاه نزدیک شدند، لنین شنید که ارکستر ارتش موزیک نظامی مینواخت. کارگران، سربازان و ملوانان برای خوش آمد گویی به او به آنجا آمده بودند. پرچم‌های سرخ، گلهای طبیعی، یک گارد احترام از دریانوردانهای کرنشتاد، خودروهای زره پوش، هنری رسمی از بلشویکهای پتروگراد این دشمن قدیمی دولت را مورد استقبال قرار دادند.

این باید تقریباً تجربه‌ای خیالی بوده باشد. زمانیکه لنین را به اتاق انتظار تزار بردن، آنجایی که به او به صورت رسمی توسط رهبر روسیه Tjcheidze خوش آمد گفته شد، مسئله شکل دیگری به خود گرفت. روسیه توسط مخالفان لنین، منشویکها رهبری می‌شد. او به سقف مجل اتاق انتظار فیصر نگاه میکرد، به گذانهای گل دست میزد، و قبل از اتمام نطق خوش آمد گویان، نطق بدون مقدمه خود را برای جمعیتی که در آنجا گرد آمده بودند آغاز نمود.

لنین ناگزیر شد که بر روی سقف خودروهای زره پوش رفته و نورافکن دژ Peterpaul راه را از ایستگاه راه آهن فلاندی تا محل خوابگاه همسر لهستانی و بالرین تزار Mathilde Krzesinska که در آنجا زنگی کرده بود و اکنون به مقر بلشویکها تبدیل شده بود روشن میکرد.

کروپسکایا مینویسد، لنین آغاز انقلاب را با تمام تار و پود هستی خود احساس مینمود. او باید فوراً نطقی از بالکن ایراد مینمود. در داخل مقر فرماندهی لنین سخنان ناطقان جدیدی را که جهت خوش آمد گویی در انتظار بودند را جهت انجام نطقی در مورد انقلاب که یک ساعت و نیم به طول انجامید نیمه کاره گذاشت. سپس بحثها مدت‌ها ادامه یافت. هر دو لنین و کروپسکایا شدیداً مشغول بودند و گفتند که در آنروز بسختی توانستند کلمه‌ای را با یکدیگر رد و بدل نمایند.

دولت Miljukov، کرسنکی و شرکاء اینچنین برنامه ریزی نموده بودند که لنین را به محکمه بکشند، امری که همراهان لنین پیش بینی نموده بودند.

اما چگونگی خوش آمد گویی در پتروگراد شهامت برپایی این دادگاه را در آنزمان از دولت گرفته بود.<sup>۲</sup> صبح زود روز بعد از ورود لنین به پتروگراد، او و همراهان بلشویکی اش را به اولین کنگره قریب الوقوع و تمام روسی برداشتند.

در طبقه فوقانی در کاخ Tauriska او برای بلشویکها سخن می‌گفت در حالیکه منشویکها در طبقه تحتانی جلسه داشتند. پس از آن او به جلسه مشترک در سالن بزرگ کاخ آمد. در هر دو جلسه لنین "ترهای آوریل" را که طی سفر خود به پتروگراد نوشته بود ارائه داد.

اولین وظیفه او این بود که مواضع بردارانه بلشویکها را در مقابل دولت موقت شدیدتر نماید. او گفت که، جنگ، جنگیست غارتگرانه امپریالیستی و حتی کمترین امتیاز به "دفاع محبت آمیز انقلابی" غیر قابل تحمل است.

برادری باید میان نیروهای در جبهه تبلیغ میشد و توده‌های وسیع مقاعد شوند که "بدون سرنگونی سرمایه داری این غیر ممکن است که به جنگ پایان داد".<sup>۳</sup> لنین انقلاب فوریه را به عنوان یک مرحله موقتی اعلام نمود. اکنون روسیه آزادترین کشور جهان بود و از این آزادی باید در جهت افشاء نمودن دولت موقت که از پایان دادن به جنگ امتناع میورزید استفاده میکرد. بجای برای یک "جمهوری پارلمانی" حزب باید یک جمهوری شورایی را تقاضا مینمود که میتوانست پلیس، ارتش و بوروکراسی را از میان بردارد.

شعر این بود: "تمام قدرت برای تحاد جماهیر شوروی!"

یک جمهوری مشکل از کارگران مزارع -، دهقانان- زارعان روسی باید در سراسر کشور ساخته میشد، از پایین تا بالا. پلیس، ارتش و گروه ماموران دولتی باید از میان برداشته میشدند. همه کارمندان دولت باید انتخاب شده و در هر زمان باید جایگزین میشدند. آنها باید حقوقی دریافت مینمودند که بیشتر از میانگین حقوق کارگران واجد شرایط نبود.

همه زمینهای زمینداران باید مصادره، به عبارت دیگر ملی میشدند. حق استفاده از زمین باید به شوراهای منطقه‌ای داده میشد. زمینهای بزرگ باید تحت ناظر شوراهای منطقه‌ای به کشاورزی استاندارد تبدیل میشدند. توده‌های مسلح باید جایگزین ارتش حاضر میشدند.

تزهای لین به عنوان "احمقانه" از جانب منشویکها محاکوم شد و حتی فراکسیون درون بلشویکها نیز بر علیه لین بپاکست. تزهای آوریل هرگز مورد قبول واقع نشد بلکه به عنوان پیوستی از جانب لین منتشر شد. لین هیچ فرصتی را جهت تأثیرگذاری بر روی اوضاع شهر از دست نداد. او حتی در مقابل اجتماعات کوچک مردم صحبت میکرد و به صورتی میانگین دو مقاله را در روز برای آنها میخواند.

در حالیکه لین از همان لحظه اول در مورد سرنگونی دولت موقت سخن میگفت، برودا که توسط استالین و کامنف صفحه آرانی و تنظیم میشد مبارزه ای معنده را بر علیه کرنسکی به پیش میرد. کامنف "دفاع از مادر وطن" را جهت حمایت از پیروزیهای انقلابیون تقویت مینمود.

یک هفته پس ورود به روسیه بلشویکهای پتروگراد کنفرانسی شهری را ترتیب دادند، در آنجا موضع لین پیروز شد. اما طی نطقی در "پتروگراد روسی" بر علیه جنگ مردم لین را مورد تمسخر قرار دادند و رهبران روسیه تصمیم گرفتند که از "وام آزادی" پشتیبانی نمایند، در اصل یک بودجه جنگی. تبلیغات شدیدی بر علیه "خان به وطن" یعنی لین آغاز شد.

لین قبل از انقلاب اکثر تقربیا در پولهای آلمانی شنا میکرد، البته اگر ما بخواهیم به مجموعه ای از کتابها که درباره این مبحث نوشته شده اند اعتماد نماییم.

دولت قیصری آلمان <sup>۵</sup> یا به عبارت دیگر ۵۰ میلیون مارک آلمان به بلشویکها پرداخت نموده بودند. به نظر میرسد که مدارک فراوانی وجود دارد. در سال ۱۹۱۷ این اطلاعات توسط دستگاه جاسوسی فرانسه مورد تایید قرار گرفت. سوسیال دمکراتهای آلمانی و رهبر انترناسیونال دوم Eduard Bernstein آنها را تایید نمود. ریاست ستاد ارش آنژمان آلمان در جبهه شرق Erich Ludendorff در خاطرات خود آنها را تایید میکند و Solzjenitsyn مدارک آلمانی را در این مورد منتشر مینماید.<sup>۶</sup>

اینکه لین پولی از آلمانیها دریافت نموده باشد یکی از ادعاهای لاینقطه قرن ماست. با اینحال طی ۸۰ سال مدرکی واضح دال بر اینکه لین از آلمانیها کمک مالی دریافت نموده باشد بدست نیامده است.

اتهامات بر علیه لین مبنی بر اینکه او جاسوس آلمان باشد یک رشته از کوششها اتحادیه آلمان و فرانسه بود که میخواستند تور آتش جنگ را شعله ور نگاه دارند. تقاضای لین در مورد صلح با آلمان "بدون غرامت جنگی و تصرفات" از جانب این اتحادیه به عنوان یک تهدید تلقی میشد. صلحی جداگانه به قیصر Wilhelm این فرصنت به آلمان را میداد که تمام قدرت نظامی خود را بر علیه غرب بکار برد. به همین دلیل لین را به عنوان "جاسوس" آلمان معرفی نمودند. همانطور که مارکس گفت منافع دروغ نمیگویند.

در روزنامه های پتروگراد مدارکی به چاپ رسید که دستگاه جاسوسی فرانسه در ۲۳ ژوئنیه "در اختیار گذاشت" و به عنوان مدرک گفته شد که لین ۳۷ میلیون روبل دریافت نموده بود. این اتهامات اساساً کفر خواست بر علیه لین قرار گرفت.

این میتواند جالب باشد که بینیم سفیر فرانسه Maurice Paleologue در یاداشتهای خود در تاریخ ۱۷ سپتامبر ۱۹۱۵، زمانی که او با یکی از اعضای دستگاه جاسوسی خود گفتگو مینمود چه نوشت:

Paleologue سوال کرد: "آیا لینین برای ما جاسوسی میکند؟"

"نه، لینین آدمی نیست که بشه بخریش. او آدم متعصیه، اما بصورتی غیر معمول درستکاره، و از احترام عمومی برخورداره.

Paleologue این مطلب را اینچنین تفسیر نمود: "پس در اینصورت او خطناکتره".<sup>۷</sup>

اتهامات واردہ بر لینین آنچنان ساختگی بود که حتی سیاستمداران اتحادیه فرانسه و انگلیس به آنها باور نداشتند. با اینحال مانع از این نشد که در جریان جنگ داخلی و مداخله گرانه روسیه بارها تکرار بشوند.

Edgar Sisson یکی از کارکنان سفارت آمریکا در پتروگراد در شب ۱ مارس ۱۹۱۸ در تبانی با برخی روسها ربودن چند صندوق حاوی مدارک از Smolnyj را سازمان داد. دولت روس دقیقاً در همان زمان در حال مهاجرت از Smolnyj واقع در پتروگراد به کرملین در مسکو بود.<sup>۸</sup>

سرانجام زمانیکه Edgar Sisson با آن مدارک "مهم" به لندن آمد انگلیسیها گفتند که آنها قبل اهل همان اسناد را از فرمانده ای به نام Samsonov خریده بودند.<sup>۹</sup> در آمریکا نیز با Edgar Sisson بی اعتمادی برخورد شد اما به هر حال موفق شد که اجازه انتشار مدارک را بدست آورد. در حالیکه اطلاعات Edgar Sisson دست اول بود در آمریکا کمیته ای از زبانشناسان اسلامی و مورخان تشکیل شد که مدارک را منتشر نمود.

اما معلوم شد که اغلب این مدارک کپی برداری از مدارک ادعایی و تقلیلی آشکار بودند.

در یکی از تلگرافهای منتشر شده (شماره ۶۷) گفته میشد که بانک سوئدی موسوم به Warburg، با گرفتن ماموریت از جانب "Rhenwestphalen" که سندیکالیست بود، مخارج خرید اسلحه برای ترتسکی و

بلشویکها را جهت تحویل در Lula و Vardö (دو شهر از شهرهای کشور سوئد) تهیه نموده بود. در Lula شرکت Essen&Son انتقال پول به J.Furstenbrg (با نام مستعار Hanecki) را ساماندهی نموده بود. این سند از طرف سازمان جاسوسی دولت روسیه منتشر شده بود، به عبارت دیگر همان سازمانی که مدارک معروفی نظیر مدرک قلابی VisesSions را جعل نموده بود.

در تاریخ ۱۶ اکتبر ۱۹۱۸ نیویورک تایمز مانند Page، سفیر آمریکا در لندن، به حقیقی بودن این مدارک مشکوک شدند. متخصص امور روسیه و سفیر چند ساله آمریکا در مسکو به نام George Kennan تقریباً چهل سال بعد بحث در مورد مدارک Sission را با اینکه آنها "از آغاز تا پایان"<sup>۱۰</sup> قلابی بودند خلاصه نمود. سپا استبداران آلمانی در جنگ جهانی اشکارا تلاش نمودند که جبهه شرق را به نفع جبهه غرب برای اینکه بتواتند تمام نیروی خود را بر روی آن مرکز نمایند ره نمایند. و همانطور که George Kennan اشاره مینماید فسقه بلشویکها "چیزی را که دال بر این باشد که آلمانیها به آنها کمک مالی نموده باشند و یا اینکه قبل از بدست قدرت آنها اینچنین حکمی را دریافت نموده باشند نشان نمیدهد.<sup>۱۱</sup>

اما نه مدارک issionS یا مدارک دیگر که از بایگانیهای باز شده آلمانیها و یا روسها و یا دیگر بایگانیهای دولتی بدست آمده توانسته است نشان بدهد که واقعاً این چنین پشتیبانی مالی رخ داده است.

یک قانون بنیانی در هنر محدود نمودن اطلاعات این است که اطلاعات صحیح را با نادرست مخلوط نماییم. حقیقت این بود که Hanecki بعنوان تاجر شخصی بود که در شرایط ضروری واقعاً میتوانست برای بلشویکها پول فراهم آورد. در آوریل ۱۹۱۷ لنین به Haneck تلگرافی زد و از او خواهش نمود که ۲ تا ۳ هزار کرون پول جهت مصارف سفر کنار بگذارد. این نیز حقیقت بود که iHaneck برای یک شرکت تجاري در کپنهایک کار میکرد که با آلمانیها معاملاتی داشت. در آن شرکت Alexandre Helphand، فردی که لنین از او به دلیل اینکه با آلمانیها همکاری مینمود و همچنین یکی از سهامداران آن بود، فاصله میگرفت.<sup>۱۲</sup>

اما این امر بسختی ثابت مینماید که Hanecki در رساندن پول به لنین نقش واسطه را ایفا نموده باشد. او شایعات بر علیه Hanecki را به عنوان "تبليغات سرمایه داری" بی پایه و اساس خواند و پس از انقلاب او را به عنوان کارمندی عالیرتبه در وزارت دارایی روسیه و بانک دولتی منصب نمود. آیا لنین یک "جاسوس آلمانی" را در پست مهمی منصوب نموده بود؟ بعید بنظر میاید.

مدرکی در دست نیست که ثابت مینماید که پولهای Hanecki آلمانی بودند، این امر را حتی یکی از شرح حال نویسان منتقد لنین مانند لوئیس فیشر نیز تایید مینماید.<sup>۱۳</sup> محقق سوئیسی Willi Gautschi با صراحت هر چه بیشتری میگوید که لنین نمیتوانست کمک مالی از آلمانیها دریافت نموده باشد، بهر حال نه قبل از مارچ ۱۹۱۷ و او در آوریل ۱۹۱۷ در کجا میخواست که این مبالغ را صرف نموده باشد؟ زمانیکه او توسط افسران انگلیسی در Torneå مورد بازرسی بدنی قرار گرفت؟

علاوه بر این ما میدانیم که لنین و همراهانش چهت تامین پول سفرشان با مشکلات بسیاری روبرو بودند. Fabian Måansson در پارلمان برای مسافرت لنین پول جمع آوری مینمود، و از این راه "۶۰۰ کرون" برای او فراهم آورد. از جمله وزیر دست راستی و امور خارجه، آروید لیندمان زیر ۱۰۰ کرون را امضاء نموده و اینچنین توضیح داد:

"من با کمال میل زیر ۱۰۰ کرون را امضاء میکنم، اگر لنین همین امروز اینجا رو ترک کنه"<sup>۱۴</sup> در مورد اینکه لنین وضعیت اقتصادی خوبی نداشت مدارک بسیاری وجود دارد. تازمانیکه مادرش، تا ۱۹۱۶، زنده بود به صورتی منظم برای او کمک مالی ارسال مینمود. لنین همچنین مبالغ کمی بابت تدریس و سخنرانیها دریافت میکرد. گاهی او با صدای بلند شکایت میکرد، برای مثال در سال ۱۹۱۶ در نامه ای به Sjljapnikov در استکهلم اینچنین نوشته بود: "من باید بزودی درآمدی برای خودم دست و پا کنم. در غیر اینصورت در همان جایی که هستم میمیرم. باور کن!"<sup>۱۵</sup>

صندوقدار سوئیل دمکراتها در سوئیس Raisa Charitonova میگوید که او چگونه به لنین قبل از سفرش جهت گرفتن ۹۵ فرانک از بانک یاری رسانده بود. حساب بانکی با باقیمانده اش، ۵ فرانس و ۵ centime را برای Charitonova جهت پرداخت حق عضویت برای آوریل سال ۱۹۱۷ باقی گذاشت.

اما او این مبلغ را هرگز از حساب بانک برداشت ننمود، بلکه تصمیم گرفت که حساب بانکی لنین را به عنوان خاطره ای حفظ نماید. بتدریج این حساب بانکی به موزه لنین در مسکو منتقل شد.

"حسابهای غیر فعلی"، زمانیکه سوئیس آنها را برای بازدید عمومی باز نمود، نشان داد که شخصی به نام ولادیمیر اولیانوف مبلغ زیادی پول در آنجا داشت. این مبلغ ناشناخته بعدها به دختر برادرش اولگا اولیانوا پرداخت شد. منابع بانکی افشاء نمودند که این مبلغ کمتر از ۱۰۰ فرانس سوئیسی بود.

همچنین از این واقعیت که روزنامه های بلشویکی از آوریل تا اوت ۱۹۱۷ توانستند تیراژ روزنامه های خود را تا ۳۲۰۰۰ نسخه افزایش بدنهند این برداشت شده و گفته میشود که سرمایه های آلمانی در اینجا نقشی داشته اند.

در اینجا استدلال بی رنگ میشود. با اینحال کسی باید در این مورد سوال کرده و یا روزنامه را خوانده باشد. روزنامه ها با اینچنین تیراژ خود معمولاً بازدهی بسیار خوبی دارد. و اگر لئین واقعاً متعدد قیصر شده بود باید تلاش مینمود که از انتشار انقلاب در آلمان جلوگیری بعمل آورد. ظرف یک سال قیصر آلمان سرنگون شد.

۱- چند سال بعد رئیس جمهور فنلاند Kekkonen قطار را به اتحاد جماهیر شوروی اهدا نمود و هنوز میتوان از این قطار در ایستگاه قطار فنلاند در سن پطرزبورگ بازدید نمود.

-۲ Micha Tsjakaja i Pravda 16/4 1927  
(Kris -۳ Aleksandr Solzjenitsyn: Lenin i Zurich (Uddevala 1967) Hans Björkegren: Ryska posten  
غیرو و غیرو tianstad 1985)

-۴ Vorwärts 14 and 20 januari 1921

-۵ Aleksandr Solzjenitsyn: Lenin i Zurich (Uddevala 1967).

-۶۹ Maurice Paleologue: Tsarskaja Rossija vo vermjia mirovoj vojny, Moskova 1991, p  
Haven -۷ E. Sisson: one hundred Red Days. A Personal Chronicle of the Bolshevik Revolution, New  
1931

بر اساس اطلاعات دیگری او نتوانست که تا فوریه همان سال به اسناد کرنسکی در بایگانیش دست پیدا کند. ("ارتباطات خارجی در  
آمریکا" ، ۱۹۱۸ ، روسیه، ولوم ۱ ، ص ۳۷۱).

-۸ Polititjeskij sobesedrink شماره ۱۹۹۱ ، ص ۴۱ .

918. -۹ The German – Bolshevik Conspiracy. The Committee of Publik Information, Washington  
-۱۰ G.F Kennan: Russia Leaves the War, London 1957, p 509.

-۱۱ G.F Kennan in Journal of Modern History, nr 2, Juni 1956, p 154.

-۱۲ Alek sandr Helphand -۱۲ Parvus با نام مستعار از ابتدا یک سوسیال دمکرات پیشرو بود، از جمله در سال ۱۹۰۵ ریاست  
روسیه - پطرزبورگ را بر عهده داشت. طی اولین سال جنگ جهانی او به امر تجارت مشغول بود (از جمله صادرات کاندوم) در  
کشورهای متعدد با آلمان. پس از ینکه روابط تجاری او با آلمان افشاء شد لئین از کار کردن با او سریاز زد و او حتی پس از انقلاب حق  
وارد شدن به روسیه را نداشت.

-۱۳ در سال ۱۹۳۷ Hanecki توسط استالین به اتهام همکاری با دستگاههای امنیتی لهستان و آلمان اعدام شد.  
-۱۴ لونیس فیشر: Lenin (Stockholm 1967), p 127

-۱۵ Willi Gautschi, Lenin als Emigrant in der Schweiz (Köln 1973), p 175.  
Hans Björkgren: Aa, p 264  
-۱۶ نقل از W. Gautschi: aa, p175-176 -۱۷

## سرگیجه آور است

در ۳ (۱۶) ژوئن ۱۹۱۷ اولين کنگره تمام روسی در پتروگراد با شرکت نمایندگان انتخاب شده از میان شورای کارگران و سربازان سراسر کشور در جوی از هیجانات در حال رشد انقلابی گشایش یافت. از ۷۷۷ نماینده ای که حق رای داشتند و اظهار نمودند که با حزب ارتباط داشتند، تنها ۱۰۵ نفر بلوک بودند، بقیه متعلق بودند به فراکسیونهای منشویکی و سوسیالیستهای انقلابی که تقریباً قدرتی برایر داشتند. هر دو، سوسیالیستهای انقلابی و منشویکها این تفکر را که روسها باید دولتی تشکیل داده و قدرت سیاسی را در کشور به تصرف خود در میاورند مردود اعلام نمودند.

در این زمان بود که آن واقعه شگفت انگیز رخ داد. Tsereteli، وزیر منشویک پست و تلگراف در دولت کرنسکی در پشت کرسی خطابه ایستاد.

"در روسیه مبارزه ای دردنگ بخاطر کسب قدرت در چریان است" او گفت. "اما در حال حاضر هیچ حزب سیاسی وجود ندارد که آماده باشد این مسئولیت را بعهده بگیرد."

"بله، اینچنین حزبی وجود دارد!" صدایی بسیار پرطنین شنیده شد. این صدا، صدای لنین بود. او همراه با کروپسکایا و تنی چند از رهبران بلوک بر روی اولين نیمکت نشسته بود.

"ما باید حرف را به عمل تبدیل کنیم!" لنین ادامه داد. "حزب ما در بدست گرفتن قدرت تردیدی بدل راه نمیده. ما در هر لحظه ای آماده ایم که قدرت را بدست بگیریم."

سپس او به تشریح برنامه خود پرداخت: سرمایه داران را بازداشت کرده و خونریزی امپریالیستی را تمام کنید. بلوکها هنوز در اقلیت بودند. اما نفوذ آنها بسرعت رشد نموده و در کنگره دوم روسیه در اکتبر در اکثریت قرار داشتند.

همان روزی که کرنسکی حمله خانمان برانداز خود را در Galizien آغاز نمود، چهارصد هزار کارگر و سرباز در پتروگراد زیر پرچم بلوکها را همیای نمودند.

در پایان ژوئن لنین چند روزی را در روستای Neivola واقع در پتروگراد استراحت نمود. در غیاب او رویدادی غیرمنتظره و اسفباری روی داد. یک هنگ تفنگدار در Viborsidan تصمیم گرفت که به تنهایی شورش مسلحه بنماید. کمیته مرکزی حزب بلوک این تصمیم را لغو نموده و در عوض تظاهراتی صلح آمیز را اعلام نمود، اما دیگر دیر شده بود. سربازان ساختن سنگرهای آغاز نموده بودند. تنها با تلاش بی شایبه آنها توانستند که این آماده سازیها را متوقف نمایند.

در عوض تظاهر کننده کان مسلح مشکل از کارگران و سربازان بسوی کاخ Tauriska به حرکت درآمدند، اگر چه کمیته مرکزی تلاش نموده بود که آنرا متوقف نماید. کارخانجات و کارگاهها اعتصاب نموده و ملوانان کرونوتاد با آنان همراه شدند. در گوشه از Nevskij prospekt و خیابان Sadovaja تیراندازی شد. دولت اعلام نمود که ۴۰۰ نفر در چریان این تیراندازیها کشته شدند.

نتیجه این شورش ناموفق این شد که مردم بر علیه بلوکها برخاسته و دولت موقت تلاش نمود که از این فرست در جهت متلاشی نمودن حزب سود جوید. شب ۵ (۱۸) ژوئن بازرسی خانگی در پراوا دا به اجرا گذاشته شد. نیروهای دولتی کاخ Krzesinskas را اشغال نموده و کرنسکی تصمیم گرفت که رهبران بلوک را دستگیر نماید. ترسکی، Kolontaj، Lunatjarskij و دیگر رهبران دستگیر شده و لنین مورد تعقیب قرار گرفت. کرنسکی میخواست که لنین به جرم خیانت مورد بازجویی قرار گیرد. همه امکانات تبلیغاتی را بسیج نمودند برای اینکه نشان دهنده لنین در واقع یک خانن به وطن بود.

در ابتدا تنها دو نفر از اعضای کمیته مرکزی بلوکها استالین و Ordzjonikidze بودند که بر علیه حضور لنین در دادگاه جهت دفاع از خود استدلال نمودند. در عوض لنین خود بر آن بود که در مقابل دادگاه نقش یک Zola روسی (امیل زولا) را ایفا نماید. خوبشخانه اکثریت نظر خود را تغییر داده و لنین را مقاعد نمودند که خود را مخفی نماید. این تغییر موضع شاید که جان او را نجات داد. نیروهای ارتجاعی تقویت شدند و رهبران روسی پتروگراد بر آن شدند که از دولت موقت "جهت نجات انقلاب" حمایت نمایند. احکام اعدام برای کسانی که در جبهه ها به فرامین عمل نمینمودند به اجرا گذاشته شد و تشکیل اجتماعات منوع اعلام شد. پارلمان فنلاند محل و ژنرال Kornilov به عنوان فرمانده کل قوا انتخاب شد. ژنرال Bagartion "الشگر خونخوار" خود مشکل از قزاقها و قفقازیها را جهت سرکوب نمودن شورشها در پتروگراد اعزام نمود. لنین خود را مخفی نموده و کرنسکی به فرمانده پتروگراد فرمان داد که به لنین "بدون درنگ شلیک!" نمایند.

ابتدا لینین خود را در خانه Sergej Allilujev (پدر زن استالین) واقع در خیابان دهم Rojdestvenskaja، با یک راه خروجی بر روی سقف، مخفی نمود. سپس همراه با زینویف به دریاچه Razliv که چندان فاصله ای با Sestroretsk (Systerbäck) نداشت رفته و در آنجا توانستند در نزد آشنایی قابل اطمینان زنگی کنند.

یک کلبه علفی و یک تل یونجه در Razliv، آنجایی که لینین خود را مخفی نموده بود، بعدها تبدیل به زیارتگاهی برای کمونیستهای سراسر جهان شد و آنها همچنان قابل بازدید هستند.

اینچنین گفته میشود که لینین یک بار در Razliv به خاطر شکار به جنگل رفت. در آنجا او نگهبان جنگل را دید که بصورتی غیر مودبانه اسلحه او را مصادره نمود. وقتی Jemiljanov، میزان لینین، نگهبان را مورد انتقاد قرار داد، نگهبان جنگل پاسخ داد: "من نمیدونستم که این نوکر تو بود. اینجا همه نوع آدمی پرسه میزنند." لینین باید بشدت اصول مخفی کاری را رعایت نمینمود، بدلیل اینکه جایزه ای به مبلغ ۲۰۰۰۰ هزار روبل به آنکسی و عده داده شده بود که اطلاعات لازم را در مورد مخفیگاه لینین ارائه میداد.

لینین در کلبه علفی روزنامه ها را میخواند و مقاله و نامه مینوشت. کروپسکایا با لباس مبدل به عنوان کارگر Agafja Atamanova نامه ها را جابجا مینمود. در فصل پاییز لینین تصمیم گرفت که به فلاند رفته و در آنجا بر آن شد که کتاب "دولت و انقلاب" را به نگارش در آورد. لینین بصورتی مداوم در این اندیشه بود که در آینده چه اتفاقی خواهد افتاد، پس از انقلاب بر سر دستگاه دولتی واژگون شده چه خواهد آمد؟

لینین از موى مصنوعى استفاده نمینمود، کمى آرایش میکرد و پاسپورتی با نام مستعار کنستانتن ایوانف، کارگری که در کارخانه اسلحه سازی در Sestroretsk کار میکرد را به او داده بودند. Hugo Jalava، راننده قطار، لینین را در واگن خود به عنوان منتصدی سوخت کوره مخفیانه از مرز عبور داد. در هلسینکی به لینین محل

دنجی در نزد شخص رئیس پلیس داده شد!

در آوریل ۱۹۱۷ سازمانهای کارگری در هلسینکی یکی از اعضای حزب بلشویک به نام Gustav Rovio را بعنوان قائم مقام رئیس پلیس انتخاب نمودند. زمانیکه لینین به آنجا آمد او کفیل رئیس پلیس بود، به دلیل اینکه کفیل اصلی فرار کرده بود.

در خانه Rovio لینین توانست کار نوشتن کتاب خود را در مورد دیدگاه مارکسیسم به دولت، که او در زوریخ و طی سفرش به استکلهلم آماده نموده بود را از سر گیرد. در آنجا او كتابجه یاداشت خود را باقی گذاشته بود، به دلیل اینکه نمیخواست در مرز ضبط و مصادره شود. او به کامنف نوشته و از او خواهش نموده بود که در صورت ترور او از كتاب آبی در استکلهلم مراقبت نماید. اکنون او آنرا از طریق پیکی دریافت نموده و آغاز به نگارش کتاب دولت و انقلاب کرد، نوشته ای که بر اساس نظرات بسیاری یکی از مهمترین آثار اوست. كتاب آبی حاوی نقل قولهای آموزشی از معلمان بود، نقل قولهایی که مضمانتی از دولت و انقلاب داشت. اما حتی کتابهای Michail Bakunin به نامهای کمون پاریس و دولت ملی مورد استفاده قرار گرفت. پدر آنارشیستها زمانی با مارکس همکاری کرده و مانیفست کمونیست را به زبان روسی ترجمه نموده بود. این اثر متیوانست "آنارشیستی ترین" اثر لینین بشود. او در آنجا توضیح داد که چگونه دولت سرمایه داری واژگون شده و یک دولت کارگری جایگزین آن میشود، که به نوبه خود تحت حاکمیت کمونیستها از میان خواهد رفت. این دیدگاه باعث شد که آنارشیستها موقتاً با لینین از در صلح درآیند.

لینین در پیشگفتاری در مورد این کتاب مینویسد که او فرست کافی را جهت تکمیل نمودن آن بدبست نیاورد، بلکه ناگزیر شد که آنرا بصورتی نیمه کاره به چاپخانه بفرستد. اما "دلپذیرتر و مفیدتر است که از انقلاب تجربه بدبست آورد تا اینکه آنرا بازنویسی نمود"، او پایان داد.

زمانیکه رویدادها در پترو گراد رو به گسترش نهاد، لینین هر چه بی تابتر شده و تصمیم به بازگشت گرفت. با آغاز ۲۶ ژوئن (۸ اوت) بلشویکها موفق شدند که ششمين کنگره خود در مرکز پترو گراد و "نیمه قانونی" برگزار نمایند. ۱۷۱ شرکت کننده پرسنل ای را پر کردند که نشان میداد که آنها بصورت متوسط ۱۰ سال عضو حزب بوده اند، ۲ تا ۳ بار دستگیر شده و سه سال در زندان و در دارالتدبیب بسر برده و یا تبعید شده بودند. نیمی از آنها تحصیلات دانشگاهی و یا دبیرستانی داشته، و برخی اعلام نمودند که در "زندان درس خوانده بودند". این گارد آبدیده به پیشنهاد لینین تصمیم گرفت که آمادگیهای لازم جهت آغاز شورش مسلحه را فراهم سازد. باد در جهت منافع حزب در ورزش بود.

یورش ماه جولای روسیه بر علیه آلمان و اطریش شکست خورده و کرنیکی در خفا در مقر فرمادهی خود کنگره ای را جهت حل بحران فراخواند. "وضعیت افسران اسفبار است"، ژنرال دنکین گزارش داد. "به آنها توهین میشود، مورد ضرب و شتم قرار میگیرند و آنها را به قتل میرسانند."

ژنرال klembovskij، فرمانده جبهه شمالی، گزارشی شبیه به این را ارائه داد "ما چه میتوانیم بکنیم؟" او سوال کرد. "حکم اعدام؟ ما واقعاً میتوانیم همه رسته‌ها بدار بکشیم؟ دادگاه نظامی؟ در اینصورت نیمی از سربازان به سبیری اعزام خواهند شد. ما نمیتوانیم سربازان را با تهدید زندان و کار اجباری بترسانیم. "کار اجباری؟ بعد چه؟ آنها میگویند. "من بعد از پنج سال آزاد میشوم. و در آنzman من لاقل سال هستم".

به صورتی مختصر، وضعیت ناممید کننده و پیشنهاد داده شده برای حل شرایط نیز به همان اندازه ناممید کننده بود. پرزیدنت سابق پارلمان Rodzianko به سادگی پیشنهاد نمود که ما باید پترو گراد را تسليم نماییم. اجازه بدھیم که آلمانیها روسها را شکست بدھن.....

مالک کمپانیهای بزرگ، Rjabusinskij، پیشنهاد جلسه‌ای میان کمپانیهای را در ماه اوت ارائه داد: "شاید لازم بشه که ما از دستهای لاغر و استخوانی سگها استفاده کنیم.... برای اینکه این دوستان قلابی مردم - کمیته‌ها و روسها را خفه کنیم".

بتدیریج به این نتیجه رسیدند که دیکتاتوری نظامی را بکار گیرند. و تصمیم بر این شد که این دیکتاتوری توسط فرمانده کل قوا، ژنرال کورنیلوف که مایل بود این ماموریت به را عهده بگیرد رهبری شود. در ۲۵ اوت نیروهای تحت فرماندهی کورنیلوف بطرف پترو گراد به حرکت درآمدند. او تصمیم گرفته بود که قدرت را بدست گیرد، کرنسکی را دستگیر و حکومت نظامی را جاری نماید. انجمنی از صاحبان شرکت‌های بزرگ و بانکداران، در خفا این عملیات را از لحاظ مالی تغذیه مینمودند.

اما کودتا به فراموشی سپرده شد. نیروهای تحت فرماندهی او کورنیلوف بسرعت روحیه خود را از دست دادند، و افسرانی که میخواستند رژه خوش آمد گویی را سازماندهی نمایند، در هتل Astoria از زیاده وری در نوشیدن مشروب سر از پا نمیشناختند. ژنرال کریموف، که رهبری گروهی را که به سمت پترو گراد پیشروی نموده بود به عهده داشت خودکشی کرد.

کورنیلوف از کار بر کنار شد و مدتی بعد جمهوری اعلام شد. هرج و مرچ در میان نیروهای جنگی رو به افزایش نهاد. زمانیکه ریگا که از اهمیت بسیاری برخوردار بود بدون مقاومت سقوط نمود، چیگرایان سرمایه داران را مقصراً اعلام نمودند، بدليل اینکه شهر را داوطلبانه تسليم نموده و قیصر را به کمونیستها ترجیح داده بودند.

در ۳۱ اوت شورای پترو گراد از پشتیبانی دولت موقت که تا آنzman بصورتی رسمی از آن حمایت نموده بود دست برداشت.

بلشویکها اکنون در هر دو، شورای پترو گراد و مسکو و مجموعه‌ای از شهرهای بزرگ دیگر اکثریت را بدست اوردند بودند. هیچیک از احزاب تنوانستند با تبلیغات آنها رقابت نمایند. ترنسکی رهبر شورای پترو گراد، ناطق بسیار ماهری بود و زمانیکه مطالبات زمین، نان و صلح را مطرح نمود، موفق شد که هزاران هزار تن از مردم را متقاعد نماید که بصورتی مقدس وفاداری خود را به اتحاد چماهیر شوروی اعلام نمایند. دولت اعلام نمود که ۴۰۰۰۰ تن از سربازان خود را در اختیار شورای پترو گراد قرار دادند.

در ۷ (۲۰) اکتبر لینین مخفیانه به پترو گراد بازگشت. سه روز بعد کمته مرکزی جسله‌ای تشکیل داد که تصمیم کنگره در مورد شورش مسلحه را مورد تایید قرار داد. ۱۰ نماینده به این شورش رای مثبت، اما ۲ نفر (زنیویف و کامنف) رای منفی دادند.

به دنبال آن مجموعه‌ای از جلسات توطنه گرانه بسیاری در آپارتمان Hugo Jalavas و در خانه خانم Suchanova (در حالیکه شوهر او، یک منشویک نویسنده، در مسافرت بسر میبرد) برگزار شد. در گرم‌گرم زد و خوردها لینین برکناری رهبرانی را که از خود ضعف نشان میدادند مطالبه نمود. بعد ها لینین، زمانیکه انقلاب پیروز شده بود، توانست در مورد آن مزاح نماید:

"تو" او به کامنف گفت، همین الان در حالیکه ما دو ساله که قدرت را بدست گرفتیم، میایی و ادعا میکنی که ما حداقل دو سال میتوئیم دوام بیاریم...."

در ۴ اکتبر (۶ نوامبر) لینین به کمته مرکزی نامه‌ای نوشت: "این بیش از هر زمان دیگری روشنتر شده است که تا خیر هر چه بیشتر در برابر اندازی شورش برابر است با عذاب..... امروز بعد از ظهر باید به هر قیمتی اعضای دولت دستگیر شده و دانشجویان افسری و دیگران خلع سلاح بشوند (اگر در صدد مقاومت بپرآمدند، سرکوب شوند)".

نامه او توسط پیکی فرستاده شد اما سپس موی مصنوعی بر سر گذاشت و به Smolny رفت بدون اینکه منتظر پاسخی بماند.

همه زندگی او در گذشته، ۴۷ سال، صرف آماده نمودن این روزهای پرآشوب و نا آرامی که اکنون در جریان بود شده بود. این عمری از آماده سازیها، توجه و دقت را جهت گرد آوری نیروی اراده ای که اکنون لذین باید به نمایش میگذاشت صرف خود نموده بود، و اینکه آن شم و احساسی را پرورش داد که لذین بوسیله آن فرصتی را که مانند یک حلقه سینه خیز به جلو میامد دید و بر روی آن چنگ انداخت - پیش از آنکه همانند یک رعد ناپدید بشود.

لذین همراه با محافظ خود Eino Rahja به راه افتاد. خارج از کاخ Tauriska توسط پلیس متوقف شد و چیزی نمانده بود که بازداشت بشود. ساعت ۲۲، ۴۵ زمانی بود که لذین جهت رهبری تعویض قدرت در Smolny ظاهر شد. مدرسه سابق شبانه روزی مخصوص صاحب منصبان خانم، به کندوی عسلی تبدیل شده بود و در اتفاق شماره ۳۶ کمیته مرکزی قرار داشت.

در مقاله هنر شورش که لذین در سپتامبر نوشته بود دستور کاری کاملاً روش وجود داشت: ".....کمیته ای برای نیروهای شورشی سازمان بدهید، نیروها را تقسیم کنید، اجازه بدهید که نیروهای قابل اطمینان از نقاط حساس نگهداری نمایند، تناتر Aleksandr را محاصره کنید [در آنجا شورای کرسکی] "قرار دارد، دز Peterpaul را تصرف کنید، ژنرالها و اعضای دولت را دستگیر کنید، بطرف افسران داوطلب و "رسته های خونخوار" سربازانی را اعزام نمایید که برای فدا کردن جان خود آماده باشند تا اینکه اجازه بدهند دشمن به مرکز شهر نفوذ کند [.....] تلگراف و تلفن را اشغال نموده و در آنجا از کارکنان ما استفاده کنید، با تمام کارخانجات ارتباط تلقنی برقرار نمایید."

کمیته های شهری میان کارگران اسلحه تقسیم کرده بودند. کروپسکایا میگوید، اما در بزرگترین بخش کارگری شهر، Viborgsidan، کسی وجود نداره که اسلحه را به سمت او نشونه بگیریم. فقط یک فرمانده و چندتا افسر کاندیدات که اینجا اومدن برای اینکه در کلوب محل کارشنون چای بخورن دستگیر شدن. سربازان سرخ و نیروهای وفادار به شورای پتروگراد طی شب همه مراکز قدرت را در پتروگراد پلها، ایستگاههای قطار، پست و تلگراف، ایستگاههای تلفن و بانکها را به تصرف خودشون درآوردن. همزمان ناو تندروی جنگی Aurora در کنار اسکله در مقابل کاخ رستمیانی پهلو گرفت. آنزن، شب ۲۵ اکتبر، لذین در Smolny بر روی زمین در کنار ترسکی<sup>۱</sup> که طی تمام دوران انقلاب، بدون ارتکاب جرمی به لذین وفادار مانده بود دراز کشید.

با لبخندی خسته لذین گفته بود: "گزار از عالم اموات به قدرت زیاده از حد سریع اتفاق میفته!" او به آلمانی اضافه کرد "Es schwindelt" سر گیجه آوره. صبح روز بعد، در ۲۵ اکتبر (۷ نوامبر)، سرنگون شدن دولت موقت اعلام شد. قدرت دولتی به کمیته نظامی انقلابی، یک ارگان روسی - پتروگرادی منتقل شد. ساعت ۱۰ صبح همان روز این اعلامیه جهت چاپ به چاپخانه داده شد:

"به همشهریان روسی! دولت موقت سرنگون شده است. قدرت دولتی به کمیته نظامی انقلاب، یک ارگان متشکل از کارگران پتروگراد - و نمایندگان سربازان روسی، که در راس کارگران و سربازخانه های پتروگراد قرار دارند، انتقال یافته است.

آنچیزی که مردم برای آن مبارزه نموده اند اکنون قابل اجراست: پیشنهاد فوری در مورد صلح دمکراتیک، نابودی حق مالکیت خصوصی زمینداران بر روی زمین، کنترل کارگران بر روی تولید و تشکیل یک دولت روسی.....زنده باد انقلاب کارگران، سربازان و دهقانان!"

۲۵ اکتبر، طی تمام روز، عملیات نظامی بدون برخورد با مقاومتی ادامه داشت. مردم عموماً از رویدادهای در حال جریان چندان با خبر نشدند. اطلاعات داده شده در مورد اینکه همه مانند خوک تا حد از خود بیخود شدن مشروب خورده و خارج از کاخ رستمیانی شراب را باسر و صدا نوشیده بودند، باید یقیناً به عنوان یک رویا در مورد آن نوشته شود. در روسیه سالها بود که نوشیدن الكل من نوع شده و این تا مرگ لذین ادامه داشت. یکی از اولین فرامین لذین این بود که ۳۷ لیتر شراب و مشروب به اسکاندیناوی صادر کنید.

نه، مردم در Nevskij به سینما رفته و به انجام کارهای روزمره خود مشغول بودند. در سالن کنسرت در Narodnyj آنها ترانه ای به نام Fjodor Sjaljapin که بزرگترین خواننده اپرای روسیه، Don Carlos اجرا نموده بود را میخوانندند. ابتدا همزمان با آغاز شب بود که چهار گوش شهر توسط تانکهای کمیته نظامی انقلاب اشغال شد.

ساعت ۲،۳۰ بعد از ظهر جلسه‌ای با شرکت کارگران و نمایندگان سربازان روسیه افتتاح شد. در میان هلهله و شادی فراوان روسیه این اعلامیه را که دولت موقت دیگر وجود خارجی ندارد، اینکه چند تن از وزیران دستگیر شده و مابقی آنها در انتظار ایستاده بودند و اینکه پارلمان منحل شده و همه نقاط حساس تصرف شده بودند، دریافت نمود.

کاخ زمستانی هنوز مقاومت نشان میداد. ساعت شش بعد از ظهر کاخ محاصره شد و همه خطوط تلفنی بسته شدند.

ساعت ۲۱،۴۵ روزمناو Aurora با اسلحه‌ای شش اینچی اولین گلوله اخطار را بسمت کاخ شلیک کرد. توپخانه سنگین دژ Peterpaul حدود ۳۰ گلوله بدون اینکه خساراتی جدی بوجود بیاورد بطرف کاخ شلیک کرد. آنها همچنین از کلیسا اسقف نشین Kazan با استفاده از گلوله‌های تانک و توپخانه سنگین به میدان کاخ حمله کردند. یورش میتوانست آغاز شود.

تا مدتی دراز وضعیتی بی ثبات همراه با شک و تردید در مورد زنی موسوم به "گردان مرگ" که در کاخ وجود داشت حکم‌فرما بود و بقیه مدافعان تسليم شدند. در پایان گروهی متشك از ۳۰۰ تا ۴۰۰ نفر از سربازان گارد سرخ و سربازان به داخل کاخ رفته‌اند. شش تن از آنان مورد شلیک گلوله قرار گرفته‌اند. کمی قبل از ساعت ۲ صبح آنها به اتفاق مرمر سبز جایی که دولت موقت از آنجا حکومت میکرد وارد شدند و ۲۱۰ آنها ناگزیر شدند که

قرارداد بازداشت خود را امضاء کنند. با اینحال رئیس دولت موقت، آن درمانده نزدیک بین، Aleksandr Kerenskij این فرصت را بدست آورده بود که ملبس به لباس پرستار بچه و با اسکورت یک اتوموبیل با پرچم آمریکا (این اتوموبیل بعدها بعنوان "دزدی" شده به پلیس گزارش شد) بگیرید. زمانیکه تیراندازی پایان یافت، جمعی از مردم به کاخ حمله کردند و اموال تزار را در اتفاق و زیر زمین به غارت بردن، امری که جلوگیری از آن بسیار دشوار شد. با این حال به کاخ صدماتی وارد آمد. اگر به سخنان نویسنده ای به نام Isaak Babel ایمان بیاوریم او و رئیس پتروگراد خانمی به نام Uritskij چند روز بعد در کاخ نشسته بودند و سیگارهای تزار را دود میکردند!

کرنسکی با عجله به سمت جبهه حرکت کرد برای اینکه نیروهایی را که میتوانستند او را به پتروگراد بازگردانه و بلشویکها را تعقیب نمایند سازماندهی نماید. در Gattjina او همراه با تئی چند از سربازان و افسران که آمده بودند مقاومت نمایند گرد هم آمدند، اما بیهوده بود. "نیروها" در مقابل دیدگان او آب شدند و خود او ناگزیر گشت که به تبعید برود.

در خود - ۵ - پتروگراد دولت، بقول یکی از فرماندهان فرانسوی، "قبل از اینکه حتی بتواند پگوید - هیش." سرنگون شد.

یک ساعت پس از شروع حمله به کاخ زمستانی، ترسکی توانت کنگره روسیه را با این پیام که دولت موقت از کار برکنار شده بود، آغاز نماید. در جریان گشایش کنگره بلشویکها با ۳۹۰ نماینده از ۶۴۹ نفر بزرگترین گروه بودند. در طول کنگره بر تعداد اپوزیسیون بلشویکها تا تعداد ۷۲ نماینده بدليل جدا شدن برخی از مخالفان بلشویکها از احزاب دیگر اضافه شد. لینین بدليل کمبود وقت نتوانت که در اولین کنگره شرک نماید. اما در دویین کنگره او توانت اعلام کند که اعضای دولت موقت دستگیر شده بودند.

"اکنون زمان آن فرا رسیده است که ساختمان یک جامعه سوسیالیستی را آغاز نماییم!" او سخنرانی خویش را اینچنین به پایان رساند. با سادگی و خونسردی کامل.

پس از گذشت ساعتی کنگره پیشنهاد او را در مورد فرمان صلح، که به کلیه کشورهای شرک کننده در جنگ صلحی را بدون الحق و غرامت و بر اساس حق مردم در تعیین سرنوشت خویش پیشنهاد مینمود، به تصویب رساند.

به همان ترتیب پیشنهاد لینین در مورد فرمان زمین مورد قبول واقع شد، فرمانی که حق مالکیت مردم و دولت را بر روی زمین جایگزین حق مالکیت مالکان بزرگ بر روی زمین که باید بدون دریافت هیچگونه غرامتی زمینهای خود را واکثار مینمودند شد. با یک حرکت سریع ۱۵۰ میلیون desjatin (یک دسیاتین برابر است با ۱،۰۹ هکتار) زمین که در گذشته متعلق به زمینداران بزرگ، اقوام تزار، کلیسا و معابد بود به کشاورزان واکثار شد و آنها از پرداخت اجاره به مبلغ ۵۰ میلیون روبل معاف شدند.

کنگره نماینده گانی (کمیته مرکزی اجرایی، VTSIK) را که در آن بلشویکها در اکثریت بودند انتخاب نمود و سپس به مسئله حساس دولت بازگشت.

قبل از هر موضوعی: این دولت چه باید نامیده میشد؟ ترسکی پیشنهاد نمود، کمیسیون مشاوره عمومی.

"علی به نظر میاد. بوی انقلاب میاد" لینین گفت.

لینین به عنوان مدیر، غیر قابل ستیز به نظر میامد، با اینحال برای شروع او از قبول این سمت به دلیل انجام وظایف حزبی سمت سر باز زد. پس از آن آنها باید در اینمورد تصمیم میگرفتند که آیا این دولت باید دولتی تک حزبی باشد و یا یک دولتی انتلافی.

به پیشنهاد منشویکها و با موافقت دسته جمعی شرکت کنندگان به مارتاف ماموریت داده شد که دولتی انتلافی را تشکیل بدهد. اما به نگاهان راستگرایان - sr و منشویک سالان را ترک نمودند! بدنبال خروج آنها چپگرایان - sr هم از شرکت با بشویکها در دولت امتناع نمودند.

در نتیجه اولین دولت روسی دولتی تک حزبی مشکل از بشویکها شد.

"یه روز میایید بفهمید که در چه جنایتی شرکت میکنید!" مارتاف فریاد کشید و سپس سالان را ترک نمود. کنگره در بیانیه ای منشویکها و sr هارا با خاطر تضعیف دولت روسیه محکوم نمود.

بزوی بشویکها دریافتند که آنها در برخی از اوقات در جریان بست گرفتن صلح امیز قدرت بیش از حد ملایم بوده اند. کرنسکی و تعداد بسیاری از وزرا آزاد شده بودند، افسران دانشجو که از کاخ زمستانی دفاع نموده بودند با خوردن قسم آزاد شده بودند، ژنرال krasnov که حملات نیروهای دولتی را رهبری نموده بود فقط به حبس خانگی محکوم شده بود.

طولی نکشید که افسران دانشجو در راس نیرویی که خود را به پتروگراد نزدیک میکرد قرار گرفته و افسران دانشجو متعلق به کاخ زمستانی شورشی را آغاز نمودند.

لینین ناکریر به هلسینکی تلفن زده و دو شکارچی و ناو جنگی Respublika به سمت پتروگراد حرکت نمودند. در Putilovverken کارگران ساخت یک زره‌پوش جدید را برای دولت روسیه آغاز کردند. پیر و جوان به سوی جبهه برای افتادند که نیروهای کرنسکی را ملاقات نموده و در میان آنها تبلیغات نمایند. حمله به پتروگراد بی نتیجه ماند و شورش افسران بسرعت سرکوب شد.

اما دورتر از پتروگراد جنگ داخلی زبانه کشید. در ۲۶ اکتبر (۸ نوامبر) ژنرال kaledin در منطقه دن حکومت نظامی اعلام نموده و دست اندر کار سازماندهی قراقوها بر علیه حکومت روسیه شده بود. در ۹ نوامبر رهبر قراقوها Dutov اورال را به تسخیر خود در آورده و در مسکو آنها کاخ کرملین را اشغال نموده بودند.

لینین باید به صورتی حساب شده عمل مینمود و همزمان به ضد انقلاب قدرت عمل نشان داده و از هر چه شدیدتر شدن مناقشات و تضادها با انقلابیون سوسیالیست، منشویکها و دیگر فراکسیونهای مردد در روسیه پرهیز مینمود.

در ضمن در درون خود حزب دو دلی عظیمی جریان داشت. حتی در آنجا اینچنین به نظر میامد که بسیاری معتقد بودند که دولت بشویکها به پایان کار خود نزدیک شده بود. کمته اجرایی کمیته مرکزی در ۹ نوامبر بیانیه ای را با این مضمون که ما اکنون باید دولتی مشکل از همه احزاب سوسیالیست تشکیل بدھیم را به تصویب رساند. زمانیکه مخالفان بشویکها از این تصمیم آگاه شدند، در وحله اول تقاضا نمودند که لینین از دولت اخراج شده و توسط یک منشویک جایگزین بشود.

لینین مخالفت نمود و بزوی ۹ وزیر دولت او بعنوان اعتراض استعفا دادند. همزمان کامنف، ریکوف و زینویف از کمته مرکزی حزب استعفا دادند.

در جلسات با شورای نمایندگان مردم مبارزه بر علیه گرسنگی دائمی در دستور کار قرار گرفت. در ۱۱ نوامبر تنها نان برای ۴ روز در پتروگراد باقی مانده بود. نمایندگان مردم مانند دیگران یک هشتم فونت (۵۰ گرم) نان در روز دریافت مینمودند، نانی آنچنان مشمئز کننده که انسان نمیتوانست بدون اینکه بینی خود را بگیرد اثرا بخورد.

قبل از انقلاب اکتبر یکی از مهمترین مطالبات بشویکها فراخواندن سریع یک مجلس موسسان بود، که وظیفه اش تنظیم قانون اساسی برای دولت جدید باشد.

در ۲۵-۲۷ نوامبر ۱۹۱۷ انتخابات جهت تشکیل این مجلس به اجرا گذاشته شد. انتخابات به نحوی تنظیم شده بود که همه احزاب بتواترند در آن شرکت کنند.

بر اساس نتیجه رسمی اعلام شده انقلابیون سوسیالیست از پشتیبانی ۴۰ درصد رای دهنگان برخوردار شدند، بشویکها ۷، ۲۴ و منشویکها ۶ درصد.

بنابراین بشویکها فاصله بسیاری تا بدست آوردن اکثریت داشتند. بر اساس قوانین پارلمانی لینین باید استعفا میداد. از جانبی دیگر راه حل دیگری وجود نداشت. سوسیالیستهای انقلابی به دو فالانژ چپ - و راست تقسیم

شده بودند، که همزمان بخش چپ آنها بشویکها را پشتیبانی مینمودند. در ضمن اینکه دولت را به اس - آر های دست راستی و اگذار نمایند برابر بود با سرتسلیم فرود آوردن در مقابل سفیدها. کرنسکی در همانزمان یک بار مطالبات مردم را در مورد نان و زمین زیر پا نهاده بود. اکنون بشویکها نمیتوانستند این کار را تکرار نمایند. در هر دو پایتخت بشویکها از اکثریت قاطعی برخوردار بودند. لینین این را میدانست که در صورت برقرار شدن صلح و با گسترش هر چه بیشتر پیامهای بشویکها در میان روساتها پشتیبانی اس - آر ها رو به زوال خواهد نهاد. در کشور بزرگی مانند روسیه فاصله بر روی سیاست تاثیر میگذارد. الگویی وجود داشت که نشان میداد روساتاهای نزدیک به راه آهن به بشویکها و با فاصله ای بیشتر به سوسیالیستهای انقلابی رای داده بودند. سربازانی که از جبهه بازگشته بودند در روساتاهایی که در امتداد راه آهن قرار داشتند تبلیغات نموده اما نه در داخل خود کشور.

در اکتبر ۱۹۱۷ در جریان دومین انتخابات تمام روسی کنگره بشویکها در میان ۲۰ میلیون شرکت کننده اکثریت را بدست آورند. در پطرزبورگ بشویکها قبل از انقلاب ۸۰ درصد از آرا را در انتخابات، و پس از انقلاب اکتبر در اولین انتخابات برای دومای پطرزبورگ، یک انتخابات کاملاً آزاد، بشویکها ۱۸۸ از ۲۰۰ کرسی را از آن خود نمودند بودند.

با توجه به عدم قابلیت اطمینان به دهقانان لینین اینچنین مشاهده نمود که طبقه کارگر به تنها یی "نماینده واقعی اکثریت قریب به اتفاق آنهایی بودند که تحت سیستم سرمایه داری برده نموده بودند"، این طبقه کارگر میتوانست، "اگر چه بخش اقلیت جامعه را تشکیل میداند" سرمایه داری را سرنگون ساخته و سپس خود سرمایه داری فقیر و نیمه پرولتر را جذب خود نماید" کشاورزان هنوز از بشویکها پشتیبانی نمی نمودند.

اما به هر حال مردم یک پارلمان را برگزیده بودند. بشویکها باید با آن چه میکردند؟

قبل از گشایش پارلمان تعداد چندی از کادتها و اس - آرها دستگیر و تبعید شده بودند. سپس شوراهای حزب کادت را کاملاً منوع اعلام نمودند. در شب ۱۸ ژانویه سال ۱۹۱۸ تبعید شدگان کادتی Sjingarev و Kokossjkin توسط تنی چند از سربازان و ملوانان بر روی تختهای خود در بیمارستان به قتل رسیدند.

در همانروز مجلس موسسان تازه انتخاب شده، در کاخ Tauriska در پتروگراد تشکیل جلسه داد. پس از مباحثی طولانی سخنگوی مشویکها، ساعتها پس از نیمه شب مسئله زمین را که در دستور کار قرار داشت به بحث گذاشت. قبل از اینکه رای گیری در مورد یک فرمان آغاز شود ملوانی قوی هیکل از اهالی Kronstadt با اسلحه ای پر خود را به سخنگوی دولت Sjeleznjakov نزدیک کرد و دو عبارت را که تبدیل به نقل قولی به زبان روسی شده است به زبان آورد:

"Karaul ustal!" (نگهبان خسته است).

ساعت ۴، ۴ صبح بود که جسله به وقت دیگری منتقل شد. روز بعد نمایندگان با گشتهای مسلح بشویکها، که مانع از تشکیل جلسات جدید شدند برخورد نمودند.

رویدادها با برخوردهای خشنوباری با ظاهر کنندگان، که بر اثر آن ۱۰ تن از جمله دو تن از نمایندگان که اعضای مجلس منحل شده بوند به قتل رسیدند، همراه بود.

پس از آن دولت جهت انتخاب مجلس سوم انتخابات عمومی را اعلام نمود. در این انتخابات بشویکها و اس - آر های چیگرا ۹ درصد از کرسیها را به خود اختصاص دادند، و این امر به نوبه خود منحل شدن مجلس موسسان را مورد تایید قرار داد. یقیناً کمونیستها تنها توسط نیمی از رای دهنگانی که به مجلس موسسان رای داده بودند انتخاب شدند<sup>۱</sup>، اما مشروعيت یک دمکراسی ناچیز تجدید نباشد.

لینین و کروپسکایا در Smolny باقی ماندند، در آنجا آنها اتفاقی را گرفتند که متعلق به یکی از رئوسای زن یک مدرسه شبانه روزی بود.

در هنگام غروب کروپسکایا از محل کار خود در دفتر کمیسونر برای آموزش و پرورش عمومی به خانه آمد، و اگر لینین مشغول به کار نبود لحظه ای را صرف تماشای خیابانهای زیبای Smolny زیبای J نموده و با یکدیگر حرف میزدند.

خانه آنها بسیار ساده بود. همه دفاتر دولتی در Smolnyj تنها از یک میز و چند صندلی تشکیل میشد. جلسات تقریباً روزانه، گاهی دو بار که میتوانست تنها چند ساعت کوتاه باشد، تشکیل میشد. با خاطر احترام به نظم و ترتیب لینین اجازه داد که جریمه ای میان ۵ تا ۱۰ روبل به خاطر دیر حاضر شدن در محل کار از خاطیان دریافت شود.

کمیسرهای عمومی، به عبارت دیگر وزیران، از جمله لینین، ماهانه ۵۰۰ روبل، منشی ۷۰۰ و رئیس ۸۰۰ روبل دستمزد دریافت مینمودند. حول وحش زندگی ساده لینین انواع مختلفی از تختخوابها وجود داشت. زمانیکه

سرپرست دولت Bontj - Brujevitj تصمیم گرفت که دستمزد رئیس، لنین، را از ۵۰۰ تا ۸۰۰ روبل افزایش دهد، یک توبیخ نامه کتبی را دریافت نمود. بصورتی پیوسته کلیه هدایا به کودکان محتاج اهدا میشد. تنها چیز لوکسی که لنین آنرا قابل دفاع ارزیابی نمود این بود که خدمتگزاران به انقلاب میتوانستند به اندازه کافی غذا بخورند، حتی زمانیکه در خارج نیاز به غذا بینهایت بود.

لنین حتی از کمک مردمی توانا که بتواند بوسیله آنها پستهای دولتی را کامل نماید برخودار نبود. روزنامه نگاری به نام Grigorij Petrovskij در خاطرات خود میگوید که او چگونه به صورتی اتفاقی وزیر کشور شد. پس از بحران دولتی در نوامبر ۱۹۱۷ تعدادی از کمیسراهای مردمی به ناگهان استعفا داده بودند و زمان کوتاهی پس از آن Petrovskij بصورتی اتفاقی با لنین برخورد نمود:

"او دست بر روی شانه من گذاشت و گفت: "دقیقاً، بموضع بود! حالا ما میخایم که تو را به عنوان وزیر کشور انتخاب کنیم! ریکف کارش را ول کرده و رفته!"!

من خواهش کردم:

"ولادیمیر ایلیچ! هر رفیق دیگه ای را که میخوای انتخاب کن و من همکار اون میشم!"

لنین گفت: "در جریان یک انقلاب کسی نباید از برخورد با مشکلات سرباز بزنه!<sup>۱</sup> و با خنده ای مسری گفت:

"اما ما میخایم به Petrovskij دو تا کارگر با اسلحه از Viborgsiden<sup>۲</sup> بدهیم. اونا میخوان اونو به ساختمان وزارت کشور ببرن!<sup>۳</sup> کوشش کن که بعدا استعفا بدی!"<sup>۴</sup>

در ساختمان وزراتخانه منظره ای دلنشیں و شادی در انتظار Petrovskij نبود. قفسه های قفل شده. کارمندانی که تنها در زمان تهدید به بازداشت دهنشان را باز مینمودند.

بعدها زمانیکه دولت به مسکو منتقل شد به Petrovskij همان وظایف داده شد. اولین کار او این شد که بر روی در مجلس سنا، شورای کلیساها و انتیتوهای صاحب منصبان فقلی آویزان کند.

لنین Petrovskij را بخاطر خودسری و زیاده رویهایش بشدت مورد سرزنش قرار داد. اما چشمانش میخندید.....

۱- Marksism in gosudarstvo in V.I Lenin: sobranije sotjinjenija, band 33, p267

۲- بعنوان مثال به آلفرد روزمر نگاه کنید: مسکو تحت فرمان لنین (Möndal 1971)

۳- ترسکی نه تنها در طی روزهای انقلاب بلکه در میان اعضای حزب نیز بسیار محبوب بود. در ششمين کنفرانس و در جریان انتخاب کمیته او ۱۷۱ رای و لنین ۱۷۳ رای بدست آوردن.

۴- Dimitri Volkogonov: lenin. Polititjeskij portrait, part 1 (Mosko 1994), p 293.

۵- یک desjatin برابر است با ۱۰۹ هکتار

۶- در ابتدا تنها کارگران و سربازان در کنگره های روسیه حق دادن رای داشتند.

۷- Gunnar Gunnarson: Ryssland 1917 (Stockholm 1967), p 262.

# صلح به بهایی گزاف

پیروزی در انقلاب اکتبر بدون دادن و عده صلح غیر ممکن بود. عملی نمودن این وعده مهمترین وظیفه لنین بحساب میامد. او در دشوارترین شرایط روسیه تنها بود. تنها و شکست خورده در رای گیریها آماده بود که تسلیم شده و عقب نشینی نماید.

\* برای شروع هدف دولت روسیه این بود که صلح را در تمام جبهه ها برقرار نماید. این پیشنهاد مورد قبول Triple Entente واقع نشد. و تنها این باقی ماند که با آلمان معاهده صلح جداگانه ای امضاء بشود.

(اتحادیه ای میان کشورهای شرکت کننده در جنگ جهانی اول. انگلستان، فرانسه، روسیه و یونان. در سال ۱۹۱۵ ایتالیا نیز به آنها پیوست)

نمایندگان روسی و آلمانی در تاریخ ۲ دسامبر در شهر قدیمی با قلعه ای باستانی در بلاروس Bret - Litovsk ملاقات نمودند. در آنzman آتش بس یک هفته ای بود که در جریان بود. مذاکرات برای آلمان در برگیرنده این امکان بود که نیروهای خود را به جبهه غربی منتقل نموده و روحيه تضعیف شده آنها را تقویت نماید. اما تنراهای قیصر درخواست کوچکی را در مقابل روسیه تضعیف شده قرار دادند. صلح با آلمان تنها از طریق قبول الحافات آلمان امکان پذیر بود.

این مذاکرات برای لنین حکم بدست آوردن زمان هر چه بیشتر بود - اگر چه به بهای از دست دادن بخشی از اراضی باشد - به دلیل اینکه بتوان به مناقشات داخلی پایان داد. اما بقیه بشویکها، و آنها از رای اکثریت برخوردار بودند، گفتند که یک صلح جداگانه با آلمان به معنای مرگ انقلاب جهانی و در نتیجه برای روسیه بود. پنهان نمودن اختلافات بر سرمیز مذاکره غیر ممکن بود. هیئت روسی در Brest - Litovsk عبارت بود از یک کارگر و یک ملوان که اشاره ای بودند به روسیه جدید، باضافه Ado Joffe، Anastasia Bitsenko، Lev Karachan، Ernst Hohenlohe Bitsenko در کنار شاهزاده Sacharov را به قتل رسانده بود و حشت او تروریستی بود که در سال ۱۹۰۵ ژنرال و وزیر جنگ سابق Sacharov را برای وجودش را برداشته بود.

زمانیکه Joffe و کامنف در اتموبیلی نشسته و بسوی راه آهن ورشو در پتروگراد در حرکت بودند، فهمیدند که هیئت نمایندگی آنها فاقد یک نماینده از جانب دهقانان بود. آنها دهقانی را در خیابان انتخاب نمودند و او را همراه خود به Brest برداشتند. با ورود دهقان Roman Stasjkovs عینکهای یک چشمی سیاستمداران از حیرت بر روی زمین افتاد.

ژنرال هوفرمان در دفترچه خاطرات خود نوشت: "یک نمونه کلاسیک از یک مخلوق روسی با موهای سفید و بلند و تپه ای از ریش".<sup>۱</sup>

ترتسکی قهرمانی بود که میتوانست وقت کشی کرده و در اولین دوئل خود با Kuhlmann که ده روز به طول انجامید همه چیز را کنترل نماید. کلیه جزئیات در پیشنهادهای داده شده از جانب حکومت مرکزی مورد گفتوگو قرار گرفت تا جایی که ژنرال هوفرمن خمیازه کشید و صورتش قرمز شد.

در ۱۵ دسامبر ۱۹۱۷ آتش بسی طولانی مدت میان دولت روسیه و حکومت مرکزی منعقد شد. اگر هیچیک از طرفین امضاء کننده آنرا یک هفته قبل از موعده سرسید آن فسخ نمینمودند این آتش بس به صورتی اتوماتیک تمدید میشد. اما در پایان دسامبر مواضع آلمانیها با امضا قرارداد صلح جداگانه ای با جبهه اوکراینیها تقویت شد. نیم میلیون از سربازان آلمانی و اطریشی این امکان را بدست آوردن که اوکراین را اشغال نموده و روزانه ۳۰۰ کامیون پر از غله را از آنجا درخواست نمایند. در آستانه سال جدید مطالبات عرضی آلمانیها از روسیه تشدید شد.

سازمانهای حزبی هر دو، در پتروگراد و مسکو تقاضای پایان دادن به مذاکرات با آلمان امپریالیستی را نمودند. در مقابل لنین مجموعه ای از افراد سرشناس قرار گرفته بود، از جمله نیکولای بوخارین - "محبوب حزب"، آلکساندرا کولونتای، اینسا آرماند، پروفسور Michail Pokrovskij، کارل رادک، یوری پلخانف، Moisej Uritskij، بلا کون و بسیاری دیگر از رهبران شناخته شده. آنها در پشت مجله ای به نام کمونیست تجمع نموده و موضعی کاملاً روشن را بر علیه لنین و پیمان صلح او اتخاذ نمودند.

رادک لనین را به خیانت متهم مینمود به دلیل اینکه او جنگی انقلابی را بر علیه سرمایه داری اروپایی آغاز ننموده بود. حزب چپ نیز میخواست که یک بار برای همیشه اثبات نماید که بنشویکها آنطور که منشویکها و اس - آر ادعا مینمودند با قیصر متحد نبودند.

لనین دیگران را به اندیشیدن بیشتر تشویق مینمود. تجزیه و تحلیل چپ انقلابی به نظر میامد، اما اگر طبقه کارگر با آلمان میجنگید باید مسئولیت آزادی لهستان، لیتوانی و kurland (کوچکترین استان در لتلاند) را بر عهده میگیرفت.

ترتسکی راه میانه ای را پیشنهاد نمود، اینکه به مذاکرات با آلمانیها پایان داده و اعلام نماید که روسیه از جنگ دست برداشته اما آماده نبود که عهدنامه صلح را امضاء کند.

سومین گنگره روسیه میان روزهای ۲۵ تا ۳۱ ژانویه ۱۹۱۸ در پتروگراد برگزار شد. در نقط خود لنین اشاره نمود که دولت روسیه دو ماه و ۱۵ روز بود که قدرت را در اختیار داشت، به عبارت دیگر طولانیتر از کمون پاریس.

پس از بحث و گفتگو شرکت کنندگان توافق نمودند که صحت سیاست خارجی دولت روسیه را مورد تایید قرار داده و در رابطه با پیمان صلح "گسترده ترین اختیارات" را اعطای نمودند. بعد از ظهر ۲۶ ژانویه ترتسکی با اختیارات لازمی که در اختیار او گذاشته بودند به Brest – Litovsk بازگشت. موضع او - "هیچ جنگی، هیچ صلحی" - رای اکثریت را در کمته مرکزی بدست آورده بود و او به همین دلیل اعلام نمود که روسیه میتوانست از جنگ بدون اینکه پیمان صلحی را امضاء نماید دست بردارد.

"پس از نقط ترتسکی شرکت کنندگان در کنفرانس بی هدف به نظر آمده و کر ولال در جای خود نشسته بودند"، این را هو芬من مینویسد و Lundendroff اوضاع را در شرق کاملاً گیج کننده توصیف مینماید. برای آلمانیها امتناع روسیه از امضای قرارداد صلح از لحاظ ضوابط سیاسی جرم بزرگی محسوب شده و بدین جهت روسیه باید مجازات میشد.

Kuhlmann پس از نقط ترتسکی بسرعت به خود آمد و وضعیت موجود را تشریح نمود. او اینچنین نتیجه گرفت، او گفت، که دولتها مرکزی "در حال حاضر در جنگ با روسیه بسر میبرند". ترتسکی پاسخ داد که او مطمئن بود که مردم آلمان و اتریش - مجارستان اجازه به آغاز جنگ تهاجمی دیگر را نخواهند داد.

آلمانیها اخطاریه ای صادر نمودند. یا روسها معاهده صلح را امضاء میکردند و یا اینکه آلمان از ۱۸ فوریه جنگ را آغاز میکرد.

زمانیکه ترتسکی به خانه بازگشت تقریباً هیچکس جدی بودن شرایط را درک ننموده بود. در ۱۱ فوریه ۱۹۱۸ شورای پتروگراد یک صدا موضع اتخاذ شده ای که در Brest به اجرا گذاشته شده بود را مورد تایید قرار داد. در کمته مرکزی در Smolny پیشنهاد لنین با آرای شش به پنج باز هم مورد قبول واقع نشد. و روز بعد آلمان دوباره به روسیه یورش برد، همانطور که وعده اش را داده بود. طی پنج روز آلمانیها ۲۵ میل تا Dvinsk و Lutsk پیشروی نمودند، بیش از آنچیزی که طی سه سال گذشته در جنگ بدست آورده بودند.

لنین شاید که شدید‌الحتیرین فرمانی را تا آنزمان نوشته بود را صادر نمود: "کشور سوسیالیستی در خطر است"، آنجایی که با نقطه تمام میشد اینچنین نوشته شده بود: "جاسوسان دشمن، گمانه زنها، یاغیان، ارامل و اویاش، مبلغان ضد انقلابی و جاسوسان آلمانی باید در جا تیرباران بشوند!"

زمانیکه آلمانیها بسوی پتروگراد به حرکت درآمدند حکومت روسیه در عین نامیدی ناکریز گشت که حتی از متحдан سابق خود در اتحادیه Triple Entente تقاضای یاری نماید.

از جانب رئیس جمهور آمریکا، پرزیدنت Woodrow Wilson عذر خواهی ریاکارانه فرستاده شد مبنی بر اینکه "متاسفانه در شرایطی نیستیم که بتوانیم آن کمک مستقیم و موثری را که آرزو داشتیم در اختیار شما بگذاریم". همزمان Wilson میخواست که "یکبار دیگر استقلال و حق حاکمیت روسیه را در حل مسائل داخلیش مورد تایید قرار دهد".

با اینحال این آمریکا بود که یکسال بعد نیروهای تجاوزگر به روسیه اعزام نمود که دولت اتحاد جماهیر شوروی را متلاشی نماید.

برای جناح رادیکال حزب دراز نمودن دست گدایی بسوی Triple Entente جهت گرفتن کمک همانند دادن یک امتیاز غیر قابل تحمل بود. "ما در حال تبدیل کردن حزب به یه تپه کود هستیم"، بوخارین گفت و گریه کرد.

لینین به نظر تنها کسی میامد که به منافع کشور روسیه توجه داشت. اکنون او به رویکرد موثری روی آورد که پس از دوران ایسکرا از آن استفاده نکرده بود. او تهدید نمود که از هر دو، کمته مرکزی و دولت استغفا میداد. با ۷ رای موافق و ۵ رای مخالف، کمترین تفاوت ممکن، کمته مرکزی بالاخره تصمیم گرفت که موضع لینین را پذیرفته و شرایط صلح را امضاء کند. در کمیته های اجرایی روسیه، "پارلمان آنژمان" این تصمیم با ۱۶۶ رای موافق و ۸۵ رای مخالف به تصویب رسید. "خان! "وطن فروش! اس - آر های چپ به دنبال لینین فریاد میکشیدند.

پای پیاده و با واگنهای کوچکی که با کمک دست حرکت میکردند مذاکره کنندگان روسی باید کوشش مینمودند راه بازگشت به Brest را پیدا کنند. زمانیکه آنها به Pskov ، ۲۶ میلی پتروگراد، رسیدند شهر تاریک بود، و آنها ابتدا پس از مدتی کوتاه دریافتند که شهر توسط آلمانیها اشغال شده بود. پس از سوء تفاهمهای متعدد محلی برای خواب و وسایل حمل و نقل جهت عزیمت به Brest در روز بعد در اختیار آنها گذاشتند.

اکنون نوبت آلمانیها بود که وقت گذرانی کنند. برای هر روزی که آنها از رسیدن به یک نقطه تعیین کننده امتناع میورزیدند، نیروهای آنها مناطق بیشتری را به اشغال خود در میاورند. زمانیکه در ۱ مارس متن پیمان نامه عرضه شد روسها کشف نمودند که شرایط صلح دشوارتر شده بود.

در ضمن آلمانیها "به بهانه های فنی" وقت گذرانی نموده و از امضای پیمان صلح تا ۳ مارس سر باز زندن. طی این مدت آنها به پیشروی خود ادامه دادند بدون اینکه با مقاومتی برخورد نمایند. در تاریخ آلمان این "جنگ قطار" نامیده میشود به دلیل اینکه در مجموع راه فقط برای حمل و نقل نیروها آلمانی باز بود که به قلب روسیه نفوذ نمایند.

در ۳ مارس در جریان مراسم Grigorij Sokolnikov که آنژمان هنیت روسی را رهبری مینمود، اشاره نمود که شرایط صلح شدیدتر شده و اینکه توافقنامه با جبر به روسیه تحمل شده بود. روسیه لهستان، بالکان، اوکراین، فلاند و Åland را قربانی نمود. Batum - Ardagan - Kars - و منطقه Kaukasus در ترکیه داده شد. قرار بر این شد که تا تشکیل "دولتها بیانی با ثبات" در بالکان پلیس آلمان در آنجا مستقر شود.

در مجموع روسیه یک میلیون کیلومتر مربع و یک چهارم از مردم کشور قدیمی تزار را قربانی نمود. سازمان حزب بلشویک مستقر در مسکو بیانیه ای مبنی بر نداشتن اعتماد به سیاست کمته مرکزی و ترکیب آن منتشر نمود و مطالبه برگزاری هر چه سریعتر انتخابات جدیدی را کرد.

در مقاله ای دو قسمتی در پراودا به تاریخ ۲۸ فوریه و اول مارس ۱۹۱۸ لینین در مورد انتقاد گفت: "این نه ترسناک است و نه عجیب و غریب. این کاملاً طبیعت است که رفاقتی در مورد صلحی جداگانه با کمته مرکزی اختلاف نظر داشته باشند و آنرا بشدت مورد انتقاد قرار داده و نشان بدند که یک از هم پاشیدگی گریزنایانه است. این حق مسلم اعضای حزب بوده و کاملاً قابل درک است."

حیات شورای جمهوری در خطر بود و با اینحال لینین وجود اپوزیسیون در حزب را امری طبیعی به شمار میاورد. با اینحال او اساس عقاید اقیت را که بنا بر عقیده او از مرگ خواستگاری مینمودند محکوم نمود. چه کمکی به کارگران آلمان میشد اگر جنگ ادامه میافت و انقلاب روسیه توسط نیروهای آلمانی نابود میشد؟ کنگره فوق العاده تمام روسی چهارم، که بسرعت در ۱۴ مارس ۱۹۱۸ در مسکو جهت رای گیری در مورد تصویب قرداد فراخوانده شد، با ۷۸۴ رای موافق و ۲۶۱ رای مخالف و ۱۱۵ رای ممتنع تصمیم گرفت که پیمان صلح Brest را تایید نماید. بدون شک روسها بهای گزافی را برای صلح خود پرداختند و رسوایی حاصل از آن را بسختی میشد که در خود مستحیل نمود، اما پیمان صلح Brest یک چیز دیگر را نیز به نمایش گذاشت که هیچکی از منتقدان لینین نمیخواهند آنرا به یاد بیاورند.

بلشویکها در اکثریت بودند، اما کشور هنوز کشوری تک حزبی نبود. لینین هنوز دارای حقی اتوماتیک نبود که موضع خود را به اجرا بگذارد، بلکه باید طیف وسیعی از احزاب و فراکسیونها باضافه خود بلشویکها را متقادع مینمود. نویسنده بد گمانی به نام Louis Fisher مینویسد که این تنها شوراهای نبودند که دمکرات بودند، خود حزب هم بود.

گیریم که دمکراسی روسیه پارلمانی نبود و به معنای آن بود که دیکتاتوری را بر علیه مخالفان انقلاب اعمال مینمود. اما شوراهای مظہر دمکراسی بودند، جایی که بیان هیچ عقیده ای ممنوع نبود، اگر چه که در جهت نابودی دولت روسیه بود.

- ۲- عنوان مجالس مختلف در اوکراین، بلاروس، لیتوان و لهستان در زمانهای مختلف
- ۳- ولادیمیر ایلیچ لنین: آثار منتخب در ۱۰ باند، باند ۷ (مسکو ۱۹۸۸)، ص ۴۷۴.
- ۴- لوئیس فیشر: لنین (استکهلم ۱۹۶۷)، ص ۲۲۸.

## جنگ صلیبی بر علیه مسکو

جنگ جهانی اول برای روسیه به پایان رسیده بود. اما صلحی برقرار نشد. طی سه سال روسیه از جنگی داخلی که نتایج ناگواری را به همراه داشت بر خود لرزید. این جنگ تا سال ۱۹۲۱ مانند موجی سراسر کشور را در بر گرفت. جنگی بود بدون یک جبهه مشخص. وضعیت بیشتر شبیه به یک نقشه هواشناسی با فشار بالا و فشار پایین بود که یکی جایگزین دیگری میشود، زمانیکه فشار هوا فشرده تر از هر زمان دیگر بود حکومت روسیه مساحتی به وسعت امپراتوری شاهزاده روسیه را کنترل مینمود.

تصویری غیر رسمی لینین فرمانده کل قوا بود، مردی که از هیچ پیشینه نظامی برخوردار نبود. در حالیکه ساعتها نخوابیده بود نقشه ها را در آتاق خود در کرمیلین کنترل مینمود. او تنها کارمند کمیته مرکزی ارتش سرخ بود که بصورتی مسلسل وار فرامینش به تمام جبهه ها فرستاده میشد. اگر فرماندهی به اندازه کافی گزارشی ارسال نمینمود توسط لینین با نوشته های تهدید آمیز بمباران میشد. لینین میتوانست آزاده تتبیه نموده، ارتقاء دهد، تشویق نماید، اخراج کند، جابجا نموده و سرزنش نماید. اینچنین به نظر میامد که او در همه جا حاضر و تلفن او مرتببا مشغول بود.

صد روز اول حکومت روسیه به صورت حیرت انگیزی بدون هیچ اختلافی گذشت. قرافها که در ابتدا بر علیه حکومت روسیه متحده شده بودند بسرعت تسليم شدند. رهبر آنها، ژنرال Kaledin در ۲۹ ژانویه ۱۹۱۸ خودکشی کرد.

سریازان از جبهه بسوی خانه هایشان بازگشتند و در ژانویه ۱۹۱۸ تنها یک سریاز از پنج سریاز در پست خود باقی مانده بود. لینین تصور نمود که یک تحول صلح آمیز امکان پذیر بود. یقیناً سیاست او در هر زمان این بوده است که "جنگ امپریالیستی را با خاطر سوسیالیسم به جنگ داخلی تبدیل نماید."، اما این بدین معنا نبود که او - همانطور که مخالفان او مدعی بودند - از روی یک جنگ داخلی دراز مدت را که قبل از هر چیز کارگران و کشاورزان را قربانی مینمود در سر میپروراند. هدف انقلاب البته این بود که کشور را از جنگ امپریالیستی رهایی بخشد.

آن صلحی که روسیه اینچنین بهای گزافی را در Brest-Litovsk برای آن پرداخته بود آرامش دلخواه را بوجود نیاورد. قرتهای مرکزی، لهستان، مناطق واقع در دریای بالتیک، اوکراین و Krim را اشغال نموده بودند. در قفقاز، که بخشا در تملک نیروهای آلمانی بود، جمهوری آذربایجان، جرجیا و ارمنستان اعلام استقلال نموده بودند. به ارتش ترکیه اجازه داده شد که برای سرکوب شورای کارگران نفت در باکو از جرجیا عبور نماید. آلمانیها، با این بهانه که از جانب مجمع ملی radan دعوت شده بودند به داخل اوکراین وارد شدند. زمانیکه اشغال به حقیقت پیوسته بود radan منحل شد و وزیران زندانی شدند. مطالبات غله آلمانیها با مقاومت روپرور شد، امری که بشدت با آن برخورد شد، حتی با گاز سمی.

همزمان التهابات سیاسی داخلی افزایش یافت. تلاشها جهت بوجود آوردن یک دولت انتلاقی ناکام ماند. شرایط بسختی راه چاره ای را برای بشویکها باقی گذاشت بود.

"ما، بشویکها"، لینین گفت، "روسیه را متقادع نموده ایم. ما روسیه را فتح نموده ایم. اکنون باید حکومت کنیم."

حکومت بر روسیه، اما چگونه؟ تردید در مورد اینکه واقعاً سوسیالیسم چه بود و اعتماد بیش از حد به برکتهای کنترل دولتی، روسیه را به اتخاذ اقداماتی رهنمون شد که بر علیه مقاصد اصلی خود عمل نمود. از همان آغاز جنگ جهانی تزار به سفارشات روی آورده بود، به عبارت دیگر جمع آوری اجباری دولتی غله از روسها به بهایی که دولت تعیین مینمود. در ضمن مونوپول دولتی مواد غذایی توسط دولت موقت به اجرا گذاشته شده بود.

همزمان پس از فروپاشی کمکهای دولتی، جنگ داخلی نیاز بیشتری را به این سفارشات مطالبه مینمود. اگر اولین سفارش سالانه ۴ تن pud (یک pud برابر است با ۱۶،۴ کیلو)<sup>۱</sup> سال بعد ۸۰ و سومین سال ۱۸۰ تن شد....

این سفارشات کشاورزان را جذب سفیدها نمود. برای مثال شورای فرمانداری Kursk ۹۳ درصد از غله به توسط دولت قاچاق میشد.

همزمان کشاورزان به دو قطب مختلف تقسیم شدند، از این طریق که شوراهای دهقانی توسط کمیته های دهقانان فقیر kombedy با این حق که مصادرات و سفارشات را به اجرا بگذارند کنار گذاشته شدند. از دهقانان ثروتمند ۵ هکتار از ۸۰ هکتار زمینهایشان گرفته شد. این امر تاثیر منفی بر روی تولید گذاشت، به دلیل اینکه آن

زمینهایی از بین رفتند که بیشترین محصول کشاورزی را تولید مینمودند. میان سالهای ۱۹۱۶ تا ۱۹۲۲ وسعت زمینهای کشت شده تا ۳۷ درصد و تولید کشاورزی در کشور تا یک سوم آنچیزی که قبل از جنگ بود کاهش یافت.<sup>۲</sup>

با اینحال **kombedy** در سال ۱۹۲۱ محل و اختیارات شوراهای دهقانی به وضع پیشین خود برگردانده شد. در حالیکه حکومت روسیه هیچگونه امکانی را جهت اداره شرکتها در اختیار نداشت، دولتی نمودن سریع صنایع بشدت مورد انتقاد قرار گرفت. نتیجه آن بیکاری دسته جمعی و ناخشنودی میان کارگران را بوجود آورد. ارتکاب این اشتباهات از جانب دولت روسیه جنگ داخلی را طولانیتر نمود.

شرایط بدتر شد بدلیل اینکه روسها جهت حل مشکلات خودشان به حال خودشان رها نشدند. سفیدها سریع تر از این باید متلاشی میشدند، اگر از نیروهای تجاوزگر خارجی کمک دریافت نمینمودند. با شورش یکی از لژیونهای چکسلواکی در ۱۱ می سال ۱۹۱۸ تجاوز نیروهای نظامی خارجی نیز آغاز شد. در قلب روسیه، در منطقه ولگا، از قرار معلوم نیرویهای نظامی چکی متشکل از ۴۰۰۰۰ هزار سرباز ایستاده بودند.

منشاء این نیروهای نظامی آن صدها هزار سرباز اهل چکسلواکی و اسلواکی بودند که در دوران جنگ جهانی از جبهه اطربی گریخته و یا به اسارت گرفته شده و سپس به روسیه آمده، بتدریج رضایت نیروهای متفق غربی را جلب نموده و اجازه یافتد که نیروی نظامی مخصوصی را جهت جنگ بر علیه دولتهای مرکزی سازمان دهند.

نیروهای متفق غربی و عده داده بودند که یک پیروزی به موقع در جبهه غرب را با یک چکسلواکی مستقل جبران نمایند. اما تزار به آنها اجازه نداد که در جبهه شرق شرک کنند، در آنجا جمهوریها و ناسیونالیستهای چکی و اسلواکی میتوانستند در میان ارتش چند ملیتی روسی مشکلاتی بوجود بیاورند. ابتدا پس از انقلاب فوریه تقاضای آنان مورد قبول واقع شد. چکها و اسلواکها باید با مخارج نیروهای متفق غربی آموخت و مجهز شده و سپس از طریق ولادی وستوک به فرانسه اعزام میشدند.

انقلاب اکتبر و اشغال اوکراین توسط آلمان لژیون چکی را ناگزیر ساخت که زودتر از موعد مقرر متلاشی بشوند. این لژیون بخشی از ارتش فرانسه بود و فرانسه به شدت نیاز به پشتیبانی داشت، در حالیکه انگلیسیها مایل بودند که این نیروی نظامی در روسیه و یا در سیبری جهت ایجاد مشکل برای بلشویکها باقی بمانند.

در ۲۶ مارس دولت روسیه اعلام نمود که لژیون چکی باید خلع اسلحه میشدند. اما قبل از اینکه این خلع اسلحه عملی گردد، در **Tjeljabinsk** اتفاقی افتاده بود. اینچنین شد که یک مجارستانی در قطاری در حال عبور که اسیران جنگی را با خود داشت یک چکی را کشت، بینبال آن فرد مجارستانی سلاخی شد. این حادثه بهانه ای بdest لژیون داد که اسلحه های خود را تحويل نهند. امروز ما میدانیم که آن شورش بی اختیار و ساختگی لشگر چکی با توافق نیروهای متفق غربی صورت گرفت.

انگلیسیها که در جنگ جهانی اول با ژاپنیها متحد بودند، محاسبه نموده بودند که یک نیروی اعزامی متعدد با نیروهای ژاپنی به عنوان نیروی اصلی میتوانست از جانب ولادی وستوک تا منطقه اورال و ولگا پیشروی نماید. کلیه نیروهای نظامی چکسلواکی که از **Omsk** عبور ننموده بودند در راه ولادی وستوک به مورمانسک و **Archangelsk** هدایت شدند و در آنجا جهت حمل شدن به فرانسه "با این امتنی که میتوانستند از آنها در جهت رفای از **Archangelsk** سود جسته و یا از جاده مورمانسک محافظت نمایند"، در انتظار ماندند.

در ژوئن ۱۹۱۸ لژیون چکی قدرت را در **Samara** بدست گرفتند. در آنجا دولتی از اعضای مجلس موسسان منحل شده تشکیل شد.

از قرار معلوم از همان قبیل از آغاز شورش لژیون چکی نیروهای متفق غربی نیروهای نظامی را در شمال و شرق روسیه در ساحل پیاده شده بودند.

اولین تصمیم در مورد تجاوز جنگی در پایان نوامبر ۱۹۱۷ طی جلسه ای با شرکت سران نیروهای متفق غربی در پاریس گرفته شده بود. فرانسه باید که به شمال دریای سیاه میرفت و انگلیس به جنوب شرقی آن. چهارده دولت تصمیم گرفته بودند که در این حمله شرکت نمایند برای اینکه "نوزاد بلشویکی را در قنداق خوش خفه کنند". (**Churchill**)

اولین قوای نظامی بیگناه انگلیسی، متشکل از ۱۳۰ سرباز نیروی دریایی، که در ۶ مارس ۱۹۱۸ در مورمانسک در ساحل پیاده شدند، در واقع از جانب حکومت روسیه دعوت شده بودند. در شرایط سخت روسیه - مورمانسک از نیروهای متفق غربی جهت محافظت از انبارهای نظامی بر علیه یک حمله احتمالی آلمان از طریق فنلاند طلب یاری نموده بود. اما از همان ابتدا انگلیسیها قصد داشتند که بلشویکها را سرنگون سازند. این امر بخصوص مقصود اصلی وینستون چرچیل بود.

چرچیل، که در جنگ جهانی دیگری میخواست که یکی از دوستان خوب استالین بشود، در آنزمان تقریباً از نقطه لنین در مورد انقلاب جهانی بر خود نرزیده بود. او هرگونه ارتباطی با بلشویکها را با "لواط" مقایسه نموده و تجاوز و تخطی لنین برابر بود با اینکه "امکانات آب آشامیدنی شهری را با باکتری تیفوس و یا وبا" آلوده نمایند. ضمناً ادبیات استفاده شده از جانب او در میان رهبران دیگر قابل قبول نبود. در مقاله‌ای در روزنامه تایمز نوشته شده بود "داروی درمان بلشویکها گولوه است".<sup>۳</sup>

در ژوئن ۱۹۰۰ سرباز دیگر انگلیسی و در جولای یک نیروی مداخله گر مشکل از ۴۰۰۰ سرباز انگلیسی، فرانسوی، آمریکایی، کانادایی، ایتالیایی و صربستانی در ساحل مورمانسک پیاده شدند. همزمان چکها و اسواکها حکومت روسیه را در ولادی وستوک مورد اذیت و آزار قرار داده و در ۲۹ ژوئن بصورتی کامل قدرت را به قبضه خود درآوردند.

اگر چه رئیس جمهور آمریکا Woodrow Wilson بصورتی پیوسته حمایت خود را از قانون عدم دخالت در امور کشورهای دیگر اعلام نموده بود، با اینحال تصمیم گرفت که در عملیات تجاوز به روسیه شرکت نماید. برای موجه جلوه دادن برنامه خود، ارسال نیرو به ولادی وستوک، مورمانسک و Archangelsk را بعنوان یک مداخله انسانی به نفع آن چکها و اسلوکهایی که به دنبال آزادی هستند توجیه نمود! ویلسون همچنین اجازه داد که چند آموزگار پیشاپنگ - KFUM، با سربازانشان فرستاده شوند برای اینکه از فرصت استفاده کرده آداب و رسوم آمریکایی را به نیروهای روسی آموختند.

در Archangelsk متفقین دولتی دست نشانده را تشکیل داده، در خاور دور قدرت بدست نیروهای مداخله گر ژاپن مشکل از ۷۲۰۰۰ نفر سپرده شد و در جنوب ترکستان به یک کلنی بی آب و رنگ انگلیسی تبدیل شد. در پایان سال ۱۹۱۸، ۱۸۰۰۰ سرباز بیگانه در خاک روسیه وجود داشتند.

برای مداخله گران این اهمیت داشت که بسرعت از میان روسها متحداً را برای خود دست و پا کنند که میتوانستند دولتی ضد بلشویکی را حمایت نمایند. گذشت زمان نشان داد که یافتن تعدادی زیادی افسر با لیاقت که آمده باشند خود را در اختیار سربازان بیگانه جهت نجات "مام وطن" قرار دهند یکی از بزرگترین مشکلات، پاشنه پای آشیل، مداخله گران شد.

ژاپنیها حمایت رهبر قراقوهای Ussuri و یک جلان ناشناس بنام Grigorij Semjonov را خریدند. چکها و اسلوکها ترجیح میدادند که در میان کادتها و منشویکها بدنیال متحداً خود بگردند. ژنرال کالدین که به سمت فرماندهی قراقوهای دن انتخاب شده بود از انگلستان ضمانتهای اقتصادی دریافت نموده بود. در جمهوری سفید قراق او حق رای همگانی لغو شد، تنها ثروتمندانی که از یک خط درآمدی خاص عبور مینمودند حق رای داشتند.

اما قراقوهای در بسیاری از جنگها شرکت نموده بودند و آنطور که باید و شاید از فرامین ژنرالهای جدید اطاعت نمینمودند. آنها نیز به استراحت نیاز داشتند. در فوریه ۱۹۱۸ زمانیکه کالدین از نیروهای ارتش سرخ شکست خورد از سمت فرماندهی خود استغفا داد و خودکشی نمود.

انگلیسیها همچنان با قراقوهای همکاری نموده و بعداً به کامیابیهای بیشتری دست یافتدند. امپراطوری لنین در نقشه کوچکتر شد و در ماه ژوئن و اوت بیشتر از یک دهم، گاهی فقط یک پانزدهم از امپراطوری سابق روسیه بود. ابتدا در ماه می ۱۹۱۸ بود که شورای روسیه آغاز به سازمان دهی ارتش خود کرده و قانون خدمت اجباری به اجرا گذاشت.

با آن ترتیبی دوآتشه بعنوان وزیر جنگ و به قیمت تلافات سنگین موقوفیتهای بزرگی بدست آمد. در ۱۰ سپتامبر ارتش سرخ Kazan را فتح نمود، چند هفته بعد همه منطقه ولگا قرمز بود. در نوامبر ۱۹۱۸ زمانیکه آلمان در جنگ جهانی تسليم شد، لنین امیدوار بود که این امر به معنای پایانی باشد به مداخله نیروهای خارجی در روسیه. یکی از دلایل مهم برای نیروهای متفق غربی جهت سرنگون نمودن حکومت روسیه این بوده است که روسیه دوباره جنگ با آلمان را از سر گیرد و این دلیل اکنون وجود خارجی نداشت.

حکومت روسیه میتوانست صلح Brest را لغو نموده و مناطق واقع در قفقاز، Krim، بالکان و اوکراین را که آلمانیها در گذشته در اشغال خود داشتند به اشغال خود درآورد.

اما گذشت زمان نشان داد که آرزوها در مورد پایان مداخلات بی پایه و اساس بود. بر عکس تسليم آلمان به نیروهای متفق غربی این امکان را داد که سربازان بیشتری را به خاک روسیه اعزام دارند. از همان اولین روزی که رهبران کشورها در پاریس در کنفرانس صلح تجمع نمودند مسئله ادامه یک جنگ صلیبی بر علیه بلشویکها در روسیه به بحث و گفتگو گذاشته شد.

انگلیسی Lloyd George اندکی پیشنهاد کرد که بصورتی مشترک یک نیروی نظامی متشکل از ۱۵۰۰۰ نفر بسیج بشود. آمریکا و فرانسه موافقت نکردند.

موجی از نگرانی سراسر اروپا را فراگرفت. قیصر آلمان را به هنگ تبعید نمودند. برای مدت کوتاهی چنین بنظر آمد که با شورش اسپارتاقوس، جمهوری شوراهای در منیخ و جمهوری مجاری شوراهای Bela Kun (بنیان گذار حزب کمونیست مجارستان) همه صحنه اروپا از بنیان در حال تغییر بود.

تنها ژاپن بود که با تمام قدرت توائنس است به مداخله نظامی ادامه بدهد. قدرتهای مداخله گر اکنون در این مورد به توافق رسیده بودند که پشتیبانی خود را به آدمیرال Koltjak در سیبری که خود را "نایب السلطنه" اعلام نموده بود افزایش دهند.

برای ادامه کمکهای اقتصادی و نظامی قدرتهای غربی و ژاپن مطالبه نمودند که Koltjak وعده بدهد که پس پیروزی، انتخابات آزاد اعلام نماید، از برقراری دوباره امپراتوری اجتناب ورزد، استقلال فنلاند، لهستان، بالکان و جمهوریهای ففقار را برسمیت بشمارد و بدھیهای خارجی روسیه را بپردازد.

اما Koltjak پاسخ داد، زمانیکه که سفیدها مسکو را فتح کردند، این تنها لهستان خواهد بود که اجازه داشت اعلام استقلال نماید. او و عده ای در مورد برقراری یک جمهوری پایدار نداد. Koltjak طرحهای دیگری را در سر میپروراند.

در جمهوری اورال واقع در Jekaterinburg تزار سابق نیکلای و خانواده او با گرفتن ماموریت از جانب دولت روسیه در اسارت نگاهداشته شدند. در شب ۱۷ ژوئن ۱۹۱۸ ماموران خانواده تزار و خدمتگزاران قصر را که همچنان به تزار و فادر مانده بودند از خواب بیدار کردند و آنها را به زیر زمینی در Ipatievhuset برده و همگی را اعدام نمودند.

اجسادی که در جنگلهای خارج از شهر دیده شدند، ۷۳ سال بعد بعنوان باقی مانده اجساد تزار نیکلای، شاهزاده الکساندرا، دخترها الگا، تاتیانا و آناستازیا، و دوشیزه Demidova، پزشک شخصی Botkin، خدمتکار اشراف زادگان Trupp، جوخه و - احتمالاً - آشیز Charitonov شناسایی شدند. ولیعهد، شاهزاده آلسکی و ماریا را پیدا نکردند. به گفته کمیسیون تحقیقات دولت روسیه کلیه جمجمه ها به استثنای یکی (الگا) پس از اعدام تحت ضربات شدیدی قرار گرفتند، بشکلی که استخوان صورتستان متلاشی شده بود.

برای اولین بار در سال ۱۹۲۵ بود که دولت روسیه اعلام نمود که تزار تیرباران شده بود، اما چیزی راجع به کودکان نگفت. اما در داخل حزب همه از واقعیت امر باخبر بودند.

رہران شرکت کننده در این عملیات، کمیسر Jurovskij، و اشخاص دیگری که در اعدام و حمل اجساد شرکت کرده بودند در شهادت خود جزئیات دقیقی را ارائه دادند.

Jurovskij در سال ۱۹۳۴ در جلسه ای با بلشویکهای قدیمی در Sverdlovsk شرح داده بود که این اعدامها چگونه انجام شده بود. او محل دقیق مقبره ها را نشان داد، اینکه مقبره ها با تراورس (تخته و یا آهنی که در زیرینای راه آهن استفاده میشود - مترجم) پوشانده شد و اینکه در حقیقت عکسهایی از آنها در کتابی منتشر شده در اروپای غربی وجود داشت!

کتاب توسط N.Sokolov منتشر شده بود. او اولین بازرسی که از طرف ژنرال سفیدها Koltjak به Jekaterrinburg ارسال شد برای اینکه در مورد سرنوشت خانواده تزار در سال ۱۹۱۸ تحقیق نماید. تصاویر چاپ شده بودند بدون اینکه Sokolov متوجه بشود که محل قبره است. محل مقبره ها آنچنان مشهور بود که گروهی از کارهای کمونیست در سال ۱۹۲۴ اجازه دادند که از آنها در محل عکسبرداری شود. در سال ۱۹۲۸ به شاعری به نام Vladimir Majakovskij نشان داده شد. با اینحال در سال ۱۹۹۱ این کشف بعنوان "کشف قرن" ارائه شد!

اعدام بیرحمانه تزار و خانواده او یک عنصر داده شده در ادبیات افسکرانه در مورد لینین میباشد، بخصوص اکنون پس از اینکه کلیسا ارتکس تزار را در زمرة مقدسان جای داده است. اینکه لینین از تزار متنفر بود، و اینکه او همیشه او را "نیکلای آخر"، "آن خون آشام" خطاب مینمود بر کسی پوشیده نبود. اگر کسی به قتل تزار بعنوان یک عمل تلافی جویانه شخصی نگاه کند، از ارتباطش و جنگ داخلی در جریان با میلیونها کشته چشم پوشی میکند. زمانیکه سریازان سفید به Jekaterrinburg نزدیک شدند، برای بلشویکها این اهمیت داشت که پس از خود نه جانشینی باقی بگذارند و نه اثری. اگر سفیدها موفق میشدند که "تنها یک جانشین" را آزاد ننمایند قانونی بودن خود را تقویت مینمودند.

قتل خانواده تزار خشونت آمیز بود، اما تاریخ روسیه هم خشن است. در کنفرانس سالانه ۱۹۰۳ زمانیکه منشویکها پیشنهاد نمودند که لغو حکم اعدام در برنامه حزب گنجانده شود، بشویکها به تماسخ گفتند: "پس تزار چه؟"

تحت حکومت هیچیک از دیکتاتورهای سابق روسیه، تا به این اندازه جان میلیونها انسان در جنگهای بدون هدف بهدر نرفته بود. اعدام او توسط بشویکها احتمالاً به اندازه مضحکه نمودن Karl I انگلیسی در انظار عمومی در سال ۱۶۴۹ و یا اعدام لودویک سوم، زمانیکه پارلمان فرانسه با ۳۶۰ رای مخالف در مقابل ۳۶۱ رای موافق رای به اعدام او داد ضروری بود.

و طی ۲۵۰ سال از حکومتها خودکامه روسی، تزارها بصورت یک در میان بقتل رسیده بودند. این عمل بخوبی در هر دو، سنتهای انقلابی روسی و اروپایی ذوب شد. قتل تزار یک مورد کلاسیک "قتلی مستبدانه" بود که در حقوق بین المللی توسط حقوقدانانی مانند Althusius (۱۵۵۷ - ۱۶۳۸) و Hugo Grotius (۱۵۸۳ - ۱۶۴۵) مورد پشتیبانی قرار گرفته است.

برای حل مسئله هیچ راه حل انسانی و یا مدنی برای بشویکها در دسترس نبود. ده روز پس از اینکه خانواده تزار تیرباران شدند، شهر به اشغال ارتض سفید Koltjak در آمد. البته مسئولیت کامل آنچه که رخ داده بر عهده لنین و حزب بود. اما لنین شخصاً تا چه حدی میدانست؟ کمیسر جنگی منطقه اورال، Golosjijekin، جهت گفتگو در مورد سرنوشت خانواده تزار دو بار به مسکو رفته بود. اما ما فقط میتوانیم حس بزنیم که او ممکن است که چه دستورالعملهای شفاهی دریافت نموده باشد.

صبح روز قبل از اعدام لنین پاسخی به یک سوال که از طریق تلگراف از روزنامه دانمارکی National Tidender دریافت نموده بود نوشته و در آن تمام شایعات در مورد اعدام تزار را کاملاً تکذیب کرد. روز بعد رئیس دولت روسیه اولین پیغام در مورد اعدام تزار را دریافت نمود، سپس در یک پیغام جداگانه اطلاع داده شد که "همه خانواده دچار همان سرنوشت شدند". زمانیکه Jakov Sverdlov همه اعضای دولت را مطلع نمود این تصمیم کوتاه شد: "دریافت برای اطلاع".

به گفته ترتسکی اعضای رهبری حزب بصورتی جدی تصمیمات مختلف قابل اجرا در مورد سرنوشت تزار را مورد نقد و بررسی قرار داده بودند. ترتسکی بر این عقیده بود که دادگاهی عمومی که او خود بعنوان دادستان در آن شرکت نماید تشکیل میشود.

اما شرایط مناسب نبود، آنها هیچ مضحکه ای را نمیپذیرفتند. آنچیزی که بر علیه یک تصمیم شفاهی مرکزی شهادت میدهد این حقیقت است که اعضای دیگر خانواده تزار در ساعت‌ها، اماکن و تحت شرایط مختلف اعدام شدند. شب ۱۲ ژوئن شاهزاده بزرگ Michail توسط گروهی از بشویکها بیرون از Perm تیرباران شدند. آنها به معنای واقعی کلمه او را از Tjeka ربوه بودند. و یک ماه بعد بیرون از Perm دوشش بزرگ Elizaveta Fjodorovna، شاهزاده بزرگ Sergej Michajlovvitch و چهار نفر دیگر از اعضای خانواده رومانف اعدام شدند. حتی در این موارد هم این اعدامها زمان کوتاهی قبل از اشغال محل توسط نیروهای نظامی سفید روی داد. از جانبی دیگر این بسیار مشکل است که باور نکیم لنین در مورد مسئله مهمی مانند آینده خانواده رومانف بی توجه بوده است.

متند لنین Vladimir Bontj-Brujevitj میگوید که چگونه لنین یکبار از تزویریستی بنام Netjajev پشتیبانی نموده بود. همان Netjajev که بعدها داستایوسکی از او تصویری کاریکاتور گونه از ارواح خبیث کشید. این Netjajev بود که یک کتاب سوال و جواب مذهبی را برای انقلابیون دهه های ۱۸۶۰ نوشته بود: "این اصول اخلاقیست که تسهیل انقلاب را آسان میکند، اصول غیر اخلاقی و تبهکارانه مانع از آن میشود". Netjajev در پاسخ به این سوال که چه کسانی از میان خانواده رومانف باید کشته میشدند، صریحاً گفت: "همه خانواده رومانف!"

به نظر لنین این پاسخ بی نظری بود. ۸۰ سال بعد دفتر دادستانی روسیه ادعا مینماید که مدرکی در دست دارد دال بر اینکه "تصمیم از میان برداشتن تزار با موافقت لنین و Sverdlovs گرفته شد". اما این تنها یک فرضیه است، چرا که لنین هیچ نوشته ای دال بر اینکه او در مورد قتل تزار و یا خانواده او تصمیم گرفته باشد از خود بر جای نگذاشته است. Koltjak با ۱۰ روز اختلاف شناس نجات تزار و خانواده او را از دست داد. اما او مانند Judenitj در غرب و دنیکین در جنوب به حملات خود ادامه داد. ژنرال دنیکین از حمایت ۲۰۰۰ افسر انگلیسی برخوردار بود، اما

نتوانست که در دفترچه خاطراتش احترام خود را به ارتش سرخ پنهان نماید، ارتشی که هر چه بیشتر و بیشتر در حال شبیه شدن به نیروهای نظامی سابق تزار بود.

پس از یک دوره کوتاه که نیروهای نظامی آزمایشاتی را در مورد انتخاب افسران به اجرا گذاشته بودند، ارتش سرخ هزاران افسر سابق تزاری را به خدمت گرفت. آنها با دانش خود و کمونیستها که با نیروی اراده خود به پیشبرد انقلاب باری نمودند.

او مینویسد، تنها در یک مورد این اتفاق رخ داد که یکی از افسران سابق تزار در ارتش سرخ به ارتش دنیکین کمک کرد.

در میان نیروهای نظامی ارتش سرخ سیستمی با کمیسراهای سیاسی که بر اساس آن افسران سابق تزاری را تحت کنترل میگرفتند شکل داده شده بود. در ضمن خانواده آنها اغلب و در عمل اسیر بودند.

لنین گفت: "اگر ما نتوانیم با کمک آن موادی که جهان سرمایه داری برای ما باقی گذاشته است ساختمانی را بسازیم، کمونیست نیستیم، بلکه تنها روده درازی میکنیم."

البته موفقیت مشروط بر این بود که بتوان با تبلیغات سیاسی تا به آنجا ممکن است تعداد هر چه بیشتری را مقاعده ساخت. کمونیستهای غیر نظامی (ترتسکی، کامنف، استالین، Ordzjonikidze، Sokolnikov و دیگران) در جبهه های مختلف به عنوان معاون فرمانده انتخاب شدند.

و هر جبهه دارای یک شورای جنگی انقلابی بود که در آن کمونیستها در اکثریت بودند. کمونیستهای داوطلب بعنوان یک قاعده در راس قرار داشتند. بوسیله مثال زدن شخصیت آنها بود که نظم و ترتیب عمومی افزایش میافتد. یک عضو حزب که از خود دو دلی و سستی نشان میداد، در مقابل جوخه آتش قرار میگرفت.

سال ۱۹۱۹ بعنوان "سال سفیدها" در تاریخ ثبت شد. آنzman قدرت آنها از هر زمان دیگری بیشتر بود. سفیدها تصمیم گرفته بودند که مسکو و پتروگراد را فتح نمایند. ژنرال دنیکین از سمت جنوب، آنجایی که او شهرهای کلیدی در اوکراین را اشغال نموده بود، پیشروع میکرد. راه آهن نزدیک Samara در کنار ولگارا منفجر نموده بودند و بدین ترتیب حمل و نقل غله موقتا متوقف شده بود. از بالکان Judeniti میامد و در شهرهای حوالی پتروگراد در انتظار ایستاده بود. بغير از نیروهای متفق غربی او از پشتیبانی آلمان نیز برخوردار بود. یکی از لوله های اصلی آب پتروگراد توسط دشمن منفجر شده بود. همزمان تیفوس و تیفوس واقعی (تیفوس همه گیر) شایع شده بود، بشکلی که لنین ناگزیر شد که اتفاقهای ایزووله شده در کنار راه آهن مسکو سازمان بدهد. بیش از ۲۵۰۰۰ تن از سربازان بدلیل مبتلا شدن به تیفوس هلاک شدند.

در فوریه نیروهای متفق غربی ۶۰۰۰ سرباز در جنوب کشور داشتند. در شرق Koltjak ارتشی مشکل از ۶۸۱۰۰ نفر را که از طریق اورال بسوی مسکو در حرکت بودند جمع آوری نموده نمود. در آن ۸۰۰۰ ژاپنی، ۸۵۰۰ آمریکایی، ۶۱۰۰ انگلیسی ۱۱۰۰ فرانسوی، در ضمن چکها، اسلواکها، ایتالیاییها، لهستانیها، صربها و رومانیها شرکت داشتند.

آنها برای اینکه به دخالت نظامی خود را ادامه بدهند، به ملت خود در داخل کشور دروغ میگفتند. طی ۲ سال نیویورک تایمز ۹۶ بار تکرار نموده بود که بشویکها سقوط نموده و یا در حال سقوط نمودن میباشدند.

نیروهای متفق غربی همزمان مبالغی را در میان ستون پنجم که باید شورش را در پشت جبهه های ارتش سرخ سازماندهی مینمود سرازیر نمود. تنی چند از آثارشیستها در تاریخ ۲۵ سپتامبر بمباری را بسوی دفتر مرکزی حزب در کنار خیابان Leontive در مسکو پرتاب نمودند، که بر اثر آن تعدادی از اعضای حزب کشته شدند. نظر لنین نسبت به اپوزیسیون سازش ناپذیرتر شد. حکومت روسیه توافق روزنامه های آنها را آغاز کرد، از جمله روزنامه ماراتف Vsegda vperjod (همیشه به جلو) را توقف و رهبران را بازداشت نمود.

Tjekan حتی همه کادتها و پادوهای آنها را دستگیر کرده بود. لنین اینچنین گفت زمانیکه گورکی او را تحت فشار گذاشته بود: "به این شکل بهتره که چند ده نفر و یا چند صد نفری روشنفکر چند روزی و یا یک هفته در زندان بشین، تا اینکه ۱۰۰۰ بمیرن. بله، بله اینطوری بهتره".

در طی تمام دوران آن زورآزمایی عظیم در قاره روسیه امید به اینکه یک جبهه انقلابی دیگر بر علیه سرمایه جهانی در اروپا باز بشود از میان نرفت. در کمینtron، اولین کنفرانس بین الملل سوم که در ۲ مارس ۱۹۱۹

توسط لنین گشایش یافت هنوز تنها این روسها بودند که حزبی ساخته بودند. اما در مارس جمهوری سورایی مجارستان ساخته شد، سپس سلطنت دوگانه اطربی - مجارستانی از هم فرو پاشید.

در نطقی لنین جمله ای را از Frakfurt Zeitung به تاریخ ۲۲ مارس نقل قول نمود: "جرقه میتواند در هر زمانی از بوداپست تا وین و شاید حتی تا پراگ و از این هم بیشتر پرواز نماید."

در حالیکه لنین به این ترتیب اسیر توهمنات خود در مورد یک انقلاب جهانی در آینده بود، koltjak بسوی ولگا، دنیکین بطرف Donetsk و Judenitj بسوی پتروگراد پیشروی مینمودند. روزنامه های غربی اعلام نمودند که koltjak طی دو هفته در مسکو خواهد بود.

Georgij Vernadskij: Lenin. Krasnyj diktator (Mosko 1998), p 149. ۱  
Georgij Vernadskij: Aa, ص ۲۵۷. ۲

Quoted by Knightley: The first Casualty (London, Ney York 1976), p 149. ۳

۴- در دده های ۷۰ زمانیکه بوریس یلتسین رئیس حزب در Sverdlovsk (Jekaterinburg) بود، بدون هیچ دلیلی فرمان ویران نمودن خانه ای به نام Ipativ را صادر نمود. ظاهرا او نمیخواست که برای سلطنت طلبان جدید زیارتگاهی باقی بگذارد.

۵- دادستان Literaturnaja gazeta در Vladimir Solovjov ۲/۹۸

Philip Knightley: Aa, p 138. ۶

## لنین مورد اصابت گلوله قرار گرفته است

اوی ۱۹۱۸ هر چه جلوتر میرفت، سخنرانیهای لنین شدید الحن تر میشد. او به کارگران و کشاورزان التماس میکرد که از منشوبیکها و سوسیالیستهای انقلابی جدا بشوند. علیرغم قرارداد Brest متحдан آلمان همراه با نیروهای نظامی سفیدها اطلاعات بسیاری را از داخل روسیه جمع آوری نموده و در حال پیشروع بسوی Orjol و Voronezj Kursk بودند. کمبود غذا حاد شده بود. اپوزیسیون، قبل از همه اس آر های چیگرا و منشوبیکها بر شدت ناخشنودیها از طریق انتشار اخبار غیر واقعی و اتهامات میافزودند.

لنین وقت خود را تلف نمیکرد. در عرض یک روز او توانست سه جلسه بزرگ را قبل از اینکه در جلسه هیئت دولت شرکت کند تشکیل بدهد.

در ۳۰ اوی لنین در کارخانه سابق Michhelson واقع در جنوب حومه مسکو سخنرانی نمود. این در فاصله ای کوتاه، برای دومین بار بود که لنین برای کارگران آنجا سخنرانی میکرد.

موضوع بحث "دو رژیم"، دیکتاتوری کارگران و دیکتاتوری سرمایه داران بود. "در هر جایی که کولاکها و سرمایه داران قدرت را بدست میگیرند"، لنین گفت، "به توده های کارگر چیزی نمیدهد. به امریکا، به آن آزادترین و به آن سازمان یافته ترین کشور نگاه کنید. در آنجا آنها یک جمهوری دمکراتیک دارند. و نتیجه اش چیست؟ تعداد انگشت شماری از میلیونها و میلیاردرها بصورتی وقیحانه حکومت کرده و بقیه مردم به غل و زنجیر کشیده شده و برداگی میکنند.

هر جایی که "democratis" حکومت میکنند نیز غارت لجام کسیخته واقعی صورت میگیرد. ما آن به اصطلاح ماهیت واقعی دمکراسی را میشناسیم....

برای ما فقط امکان انتخاب دو راه باقی مانده است: یا مرگ یا پیروزی."

پس از سخنرانی او بسرعت بسوی در خروجی، آنجایی که رانده او Gil Sergej با اتوموبیل منتظر او بود رفت.

زمانیکه لنین تنها چند قدم با در خروجی فاصله داشت سوسیالیست انقلابی، Fanja (Dora) Kaplan، Browning که در گذشته به حبس ابد محکوم شده بود، از گروهی از کارگران جدا شد و با اسلحه خود، یک سه گلوله شلیک کرد. دو گلوله به لنین اصابت نمود.

او به زمین افتاد و وحشت و هراس همه را جا فراگرفت. لنین را در حالیکه غرق در خون بود به داخل اتوموبیل منتقل نموده و اتوموبیل جهت پیمودن آن راه دراز بسوی کرملین به حرکت درآمد. در آنجا لنین خود از روی سه پله کشان کشان بالا کشید و به خانه خود وارد شد.

خواهر لنین ماریا در خانه بود و در مرافقت از او به دیگران یاری نمود. زمانیکه کروپسکایا از جلسه ای به خانه بازگشت و آن صورتهای وحشت زده را دید، گفت:

"چیزی نگین، فقط بگین: او زنده اس یا اینکه مرده؟"

"قسم میخورم"، رانده، Gil، پاسخ داد، "ولادمیر ایلیچ فقط یک زخم سطحی برداشته."

بسرعت پنج دکتر باضافه جراح،ولادمیر روزوتف، بالای سر او حاضر شدند. یکی از آنها تایید نمود که خون در حال جاری شدن در ریه سمت چپ او بود. خط قرمزی در گوشه دهان لنین ظاهر شد.

یک گلوله از میان کتف چپ او عبور نموده و بازوی چپش او را زخمی کرده بود در حالیکه گلوله دومی به نوک ریه چپ او نفوذ کرده و از کنار شاهرگ او با چند میلیمتر فاصله عبور نموده بود. زندگی او به سر موبی وابسته بود.

حمله به لنین تنها یکی از چندین حوادثی بود که در تابستان ۱۹۱۸ رخ داد و این نشاندهنده این بود که تا چه حدی دولت جوان شوروی تحت فشار بود.

در ۲ ژانویه ۱۹۱۸ دو نفر از اس - آرها به جرم حمله به لنین دستگیر شده بودند. Fritz Platten جان او را نجات داده بود زمانیکه اتوموبیل آنها که بسوی Smolnyj در پتروگراد در حرکت بود مورد حمله واقع شد. Platten که بسرعت شرایط را درک نموده بود سر لنین را بسمت پایین فشار داده و بازوی خودش مورد اصابت گلوله قرار گرفت.

در ژوئن کمیسر مردمی کنفرانسی مطبوعاتی داشت، Volodarskij، به قتل رسیده بود و در جولای حمله دیگری روی داد که میتوانست حتی جنگی جدیدی را با آلمان بوجود بیاورد.

در آ جولای وزیر آلمانی، معظم اله Wilhelm von Mirbach در خانه خود مورد اصابت گلوله قرار گرفت. دو نفر روسی، بلومنکین و آندریف با کمک کارت شناسیهای چکی نگهبانان را فریب داده بود. بلومنکین خود را به Mirbach رساند، و با اسلحه کوچکی به او شلیک کرده و او را بقتل رسانده بود. آدمکشان با کمک اتوموبیلی که در انتظارشان بود نجات یافتند.

لنین از این هراس داشت که آلمان به این بهانه حمله کند و کوشش نمود که هر چه سریعتر به ملاقات آلمانیها رفته و تسلیت خود را عرضه نماید. رئیس Feliks Dzerzhinskij، Tjekan به سرعت توانست تایید نماید که یک اس - آر چپ پشت این قضیه قرار داشت. بلومنکین و آندریف واقعاً در استخدام Tjekan بودند اما همزمان به اس - آر تعلق داشتند. قتل Mirbach یک سیگنال از قبل تنظیم شده جهت برپایی یک شورش برای سرنگونی بلشویکها و سرعت بخشیدن به آغاز جنگ جدیدی با آلمان بود. روز قبل از حمله به Mirbach اس آر های چپ دولت را ترک نموده بودند.

از مقر فرماندهی خود در ویلای Morozov<sup>1</sup> در مرکز مسکو اعضای اس آر در همان روز شلیک به کرملین را آغاز نموده بودند و یک فرمان به سراسر کشور منتشر شد: "تلگرافها با امضای لنین، ترتسکی و Serdlov را متوقف کنید!" گشتهای نظامی اس آر بخششایی از مسکو، از جمله دفتر مرکزی پست را اشغال نموده و رئیس آن و دیگر بلشویکها را دستگیر کرده بودند.

ترتسکی دو هنگ لتوانی را فراخوانده و ویلای Morozov را محاصره نمود. ساعت ۲ صبح فردا آنروز شورش سرکوب شده بود. دو روز بعد پنجمین کنگره تمام روسی شوروی، حضور اس آر های چپ را در تمام اماکن، استانی - و شورای ملی محروم نمود. اکنون بدليل اینکه در گذشته دیگر احزاب منوع اعلام شده بودند، روسیه به یک دولت تک حزبی تبدیل شده بود.

لنین مورد اصابت گلوله قرار گرفته و بشدت آسیب دیده بود. حکومت شوروی باید با توجه به عملیات تروریستی در گذشته اقدامات شدیدتری را اتخاذ مینمود.

Fanja Kaplan که به گناه خود اعتراف نموده بود بدون محاکمه ای در ۳ سپتامبر توسط فرمانده کرملین، Malakov P. اعدام شد. "Shellik" کردن به یک انسان آسان نیست، بخصوص که آن انسان یک زن باشد. "اما من هرگز حکمی عدالت از این صادر نکرده ام."

با اینحال همسر لنین کروپسکایا از اینکه قرار بود انقلابی با سابقه ای مانند Fanja Kaplan اعدام بشود رنج میبرد. او زمانیکه Angelika Balabanova خبر اعدام را به او داد به گریه افتاد در حالیکه لنین فقط با این عبارات که "کمته مرکزی تصمیم میگیره" با بی اعتنایی به مسئله برخورد نمود. آنزمان Kaplan اعدام شده بود.

پس از آن کوششهای بسیاری شد که حمله Kaplan را پیچ و تاب بدند. Dimitrij Volkogonov اینکه آیا او حمله کننده واقعی بود را مورد سوال قرار میدهد.

در جریان تحقیقات اسلحه های متفاوتی به نمایش گذاشته شد. Kaplan یک Browning در ساک خود داشت، یک فقره دیگر در محل حمله پیدا شد. پس از سه روز! بر اساس شهادت همه شاهدان سه گلوله شلیک شد، اما چهار فشنگ خالی پیدا کردند.

Volkogonov، بخصوص Kaplan را مورد سوژظن قرار داد، بدليل اینکه او اجازه داد که دستگیرش کنند در حالیکه تحت تعقیب نبود و اینکه او به همه چیز اعتراف کرد بدون اینکه ناگزیر به این کار باشد.

این در تضاد با رفتار عادی جنایی بود، اما قطعاً نه بر خلاف اصول اخلاقی انقلابی روسی. از عجایب اینکه Volkogonov این مسئله را که چه نیروهایی در پشت حمله Kaplan قرار داشتند را مورد سوال قرار نداد. او، Kaplan، کورکرانه از فرمان یکی از رهبران حزب سوسیالیستهای انقلابی اطاعت نموده بود.

این تصوری دور از ذهن نیست که کاپیتانی از جانب سازمان امنیت انگلستان، "استاد جاسوسی" جرج ریلی میتوانست نقشی در این جریان داشته باشد.

اگر ما سخنان تاریخ نویس انگلیسی و جاسوس سازمان امنیت Gordon Brook - Shephard را باور کنیم، این فرانسویها و انگلیسیها بودند که راه حلهای متفاوتی را در مورد یک کودتای دولتی بر علیه لنین مورد بحث قرار داده بودند.

انگلستان در آن زمان روابط سیاسی با شورای روسیه نداشت. منافع کشور توسط Robert Bruce Lockhart از افراد نظیر ریلی محاصره شده بود حمایت میشد. ریلی یکی از سه جاسوس انگلیسی بود که در سال ۱۹۱۸ به مسکو فرستاده شده بود. او اصل و نسبی روسی داشت

لباسی مبدل به اتاق کار ترسکی وارد بشود. در مورد تمایلات بی نظیر او در اینکه تاریخ را به عقب باز گرداند مقدارک بسیاری وجود دارد.

به هر قیمتی" او به روسای خود نوشت، "باید این لاشه متعمقی که حکومت روسیه را در دست گرفته است از سطح جهان ناپدید بشود! پسریت در اتحادی الهی باید بر علیه این ترور سیاه بپایخیزد."

حتی Lockhart هم معتقد بود که حکومت شوروی باید که ترجیحاً از طریق یک حمله منظم نظامی سرنگون میشد. اما تا آن زمان باید کوشش میشد که از ایزارهای دیگری جهت نیل به این مقصود استفاده شود.

"طرح - Lockhart" اینچنین بود که انگلیسیها باید دو هنگ لتونی را میخیریدند. لتونیها از جمله مسئول محافظت از جان لنین بودند. از طریق بدست گرفتن قدرت در ولگا یک پل اصلی برای نیروهای نظامی انگلیسی که در آن زمان در منطقه Archangelska وجود داشتند بوجود میامد. همزمان باید در مسکو و پتروگراد شورش‌هایی آغاز میشد. لنین، ترسکی و Serdolv باید به قتل میرسیدند.

حمله به لنین به همراه قتل Tjek (سازمان جاسوسی و امنیت شوروی، سازمان مخفی پلیس) را به فعالیت هر چه بیشتر در سراسر کشور واداشت. روزنامه های غربی بعداً توانستند گزارش بدهند که ۵۲۱ تن از ضد انقلابیون، به اضافه سه شاهزاده مرد و یک پرنس، دو کنت و چهار نفر از ژنرالهای ارتش دستگیر شده بودند.

صبح زود روز بعد Lubjanka و معالون او کاپیتان Lockhart را بر روی تخت خوابشان دستگیر کرده و به زندان Lubjanka برند. "زنی به نام Kaplan را میشناسید؟"، ریلی کجاست؟" و "این دست خط شماست؟ آنها مکرراً از Lockhart سوال کردند و توصیه نامه ای که دقیقاً توسط Lockhart به فردی که باید با نیروهای نظامی انگلیسی در Archangelska تماس برقرار نمیمود را نشان دادند.

بعد از ظهر همان روز Tjek به سفارت سابق انگلیس در پتروگراد رفت و همه بایگانی را مورد تجسس قرار داد. کاپیتان Francis Cromie که با یک میلیون پوند در چمدانش جهت فعالیتهای خرابکارانه به روسیه آمده بود و ماموریت داشت که کشتیهای جنگی روسی را در خارج از پتروگراد غرق نماید تلاش نمود که از ساختمان خارج شود. او قبل از اینکه بر روی پله ها کشته بشود موفق شد که یک سرباز چکی را Jansson به قتل برساند.

سه روز پس از حمله به لنین روزنامه های روسی اولین نتیجه تحقیقات خود را منتشر نمودند. آنها مدعی شدند که مدارکی در دست داشتند که نشان میداد توطنه ای انگلیسی - فرانسوی چهت سرنگون نمودن دولت شوروی و برقراری یک حکومت نظامی دیکتاتوری طرح شده بود. پس از مدت‌ها زمانیکه بایگانی انگلستان برخی از مدارک را منتشر نمود، این اتهامات مورد تایید قرار گرفت. "اتهامات بشویکها در مجموع حقیقت داشته و .... یک کوتای نظامی طراحی شده بود"، همکار نزدیک ریلی، کاپیتان جرج هیل در مدرکی سری نوشت.<sup>3</sup>

ریلی طی یک هفته و نیم ۱،۲ میلیون روبل را صرف رشوه دادن نموده بود. اینچنین طرح ریزی شده بود که اعضای دولت شوروی را در ۱۰ سپتامبر بازداشت نموده و آنها را به Archangelska ببرند، به استثنای لنین و ترسکی که بیشتر مناسب بود که مستقیماً به قتل بررسند.

Lockhart و رهبر توطنه موفق به فرار شدند، اما دو تن از شرکت کنندگان بعداً به مرگ محکوم شدند. سیدنی ریلی سازمان امنیت شوروی را تا پایان ۱۹۲۵، زمانی که طی یک پیاده روی در جنگل با ماموران ضد جاسوسی شوروی دستگیر و اعدام شد گمراهم نمود.

ما از طریق جاسوس سابق Orlov، KGB آگاه شده ایم که همه توطنه ها از کanal Tjek عبور کرده و از قبل توسط آنها شناسایی شده بود. Tjek همچنین میدانست که در همان زمان یک فرمانده لتونی ۹۰۰۰۰ روبل به اضافه همان توصیه نامه مربوط به نیروهای انگلیسی در Archangelska را که در سطور فوق ذکر کردیم از یک جاسوس انگلیسی دریافت نموده بود.

رهبران انگلیسی - فرانسوی کوتنا از وقوع امری غیرمنتظره مضطرب شدند: حمله به Urtskij در پتروگراد در همان روز که لنین مورد اصابت گلوله قرار گرفت.

پس از حمله در پتروگراد Tjek به سفارت و کنسولگری انگلیس و فرانسه در پتروگراد و مسکو رفت و همزمان بازداشت دسته جمعی ضد انقلابیون آغاز شد.

سیدنی ریلی موفق به فرار شد اما Lockhart دستگیر شده و بعدها با، ماکسیم لیتوینوف، فرستاده شوروی در لندن معاوضه شد. طرح مشترک فرانسه و انگلیس به جایی نرسید، اما در لندن و پاریس طرحهای دیگری در انبار دخیره شده بود.

ریه آسیب دیده لنین به خاطر فیزیک خوب بدنیش، بسرعت از خون خالی شد و ضربان نبضش پس از چند روز به حالت عادی بازگشت. او ۱۰ روز بستری شد.

بیش از یکماه پس از دوره نقاوت در گورکی لنین به کرمیلن بازگشت و پزشکان اعلام نمودند که او در شرایط بدنی بسیار خوبی بسر میرد.

زمانیکه دکتر روزانف از لنین در مورد گلوله هایی که هنوز در بدن او باقی مانده بود و اینکه آیا آنها او را آزار میدانند سوال کرد، لنین پاسخ داد:

"نه..... ما اونارو ۱۹۲۰ زمانیکه کارمون با Woodrow Wilson تموم شد بیرون میاریم."  
لنین هنوز به صورتی کامل سلامت خود را بست نیاورده بود که اتفاق جدی بعدی رخ داد. لنین همراه با خواهر ماریا اولینوا و یکی از محافظاتش در اتوموبیلی بسمت پارک Sokolni در مسکو، محلی که کروپسکایا بصورتی موقتی در آنجازندگی میگرد در حرکت بودند. زمانیکه اتوموبیل توسط راهزنانی که مردم را تلکه میگردند متوقف شد، اسلحه نگهبان، یک Browning، و کارت عبور در کرمیلن را ضبط کردند:  
"چیکار میکنید، این رفیق لنینه!" محافظ تلاش کرد که توضیح بدهد.

"شما کی هستین؟ اوراق شناسایی خودتونو نشون بدین...."

راهزنها به داخل ماشین پریزند و پدال کاز را تا ته فشار داده و بسوی جنگلهای Sokolnikis حرکت کردند. اما لنین در این کودتا بی سهم نماند. او داستان جالبی بdest آورد که در یکی از نوشته های خود از آن استفاده نماید. و آن "مصالحه ای" بود که او با راهزنها نمود. پرداخت پول، دادن پاسپورت، یک اسلحه و اتوموبیل در ازای رهایی از مصاحب راهزنان، یادآور "مصالحه ای" بود که حکومت شوروی با امپریالیست آلمان و متuhan آن نمود.

در آن شرایط با اینحال Tjek بشدت آبدیده شده بود. مسکو پاک سازی شده و ۲۰۰ نفر مظنون، که ۶۵ نفر از آنها سابقه جنایی داشتند دستگیر شده بودند. سه نفر از آنها به خاطر جرائمشان محکوم شدند:  
Jaska "کیف پول"، راننده "Haren" و Lenka "تعییرکار کفش". زمانیکه Tjek به مخفیگاه آنها وارد شد صاحبخانه با گلوله ای خودکشی کرد.....

۱- دفترچه راهنمای فعلی .Kalinina

Lenin. Polititjeskij portret :Dimitrij Volkogonov part one (Mosko -۲

Gordon Brook – Shephard: Iron Maze. The Western Secret Services and the Bolsheviks (London -۳

1998), p 102 ff

Fjodor volkov: Secrets from Whitehall and Downing Street (Mosko 1980), p 49 -۴

## شیش یا سو سیالیسم

در آوریل ۱۹۱۹ لنین ناگزیر شد که تایید نماید "نشانه هایی از اینکه توده ها هر چه بیشتر خستگی خود را نشان میدهند، ظاهر شده است" در مجموع در همان سال ۱،۵ میلیون سرباز که بصورتی وسیع مرخصی بدون مجوز گرفته بودند دستگیر شده بودند. ۶۰۰ نفر از آنها اعدام شدند. در اوکراین دنیکین به پیشروی خود ادامه میداد. در سپتامبر نیروهای نظامی او در ۶۰ میلی و در اکتبر در ۴۰ میلی مسکو ایستاده بودند.

همزمان Judenitj پیشروی خود بسوی پتروگراد را از سر گرفت. لنین بر آن بود که پetroگrad را تسیلم نماید. ترسکی، زینوفیف و استالین مخالف بودند و بر علیه او رای دادند.

پس از سقوط Orjol، اشغال Tula، تقریباً در ۲۰ میلی مسکو، هدف بعدی دنیکین بود. اما مواضع او توسط رهبر پارتیزانهای آنارشیست Nestor Machno تضعیف شد.

زندانی جنایی سابق Nestor Machno شخصیت عجیب و غریبی داشت. لحظه ای با لنین گفتگو کرده و روسたهای اکراینی را بر علیه سفیدها سازمان دهی مینمود، لحظه ای دیگر هدف خود را با تبلیغ مواضع جدایی خواهان اوکراینی و نفرت بر علیه روسها و یهودیان فراموش میکرد.

طی دوران اشغال آلمان Machno ارتشی را در خاک اوکراین فراهم آورد. در ابتدا وجود این ارتش در مسکو با نگرانی مورد تایید قرار گرفت. اما در شرایط تعیین کننده با ارتش سرخ همکاری نمود. با کمک Budjonnyj و ارتش سواره نظام او توانست نیروهای نظامی دنیکین را به عقب براند، آنها در حال فرار تعقیب نموده و نابود سازد. قبل از پایان سال دنیکین به اروپای غربی گریخته بود.

پس از آن ارتش سرخ به ارتش Machno یورش برد و نیروهای نظامی او را متلاشی نمود اما علیرغم نارضایتی شدید، لنین به او جازه داد که به پاریس برود. در سال ۱۹۳۵ او در آنجا به بیماری سل مبتلا و در همانجا درگذشت.

زمانیکه نیروهای نظامی دنیکین نزدیکتر از هر زمان دیگری به مسکو بودند، ژنرال Judenitj با ۱۷۰۰۰ هزار سرباز از استونی راهی پetroگrad بود.

اما سرخها مقاومت سختی از خود نشان داده و در ضمن Judenitj با استونیها، علیرغم تلاش بسیار انگلیسیها دخالتی نکرده و نمیخواستند که از حمله بر علیه پetroگrad حمایت نمایند. استونیها معتقد بودند که در صورت پیروزی سفیدها، دیگر استونی وجود نداشت.

"دولت استونی راهزنانهای هستند که قدرت را خصب کردن و من نمیخوام با اونا مذاکره کنم"، Judenitj گفت. با اینحال وزیر امور خارجه شورای روسیه Tjitjerin در ۱۸ اوت ۱۹۱۹ استونی را به جلسه ای که هدفش برقراری صلح و استقلال بود به مذاکره دعوت نمود.

اکنون استونیها در پیشروی Judenitj مانع ایجاد نموده و در نوامبر ۱۹۱۹ او ناگزیر به عقب نشینی شد. استونی با مسکو پیمان صلح امضاء کرد و Judenitj ناگزیر به فرار شد.

بدون شک بزرگترین نیروی نظامی سفیدها که در مقابل حکومت شوروی ایستاده بود آدمiral Koltjak در شرق بود.

ابتدا زمانیکه Koltjak از ولگا عبور نموده و به مسکو نزدیکتر شد پیروزیهای او به پایان رسید. سرخها بشدت مقاومت مینمودند، اما این دگرگونی به مردد شدن پایگاه سیاسی او نیز مربوط میشد. بسیاری بر این تصور بودند که با پیروزی سفیدها دمکراسی نابود میشد. به محض بدست گرفتن قدرت در Omsk در سیبری، آنها به جای فراخواندن مجلس موسسانی که وعده اش را داده بودند، اس آرها و منشویکها را از دولت اخراج نمودند. لنین گفت، هزاران کارگر و کشاورز شلاق خورده و اعدام شده سیبریاییها بهای خوش باوری خود را پرداختند.

تحت فشار قرار گرفته از جانب ارتش سرخ و نگران از آغاز شورش میان کشاورزان و کارگران، Koltjak، ناگزیر شد که فتوحات خود را در رودخانه ولگا رها نموده و بسوی اورال و از آنجا سیبری عقب نشینی نماید.

در ابتدا عقب نشینی Koltjak برای لنین، زمانیکه او واقعاً آغاز به این کار کرد، باور کردنی نبود. او از ارگانهای مختلف تقاضای تاییدیه نمود. در همان زمان شورای متحдан غربی در پاریس آدمیرال Koltjak را به عنوان نایب السلطنه روسیه مورد تایید قرار داده بود.

اما آن خبر خوش تایید شد. تحت رهبری بلشویک قدیمی Michail Frunze که طی دوران تزار دوباره مرگ محکوم شده بود، ارتش سرخ نیروهای نظامی Koltjak را بسوی شرق وادار به عقب نشینی نموده بود. در آخر Koltjak باید از خود فروتنی نشان داده و از لژیون چکی - اسلواکی جهت دریافت یک قطار حمل و نقل بسوی شرق تقاضای کمک نماید.

یک واگن مخصوص Koltjak را از Omsk، پایتخت سابق او، به Irkutsk، ۱۵۰ میل دورتر به شرق، آنجایی که یک گروه از کارگران مختلط قدرت را در دست داشتند حمل، نمود. لژیون چکی - اسلواکی با دولت جدید در Irkutsk به توافق رسیده بود. در ازای یک عبور و مرور امن برای چکها و اسلواکها به ولادی وستوک کارگران آن واگن راه آهن با کالای مورد توجه اش را بدست اوردن. شورای کارگران در Koltjak، Irkutsk، Angara را به مرگ محکوم نمود. جسد او در زیر یخهای رودخانه دفن شد.

نیمه دوم سال ۱۹۱۹ سختترین دوران حکومت اتحاد جماهیر شوروی بوده است، دورانی که پیروزمندانه پشت سر نهاد. شرایط بسیار دشواری بود، حتی برای خود لنین. بارها اتفاق افتاد که Gora فرزند خوانده خواهر او آنا، به دفتر او دویده و قلم را با زور از دست او درآورده و او را بسوی خانه کشیده بود، برای اینکه سوپ کلم فرصت سرد شدن پیدا نکند.

سال بعد قدرت نظامی حکومت شوروی افزایش یافت. ارتش سرخ با ۲۰۰۰۰۰ میلیون عضو در بهترین شرایط خود قرار داشت و بالاخره توانست خود را با نیروهای نظامی سفیدها با بیش از یک میلیون نفر مقایسه نماید.

در ضمن نیروهای متفق غربی در جبهه داخلی با مشکل روپرو شدند. اعتصابات و نگرانیها به اضافه یک روشنگری رادیکال سربازان عادی را در مبارزه با منافع "تمدن غرب" در روسیه بی علاقه تر نمود. در پایان مارس ۱۹۲۰ Novorossijsk بعنوان آخرین پایگاه سفیدها در کنار دریای سیاه آزاد شد. دنیکین به خارج از کشور گریخت و نیروهای نظامی Judenitj در خارج از پتروگراد متلاشی شدند. لنین گفت: "... ما نیروهای متفق غربی را با محروم نمودن آنها از کارگران و کشاورزانی که لباس سربازی به تن کرده اند شکست دادیم."

همزمان با جنگ مبارزه ای دیپلماتیک نیز جریان داشت. حکومتهای غربی در آن شرایط میدانستند که نمیتوانند نیروی زمینی بیشتری را جهت فتح مسکو و پتروگراد ارسال نمایند. در ماه فوریه رئیس جمهور آمریکا پرزیدنت ویلسون همه را به جزیره ای بنام Prinkipo واقع در Konstantinopol چهت انجام مذاکرات صلح در "سراسر روسیه" دعوت نمود. اما کنفرانس نباید برگذار میشد به دلیل اینکه حکومتهای غربی نمیتوانستند در مورد انتخاب تاکتیک با یکدیگر متحد بشوند.

به ناگهان اتفاق عجیبی افتاد. آمریکا William Christian Bullitt را به کنفرانس صلح در پاریس و از آنجا به مسکو چهت مذاکره با لنین فرستاد.

لنین پیشنهادات مشخصی را مطرح نمود. در یک پیام رادیویی او از قبل به نیروهای متفق غربی اعلام نموده بود که روسیه آماده است که کلیه بدھیهای خود را در ازای این وعده که آنها در امور داخلی کشور دخالت نمیکرددن بپردازد. این پیشنهادات از جانب پاریس لندن و واشنگتن جدی تلقی نشده و مردود اعلام شد. زمانیکه Bullitt متوجه شد که در مسکو و نه در واشنگتن تمایل به صلح نشان داده میشود، ناگزیر شد که در آخر از وزارت امور خارجه خداحافظی کرده و آشکارا از شوروی حمایت نماید.

دولتهای غربی هنوز رویای تغییر در شرایط جنگ را در سر میپردازند. لهستان، که استقلال خود را از دولت روسیه دریافت نموده بود، در یک روسیه تضعیف شده این امکان را بدست آورد که به یک طرح قدیمی در مورد یک لهستان - بزرگ "از اقیانوس تا اقیانوس" جامه عمل بپوشاند. تا زمانیکه نیروهای نظامی سفید قوی بودند رهبر لهستان مارشال Pilsudski چندان هیجانی از خود نشان نداد. او میدانست که سفیدها با توصل به همه ابزار موجود کوشش خواهند نمود که لهستان را دوباره به بردنگی بکشند.

اما وقتی بنظر آمد که از جانب سفیدها خطری متوجه آنها نبود، Pilsudski بیشتر مانه قرارداد آتش بس با لئین رازیز پا نهاد و در ۲۶ آوریل ۱۹۲۰ به نیروهای نظامی لهستان فرمان داد که به اوکراین وارد شده و کیف را اشغال نمایند. در این میان متحдан او فرانسه و انگلستان از او حمایت مینمودند. با اینحال نیروهای نظامی شوروی بسرعت با یورش لهستانیها برخورد نمودند. پس از چند ماه لهستانیها کاملاً از اوکراین به بیرون رانده شده بودند.

در این شرایط لئین تصمیمی گرفت که نتیجه اش مصیبت بار بود. او تصمیم گرفت که به نیروهای نظامی شوروی فرمان بدهد که بسوی ورشو حرکت نموده و یک بار برای همیشه حاکمیت حکومت شوروی را در لهستان ثبت نمایند. در دفتر سیاسی استالین، ترسکی، رادک و چندین تن از رهبران مهم دیگر با او مخالف بودند.

دو افسر سواره نظام خسته از جنگ، Budjonnyjs و Tuchatjevskij را جهت "آزاد" نمودن لهستان به آنجا فرستادند.

از جانب مقر فرمادهی نیروهای نظامی فرمانی با این مضمون صادر شد: "ما به کشور فتح شده ای وارد نمیشویم، کشور فقط به کارگران و کشاورزان Galiziens تعلق دارد. ما به آنجا میرویم برای اینکه به آنها کمک کنیم که حکومت شورایی را تشکیل بدهند".

روسها میخواستند که به کارگران لهستانی جهت تشکیل دولتی از نوع حکومت شوروی یاری رسانند، اما اینچنین به نظر نمیامد که لهستانیها تمایلی به دریافت کمک داشته باشند. آنها آرزو داشتند که در صلح زندگی کنند. نیروهای نظامی Budjonnyjs دقیقاً به همان وسعتی تجاوز و غارت نمودند که در خاک روسیه نموده بودند.

حمله به لهستان بجای اینکه به انقلاب در اروپا تحرک بخشد، نتیجه ای کاملاً بر عکس داد. نیروهای متفق غربی اکنون میتوانستند که شوروی را بعنوان حکومتی امپریالیستی و تجاوزگر معرفی نموده و بدین ترتیب دخالت‌های جدید خود را توجیه نمایند.

عملیات نظامی شوروی تقریباً در حال موقف شدن بود. Tuchatjevskij تا داخل ورشو پیش روی نمود، در آنجا او در انتظار کمک باقی ماند. با اینحال کمک به او داده نشد، به دلیل اینکه Budjonnyjs - تحت فرمان استالین - بر روی فتح Lvov سرمایه گذاری نمود.

اشتباه سیاسی لئین با یک ناموفقیت کامل نظامی پایان یافت. نیروهای نظامی شوروی ناکزیر شدند که از کشاورزان نان و دیگر مواد ضروری را درخواست نمایند و طبقه میانی به آنها بعنوان دشمن نگاه میکردند و نه بعنوان برادر و منجی.

بنابر گفته ترسکی در شرح حال استالین، علت شکست این بود که استالین، Vorosjilov و Budjonnyjs "Büssowad" جنگ را در Galiziens به شیوه خود "اداره" مینمودند. آنها اگر به Tuchatjevskij کمک کرده بودند ورشو سقوط مینمودند.

شرایط صلح پیشنهادی که در ابتدا توسط شورای روسیه مطرح شد بسیار دشوار بود. ارتش لهستان باید تا ۶۰۰۰ نفر کاوش میافت، صنایع جنگی آنها باید بر چیده میشد، سلاحهایی که در میان نیروهای نظامی و شبه نظامی نیازی به آنها نبود باید به روسیه تحويل داده میشد.

اما زمانیکه در پایان سپتامبر این شرایط مطرح شد، وضعیت نظامی در لهستان به ضرر روسیه تغییر یافته بود. روسیه ناکزیر شد که از شرایط صلح خود صرف نظر نموده و به لهستانیها مرز جدیدی را اعطاء نماید، شرق آن مرزی که پس از قرارداد صلح ورسای تعیین شده بود.

روسیه باید غرب اوکراین و بلاروس را واکدار مینمودن. در ضمن آنها باید ۳۰ میلیون روبل طلا بعنوان خسارت پرداخت مینمودند. Pilsudski بیش از ۳۰۰۰ نفر از سربازان ارتش سرخ را که هرگز چیزی از آنها شنیده نشد در لهستان نگه داشت.

در ۱۸ مارس ۱۹۲۱ قرارداد نهایی صلح در ریگا امضاء شد. علیرغم درس عبرت، لئین هرگز از پندارهای واهمی خود در مورد امکان صدور انقلاب آزاد نشده بود: "اگر لهستان به حکومت شوروی ملحق شده بود"، او در نطقی به تاریخ ۲ اکتبر ۱۹۲۰ گفت، "اگر کارگران در ورشو آن کمکی را که از روسیه انتظار داشتند دریافت نموده و به آن خوش آمد گفته بودند، قرارداد صلح ورسای منقطع گشته و تمام آن سیستم بین مللی که پس از پیروزی بر آلمان بنا شده بود متلاشی میشد." این یک برداشت غلط بود که تنها میتوان اثرا با اینکه به لئین اطلاعات غلط داده شده بود توضیح داد. همزمان با حمله لهستان رهبران کمونیست اروپا در کنفرانس - کمینترن در مسکو گرد هم آمده بودند.

"پس از ورود موقفيت آميز نیروهای نظامی روسیه به ورشو، چه مدتی طول خواهد کشید تا اينکه زیانه های انقلاب در آلمان شعله ور بشود؟" قبل از حمله لهستان لنين اين سوال برای رهبر کمونیست آلمان Paul Levi مطرح نموده بود.

"طی سه ماه،" Paul Levi پاسخ داده بود، "پس از سه هفته، يا اينکه هیچ اتفاقی نمی افته."

ظاهرها Levi اينچنین تصور ميکرد که اين شانسی بود و باید از آن استفاده ميشد.

از روی كرسی خطابه كفرانس، Levi هنيت فرانسوی را با حمله به لهستانیها مضطرب و نگران نمود. گذشت زمان نشان داد که Levi همان کسی خواهد شد که در عرض چند سال کمونیسم بين الملل را ترک نموده و وقت خود را صرف نوشتن کتابهای افساگرانه در مورد لنين و حکومت شوروی خواهد کرد.

ژنرال بارون Pjotr Wrangel آخرین برگ برنده سفیدها و حکومتها غربی بود. او فرماندهی نیرویی مجهز، مشتکل از ۷۵۰۰۰ سرباز را به عهده داشت. بلشویکها با ۵۵۰۰ سرباز در مقابل او ايستادند. در اکتبر پس از برقراری آتش بس میان لهستان و روسیه ارتش سرخ در اوکراین به او یورش برد.

Wrangel در Krim پناه گرفته بود و دماغه Perekop را، که شبی جزیره را به سرزمین اصلی متصل میکند و در محلهایی تنها چند صد متر عرض دارد، مستحکم نموده و آماده دفاع بود.

اکنون خونینترین نبرد در تاریخ جنگ داخلی تا آنزمان جریان داشت. با کمک توده های اجساد بعنوان پناه و پوشش، سربازان ارتش سرخ دسته دسته کوشش مینمودند که از روی خندقها یکه توسط دماغه Perekop بریده میشد عبور نمایند. در ۱۲ نوامبر Wrangel و باقیمانده هواداران او سوار بر کشتی جنگی نیروها متفق غربی بسوی Constantinopel و یک تبعید ابدی حرکت کردند.

ابتدا در سال ۱۹۲۲ بود که ژاپنیها از ولادی وستوک خارج شدند و آن به اصطلاح جمهوری شرق دور به سورای روسیه ملحق شد.

جنگ داخلی از هر نظر مصیبیتی بود. انبوهی از جوانانی که پدر و مادر خود را از دست داده بودند در شهرها و روستاهای پرسه میزدند، از روی بدجنسی خالص شرارت نموده و همچنین برای اينکه زنده بمانند دست به قتل و غارت میزدند. جنگ داخلی نسلی بی قانون و خستگی جسمی را بعنوان میراثی از خود بجای گذاشت. کمبود صابون، نداشتن امکانات لازم جهت حمام کردن و خانه های زشت و بیقواره موجب رشد فزاینده حشرات موزی شد و در نتیجه بیماری تیفوس بصورت وسیع شیوع پیدا کرد، سربازان و غیرنظامیان از وقت آزاد خود جهت کشتن شپش ها استفاده مینمودند.

لنين در دسامبر سال ۱۹۱۹ گفت: "یا شپشها سوسیالیسم را شکست میدهند و یا سوسیالیسم شپش ها را" . در بدترین شرایط نزدیک به یک سوم از سربازان ارتش سرخ مبتلا به تیفوس بودند. ابتدا در بهار ۱۹۲۱ آنها تدابیری اتخاذ نمودند که آمار چند درصدی کاهش یافت.

برای زمانی قابل توجه این تنگدستی و شپش ها بودند که حکومت میکردند. در جنگ اول جهانی در روسیه میان ۱،۵ تا ۲ میلیون نفر هلاک شده بودند، ۵ میلیون نفر اسیر شده و غریب به ۷،۵ میلیون گریخته بودند. کارنامه جنگ داخلی وحشتناکتر بود. تلفات نظامی هر دو طرف تا ۲،۵ میلیون تخمین زده شد. اما تلفات غیرنظامیان از این هم بیشتر بود و در ضمن دو میلیون بر اثر ابتلا به بیماری تیفوس و اسهال خونی جان باختند.<sup>۳</sup>

بخش بزرگی از روسیه نابود شده بود. تنها کمتر از نیمی از چهار میلیون جمعیت پتروگراد و مسکو باقی مانده بودند.

۱- Alfred Rosmer در دوران لنين (1971)، ص ۷۰.

۲- pss 39:410

۳- Jurij Poljakov در اخبار مسکو ۴۵/۸۹

## لَنِين "ناشناس"

در حدود ۲۴ هزار سند، به عبارت دیگر متون نوشته شده، امضاء شده و یا از پیش تهیه شده از لَنِین وجود دارد. آثار کمتر نویسنده ای به اندازه آثار لَنِین اینچنین کامل منتشر شده است. با اینحال این انتقاد که لَنِین واقعی خود را پشت سر نوشته هایی که منتشر شده اند پنهان نموده مضمونی بوده است که منتقادان او مرتبا به آن اشاره نموده اند. هر دو، ترتسکی و کاتوتسکی کتابهایی را با تیتر اسناد - لَنِین "ناشناس" به منظور افشاء گروی منتشر نموده اند. ترتسکی ثابت نمود که که استالین چگونه اجازه داد برخی از اسناد را، بخصوص آنهاست که به نظر میامد تئوریهای ترتسکی را در مورد "انقلاب دائمی" تایید مینمودند تحریف نمایند. پس از متلاشی شدن اتحاد جماهر شوروی در سال ۱۹۹۱ بایگانی دولت روسیه باز شد و ۳۷۲۴ عدد از اسناد لَنِین که در گذشته مهر محرم‌انه<sup>۱</sup> بر آنها خورده بود در دسترس عموم قرار گرفت.

پژیزیدنی یلتسین قبل از اینکه این اسناد در اختیار محققان قرار گیرد، ژنرال Dimitrij Volkogonov را جهت بررسی و استفاده نمودن از آنها دست چین کرد. طی چندین سال Volkogonov تنها کسی بود که میتوانست از اسناد منتشر نشده لَنِین استفاده کند و نتیجه اش مجموعه ای از دو باند حجم در مورد لَنِین شد.<sup>۲</sup> چه صلاحیتهاست Volkogonov جهت برای انجام این ماموریت مخصوص داشت؟ او میان سالهای ۱۹۶۳-۶۶ به آکادمی لَنِین رفته بود و طی دوران حکومت برژنف رساله نویسی میکرد. او بیست سال در بخش تبلیغات نیروهای نظامی اتحاد جماهیر شوروی، GLAVPUR، که مدت درازی بطور خاص بعنوان مسئول مبارزه با مذهب، کار کرد.<sup>۳</sup> در بسیاری از بروشورها او وقت خود را صرف تجلیل نمودن از لَنِین، نیروهای هسته ای اتحاد جماهیر شوروی و تهاجم به افغانستان نمود بود.

بعنوان ژنرال او شخصیت خاصی داشت. بدون اینکه لحظه ای در جنگی شرکت کرده باشد به او بخاطر نشان دادن شجاعت در جنگ م DAL شهامت داده شده بود. تنها زمانیکه او در جنگی شرکت کرد اکتبر سال ۱۹۹۳ زمانی بود که او آستینها را بالا زد برای اینکه نیروهای نظامی یلتسین را که به پارلمان روسیه گلوله توپ شلیک میکردند رهبری نماید.

با همان فرمانبرداری که Volkogonov به تمام رویاهای برژنف واقعیت بخشد، با همان نظم و ترتیب نیز از یلتسین اطاعت نمود و فرامین او را به اجرا گذاشت. ابتدا با استفاده از بایگانی محرمانه پژیزیدنی کتابی افساگرانه را در مورد استالین نوشت.<sup>۴</sup> در آن کتاب Volkogonov لَنِین را همچنان به عنوان یک قهرمان و انقلابی راستگو معرفی نمود. اما زمان تغییر کرد. پس از سه سال با یلتسین در قدرت، تغییر مواضع سیاسی آنها به سمت راست آنچنان عمیق شد که حتی شرایط برای فرستادن لَنِین نیز به زبانه دان تاریخ فراهم شده بود. Volkogonov بدون اینکه اعتنایی به نوشه های خود در سال ۱۹۹۳ در مورد مقدس بودن لَنِین بنماید، لَنِین را به اندازه استالین دیکتاتوری خونخوار مجسم نمود.

مقصود این نبود که تا به این اندازه تحقیقات تاریخی را عیق نموده و به کمونیستهای روسی لطمہ وارد آورند. آنها همه چیز را از دوران خروشچف داشتند، در آنزمان پشتیبانی از استالین را رها نموده و پشت سر یک لَنِین ستایش شده پناه گرفتند.

قدم بعدی در یورش ایدنولوژیک کرملین بر علیه پایه گذار اتحاد جماهیر شوروی این شد که اجازه دهنده پروفسور هاروارد، Richard Pipes، اسناد را مطالعه نماید. Pipes سرباز کهنه کاریست که در دوران جنگ سرد توسط رونالد ریگان به استخدام شورای امنیت ملی آمریکا، به عبارت دیگر بالاترین ارگان مشاورتی وزارت امور خارجه، در آمد.

او در آنجا از طریق بیان این ادعا که رهبران اتحاد جماهیر شوروی یا باید "سیستم کمونیستی خود را به همان شیوه ای که حکومتهای غربی مایلند تغییر بدند و یا اینکه بجنگند" رسوایی به پا کرد. کاخ سفید رسم از این نظریه فاصله گرفت.

پروفسوری که عقاید ضد کمونیستی او حتی برای ریگان اغراق آمیز بود، توسط کرملین بعنوان اولین فرد خارجی جهت دسترسی به اسناد لَنِین در بایگانی پژیزیدنی کرملین استخدام شد. نتیجه کتابی شد به نام Unknown Lenin، لَنِین ناشناس، کتابی که Pipes در آن ۱۲۲ فقره از بزرگترین جرائم لَنِین جدید را از میان اسناد انتخاب نموده بود.

اینها چه جرائمی بودند که لینین مرتکب شده و طی این چند سال محramانه نگاه داشته شده بود؟ اینها چه نکاتی بودند که Volkogonov و Pipes میخواستند بر جسته نمایند؟

قبل از هر چیز آنها اسنادی بودند از دوران جوانی حکومت شوروی که در آن لینین در مورد اعدامها، دادگاهها و اسارت گیریها و غیره و غیره فرمان صادر نموده بود. اسنادی که در مجموع میخواهد تصویری از یک رهبر غیر معمول خونخوار را به نمایش بگذارد.

اما اسناد باید تفسیر شده و توضیح داده بشوند. هر دو، Volkogonov و Pipes، اغلب نتایجی نادرست استنتاج مینمایند برای اینکه اجازه ندهند که یک سند ظاهرا استثنایی در شرایط خودش مورد بررسی قرار گیرد. به عنوان مثال به سند زیر توجه کنید:

۱۱ اوت ۱۹۱۸

به Penza

رفقا، کامنف، Bossj و دیگر کمونیستها در Penza.

رفقا! شورش کولاکها باید بیرحمانه سرکوب شود. این در موازات با منافع همه انقلاب است، اگر چه اکنون این آخرین نبرد ما بر علیه کولاک هاست. ما باید آنها را برای دادن درس عبرت به دیگران مجازات کنیم.

۱- دست کم ۱۰۰ نفر از کولاکهای شناخته شده، ثروتمند و خونخوار را در ملاء عام حلق آویز کنید.

۲- نام آنها را منتشر کنید.

۳- غلات آنها را از آنها بگیرید.

۴- بر اساس تلگراف دیروز - به اسارت بگیرید.

کاری کنید که مردم در فاصله ۱۰۰ versts<sup>۷</sup> واقعاً ببینند، به خود بلرزند، فریاد بکشند و خفه کردن کوالهای خونخوار را مطالبه نمایند.

دریافت و اجرای این ماموریت را از طریق تلگراف تایید نمایید.

لینین شما

p.s تا آنجا که میتوانید افراد خطرناک را پیدا کنید.

در اصل این تلگراف چیز محramانه ای نیست. این تلگراف در همان روز و در فرمی مشابه در ایزوستیا منتشر شد و در آنجا گفته شد که افراد "با مواضع مشکوک را در اردوگاههای خارج از شهر زندانی کنید".<sup>۸</sup> در اینجا درخشناترین عملکرد لینین در جنگ داخلی پدیدار میشود.

اما شرایط چگونه بود و نوشته لینین چگونه باید تفسیر شود؟ پس از انتظاری طولانی کتاب Pipes یک جانشین روس پیدا کرد<sup>۹</sup>، چاپ بسیار وسیعتر اسناد لینین مشکل از ۲۰ سند از قبل منتشر نشده به زبان اصلی. دکتر در تاریخ Vlimir Loginov در پیشگفتاری ادعا میکند که پروفسور Pipes با عدم تجزیه و تحلیل موشکافانه و اساسی، در بسیاری از موارد خود را به بازی گرفته است.

Loginov پیشینه فرمان لینین در سطوح فوق را منتشر میکند. در شهر ففر و گرسنگی بیداد میکرد. آمارهای گلبرگ روسیه، اوکراین را اشغال نموده بودند. مرکز صربستان و بخشهایی از مناطق ولگاً توسعه سفیدها کنترل میشد. حبوبات وارد نمیشود. در پتروگراد مردم اسبهای را میخورند، گربه ها سگها از پیش نایدید شده بودند. از قبل، در سال ۱۹۱۶ استرداد حبوبات توسط دولت تزار به اجرا گذاشته شده بود. در ضمن دولت موقت خرید و فروش حبوبات را به انحصار خود در آورده بود. چرا بشویکها این اقدامات اجباری را لغو ننمودند، البته به جنگ داخلی ارتباط داشت. نویسنده انگلیسی H.G Wells که در سال ۱۹۲۰ روسیه را ملاقات نمود در مورد استرداد حبوبات که "هر دولتی در روسیه ناگزیر شده بود که به آن روی آورد" نوشت، مانند انگستان اگر جنگ در آنجا به همان اندازه طول میکشد.

اما بدخی از روستاها تصمیم به مقاومت گرفته و سربازان مستعفی امکانات فراوانی را جهت دسترسی به اسلحه در اختیار آنها گذاشته بودند.

در ۵ اوت ۱۹۱۸، پنج نفر از اعضای یک گروه استرداد که سه نفر آنها از اعضای کمیته کشاورزان فقیر منطقه بودند در روستای کوچکی به نام Kutjki واقع در سورای فرمانداری Penza مورد اصابت گلوله قرار گرفته و کشته شدند. نیروهای نظامی سفیدها تنها ۵ میل با آنجا فاصله داشتند.

همانطور که لینین در اعلامیه خود اعلام نمود، آنzman شرایط بشدت دشوار شده و موجودیت حکومت شوروی واقعاً به خطر افتاده بود. این اولین بار نبود. او گاهی از عباراتی قوی، برآشستگی، به جای سیلی از کاغذهای بی پایان انتخاب مینمود.

در این مورد اعلامیه پر طمطران لینین به این منتهی شد که ۱۳ نفر از شرکت کنندگان مستقیم در قتل و سازماندهندگان شورشها در روسنای Kutjki در Penza دستگیر شدند. همه آنها اعدام شدند. به مناطق دیگر، آنها مبلغانی را ارسال نمودند که موفق شدند شورش را خاموش سازند. حکومت روسیه مردد بود و ماشین انتشار اعلامیه های لینین به سر و صدا افتاده بود. البته هر چه او ضعیفتر میشد، زبان او نیز تعلق آمیزتر میشد.

یک بار لینین تقاضا نمود که وزیر آموزش و پروش، Lunatjarskij بی خانمان، باید به خاطر اشتباہات انجام شده در عرصه تبلیغات "اعدام" میشد، بدون اینکه کسی بخاطر آن باید بدنبال ظنابی میگشت. در سال ۱۹۲۱ او نوشت که "آن کمونیست خوک صفت" باید به زندان فرستاده میشد و همه اعضای وزارت دادگستری "باید اعدام" میشدند.

او میتوانست مخالفان خود را "تن فروش"، "حرامزاده ها" و "اتفاقه های کثیف" خطاب نماید. او لحظه ای میتوانست فرمان بدهد که ارش سرخ باکو را در "اتش بسوزاند"<sup>۱۰</sup> و لحظه ای دیگر اینکه تک تک قزاقها را "نابود" سازند.

درک برآشتفتگی لینین بدون تفسیر و بدون اینکه آنرا در رابطه ای قرار داده و بینیم که تاثیر واقعی آنها چه بود امکان ناپذیر است. باکو در آتش نسخوت و حکومت شوروی بر قزاقها پیروز شد.

مثال دیگری در مورد زبان آنزمان اعلامیه ایست که در ۷ فوریه ۱۹۱۸ در پتروگراد منتشر شد: "بدینوسیله فرمان داده میشود که همه دزدان و راهزنان طی ۲۴ ساعت شهر را ترک کنند. در غیر اینصورت آنها را در جا کشته خواهند شد".

همانطور که فرستاده روزنامه Dagens Nyheter (خبر روز - یکی از روزنامه های سوئدی - مترجم) اشاره نمود، پس از این اخبار جدی "رفت و آمد زیادی در راه آهن" دیده نشد.<sup>۱۱</sup>

Vladimir Loginov مثالهای بسیاری را در مورد تفسیرهای کینه توزانه Pipes که به نتایج غلط منتهی میشود بdest میدهد. زمانیکه لینین در ۱ ژانویه ۱۹۱۷ در نامه ای به Inessa Armand در مورد "سلول آلمانی" صحبت میکند، Pipes بسرعت آنرا بعنوان یک اشاره مبهم به "ارتباطات لینین با آلمانیها" تفسیر مینماید. نگرانیها در مورد چه چیزی بود، اینکه سوئیس اشغال میشد و اینکه زوریخ، آجایی که لینین زندگی میکرد، به چنگ آلمانیها میقتاد. اما لینین در آن شرایط تصور مینمود که وقوع جنگ "بعید" بود<sup>۱۲</sup>، به همین دلیل در اسارت آلمانیها بودن مسئله نگران کننده ای نبود.

محتوای نامه ای به Berzin، نماینده اتحاد جماهیر شوروی در سوئیس، تفسیری خیالی مشابه ای را بدست میدهد. در ۱۴ اوت ۱۹۱۸ لینین نوشت و آنزمان متذکر شد که "برلنی ها" باید به Berzin مبلغی پول میرداخند. Pipes بسرعت نتیجه گیری میکند که این دولت آلمان است که مخارج تبلیغات اتحاد جماهیر شوروی را در سوئیس پرداخت مینماید!<sup>۱۳</sup> در واقع لینین به این اشاره میکند که نمایندگی سیاسی اتحاد جماهیر شوروی در برلن باید بپردازد. اما تفسیرهای هر چه بیشتر کمر شکنه Pipes همچنین موفق میشود "اثبات نماید" که لینین به همکاری با آلمان نازی، که در آنزمان سکت کوچکی را تشکیل میدادند فرمان داده بود.<sup>۱۴</sup> نامه ای بدون تاریخ که لینین در آن در مورد نیاز به "آماده سازی ترور در شرایط خفا" صحبت میکند، توسط Pipes بصورتی دلخواه ۴-۳ سپتامبر ۱۹۱۸ تاریخ گذاری شد، به دلیل اینکه تصمیم گیری رسمی در مورد "ترور قرمزاها" در ۵ سپتامبر ۱۹۱۸ گرفته شده بود.

Fanny Kaplan نشان میدهد که آن تاریخ گذاری و تفسیر غیر ممکن است. لینین پس از حمله Loginov هنوز بسته بود. نامه به وزرای دارایی ریکوف، Krestinskij و Miljutin نوشته شده است که بالاترین شورای اقتصادی را اداره مینمایند. چرا باید از این اقتصاددانان در مورد "آماده سازی برای ترور" خواهش نمود؟

در میان مدارک منتشر شده روسی این سند "قبل از ۲۲ فوریه ۱۹۲۱" تاریخ گذاری شده است. Loginov معنقد است که "ترور" در مورد آن اقدامات "شدید"، آن "ترور اقتصادی" که در دوران نپ، سیاست اقتصادی جدید، برنامه ریزی شد، صحبت میکند. هزاران کارمند دولتی باید اخراج میشدند و برای مثال تعداد مستخدمین راه آهن باید به نصف تقلیل داده میشد.

ما میتوانیم اینچنین ادامه داده و اسناد ارائه شده از جانب Volkogonov و Pipes را مورد بررسی قرار بدهیم. آنها مدارک خود را مانند یک کلیساوی جامع با شکوه که خواننده باید فقط در مقابل آن با سکوت خمیازه بکشد ارائه میدهند.

در واقع هر یک از این اسناد - مانند همه اسناد تاریخی دیگر - کیسه ایست که میتواند با تفسیرات متفاوت، در مورد آنها حتی با نتایجی درهم و بر هم و کاملاً قلابی، پر شود.

یکی از "کشفیات جدید" پروفسور Pipes آمریکایی این بود که لنین و بشویکها تبعیض، آزار و کشتار وسیع یهودیان را سازمان داده و تحمل نموده بودند.

سند نقل شده Pipes نشان میدهد که نیروهای نظامی ارتش سرخ در اوکراین دست به کشتار و آزار آنها زده و اینکه لنین فرمان داده بود که یهودیان (تقریباً بصورتی کامل) از دولت اخراج شده و اینکه آنها باید با توصل به خشونت به جبهه فرستاده شوند.

او تصویری را تداعی مینماید که در آن این سرخها و نه رژیم تزار است که سیاست ضد یهود را جاری نموده است.

برای اینکه بتوان در مورد اسناد ارائه شده از جانب Pipes قضاؤت نمود ما باید با پیشینه آن آشنایی داشته باشیم، و اینکه جمعیت عظیم یهودیان تحت حکومت تزار بشدت مورد تبعیض قرار گرفته و دولت بصورتی سازمان داده شده دست به آزار و کشتار آنها میزد. یهودیان را در اساس به آن به اصطلاح منطقه افامت مراجعه داده - اوکراین و بلاروس - و بجز این آنها ناگزیر بودند که به قید و بندهای گوناگون تن در دهند. بعنوان یک قاعده تنها به ۳ درصد از یهودیان اجازه ورود به موسسات آموزشی داده میشد.

این واقعیت است که چندی از تروریستهای انقلابی یهودی بودند، و این بهانه ای شد برای اولین کشتار و آزار یهودیان توسط دولت در جنوب میان سالهای ۱۸۸۱-۱۸۸۲.

در آوریل ۱۹۰۳ چند صد نفر از یهودیان در Kisinjov کشته شدند. کشته شدن قتل عام یهودیان در اکتبر ۱۹۰۵، زمانیکه حکومت تزار در شرایط بسیار بدی بسر میبرد رخ داد. در ۱۱۰ محل این قتل عامها به ثبت رسیده بود. ۳۵۰۰ نفر تا ۴۰۰۰ نفر هزار به قتل رسیدند و ۱۰۰۰ نفر معلوم شدند.

گاهی ارکانهای دولتی تصمیم میگرفتند که برخی از مناطق را از یهودیان "پاکسازی" نمایند. در سال ۱۸۹۱، ۳۰۰۰ یهودی از مسکو و ۱۹۱۵ بیش از ۶۰۰۰۰ از Kurland و Kaunas (لتوانی فعلی) اخراج شدند. انقلاب فوریه همه محدودیتها را برای یهودیان از میان برداشت و آنان را برای اولین بار در روسیه به شهر وندی برابر تبدیل نمودند. این نیز سیاست بشویکها بود. با انتشار اعلامیه ای مخصوص در ۲۷ جولای ۱۹۱۸ گفته شد که کلیه کشتارها "یک تهدید خطناک بر علیه انقلاب" است. به دلیل اینکه تبلیغات ضد یهودی در اوکراین جریان داشت، آنها فعالانه بر علیه آن تبلیغات برای انداختند. لنین یک صفحه گرامافون با نطقی بر علیه یهودی ستیزی آماده نموده و مقالات بسیاری در این مورد نوشت. دقیقاً بهمان ترتیب که در سند آزاد شده منعکس شده است، بهر صورت اتفاق افتاد که نیروهای ارتش سرخ در جریان زد و خوردهای یهودیان را مورد هتك حرمت قرار دهند.

بنا به گفته یک محقق یهودی به نام Benjamin Pinkus، پروفسور در دانشگاه Ben Gurian در اسرائیل طی جنگ داخلی تقریباً ۷۵۰۰۰ نفر از یهودیان کشته شدند و ۲۰۰۰ نفر قتل عام ثبت شدند.<sup>۱۶</sup>

Pinkus مینویسد: "قتل عامها که ماهها به طول انجامید نه تنها از جانب نیروهای نظامی اوکراینی، نیروهای نظامی ناسیونالیستهای روسی، نیروهای نظامی لهستانی، گروهای آثارشیستی به رهبری Nestor Machno و تعداد بسیاری از باندهای قانون شکن به پیش برده شد، بلکه همچنین توسط برخی از واحدهای ارتش سرخ - اما با این استثناء که آنها کوشش نمودند که به آن پایان بدهند".<sup>۱۷</sup>

Pipes تلگرافی را در ۱۷-۱۸ اکتبر ۱۹۲۰ از جانب بخش یهودیان حزب کمونیست به لنین عرضه نمود و در آن گزارش میدهد که بخش‌های چهارم و ششم از اولین ارتش سواره نظام در رسته‌های Rogatjev (بیش از ۳۰ نفر کشته)، Baranovka (حدود ۱۴)، Romanov (حدود ۱۴ نفر) و Chudnov (حدود ۴ نفر) دست به قتل عام مردم زده بودند. حتی منطقه Berditjev و روستاهای Gorosjki و Tjernjakov مورد تجسس نیروهای غارتگر ارتش سرخ قرار گرفته بود.

آیا اینها نشان دهنده ارتباط میان یهودیان با لنین و بشویکهاست؟ ما میدانیم که اولین ارتش سواره نظام توسط Budjonnyj، جد اnder جد قزاق، رهبری میشد و اینکه نمیتوان او را با خاطر اعمال خشونتهاش مورد انتقاد قرار نداد. زمانیکه نویسنده ای به نام Issak Babel کتاب خود را درباره اوضاع ارتش Budjonnyj در آن زمان نوشت گوگری ناگزیر شد که از حق Babel در مقابل Budjonnyj پشتیبانی نماید.

در ۶ جولای ۱۹۲۱ زمانیکه بخش یهودیان حزب از قتل عام در Gomel - و مناطق مینسک که "با آگاهی دولت اتحاد جماهیر شوروی" روی داده بود شکایت کردند، بخش کمیساریایی قوم یهودی گزارشی را ضمیمه

نمودند که بر اساس آن "راهنمند در این منطقه بصورتی وسیع از خارج حمایت میشوند" از بلاروس که در لهستان پایگاه دارند و از جانب جاسوسان لهستانی، اما همچنین اینکه "مسئول بخشی از افزایش تعداد راهنمندان بر عهده ارگانهای دولیست".<sup>۱۹</sup>

نویسنده ای بنام Vladimir Genis Budjonny در ارتض سرخ Budjonny، در مورد یهودی ستیزی تحقیقات نموده و به چندین مورد اشاره مینماید، در آنجا نیروهای سواره نظام روسی بصورتی برنامه ریزی شده سیاست "پاکسازی" جبهه داخلی از هر دو، یهودیان و کمونیستها را به اجرا گذاشتند. در مجموع او قتل عام در روزتاهای نامبرده شده را تا بیش از هزاران قربانی مورد تایید قرار میدهد.

اینکه این امر طی دورانی طولانی رخ داد، ۲۰-۱۹۱۸، حیرت آور است و دلایل بسیاری برای آنها میتوان برشمرد. بطوط کلی در میان قزاقها جو ضد یهودی و ضد کمونیستی وجود داشت، اگر چه jz، بعنوان پسر یک دون قزاق، در مقابل حکومت شوروی سوگند وفاداری ناگفتنی یاد کرده بود. زمانیکه ارگانهای حکومت اتحاد جماهیر شوروی کوش نمودند که با خرابکاریها و قتل عامها مقابله نمایند، اتفاق افتاد که کمونیستها فرستاده شده به سادگی به قتل رسیدند و فرمانده مسئول تهدید نمود که به جبهه مخالف بپیوندد. در ۹ اکتبر ۱۹۲۰ شورای جنگی انقلابی در اولین ارتض سواره نظام، فرمانی را در مورد انحلال هنگهایی که در جنایات شرکت نموده بودند امضاء نمود و دادگاههایی را جهت محکمه آنها که بصورت مستقیم و یا غیر مستقیم در قتل عامها و آزار و اذیتها دست داشتند تشکیل داد.

۳۸۷ نفر دستگیر شدند، تقریباً از میان بخش سواره نظام ششم، دقیقاً یکی از دو لشگری که در اسناد Pipes ذکر میشود.

دادگاه نظامی که سه روز در Jelizavetgrad جلسه داشت، ۱۴۱ نفر از شرکت کنندگان در قتل عامها، از جمله ۱۹ نفر از فرماندهان را به اعدام محکوم نمود. بقیه به احکام زندان، بدرجات مختلف، که با اینحال به نظر میرسد که در سطح وسیع فقط به یک تنزل درجه تغییر داده شد، محکوم میشوند. رنیس هنگ ششم، Apanasenko با بهت و حیرت آشکار جان سالم بدر برد و بعدها در Stavropol به سمت فرمانده نیروهای شبه نظامی انتخاب شد.

بنا به گفته Genis مسئول آن جرائم مرتکب شده تنها ارتض سواره نظام Budjonny نبود، بلکه ژنرال Vorosjilov که یکی از اعضای شورای نظامی ارتض سواره نظام و متحد استالین بود، همانند Ordzjonikidze که به نظر میاید که بی دلیل گزارشها یی بی رنگ و آرام کننده را به لنین ارائه میداد، نیز مسئول بودند.

علی‌غم اینکه ارگانهای حکومت دولت اتحاد جماهیر شوروی تا به آن حد پیش رفتد که صدها نفر از سربازان خود را که جرائمی را مرتکب شده بودند اعدام نمودند، پروفسور Pipes اصرار میورزد که ممکن است لنین تمایلات ضد یهودی داشت. او از پیش نویس اعلامیه ای که لنین در تاریخ ۲۱ نوامبر ۱۹۱۹ در مورد اوکراین نوشته نقل قول مینماید:

"مورد ۷. یهودیها و اهالی شهر را بشدت کنترل کنید، آنها را به جبهه اعزام کنید و در مقامهای اجرایی منصوب نکنید (بجز یک درصد غیر قابل توجه)، و در موارد استثنایی تحت کنترل طبقاتی".

برای پروفسور Pipes این امر بروشنه نشان میدهد که لنین ضد یهود بود. برای او اینکه این تنها یک پیش نویس بود اهمیت دارد و نه یادداشت‌های دست نویس لنین: "باید صادقه بگوییم: آن یهودیان خرد سرمایه دار". دفتر سیاسی تصمیم گرفت که این مورد را "دست خورده" برگزیند.

برای Pipes پیشینه این مسئله نیز اهمیت ندارد. در آغاز مسئله حزب بلشویک این بود که طبقه کارگر یهودی مدت‌ها قبل از کارگران روسی به تغییرات بنیانی روی آورده بودند. یهودیان تنها ۱،۸ درصد جمعیت روسیه را تشکیل میدادند. اما در حزب سوسیال دمکرات، بعدها حزب بلشویک، یک سوم کنگره سال ۱۹۰۷ را یهودیان تشکیل میدادند. در سال ۱۹۲۰ تعداد اعضاء حزب ۱۶ درصد و در سال ۱۹۲۲ به ۵،۲ درصد رسید.

رقم بیش از حد بالای یهودیان میتوانست مانع باشد بر سر راه عضوگیری کارگران و دیگر ملتیها. در اوکراین، محلی که افکار یهودی ستیزی بیش از هر جای دیگری آشکار بود، دولت اتحاد جماهیر شوروی در سطح وسیعی بر روی جمعیت روسی و یهودی شهرها استقرار یافته و از حمایت ضعیف کشاورزان اوکراینی برخوردار بود. در جریان تلاش رهبری حزب جهت اوکراینی نمودن حکومت شوروی، محدودیتهایی برای کاهش تسلط روسها و یهودیان و افزایش سهم اوکراینها به اجرا گذاشته شد، پرسوه ای که علاوه بر این میخواست که تا دوران حکومت خروشچف ادامه پیدا کند. اگر چه میتوان در مورد این روشها گفتگو کرد، اما این بدور از انصاف است که تلاش جهت وسیع نمودن پایه های حکومت شوروی را ضدیت با یهودیان بخوانیم.

مسئله آنzman بسیار جالب میشود که ما اتهامات Pipes را در مورد ضدیت با یهودیان در ذهن بسپاریم و سپس به Volkogonov برویم که با مورد خطاب قرار دادن مردم روس تصمیم میگیرد که "نیمه یهود" لین را به عنوان "انترنسیونالیست جهان وطن" و منزجر از روسها معرفی بنماید. خوانندگانی که میخواهند از لین متفرق بشوند باید بصورتی عاقلانه تصمیم بگیرند که میخواهند به کدام یک از تصاویر کاریکاتوری اعتماد بنمایند. برای اینکه به تز "لین منزجر از روسها" مادیت ببخشد، Volkogonov قطعه ای از یک نامه که لین در آن از "آن روسهای احمق" صحبت میکند عرضه مینماید.

او البته آن رابطه مشخص را روشن نمینماید. نامه متعلق به اکتبر سال ۱۹۱۸ بوده و خطاب به Berzin، اولین فرستاده حکومت اتحاد جماهیر شوروی در سوئیس که در جریان سازماندهی نمودن تبلیغات به نفع انقلاب جوان بود، نوشته شده است. "آن روسهای احمق" به مهاجرانی اشاره میکند که یک سال پس از انقلاب هنوز در سوئیس باقی مانده بودند و لین هیچگونه اعتمادی به آنها نداشت.

دو سند که Volkogonov (و نه Pipes) تصمیم به انتشار آنها میگیرد و بدینوسیله قصد دارد که نشان بدهد لین چه سیاستدار بیرحمی بود، در واقع نشان میدهد که او تا چه حدی بیرحمانه با ضد یهودیت مبارزه مینمود. بدلایلی روش Pipes از این اسناد در کتاب خود استفاده نکرد، زیرا که آنها در تصویر لین بعنوان "ضد یهود" اختلال بوجود میاورند.

دو تلگراف از ۲۰ نوامبر ۱۹۲۰ از لین به معاون رئیس شورای نظامی انقلابی، Jeraim Skljanskij وجود دارد.<sup>۲۲</sup>

در اولین تلگراف لین Skljanskij را ترغیب مینماید "لتونی و استونی را با استفاده از ایزار نظامی تنیبی کنید (برای مثال به دنبال آنها جایی از مرز، حتی برای یک verst هم که شده عبور کرده و در آنجا ۱۰۰۰ تا ۱۰۰ نفر از صاحب منصبان و ثروتمندان را حلق اویز کنید".<sup>۲۳</sup>

در نامه دوم به Skljanskij نوشته شده بود: ".... یک طرح بی مانند! آنرا با Dzerjinskij کامل کن. تحت نام مستعار "سبزها" [پارازیتها] (ما آنها را مقصр جلوه میدهیم) ما ۱۰ تا ۲۰ verst به داخل نفوذ کرده و تعداد زیادی از کولاکها، کششیها و زمینداران بزرگ را اعدام میکنیم. جایزه: ۱۰۰۰۰ روبل برای هر فرد حلق اویز شده". حلق اویز نمودن کششیها برای ۱۰۰۰۰ روبل! آیا میتواند برای اینچنین شیوه تروریسم لینی توجیهی وجود داشته باشد؟

دولتهای بالتیکی در سال ۱۹۲۰ استقلال خود را بدست آورده و با روسیه پیمان صلح امضاء نموده بودند. در مخالفت با این پیمان، در مناطق بالتیک سربازان در ارتش Wrangel و نیروهای مسلح- Bej-Bulak، Balachovitjs، که از جانب نیروهای متفق غربی حمایت شده و کمک مالی دریافت مینمودند استخدام شدند. Balachovitj به قمرво روسیه نفوذ نموده و بر علیه حکومت شوروی دست به عملیات تروریستی زده بود، اما اعتراضات وزارت امور خارجه کمک نکرده بود.

نیروهای مسلح مداخله گر بیشمار بودند. این چه عاملی بود که لین را اینچنین بخاطر اعمال جنایتکارانه Balachovitj خشمگین نموده بود؟

مورخی به نام Vladimir Loginov جنایتهای Balachovitj در بلاروس و اوکراین را که در مطبوعات خارجی گزارش شده بود اینچنین شرح میدهد: "Balachovitj در ۲ اکتبر (۱۹۲۰) به Plotnista وارد شدند، بسرعت همه یهودیان را در یکجا جمع کردند و پولهای آنها را از آنها خواستند. پس از دریافت اموال آنها شنیع ترین شکل از قتل و شکنجه آغاز شد. در Moisej plotink آنها دماغ آنکسانی را حلق اویز نموده بودند بریدند. Puterman که همه اقوام او را با شمشیر کشته بودند، درک و فهم خود را از دست داده و شروع به رقصیدن کرد، اما بعداً او کشتد. در Jefrem آنها ابتدا دست Poljak را قطع کردند، سپس پوست او را در حالیکه زنده کنند. Ilja Finkelstein زنده در آتش سوزانده شد. به همه زنان و دختران، بالای ۹ سال، تجاوز کردند. در حال حاضر ۶۰ مهاجر از اهالی Plotniesa در شرایطی بسیار وحشتناک در Pinsk بسر میبرند. [...] برنامه ای مشابه در Kremno واقع در فرمانداری Volynien رخ داد. در آنجا آنها ۳۰ نفر زن جوان را در خانه Sokatjev جمع کردند، به آنها تجاوز کرده و سپس با شلیک گلوله کشتد. مردها را تا لب رودخانه بردند، در آنجا آنها را در آب انداختند و در حالیکه شنا میکردند آنقدر به آنها تیراندازی کردند تا اینکه همگی غرق شدند. کشtar در روستاهاي حوالى Kolvel نيز رخ داد."<sup>۲۴</sup>

در روزنامه مهاجران روسی **Golos Rossii**، که در برلین منتشر میشد، در ۲۷ اکتبر ۱۹۲۰ در مورد "غارت، قتل، شکنجه بیگناهان، از میان آنها دختری ۱۲ ساله" که نیروهای نظامی **Balachovitj** در جریان عقب نشینی خود از **Pinsk** مرتکب شده بودند گزارش شده بود. یک یهودی را قبل از اینکه زنده در آتش بسوزانند بدورش سیم خاردار پیچیده و روی زمین کشیده بودند. در شهر **Kamen-Kasjirsk** خانه همه یهودیان شده بودند. یک دختر توسط ۴ نفر سرباز مورد تجاوز قرار گرفته بود. به یک زن ۶۰ ساله نیز تجاوز کرده، سپس سراپای او را پارافین مالیده و در حالیکه زنده بود در آتش سوزانند.

"پای دختری بنام **Eisenberg** را که در جریان تجاوز مقاومت نموده بود بریدند. در حضور او پدر و برادر او را کشته و خانه را آتش زند."

چنین گزارشهایی به لنین رسیده بود، زمانیکه او تصمیم گرفت که گروههای تنبیهی را بر علیه آنهایی که به آزادی عمل داده بودند سازمان دهد.

**Balachovitj** در نوامبر ۱۹۲۰ ارتش سرخ نیروهای نظامی **Mozyr** را در **Balachovitj** در بلاروس شکست دادند، اما زمانیکه باقیمانده آنها به لهستان گریختند، آنها را در حضور نمایندگان حکومت سوروی خلع اسلحه نمودند. **Dimitrij Volkogonov** تلگراف را برای **Skljanskij** بردۀ تا به این وسیله خونخوار بودن غیر معمول لنین را به اثبات برساند. **Volkogonov** در همان زمان پیروزمندانه در صفحه اول اثر دو جلدی خود مینویسد: "آنها با سرعتی اغراق رهبر را از شهرت الهی خودش محروم نمودند."<sup>۲۴</sup>

در مورد تلگراف **Skljanskij** مسئله این نیست که این ژنرال به پای خودش شلیک کرد.... البته که لنین فرد خشن و ظالمی بود، اما یک خواننده آگاه از خود سوال میکند، در برابر چه چیزی؟

البته تعدادی خبر در اسناد منتشر شده وجود دارند، اسنادی که در گذشته دولتیان بدلایل ایدنولوژیکی آنها را مناسب نمیگردند که در اختیار عموم قرار بدهند. در میان آنها حدود ۳۰ نامه وجود دارد که در سالهای ۱۹۱۱-۱۹۱۳ به کامنف نوشته شده اند، تعدادی نامه متعلق به **Inessa Armand** بود و اسنادی نیز وجود داشت که به مبارزات داخلی حزب که استالین آنها را متوقف نموده بود مربوط میشد.

اما در بسیاری از موارد اسناد منتشره حاوی گزارشهایی به لنین و شورای کمیسراهای مردمی بود، گزارشهایی که او چند عبارتی در مورد آنها نوشته بود: "به بایگانی"، "خوانده شد"، "قویل شد" غیر و غیره.

در مجموع نه **Pipes** و یا **Volkogonov**، هیچیک موفق نشدند که چیز "جدید" و یا "ناشناخته ای" را از اسناد محروم‌انه قدیمی لنین بدست بدند. حتی دیدگاههای ایدنولوژیکی آنها نیز واقعاً جدید نیستند، جدید تنها توجه بدون استحقاقیست که "افشاگری" کتابهای لنین دریافت نموده است.

۱- مابقی اسناد منتشر از ۱۹۰۳ سند، اسنادی هستند که بواسیله لنین نوشته نشده اند، اما توسط او امضاء شده اند.

۲- **Dimitrij Volkogonov: Lenin Polititjeskji portret (Mosko 1994)**.

۳- **Volkogonov** به نوبه خود به تحقیقات بایگانی **Latyshev** تکیه مینماید. **Latyshev** نیز حرfe ای مشابه دارد. ابتدا او یک تاریخ‌دان در موزه مرکزی لنین بود اما به ناگهان آغاز به "افشاگری" لنین نمود. از جمله به **Rassekretjennyj Lenin** (مسکو ۱۹۹۶).

۴- **Dimitrij Volkogonov: Triumf i tragedija. Poletitjeskij portret IV Stalina (Mosko 1991)**.

۵- نیویورک تایمز ۱۹ مارس، واشنگتن پست ۲۱ اکتبر ۱۹۸۱.

۶- **Ricahrd Pipes: the unknown Lenin (New Haven and lodo, 1996)**.

۷- یک **Verst** برابر است با ۱۰۰ کیلومتر.

۸- لونیس فیشر: لنین (استکهم ۱۹۶۷)، ص ۲۴۸.

۹- لنین: **Neizvestnye dokumety. 1891-1922 8(mosko 1999)**.

این کتاب از جانب بایگانی دولتی روسیه برای تاریخ اجتماعی سیاسی توسط چاپخانه **Rossmen** منتشر شد.

۱۰- پیغامی از جانب لنین به فردی ناشناس پس از تاریخ ۵ جولای ۱۹۱۸. ریچارد پیپس: Aa, p 46

۱۱- تورا گارم: **I bolsjivismens Petrograd (Stockholm 1918) p 15**

Aa, p 582.

۱۲- ریچارد پیپس: Aa, p 50

Aa, p 131.

۱۳- ۱۴-

The jews of the Sovjet Union (Cambridge 1988), p 32

Y.Leshchinsky: Ha-yehudim be-rusia ha-sovietit (Tel Aviv 1940), p 53.

در اینجا از **Pinkus** نقل قول میشود، aa, p 334-335

۱۷- Aa, p 84-85.

۱۸- تنها کاری که لنین با (سند - لنین) انجام داد است این است که او بر روی نوشته است "به بایگانی".

Neizvestnye dokumenty ..... ``، p 457-۱۹

Voprosy istorii, 12/94-۲۰

Neizvestnye dokumenty در ۲۵۸-۲۵۷-۲۱ سند

این سند اولین بار در Trotsky paper منتشر شد. ۱۹۱۷-۲۲ ، باند ۲ ، ص

.۲۷۸

۲۳- به گفته لوگینف ( Neizvestnye dokumenty..... p 587)

کلیه این گزارشها بصورتی کامل توسط Boris Savinkovs در کتاب منتشر شده در غرب Kon voronoj تایید شده.

Dimitrij Volkogonov: Aa, ۱، p 9-۲۴

## به تقلید از برابرها

لینین وجود دو گلوله فشنگ را در بدن خود احساس میکرد و دکتر آلمانی او تصور مینمود که سر دردهای او ناشی از مسمومیت حاصل از سرب باشد. همکاران روسی او که صدھا آسیب دیده در ناحیه سر را درمان کرده بودند، در عمل با اینچنین مسئله ای برخورد ننموده بودند.

لینین میدانست که در آن شرایط، حمله شامل تهاجمی میشد که در آن نیروهای اپوزیسیون تحت پوشش با نیروهای مداخله گر همکاری مینمودند.

سوسیالیستهای انقلابی که در گذشته که عملیات تروریستی را بر علیه تزار انجام داده بودند، اکنون آشکارا ترور خود را متوجه انقلابیون، متوجه بشویکها نموده بودند. اس آری بنام Vladimir Burtsev که نویسنده و افساء کننده زیر دستی از Ochra های تزار بود و لینین نیز برخی از اوقات از خدمات او استفاده میکرد، در آنزمان نوشت:

"..... انسان باید انقلابیونی پیدا کند که آماده باشند که خود را قربانی نموده و لینین، ترتسکی، کالتین، Krestinskij، زینویف غیرو وغیرو را مسئول قلمداد نمایند."

او این حکم را صادر نمود، ترور رهبران اتحاد جماهیر شوروی یک عمل "انسانی" خواهد بود. قبل از اینکه لینین به انجام کارهای دولتی خود بازگردد، این تصمیم گرفته شده بود که ترور سفید را با ترور سرخ پاسخ دهد.

آنها تعدادی سرمایه دار را بعنوان اسیر در بند و تهدید کردند که اگر ترور دشمنانه بر علیه اتحاد جماهیر شوروی ادامه پیدا میکرد آنها را اعدام مینمودند. بسیاری از وزیران سابق و شخصیت های برجسته و تعداد زیادی از اس ارها دستگیر شده و بسیاری از آنها نیز، بخصوص در پتروگراد، اعدام شدند. به گفته ارگان دولتی ایزوستیا ۵۰۰ تن از اسیران تیرباران شدند. طی شش ماه اول انقلاب ۲۲ نفر اعدام شده بودند، در عرض شش ماه آینده میخواستند که ۶۰۰ نفر دیگر را نیز اعدام نمایند.

لینین در جلسه ای که در ۲۲ سپتامبر در مورد ترور سرخ تصمیم گرفته بود شرکت نداشت، اما این تصمیم همسو با درک او بود. در همانزمان پس از ترور Volodarskij لینین بشدت بر علیه آنهایی که در پتروگراد بدون برنامه ریزی قبلی عملیات تلافی جویانه سرخها را متوقف نموده بودند اعتراض کرده بود.

در ۲۸ ژوئن لینین به رئیس حزب شهر، زینویف نوشتہ بود:

"من به بشدت اعتراض میکنم! ما اگر بر سر راه ابتکار عمل انقلابی تودها مانع ایجاد نماییم، خود را به مخاطره خواهیم انداخت. این غیر ممکن است. تروریستها ما را ترسو به حساب خواهند آورد. ما باید انرژی و سیرت توده ای آنرا برجسته نماییم، بخصوص در Piter [Petrograd] که نمونه اش تعیین کننده است."

وزیر داخلی گریگوری پتروفسکی با توجه به حملات سیاسی به لینین و دیگران و عملیات تروریستی سفیدها در حوضه دن، فنلاند و اوکراین پیشنهاد نمود که بر "سستی و بی توجهی" نسبت به جریاناتی که بر علیه حکومت اتحاد جماهیر شوروی توطنه مینمایند نقطه پایانی گذارده شود.

در تصمیم دولت اینچنین آمده بود که "همه" سوسیالیستهای انقلابی باید دستگیر میشدند، امری که البته از لحاظ فیزیکی امکان ناپذیر بود. اس آرها تا شروع انتخابات نوامبر ۱۹۱۷ پرنفوذترین حزب در روسستان بودند. اعدامها تا پایان جنگ داخلی یکی از ویژگیهای دانمی سرخها شد. ارزیابیهای ارائه شده از تعداد کسانی که اعدام شدند بشدت با یکدیگر متفاوتند.

اگر کلیه اطلاعات داده شده در Le Liver Noire du Communisme را کنار هم بگذاریم، به عددی شش رقمی میرسیم. محاسبات Der Spiegel آلمانی ۱۴۰۰۰ نفر را نشان میدهد.

در نوشتہ های تاریخی شوروی نویسنگان ترجیحاً عددی چهار و پنج رقمی را استنتاج نموده اند. Michail Pokrovskij در زمان خود اظهار داشت که دولت اتحاد جماهیر شوروی در سال ۱۹۱۸ در ۲۰ مرکز شورای فرمانداری ۶۳۰۰ نفر و میان ژانویه و سپتامبر ۱۹۱۹ در ۱۵ مرکز شورای فرمانداری ۲۰۸۹ نفر را اعدام نمود.

در ضمن حتی آنکسانی که بشکلی قوانین انصباطی را در ارتش سرخ رعایت نکرده بودند نیز قربانی و بشدت مجازات شدند. در سال ۱۹۲۱، ۱۹۲۲، ۱۹۲۳، ۱۹۲۴ سرباز و افسر اعدام شدند.

دولت جوان اتحاد جماهیر شوروی برای ادامه حیات خود میجنگید. سوال به سبک کلاسیک روسی اش kto kogo مطرح شد؟ - چه کسی، چه کسی را میزنند. رهبران میدانستند که عفو و گذشت از جانب سرخها میتوانست به شکستی منجر بشود که عواقب آن به قیمت جان صدھا هزار سرباز ارتش سرخ تمام میشد. از

فلاند به بلهویکها اخبار هراسناکی مبنی بر اینکه در Viborg در عرض یک روز ۶۰۰ نفر از گاردهای سرخ اعدام شده بودند داده شده بود.

مورخان فلاندی پس از تقریباً ۸۰ سال به این نتیجه گیری گرایش پیدا کرده اند که شمار قربانیان متعلق به سرخها در "جنگ آزادیبخش" فلاند بروشنه بیشتر از سفیدها بود. برای مثال Heikki Ylikangas در کتاب خود Vägen till Tammerfors (جاده منتهی به Tammerfors) مینویسد که مکانیزم‌های روانی "سرخها را محظوظ تر نموده و همین امر باعث می‌شود که آنها خویشتن داری بیشتری را در هر مقابل هر دو، غیر نظامیان متعلق به سمت مخالف و اسیران جنگی، و همچنین آسیب دیدگان نشان بدھند".<sup>۷</sup> سرخها اینچنین احساس می‌کردند که آنها "شورشی بی پروا و جسورانه را بر علیه اربابان در حکومت، بر علیه قانون و قدرت و بالاخره همچنین در برابر عدالت" انجام میدادند و به همین دلیل در استفاده از خشونت تردید بیشتری از خود نشان میدادند.

در روسیه نین بصورتی سازمان داده شده با چنین تردیدی مبارزه مینمود. او وقتی شنید که وزیر مسئول موارد حقوقی، Sjtejnberg بر علیه برخی از اعدامها اعتراض مینماید، خشمگین و برآشفته اینچنین گفت: "این چگونه انقلاب بزرگیست، زمانیکه ما نمیتوانیم یک خرابکار و گارد سفیدی را اعدام کنیم؟ فقط نگاه کن که سرمایه داران چه مزخرفاتی در روزنامه هایشان مینویسند؟ پس دیکاتور در کجا وجود دارد؟ بنابراین این تنها یک حرف مزخرف و پوج است...."

"ما باید بخش ثروتمند مردم را طی سه روز بدون غذا زندانی کنیم، بدلیل اینکه آنها به اندازه کافی ذخیره دارند."<sup>۸</sup>

این چنین رهنمودهایی، به معنی واقعی کلمه، بسختی از جانب دریافت کنندگان درک می‌شد. نین خوشحال می‌شد اگر آنها اساساً پاسخی مقابل دریافت مینمودند. او دائماً این شکایت می‌کرد که کسی به تلگرافهای او پاسخ نمیداد.

نین با گلوله ای که در گلویش بود ور میرفت. نزدیکان او مرتبانق میزند و می‌گفتند که او باید اجازه بدهد که آنرا از طریق جراحی بیرون بیاورند. او نیز برای پایان دادن به سر و صدای آنها با این امر موافقت نمود. اما گلوله دوم در همان جایی که بود باقی ماند. این هدیه از جانب روشنفکران خوب روسی، که او عادت داشت در مورد آن بصورتی طعنه آمیز صحبت کند، وجود خود را تا پایان عمر به یاد او یادآوری نمود.

ترور سرخ کوشش ناممکنده ای بود جهت خاتمه دادن به یک موقعیت ناممکنده. آلمانیها پس از صلح Brest اوکراین، بلاروس، بالکان، ففقار و Krim را اشغال نموده بود. همراه با ضد انقلابیون اوکراینی، radan مرکزی که بعدها توسط رژیم Skoropadskij منحل شد، عملیات تروریستی را بصورتی گستردۀ سازماندهی نمودند. همه رستاها و جمعیت کثیری از مردم برای کار اجباری به آلمان برده شدند، نمونه و الگویی که طی جنگ جهانی دوم در سطح وسیعی به اجرا گذاشته شد.

در سندي که Sovnarkom، به عبارت دیگر رژیم اتحاد جماهیر شوروی، در تاریخ ۴ آوریل ۱۹۱۹ از بلاروس دریافت نمود، از اینکه دهها هزار بیگناه کشته، و اینکه صدها هزار خانواده در حال قحطی و مرگ رها شده بودند صحبت شده بود.

آلمنیها مردم را تعقیب می‌کنند، هر کسی را که در خانه ها و خیابانها می‌بینند دستگیر نموده و در اردوگاههای تحت کنترل، زندانی می‌کنند..... در خیابانها توپها، مسلسلها و گشتهای تقویت شده بکار گرفته شده اند. ترس و وحشت همه شهر را فراگرفته است، مردم مورد آزار و اذیت قرار داده می‌شوند و تلاش جهت فرار با اعدام پاسخ داده می‌شود."<sup>۹</sup>

در فوریه ۱۹۱۸ زمانیکه آلمانیها Pskov را اشغال نمودند، ۱۴۰ نفر از گاردهای سرخ و اعضای حزب اعدام شدند.

در سال ۱۹۱۹ در بالکان زمانیکه ژنرال von der Goltz به نیروهای مداخله گر انگلیس و آمریکا جهت سرنگون نمودن دولت اتحاد جماهیر شوروی یاری رساند همان حادثه تکرار شد. در Ufa در سیبری کولاکها زندانیان را زنده در آتش سوزانند و در باکو انگلیسیها ۲۶ تن از رهبران بلهویک را بدون محکمه اعدام نمودند..... در مناطق اشغال شده شوروی بخصوص در جزیره Mudjug خارج از Archangelsk و در اردوگاه زندانیان Jukanga واقع در جزیره Kolhalvan کارخانه هایی که اصطلاحاً "کارخانه مرگ" نامیده می‌شد سازماندهی

شد. شانس زنده خارج شدن از زندان Mudjug کمتر از ۵۰ درصد محاسبه شده است.<sup>۱۰</sup> در حدود ۸۰۰ زندانی اعدام شدند و بیش از ۱۰۰۰ نفر در نتیجه محرومیتها و کمبودها جان باختند.<sup>۱۱</sup> اوضاع در شرق، آنجایی که سفیدها بودند وخیمتر بود. در آنجا آنها Pokoltjakovski را به شیوه کلچاکها اعدام نمودند. فقط در Jekaterinborg پس از ورود سفیدها به شهر بیش از ۲۵۰۰ نفر انسان اعدام شدند.<sup>۱۲</sup> البته این عجیب است که از آن زمان تنها صحبت‌هایی در مورد اعدام شدن تنها یک خانواده در Jekaterinborg شنیده شده است؟

زمانیکه بشویک سابق روزانه بعنوان جلد سفیدها در Krasnojarsk انتخاب شد، فرمان داد که سیستمی را بکار گیرند که بر اساس آن یک نفر از ده نفر روسی‌ای که داوطلبانه سرخهای خود را تسلیم نمینمودند اعدام کنند. "آن روس‌تاهایی که به نیروهای نظامی دولتی اسلحه میدهند باید به آتش کشیده بشوند و همه مردان روس‌تا باشد کشته شوند."<sup>۱۳</sup>

جلadan کلچاک، برای مثال، ژنرال قراق Krasilnikov با بریدن گوشها، بینی، دستها و بازوها برای خود شهرتی فراهم آورده بود.<sup>۱۴</sup>

نیروهای مت加وز ژاپنی در ۵ آوریل ۱۹۲۰ به مقر فرماندهی حکومت شوروی در تعدادی از شهرهای واقع در شرق دور پورش برداشتند. فرمانده سرخها سرگئی لازو و همکار او الکساندر لوتسکی و Vsevolod Sibirtsev در زیر شکنجه جان باختند و پیشانی آنها در لکوموتیو بخاری سوزانده شد.

زمانیکه دنیکین در سال ۱۹۱۹ شهر Juzovka را به اشغال خود درآورد، فرمان شماره یک خود را با این مضمون صادر نمود: "من دستگیر نمودن کارگران را ممنوع اعلام میکنم، اما فرمان میدهم که آنها تیرباران و حلق آویز شوند."<sup>۱۵</sup>

در سپتامبر ۱۹۱۹ تنها در اوپسکا ۳۰۰۰ نفر به جوخر آتش سپرده شدند، در نیکولايف در عرض یک شب، شب میان ۱۹ و ۲۰ نوامبر همان سال، ۶۶ نفر اعدام شدند.<sup>۱۶</sup> زمانیکه شورش سرخها در شهر Kertj سرکوب شد، ۱۵۰۰ نفر اعدام شدند.<sup>۱۷</sup>

در حقیقت استفاده بیش از حد سفیدها از خشونت یکی از عوامل تعیین کننده شکست آنها شد. ژنرال دنیکین زمانیکه علی ناموفقیت‌های خود را تجزیه و تحلیل نمینمود اینچنین نوشت: "نیروهای نظامی جنوب اعتبار خود را با کشتار یهودیان که روحیه سربازان را تخریب، قوه درک و ذهن آنها را مخدوش و نظم و ترتیب را بر هم زده بودند لکه دار نمودند."

ژنرال Wrangel نوشت: "[آتش [داوطلبان] سفید خود را بدلیل استفاده کردن از خشونت و خرابکاری بی اعتبار نمودند. در اینجا ما همه چیز را از دست داده ایم.]"

سفیدها هر چه را که کاشته بودند، برداشت نمودند. ما نیازی به شک و تردید نمودن در مورد اینکه انتقام سرخها، بیرحمانه، وسیع، مخالف موازین قانونی و گاهی خلاف مقصود اصلی خود عمل نمود بدل راه بدھیم. اعدام زندانیان، مسنله ای که هر دو طرف مرتکب آن شدند، امری بود که تنها باعث افزایش تنفس و ثبات عزم آنها در اینکه تا آخرین قطره خون بجنگند شد.

اما ترور سرخها یک بخش تبلیغاتی زیبایتر نیز داشت. در ژانویه ۱۹۱۸ رهبران در مسکو از Charkov شکایتی دریافت نمودند بودند که بر اساس آن صاحبان کارخانجات به تلافی اینکه قانون ۸ ساعت کار در روز به اجرا گذاشته شده بود، حقوق کارگران را بموضع پرداخت نکرده بودند.

Antonov-Ovseenko، که رئیس ستاد جبهه جنوب شرقی بود، فرمان داد که ۱۵ نفر را از میان بزرگترین صاحبان کارخانجات دستگیر نمایند، سپس آنها را در واگنی درجه دو زندانی کرده و به آنها ۲۴ ساعت مهلت داد که یک میلیون روبل پرداخت نمایند. در غیر اینصورت بصورتی دسته جمعی به معادن ذغال سنگ فرستاده میشند! صاحبان کارخانجات پرداخت نموده و آزاد شدند. لینین برای Antonov در مبارزه خود بر علیه "میلیونرها - خرابکار" آرزوی موفقیت نموده و شش ماه کار اجباری در معادن ذغال سنگ را بدلیل دیر کرد در پرداخت حقوق توصیه نموده بود.

لینین در دسامبر ۱۹۱۹ زمانیکه جنگ عملاً به پایان رسیده بود گفت: "ما با صراحة گفتیم: دیکتاتوری یک عبارت دشوار، سنگین و حتی کثیف است. اما ما گفتیم که دیکتاتوری میتواند [دهقانان] را از یوغ استثمار آزاد نموده، و گذشت زمان نشان داد که ما حق داشتیم."

"ترور و Tjekan (سازمان امنیت اتحاد جماهیر شوروی) مطلقاً یک ضرورت است"، او ضمیمه نمود. "و Tjekan از سازماندهی بسیار خوبی برخوردار است."

در حالیکه روسهای محلی اغلب سنتی نموده و بازیچه دست تعدادی از پاپهای خرد پا قرار گرفته بودند، Tjekan فعال و خوف آور بود. این یک انسنیتوی روسی بود که بخش بزرگی از آن از داوطلبان استخدام شده بشویک، که اغلب از بی اعتنایی خود به مرگ و خشونت بر علیه دشمن طبقاتی الهام میگرفتند تشکیل شده بود. Tjekan که در دسامبر ۱۹۱۷ تشکیل شد دارای این حق بود که درجه تنبهات را تعیین نموده و ضد انقلابیون، دلالان، خرابکاران و رشوه گیران را بکشد.<sup>۱۹</sup> آنها حتی در مورد بیرحمی خود در کتابی که "کتاب قرمز" (۱۹۱۹) خوانده میشد تبلیغات مینمودند، در آن نابود نمودن گروههای مختلف سفیدها و اعدامهای بدون دادگاه به جزئیات شرح داده میشد.... این کتاب بسرعت جمع آوری شد.

در *Illustrierte Geschichte des Burgerkrieges in russland* (تاریخچه مصور جنگ داخلی در روسیه - ترجمه شده در گوگل - مترجم) ۲۱ - ۱۹۱۷ (برلین ۱۹۲۹) مقاله ای از مورخ مورد علاقه لనین Michail Pokrovskij وجود دارد که بصورتی جامع "کتاب قرمز" را نقل قول مینماید. در جدولی مربوط به ترور سرخها میان ژانویه ۱۹۱۸ تا جولای ۱۹۱۹ ۱۳۸۹ نفر به دلیل جرائم مختلف تیرباران شده و در ضمن ۴۶ نفر توسط Tjekan محکوم و اعدام شدند، قسمت اعظم آنها بخاطر عملیات "ضد انقلابی" و "راهنمانه". در همان جدول نشان داده میشود که ۳۴ نفر در زندانها در ۹۴۶ در اردوگاههای کار اجباری زندانی بودند، ۳۴ نفر در زندانها و ۱۳۱۱ نفر به اسارت گرفته شده بودند.

آمار زندانیان با توجه به اینکه که در حال حاضر حدود یک میلیون نفر در زندانهای روسیه زندانیند، چنان خوف آور نیست. اما مفهوم "اردوگاه کار اجباری" از کجا به فهرست لغات روسی وارد شد؟ جلسه دولت در ۵ سپتامبر ۱۹۱۸، پس از حمله Fanja Kaplan به لనین، اینچنین تصمیم گرفت: "این ضروریست که از مردم اتحاد جماهیر شوروی در مقابل دشمنان طبقاتی، با ایزوله نمودن آنها در اردوگاههای کار اجباری حفاظت نمود، اینکه همه کسانی که با سازمانهای گاردهای سفید، توطنه و یا غیگریهای آنها ارتباط داشتند باید تیرباران میشدند، و اینکه نام کلیه اعدام شده گان و دلایل بکارگیری این اقدام باید در اختیار عموم قرار میگرفت."<sup>۲۰</sup>

عبارت اردوگاههای اجباری در سال ۱۸۹۶ توسط اسپانیاییها در کوبا اختراع، سپس توسط آمریکاییها انگلوساکسونی، و انگلیسیها طی جنگ Boer آنرا مطرح نمودند. آیا این بدین معناست که این لనین بود که برای اولین بار اردوگاههای کار اجباری را در خاک اروپا بوجود آورد؟ نه، حتی در روسیه انگلیسیها سردمدار بودند. نیروهای نظامی انگلیس در شبے جزیره kola (شبے جزیره ای واقع در شمال غربی روسیه - مترجم) مداخله نظامی نموده بودند. ساکنان جزیره متخاصم بودند و به همین دلیل زندانی شدند. حدود یک سوم از ساکنان در Murmansk در اردوگاهها و زندانهای نیروهای نظامی تجاوز گران زندانی شده بودند. زمانیکه پنج زندان در مورمانسک کفايت نمود، انگلیسیها اردوگاههای کار اجباری را در Petjenga، Kondo، Ved، Klipp Toros، در جزیره Murjana به نام Kondo سازماندهی نمودند.<sup>۲۱</sup>

شرایط آچنان وحشتاک بود که بسیاری ترجیح میدانند که بسرعت به جوخه آتش سپرده شوند. در "شبے جزیره مرگ" Jukanga، کمتر از ۳۰۰ نفر از ۱۳۰۰ نفر زندانی هودار اتحاد جماهیر شوروی زنده ماندند. به نظر نمیرسد که اینچنین جزئیات دلخراشی از اردوگاههای سرخها که در پایان جنگ داخلی برچیده شد وجود داشته باشد.

تنها پس از گذشت چند روز از انقلاب اکتبر لనین در یک سخنرانی برای شورای پتروگراد گفته بود: "ما را بخاطر اینکه از ترور استفاده میکنیم سرزنش میکنند، اما ما از تروری که انقلاب فرانسه از آن استفاده نمود، زمانیکه انسانهای بیگناه و غیر مسلح را بوسیله گیوتین گردن میزندند، استفاده نمیکنیم و امیدواریم که استفاده هم نکنیم."<sup>۲۲</sup>

لనین اینچنین پیش بینی میگرد که انقلاب اکتبر در آینده، انقلابی انسانی خواهد شد و آن خشونت بیرحمانه و کوری که بر روسیه حکومت مینمود از میان برداشته میشد.

به نظر نمیرسد که او همچنین بر این امر آگاه شده بود که جنگ داخلی تا حد یک چرخ گوشت دهشتناک تکامل یافته بود و بر همین اساس پیشنهاد داد که کلیه جبهه ها را به همان کونه که بودند مسدود نمایند. اگر حکومتها غربی از صادر نمودن اسلحه و نیروهای نظامی دست بر میداشتند، روسیه میتوانست کلیه بدھیهای خود را از دوران تزار بپردازد. در ۱۲ مارس ۱۹۲۰ این چنین پیشنهادی پیش نویس توافقنامه صلح بود. اما کولچاک با کلیه مذاکرات مخالف نمود و یک ماه بعد لهستان به اوکراین یورش برد.

"تُرور امریست که ما را ناگزیر به استفاده از آن ساخته اند"، لَنین گفت. "ما فراموش میکنیم که تروریسم توسط متفقین پُرقدرت بکار گرفته شد.....ما باید بفهمیم که امپریالیسم جهانی نقش بزرگی را در جهت نابود نمودن انقلاب ایفا نمود، و در این راه از هر گونه ابزاری سود جست."<sup>۱</sup>

همه نمیخواستند بفهممند. **Pjotr Kropotkin** پیر، یک آثارشیست پیشگام، به روش‌های عملی حکومت اتحاد جماهیر شوروی، مانند گروگان گیری، اعتراض نمود و در دسامبر ۱۹۲۰ به لَنین اینچنین نوشت:

"واقعاً کسی در میان ما وجود ندارد که بتواند به رفقاً یادآوری نموده و آنان را مقاعد سازد که چنین اقداماتی بازگشتیست به تاریکترین دوران قرون وسطایی و جنگ مذهبی و اینکه آنها انسانهای بی ارزشی هستند که سعی میکنند جامعه آینده را بر روی اصول کمونیستی بنا نمایند."<sup>۲</sup>

او پاسخی دریافت نکرد. لَنین به سخنان او بی اعتمایی کرد و از تُرور سرخها پشتیبانی نمود. **Kropotkin** در مورد اینکه گروگان گیری یک روش قرون وسطایی است حق داشت، اما با اینحال از این روش تا آغاز جنگ دوم جهانی بصورتی عمومی استفاده میشد.<sup>۳</sup>

لَنین به هر حال اینچنین تصویر مینمود که از لحاظ اخلاقی دست بالا را داشت، بدلیل اینکه **Kropotkin** در گذشته از شرکت روسیه در جنگ جهانی پشتیبانی نموده بود.

در موادی استثنایی لَنین دخالت میکرد، بعنوان مثال زمانیکه او دید **Tjekan** بصورتی اغراق آمیزی زیاده روی میکرد. یک مرد محکوم به مرگ تنها گناهش این بود که عکس لَنین را از بروشوری پاره کرده و سپس کثیف کرده بود. لَنین دستور داد که او را آزاد کنند، بدلیل اینکه کثیف نمودن عکس رهبران جرمی محسوب نمیشد. اما لَنین اضافه کرد که این یک امر روشن است، او یک ضد انقلاب بود که باید به هر حال تحت نظر قرار میگرفت.<sup>۴</sup>

همچنین از داخل حزب و حتی از جانب **Tjekan** گاهی اعتراضاتی شنیده میشد که مانند امروز - پس از باز اندیشی - آهنگی غیر طبیعی پیامبرگونه دارد.

در مارس ۱۹۲۱ از ترکستان گروهی از اعضای **Tjekan** به کمیته مرکزی در مسکو نامه ای نوشتند و از تعداد اعدام شده گان شکایت نموده بودند:

"آها همکاران را بخاطر جرائم مختلف اعدام میکنند، و هیچیک از کمونیستها که در این ارگان تنبیه کارگری کار میکنند نمیتوانند مطمئن باشند که فردا اعدام نشده و نامشان تحت عنوانی ثبت نشود [.....] یک کمونیست که به ارگان تنبیه کارگر انسان محسوب نشده و به یک وسیله اتوماتیکی تبدیل میشود.... او نمیتواند عقاید خود را بیان کرده و بگوید که چگونه میاندیشد، بدلیل اینکه او بخاطر هر چیزی تهدید به اعدام میشود."

**Tjekan** ها نتیجه گرفته و آنرا اینچنین شرح و بسط میدهند "تمایلات ناخوشایند، مانند تکبر، جاه طلبی، بیرحمی، خودخواهی خالص و غیرو و غیرو. و اینها تدریجاً یک [طبقه خاص] را بوجود میاورد."<sup>۵</sup>

خشونت حکومت اتحاد جماهیر شوروی را تضعیف نمود. این تنها نتیجه خشونتهای اعمال شده از جانب نیروهای نظامی سرخها و یا سفیدها نبود، بلکه محصول قرنی از اعمال خشونت بود.

لَنین گفت: بشویکها نمیتوانستند "از اعمال روش‌های دیکتاتوری سرباز زنند". آنها باید آگاهانه "از روسیه ببر تقلید نموده و از روش‌های ببر گونه در مبارزه با ببرها استفاده مینمودند".

پس از جنگ داخلی سازماندهی دوباره کشور برای دولت اتحاد جماهیر شوروی بسیار دشوار شده بود. ابتدا پس از تحمل عذابی شدید، در سال ۱۹۲۲ تصمیم گرفته شد که بال و پر **Tjekan** را بچیند، وظایف قضایی آنرا از آنها سلب نموده و آنرا به بخشی از (GPU) در وزارت کشور تبدیل نمایند. روش دیگری که جهت توان این بخشیدن به قدرت سیاسی **Tjekan** به آزمایش گذاشته شد این بود که آنرا مسئول تربیت کودکان بدون سرپرست روسی بنمایند. وظایف غیر نظامی میتوانست از تمایلات **Tjekan** از ساختن دولتی در دولت بکاهد.

۱- ایزوستیا ۳ سپتامبر ۱۹۱۸. ارقام اعدام شده گان تا ۶۰۰ نفر در ادبیات اتحاد جماهیر شوروی پیدار شد، برای مثال Michail Pokrovskij در *Illustrierte Geschichte des Burgerkrieges in russland* (برلین ۱۹۲۹)، ص ۱۵۶.

۲- ۳۳۰ نفر باشد.

LCC 35:336-۲

۳- S.P. Melgunov: *Krasnyj terror v rossii*.

۴- بالاترین ارقام را ریچارد پیپس اعلام میکند: دست کم ۱۰۰.۵۰۰ هزار نفر طی دوران تُرور سرخها و در مجموع ۷۰۰ هزار از یک میلیون از قرacaهای ناحیه دن.

۵- Fritjof Meyer: *Lenin und die Oktoberrevolution i Der Spiegel* 29/99

Michail Pokrovskij: Aa, p 179 -۱

Heikki Ylikangas: Vägen till Tammerfors (Stockholm 1995), p 490 -۷

Dimtri Volkogonov: Lenin. Polititjeeskij portret, part 1 (Mosko 1994), p 328. نقل شده از طرف -۸  
Iz istorii grazjdanskoy vojny v SSSR. Sbornik dokumentov i materilov, ban 1 (Mosko 1960), p -۹  
678-679.

Fiodor Volkov: Krach angliskoj politiki interventsii i diplomatitjeskoj izoljatsii Sovetskogo -۱۰  
gosudarstvo (Mosko 1954), p 48.

Istorija grazjdanskoy vojny v SSSR, band 3 (Mosko 1957), p 200 -۱۱

Grazjdanskaja vojna. I vijennaja interventsija v SSSR (Mosko 1983), p 265 -۱۲  
Arestant pjatoj kammetry, (Mosko 1990), p 471-472 -۱۳  
Aa, p 455 -۱۴

Volkov aa, p 127 -۱۵

Grazjdanskaja vonja.... P 183 -۱۶

Volkov: Aa, p 126-127 -۱۷

Tjeka مخفف Tjerezvytjajnyj komitet -۱۸  
کمته فوق العاده است. گفته میشود که از دل Tjeka NKVD, OGPU, GPU, MVD and KGB بیرون آمد.

Dimtri Volkov: Lenin. Polititjeeskij portret, part 1 (Mosko 1994), part 1, p 420 -۱۹  
Aa, part 1, p 411 -۲۰

TsGAOR, f. 16, d, 16, l. 131. Here quoted after F. Volkov: Aa, p 57 -۲۱  
pss t. 35, p 63 -۲۲

pss, t 39, p404. 4 (17) November 1917 -۲۳

Dimtri Volkov: Lenin. Polititjeeskij portret, part 1 (Mosko 1994), part 1, p 10 -۲۴

۲۵ -۲۵ . آلمانیها ۲۹۶۰۰ نفر فرانسوی را که طی جنگ جهانی دوم به اسارت گرفته بودند اعدام کردند. به اسارت گرفتن طی اشغال ابتدای در کمته ژنو در سال ۱۹۹۴ ممنوع اعلام شد.

Aa, part 1, p 422 -۲۶

Aa, part 1, p 425 -۲۷

pss, 43:211 -۲۸

## توهامت از دست رفته

"انسان باید نابینا باشد که آن جوش و خروشی را که در میان کارگران آلمان و اروپای غربی جریان دارد نبیند"، لینین در سال ۱۹۱۸ اگفت. رهبران سوسیالیست اروپا زمانیکه در جنگ جهانی به کمک کشورهای "خودشان" رفتند، یقیناً به وعده‌های خود خیانت نمودند. "اما توده‌ها"، لینین ضمانت نمود، "آماده‌اند بر علیه آرزوهای رهبران خود دعوت مارا بپذیرند".

پس از جنگ در اروپا رویدادی رخ داد که نه تنها لینین بلکه بسیاری از رهبران اروپای غربی را متلاعنه نمود که وقوع یک انقلاب عمومی قریب الوقوع بود. پادشاهان در اطرافیش و آلمان سرنگون شده بودند. سورشی در نیروی دریایی آلمان و قیام اسپارتاكوس بدنبال آن. بر پایی جمهوری سورایی در مونیخ و مجارستان. بدست گرفتن قدرت سرخها در هلسینکی. سورشها با خاطر گرسنگی و مبارزه برای حق رای عمومی در سوئد و غیره و غیره. در اکتبر ۱۹۱۸ لینین در حقیقت تصویر میکرد که وقوع انقلاب جهانی مسئله "چند روز" آینده بود.<sup>۱</sup> اما شورش سرخ مجاریها در نطفه خفه شد و امیدهای لینین نقش بر آب گشت. با اینحال، حتی پس از آن شکستها اعتصاب کارگران شهرداری در برلین، اعتصاب کارگران پارچه باف در Lille و ظاهراتی با شرکت ۵۰۰۰ نفر در رم بر علیه فاشیسم لینین را وادار به فریاد زدن نمود: اروپا مشتعل تر از آن است که ما تصویر میکردیم.<sup>۲</sup>

اظهارات او طی این دوران میان یک امید ساده و انعکاسی هوشیارانه در نوسان بود. او یک لحظه "اجتناب ناپذیر بودن و قوع انقلاب در همه کشورها را ضمانت مینمود".<sup>۳</sup> لحظه‌ای بعد به همه هشدار میداد برای اینکه "...تلاش نموده و با دقت تمام محاسبه نمایند که آیا فرستهای آینده قلابی خواهند بود و یا یک وسوس ناامید کننده".<sup>۴</sup>

بسیاری از امیدهای ساده لوحانه او در مورد انقلاب شگفت زده بودند. زمانیکه Angelika Balabanova آنارشیست آمریکایی Emma Goldman را به او معرفی نمود، یکی از اولین سوالات او این بود: "چه زمانی میشه انتظار انقلاب در آمریکا را داشت؟"

Goldman از اینکه "مردی با دانش او اطلاعات بسیار کمی از شرایط آمریکا داشت..." شگفت زده شده بود. کمینترن یکی از دلایل کمبود واقع بینی لینین بود. اغلب آنها جوانه‌های نابالغی از احزاب سوسیال دمکراتی را نمایندگی مینمودند که مواضعشان میان چپ و راست در نوسان بود. در سال ۱۹۱۹ لینین برای هنایتها شرکت کننده در کمینترن توضیح داد: "این غیر ممکن است که از قبل زمان خاصی را برای وقوع انقلاب اعلام نماییم. ما در اینجا، روسیه، میتوانیم تحمل کنیم، نه فقط پنج سال بلکه بیشتر".

بتدیرج، بخصوص پس از سقوط جمهوری سورایی مجارستان، بنظر می‌آمد که لینین متوجه شده بود که کمینترن از جماعتی بی مغز تشکیل شده بود. او در جولای ۱۹۲۱ توسط نامه‌ای به رئیس کمینترن Grigori Zinovjev نوشت: "من مطلقاً میخواهم که کزارش کنفرانس بعدی را Otto V. kuusinen و فقط او ارائه بده. به دلیل اینکه او میداند، و او فکر میکند".

سپس لینین به زبان آلمانی ضمیمه نمود: "Was sehr selten ist unter den Revolutionären" (امری که در میان انقلابیون بسیار غیر عادی است).

سالهای در قدرت شامل زنجیره‌ای طولانی از توهامت از دست رفته در خصوص انقلاب، در غرب شد. عنوان دولت، سورای روسیه با خاطر دریافت مورد نیاز کشور، بخصوص ماشین آلات صنعتی، و وارد نمودن سرمایه به داخل کشور ناگزیر به اتخاذ سیاست جدیدی شد.

پایان تحریم روسیه بوسیله سوئد در سال ۱۹۲۰ یک چنین موقتفی بود. Hjalmar Branting فعالانه از صرافی به نام Olof Aschberg زمانیکه او بانک تجاری روسیه Ryska Handelsbanken را تأسیس نمود، از جمله با سرمایه روسی - سوئدی پشتیبانی کرد.

پیمان بازرگانی با انگلستان، همانند پیمان Rapallo با آلمان در سال ۱۹۲۲ موقفیتهای دیگری بودند.

بخشی از توهامت به یک چندگانگی و تردید در مورد تجزیه و تحلیلهای خوده بشویکها بازگشت. پیش از لینین همه مارکسیست‌ها بر سر این امر توافق داشتند که انقلاب ابتدا در غرب آغاز می‌شد، به دلیل اینکه در آنجا جنبش کارگری و نیروهای مولده به بهترین شکل خود رشد نموده بودند. مارکس اعلام نموده بود که انقلابی در اروپا بدون انگلستان همانند " توفان در فجان" خواهد بود.

لین اصلاحات مهمی در این تجزیه و تحلیل نموده بود. اولاً او در عمل نشان داده بود که، یکی از عقب مانده ترین کشورهای اروپایی، میتواند اولین کشوری باشد که اولین انقلاب سوسیالیستی را انجام بدهد. دوماً او در کتاب خود "امپریالیسم به مثابه بالاترین مرحله سرمایه داری" نشاد داده بود که سرمایه داری جهانی ماهیت خود را نسبت به دوران مارکس تغییر داده بود. سرمایه داری مونوپولی و امپریالیستی شده بود. تمام بازارهای جهان همانند زنجیری به یکدیگر متصل شده بودند. وقوع انقلاب را نباید در آنجایی که سرمایه داری بیشترین رشد خود را نموده بود انتظار داشت، بلکه در آنجایی باید منتظر آن بود که امپریالیسم ضعیفترین پیوند خود را داشت. به زبانی روشنتر، میتوانیم بگوییم که روسیه بر اساس تجزیه و تحلیلهای لین موفق نشده بود که انقلاب کند اگر چه عقب افتاده بود، بلکه این انقلاب به دلیل همان عقب افتادگی رخ داد. از جانبی دیگر عقب ماندگی چیزی نبود که با سحر و جادوی انقلاب ناپدید بشود. این مسئله ایست که باید پس از بدست گرفتن قدرت بر آن غلبه نمود.

در دوران لین روسیه ضعیفترین حلقه زنجیر امپریالیسم بود، اما او پیش بینی نمود، امری که گذشت زمان واقعیت آنرا به اثبات رساند، که مرکز توفان میخواست هر چه بیشتر بسوی شرق نقل مکان نماید. در ۳ دسامبر ۱۹۱۷ لین و وزیر ملیتها، استالین، بیانیه ای برای تمام مسلمانان جنگجو در روسیه و مشرق زمین صادر نمودند. در این بیانیه اینچنین آمده بود: کارگران و سربازان در غرب در حال حاضر زیر پرچم سوسیالیسم گردیده آمده اند و به مواضع امپریالیستها یورش میبرند.

یکی از اقدامات حکومت اتحاد جماهیر شوروی این بود که کلیه معاهدات محرمانه را که در دوران تزار دزدیده شده بود در اختیار عموم قرار دهد. نشان داده شد که بیスマارک در خفا به روسیه وعده ای داده بود که Konstantinopel را اشغال نماید.

"ما اعلام میکنیم"، بیانیه ادامه میدهد، "اکنون معاهده تزار خلع شده در مورد اشغال Konstantinopel بی اعتبار و نابود شده است. شورای کمیسراهای مردمی مخالف اشغال مناطق قلمرو بیگانه است. Konstantinopel باید در اختیار مسلمانان باقی بماند."

در عرض همه جبهه جنوبی به این پیامها از جانب مسکو خوش آمد گفته شد. پادشاه افغانستان، عمان الله خان، بالآخر موفق شده بود که خود را از قیومت انگلیسیها که کشور او تحت آن قرار گرفته بود رها ساخته و این حق را با اعمال جبر بدست آورده بود که سیاست خارجی مستقل خود به اجرا بگذارد. اولین اقدام آنها این شد که روابط سیاسی با روسیه برقرار نمایند.

کالینین در پیام خوش آمدی به پادشاه گفت: "انشا الله که کوششهای مردم افغانستان در دنباله روی از مثال روسیه بهترین ضمانتی باشد برای استحکام و استقلال دولت افغانستان. برقراری دائمی روابط سیاسی میان این دو ملت بزرگ راهگشای امکانات وسیعیست برای کمکهای دو جانبه بر علیه کوششهای خارتگرانه بیگانگان که به دارایی و آزادی دیگران تجاوز مینمایند".

زمانیکه لین در ۱۴ اکتبر ۱۹۱۹ سفیر جدید افغانستان، محمود ولی خان، را به حضور پذیرفت این را اعلام نمود:

"من دست دوستی بسوی شما دارم میکنم، و امیدوارم که شما به سراسر مشرق زمین یاری رسانید که خود را از ظلم و ستم امپریالیسم رها سازند".

افغانستان و اتحاد جماهیر شوروی منافعی مشترک داشتند و میخواستند که انگلستان را از آسیای مرکزی اخراج نمایند. این امر در مورد ایران نیز اعتبار داشت. انگلستان و روسیه در سال ۱۹۰۷ معاهده نگینی را در مورد تفسیم ایران، بر اساس منافع منطقه ای به امضاء رسانده بودند. این معاهده در ژانویه ۱۹۱۸ بی اعتبار اعلام شد، این را کمیسر امور سیاستهای خارجی، ترنسکی، به دولت ایران اعلام نمود.

بعد ها ارتش سرخ نیروهای نظامی سفید ژنرال دنیکین را تا انتهای شمال ایران تعقیب کرد، آنها در آنجا پناه گرفتند و "جمهوری شوروی Ghilan" را تأسیس نمودند. در پایان تلاش جهت صدور انقلاب بوسیله لین و Tjitjerin تسویه حساب شد.

رضا شاه که در آنزمان قدرت را در ایران بدست گرفته بود بر سر معاهده ای با روسیه به توافق رسید. کلیه معاهده های قبلی با تزار بی اعتبار اعلام شدند، اما حق مداخله، در صورتیکه کشور ثالثی به ایران حمله کند و از آنجا مناطق کشور اتحاد جماهیر شوروی را مورد تهدید قرار دهد را برای خود محفوظ نگاه داشت. به عبارت دیگر اگر ارتش انگلیس دوباره به ایران حمله میکرد، نیروهای نظامی شوروی نیز همین کار را میکردند.

در ترکیه کمال آتاتورک به قدرت رسیده بود. او یک انقلابی اصلاح طلب بود که چادر، حرم و حجاب و حتی کلیه فعالیتهای کمونیستی را ممنوع کرده بود.

این اقدام آخری مانع از آن نشد که کمال به لنین پیشنهاد اتحادی "بر علیه امپریالیستهای بیگانه، که هر دو کشور را تهدید مینمایند" را نکند. روسیه با پیشنهاد کمک نظامی و روابط سیاسی به این پیشنهاد پاسخ داد. راهنمایی لنین به اولین فرستاده شوروی به ترکیه نشان دهنده دیدگاه جدید و برادرانه مسکو نسبت به کشورهای جهان سوم بود:

"به دولت ترکیه و مردم احترام بگذارید. مغور نباشید! در امور داخلی ترکیه دخالت نکنید! انگلیس یونانیها را بر علیه آنها تحریک نموده است. شما ماموریت بسیار مشکلی را پیش روی خود دارید. اگر چه ما فقیر هستیم ولی میتوانیم به ترکیه کمکهای مادی بکنیم. و ما باید بکنیم. مردم ترکیه باید اینچنین احساس کنند که تنها نیستند. [...] زبان آنها را یاد بگیرید، با مردم ساده و چهره های شناخته شده تماس بگیرید، خود را مانند سفیر مستبد تزار در پشت موانع و دیوار قلعه ها در محاصره قرار ندهید! آیا بچه های خودتان را به همراه میبیرید؟ زنده باد. کوکان شما زبان ترکی را خواهند آموخت، و شما نیز باید این زبان را مطالعه کنید. این بسیار مهم است."

در سپتامبر ۱۹۲۰ شورای روسیه در جریان کنفرانسی بخارتر مردم مشرق زمین در باکو گرد هم آمدند. زینویف، کارل رادک و بلاکون مذاکرات را رهبری مینمودند. بسیاری از آن تقریباً ۲۰۰۰ تن شرکت کننده از ۳۷ ملت مسلمان بودند.

زنیویف در نطقی پرشور برادران خود را "به جنگی مقدس، بخصوص بر علیه امپریالیسم انگلیس" ترغیب نمود.

گزارش میشود که شرکت کنندگان خنجرهای جواهر نشان خود را از غلافهای کج و معوج، شمسیرهای دمشقی خود را از جلد ها، اسلحه ها را از جلد های تپانچه خود بیرون کشیده، آنها را بالای سر خود چرخانده و فریاد کشیدند: "جهاد، جهاد!"

بودند بسیاری از شرکت کنندگان در کنگره که نقش مهمی را در سرنوشت کشور متبع خودشان ایفا نمودند، احتمالاً به استثنای شرکت کنندگان چینی و کره ای که با نفرات اندکی در کنگره شرکت نموده بودند. حزب کمونیست چین، در حال حاضر بزرگترین حزب جهان، هنوز تشکیل نشده بود.

بهر حال کنگره نشانه ای بود از تغییر جهت در انتظارات انقلابیون. کنگره حزب در سال ۱۹۱۹ پیشنهاد داد که انقلاب جهانی بدون مشارکت شرق غیر قابل تصور بود. و در یکی از آخرین مقالات خود لنین بر اهمیت این نکته تاکید نمود، هند و چین همراه با کشورهای هم مرز و مشابه در آسیا که نیمی از جمعیت جهان را تشکیل میدادند، در جریان کشانده شدن به انقلاب جهانی بودند.<sup>۱</sup>

pss, 50:185 -۱

pss, 40:211 -۲

pss, p14, p378-379 -۳

Lcc, 33:349 -۴

## در کرملین

بعنوان یک اقدام پیشگیرانه لنین در مارس ۱۹۱۸ تصمیم گرفته بود که پایتخت را پس از ۲۰۶ سال به مسکو که از لحاظ جغرافیایی کمتر در معرض خطر بود باز گرداند. کرملین دوباره مقر اصلی دولت شد.

کرملین از جهات مختلف محلی ملاں انگیز بود، در آنجا نقش صدها سال ظلم و ستم، اعدامها و قتلها بر روی دیوارها بسته شده بود. اما با توجه به شرایط، دولت اتحاد جماهیر شوروی توان این را نداشت که خرافاتی باشد. نوای پیانوی که هر روز ساعت ده در برج Spasskij ترانه خداوند تزار را حفظ کند را مینواخت تغییر داده شد برای اینکه سرود بین الملل را بنوازد.

در اینزمان لنین هنوز نمیتوانست بر روی این مسئله که در همه جا شناخته شود حساب کند. او مانند دیگران برای ورود به کرملین کارت عبور داشت و میتوانست در Kuznetskij قدمی بزند اغلب بدون اینکه مردم برای او توقف کنند. اگر زمانی کارت عبور خود را فراموش میکرد رفقاً تایید مینمودند که او واقعاً لنین بود. او به نگهبان دم در فرمان میداد: از میان اعضاً دولت تنها آنکسانی را که میشناسی به داخل راه بده! در غیر اینصورت از آنها کارت شناسایی بخواه! بقیه باید اسم خودشونو و مقصود از ملاقات را روی کاغذ "با دو حرف" بنویسند. سپس نگهبان باید این نامه را برای لنین مباید و فقط با اجازه او بود که کسی میتوانست به داخل برود.

اتفاق کار لنین در کرملین قبل از هر چیز اتفاقی برای کار بود. ساده بود و مبلغهای زیبایی هم نداشت. تعداد کمی هدایا از جانب هیئت‌های مهمان نیز در آن جای داده شده بود. تنها چیزی که بشدت به چشم می‌آمد مجسمه می‌مومی از برنز بود که متفکرانه کاسه سر خالی می‌مون دیگر را مطالعه می‌کرد. اعضاً اتحادیه کارگری انگلستان آنرا بعنوان یکی از آموزش‌های داروین به او اهدا نموده بودند. "تو رو من کشتم؟" به نظر می‌آمد که می‌مون اینچیزین فکر می‌کرد.

او کرکره ها را پایین نمی‌کشید و در ضمن اتفاق پرده ای هم نداشت. او هوا و نور می‌خواست. درجه هوا باید زیر ۱۷,۵ درجه نگه داشته می‌شد. اگر درجه حرارت یک درجه بالا میرفت، او تحمل نمی‌کرد. بر روی میز کارش سه تلفن فرسوده و تعدادی از کلاسورهای تر و تنبیه منشی او Fotieva قرار داشت. کلاسورها به "فوری"، "غیر فوری"، "مهم"، "نه چندان مهم"، "خوانده شده"، "خوانده شده" تقسیم شده بود. هر پرونده ای بوسیله یک یاد داشت بر روی آنها که نشان میداد حاوی چه چیزهایی بودند نشانه گذاری شده بود.

لنین از میان این کلاسورها کاغذهایی را که به آنها احتیاج داشت با جستجویی فراوان بیرون می‌اورد، و زمانیکه دفتر را ترک می‌کرد کاغذها را بهمراه یک قیچی بزرگ بر روی آنها در وسط میز قرار میداد. این بین معنا بود: "لطفاً دست نزنید!" یا اینکه او بسته کاغذ را با خود به خانه میرد.

صندلی میز کار او یک صندلی چوبی با نشیمنگاه حصیری بود. بر روی میز کارش لامپی با شیشه ای کرم رنگ قرار داشت. زمانیکه او در اتاق تنها بود لامپ سقف را روشن نمی‌کرد، و هرگز اتفاق را بدون اینکه چراغ را خاموش کند ترک نمینمود. هر روز یک ورق از تقویم دیواری را پاره می‌کرد. همه کشوهای میز بجز کشوی سمت چپ بالایی همیشه قفل بودند، در آنجا لنین عادت داشت که دستور العملهای خود را قرار بدهد. در عرض روز آنها بارها توسط کارمندان او خالی می‌شدند. او آنها را تا زمانی که در اتاق بود به داخل راه نمیداد.

در کنار دری که در سالن قرار داشت میز کوچکی با نقشه ها و کتابهای نقشه و بر روی بخاری دیواری نقشه ای قرار داشت که حدود مرزهای ترکیه را نشان میداد. در کتابخانه لنین در کرملین تقریباً ۲۰۰۰ کتاب وجود داشت. با همان دقیقی که او کتابها را باز می‌گرداند، مراقب بود که کسی کتابهایش را از قفسه ها برندارد. "مثالهای لنین" بر روی مهمترین آنها نوشته شده بود. او هرگز امتیاز خاصی را از کتابخانه دولتی درخواست نمینمود، بجز یکی: او گاهی اجازه مخصوصی را جهت و دیجه گرفتن ادبیات مرجع تهیه می‌کرد.

کتابدار مخصوص لنین خانم Manutjarjants بیاد می‌اورد که او برای مثال کتابهایی در مورد هندوستان را درخواست می‌کرد، اما هرگز سوالی در مورد رمانها سوالی مطرح نمینمود. "من وقت ندارم"، این جواب او بود به اغلب پیشنهادها. به نظر می‌آمد که زندگی لنین از جنگ و سیاست تشکیل شده بود.

در سال ۱۹۲۰ لینین از منشی خود خواهش کرد که به نمایندگی از جانب او تعدادی لغتنامه را جهت بهبود بخشیدن به زبان فرانسوی، آلمانی، انگلیسی و ایتالیایی خودش وارد نماید. شباهی که نمیتوانست بخوابد او آنها را میخواند برای اینکه آرامش بگیرد. پس از آن مدت درازی میخوابید.

لینین با بی میلی مدل نقاشان و یا عکاسان میشد. اما او چند باری استثنای قائل شد. برای مثال برای **Nathan Altman** و برای **Clare Consouelo Sheridan** هر از گاهی عکasan عکسی فوری از لینین میگرفتند. یکی از آنها در زمستان سرد و گرسنه ۱۹۲۰-۱۹۲۱ گرفته شده بود و نشان میداد زمانی را که لینین هیزم به کرمیلین حمل میکرد. در مسکو و دیگر شهرها شنبه های کمونیستی (kommunistiska subbotniki) که در آن همه بدون دریافت دستمزد در کارهای مفید بدنی که برای جامعه سودمند بود شرکت میکردند، سازماندهی میشد. لینین بروشوری را نوشت و در آن با اشتیاق تمام subbotniki را مورد تجلیل قرار داد. او در آن بذر اشکال جدید تولید و واقعی سوسیالیستی را میدید.

سادگی لینین - برای اینکه نگوییم عادات - موہبত بزرگی برای او بعنوان سیاستمدار بود. او سلیقه ای ساده داشت، امری که پلخانف او را بخاطر آن به باد طغه میگرفت. آن لحظاتی که لینین ادبیات داستانی میخواند، ترجیحاً کتابهای لنو تولستوی و چک لندن را انتخاب میکرد. به نظر میامد که او پوشکین را تا حد نابودی خوانده بود، بدون اینکه بندهای آنرا به خاطر بسپارد و یا از او دائمًا نقل قول بیاورد. او در شرایطی استثنایی در مورد اشعار مدرن، برای مثال **Majakovskij**، سوال میکرد و هنرمند ان مسکویی معمولاً با حسرت آه میکشند و میگویند که لینین آخرین رهبر اتحاد جماهیر شوروی بود که از هنر چیزی نمیفهمد.

او شخصیت بسیار ساده ای نیز داشت. در آوریل ۱۹۲۰ زمانیکه او پنجاه ساله میشد کنفرانس حزب در جریان بود. رفقاً تصمیم گرفته بودند که جشن کوچکی را برای او ترتیب بدهند. اما کامنف هنوز سخنرانی خود را آغاز نکرده بود که لینین دسته ای از کاغذ را تکان داد و غر غر کنان گفت: "Djela" (احکام) و از سالن بیرون رفت.

ابتدا زمانیکه کامنف و رادک حرفاها خود را زده بودند او دوباره به محل جلسه بازگشت. با قدمهای کوتاه و سریع به پشت کرسی خطابه رفت و در مورد تصمیمات کمیته مرکزی صحبت کرد. تو گویی که ابداً اتفاقی نیفتاده بود.

او صحبت کرد و آنها برای او دست زدند، اما ابراز و احساسات چندان شدید نبود. رهبران اتحاد جماهیر شوروی هنوز به آن رسم عجیب و غریب که برای سخنرانیهای خودشان کف بزنند عادت نکرده بودند. و در دوران لینین از جشنها مجل و زرق و پرچ دار، امری که بعداً میخواست در کرمیلین به امری عادی تبدیل شود خبری نبود. تعداد اندکی لینین را زمانیکه واقعاً افسره بود ملاقات کرده بودند، بیشتر از خنده های مبتلا کننده او صحبت میشد. **Lunatjarskij** مینویسد: طی جلسات "لینین دوست داشت که بخندد. او بیش از هر کس دیگری لبخندی به لب داشت"<sup>۱</sup>

لینین با کمال میخندید، اما همزمان یکبار برای گورکی اعتراف نموده بود که فاقد استعداد شوخ طبیعت است. و مطالب بسیاری را میتوان در مورد نوشه و نامه های خصوصی او گفت، اما حس شوخ طبیعی دقیقاً اولین خاصیتی نیست که بتوان به او ربط داد.

در سال ۱۹۱۹ زمانیکه روزنامه نگار آمریکایی **Arthur Ransome** لینین را در کرمیلین ملاقات کرد بیش از هر کسی دیگری از اینکه لینین مرد خوشبختی به نظر میامد شگفت زده شد. او هر چه فکر کرد نتوانست سیاستمدار دیگری را که تا به این اندازه دارای خلق و خوبی بشاشی باشد پیدا کند.

"این مرد کوتاه قد تاس، که صندلی خود را پایین و بالا میبرد، و به این و به آن لبخند میزند، در هر لحظه ای آمده است به آنکسانی که سخنان او را قطع و از او خواهش میکند، بصورتی جدی پند و اندرز بدده، آنچنان اندرزهای معقولی که برای هواداران او راهی به جز قبول آنها باقی نمیگذارد. چین و چروکهای او ناشی از خنده است و نه ناشی از نگرانی."

[....] او اولین رهبری بزرگی شد که بصورتی کامل به شخص خودش اهمیت نمیداد. او فاقد جاه طلبیهای شخصی است..... با فلسفه خود او نمیتواند برای یک لحظه باور کند که اشتباه یک انسان میتواند همه چیز را نابود سازد. او به هر حال برای خودش، مظهری برای، و نه عامل آن، حوادثیست که برای همیشه با نام او اجین خواهد شد."

لینین از **Ransome** خواهش کرد که به آقایان در غرب سلام رسانده و به آنها بگوید که اگر آنها دیواری شبیه دیوار چین را بدور روسیه کشیده و یا اینکه روسیه را طی بیست سال در زیر آبهای اقیانوس نگهدازند، با یک

شلینگ و یا ساعات کار در هفته نخواهد توانست بر روی مطالبات نماینده‌های اتحادیه کارگران انگلستان تاثیر بگذارد."<sup>۲</sup>

زنگی لنین در کرملین بشدت تقسیم شده بود و در آن جایی برای مطالعه و استراحت وجود نداشت. اتومبیل Rolls Royce Silver Ghost Alpine Eagle که زمان درازی تنها رولز رویسیه بود و در اختیار لنین قرار داشت، قبل از هر چیز چهت بازدیدهای دولتی استفاده میشد، اما میتوانست برای رانندگی در فصل زمستان در گورکی مجهز به چوب اسکی بشود.

اعضای دولت هر روز بجز یکشنبه‌ها بین ساعتهاش هشت و نیم صبح تا یک یا دو بعد از ظهر گرد هم میامندند. بخش مهمی از کار این بود که با نماینده‌گان کشاورزان که هرگز تمامی نداشتند صحبت کنند. Chodok، یک نماینده کشاورز که پیش تزار میرفت، یک رسم قدیمی در میان Muzjik - ها بود. زمانیکه یک روستا و یا گروهی از کشاورزان خود را ستم دیده احساس مینمودند، یک Chodok جهت طرح مسئله برای عالیرتبین کارمند تزار، که میتوانستند پیدا کنند، فرستاده میشد.

یک Chodok واقعی باید البته ریشی دراز و مویی بلندی میداشت، کت بزرگی از پوست گوسفند به تن، و کفشهای از لیف درخت و چکمه‌های از نمد را بپا میکرد. او میتوانست مسافت‌هایی طولانی را در میان برف و گل و لای راهپیمایی کند. زمانیکه Kalinin و Sverdlov فرست نمیکردند. گاهی لنین از آنها پذیرایی میکرد. و او طبق معمول خشنود از ماموریتش بود و بدینوسیله داشت بزرگی را از مصاحبت با آنها کسب مینمود. در ۲۱ اکتبر ۱۹۲۱ لنین به کمپس مردم غذایی نوشت که دهقانان اهل Stavropol از اینکه تعاوینیها گریس، چوب کبریت و Sill (نوعی از ماهی که در نمک و سرکه و غیره میخواباند - مترجم) در اختیار داشتند ولی نمیخواستند که به کشاورزان بفروشند، شکایت میکردند.

اگر لنین نمیتوانست مسئله تعاوینیها در Stavropol را حل کند، در غیر اینصورت چه کسی میتوانست؟ برای لنین دشوار بود که از مداخله در جزئیاتی که به ایده در مورد یک حاکم عالم و قادر مطلق قانونگذار دامن میزد پرهیز نماید. بجز آن هزاران فرامین ساده‌ای که توسط نامه و تلگراف تقسیم شد، که نمیخواهیم در مورد آنها صحبت کنیم، طی یکسال او توانست ۳۰۰۰ فرمان را امضاء کند.

تحمل موج مهمانی که گاهی تنها برای دیدن لنین کبیر میامندند بسیار دشوار بود. اگر او از آنها در اتاق ملاقات استقبال میکرد، میتوانست گاهی به بهانه مکالمه تلفنی و ماموریت‌های فوری به نزدیکترین اتاق کار پناه ببرد. زمانیکه کارمندی بر خلاف دستور العمل‌های خود عمل مینمود، لنین تنبیه موردنمود علاقه خود را مقرر میکرد: دو یا سه روز حبس، که میتوانست، باخاطر اینکه به روزهای کاری صدمه‌ای وارد نیاردد، شامل روزهای تعطیل بشود.

"معمولًا" منشی او Fotieva میگوید، "لنین خواندن پرونده‌ها را از پایان شروع میکرد، به عبارت دیگر آنجایی که پیشنهادهای عملی داده شده بود، و از خواندن [البیات]، نامی که او برای آن انتخاب کرده بود، صرفنظر مینمود". از همان دوران کوکی آموخته بود که با قلمی در دست بخواند. و معلمان مدارس دولتی در سراسر اتحاد جماهیر شوروی سابق شیفته این بودند که به تفضیل توضیح بدهند که لنین چگونه یک انشاء مینوشت.

ابتدا او کاغذی را از درازا تا میکرد و سپس پیش نویسی را در نیمه سمت چپ آن مینوشت. در سمت راست ضمیمه‌ای را وارد میکرد، تفسیرها و تصحیحات، و در پایان او همان نسخه نهایی را در بر روی ورق جدیدی مینوشت.

اعصاب لنین ضعیف شده بود. در سال ۱۹۲۱ زمانیکه کرملین را تعمیر میکردند او عایقی جهت کم کردن صدا و اینکه زمین نباید قرج و قورچ کند را درخواست نمود. و صدای زنگ تلفنهای او را با لامپهای کوچک برقی، زمانیکه مکالمات را به داخل وصل میکردند روشن میشدند، تعویض نمودند. اما کار او یک کار معمولی، که او میتوانست آن را مانند یک پالت‌شو بها به چوب لباسی آویزان کند نبود. نامه هایی وجود داشتند که اضافه نمودن آنها به اسناد آسان نبود: او چگونه باید پاسخ میداد زمانیکه I.A. Semjonov، یک عضو محترم و قدیمی حزب از ناحیه دن، تهدید مینمود که خودکشی میکند اگر لنین طی سه روز دزدیها و سهل انگاریهای اداری در فرمانداری Semjonov را متوقف نمینمود؟

"برسعت نویسنده نامه را شناسایی کن! لنین به منشی خود دستور العمل میداد. "ازش پذیرایی کن، آرومش کن، بگو که من مریض هستم اما اقدامات لازم رو در این زمینه اتخاذ میکنم!"

به این ترتیب او فی المجلس تصمیم گرفت که یک کمیسیون کنترل متشکل از اعضای VTsik (بالاترین منادی اتحاد جماهیر شوروی) و ۱۰ (یا ۲۰) نفر دانشجو از دانشگاه Sverdlov را به آنجا اعزام دارد.

"آنها باید نویسنده نامه را همراه خود ببرند و در محل آنکسانی را که دزدی کرده بودند تیرباران نمایند." در نامه ای دیگر از همان زمان لنین به دادستان، دیمیتری کورسکی، دستور داد که کسی را که رشوه دریافت کرده بود به ده سال زندان به اضافه ده سال کار اجباری محکوم نماید.

اتاق کار لنین در کرملین دقیقا در همانجا یکی بود باقی مانده است. کلیه رئوسای حزبی و دولتی روسیه پس از لنین، حداقل یک بار از اتاق بازدید نموده اند. به عبارت دیگر همه بجز یکی و او میخاییل گورباچف است. اگر چه او قریب شش سال رئیس حزب بود هرگز از آستانه درگاه لنین عبور نکرد. یک کپی دقیق از اتاق کار لنین برای مدتی دراز جهت بازدید عموم در موزه لنین در میدان سرخ وجود داشت، اما بدستور پرزیدنت یلتین بسته شد. بسیاری از وسایل موزه بصورتی وحشیانه به سلطن آشغال انداخته شدند. آنکسی که اکنون میخواهد میز کار لنین را زیارت کند باید به موزه لنین در خارج از گورکی برود.

Anatolij Lunatjarskij in ``Vospominanija o Lenin'', band 3 (Mosko 1985), p 219.<sup>۱</sup>  
Arthur Ransome: ``Russia in 1919''. Digital version i The Gutenberg Project.<sup>۲</sup>

## آشپز زن دولتی

لینین در بیانیه معروف خود گفته بود: "یک آشپز زن قابلیت این را دارد که دولت را رهبری کند". به این شرط که او با چهار عمل اصلی آشنا و در ضمن صادق و امین باشد، آن‌زمان قادر است که وظائف سابق سرمایه داری را بر عهده بگیرد..

یک آشپز زن دولتی باید ساخته میشد، اما دست کم آن دستور العملهای عملی که معلمان ما بجای گذاشته اند بی محظوا بودند.

اظهارات پراکنده ای وجود داشت در مورد اینکه برای مثال دولت طی دوران سوسیالیسم مرده و پولها ناپدید میشوند. آگوست ببل در کتاب خود در مورد زنان و سوسیالیسم ترسیم نموده است که "یک آشپزخانه کمونیستی" چگونه بنظر خواهد آمد و کاتوتسکی در نوشته‌ای پیشنهاد داده بود که کمپانیهای سرمایه داری پس از انقلاب از طریق مالیاتهای گزارف باید به ورشکستی کشانده شوند.

اینها مسائلی نبودند که بر اساس آنها بتوان به فرضیات مختلف پاسخ گفت. با کتاب خود دولت و انقلاب لینین میخواست دست کم رگه‌هایی از نور را بر روی قلمروهای ناشناخته‌ای بیفکند که اکنون روسیه بر روی آنها گام برمیداشت.

کتاب مصالحه ای بود با همه سوسیالیستهای مردد که تصور مینمودند سوسیالیسم شکل منظمی از دولت سرمایه داریست.

"تا زمانیکه دولت وجود دارد، آزادی وجود ندارد. آنجایی که آزادی وجود دارد، دولت وجود ندارد"، لینین سازش ناپدیرانه اعلام نمود.

اگر چه دولت تنها زمانی میتواند ناپدید شود که طبقات از میان رفته اند. آن‌زمان به گفته انگلس دولت "در موزه آثار باستانی، در کنار چرخ نخر ریسی و تیر برنسی" قرار خواهد گرفت.

تا آن‌زمان چه اتفاقی رخ خواهد داد؟ در اینجا بود که عکس العملهای لینین معنای عملی بخود گرفت. آن شورش‌های قریب الوقوع باید "همه ماشین حکومتی را بلرزاند، نابود نماید و از ریشه بسوزاند"، لینین نوشت. یقیناً مارکس در زمان خود استثنایی را برای انگلیسیها، که او تصور مینمود که حتی دستگاه حکومتی آنها میتوانست برای دوران سوسیالیسم هم کفایت نماید، قائل شده بود. در دهه های ۱۸۰۰ او بر این نظر بود که دولت انگلیس هنوز آنچنان غیر بروکراتیک و غیر نظامی بود که میشد آنرا توسط انقلاب به تصرف در آورد. کارگران باید دولت قدیمی را نابود نموده و دولت جدیدی که در عملکرد و نظام تشکیلاتی خود را از همه دولتهای قدیمی جدا مینماید بنا نمایند. در اینجا تجربیات زیادی وجود نداشت که بتوان به آنها اعتماد نمود، و نه مارکس و نه لینین بر آن بودند که جامعه‌ای ارمنی را ترسیم نمایند.

لینین در سپتامبر ۱۹۲۱ نوشت: "اگر من بگویم که این روسیه جدید باید اینچنین و یا آنچنان ساخته شود، به ما اجازه بدهید بگوییم، از حقیقت، عدالت، مساوات میان کارگران - و نقطه نظرات دیگر، تنها نمودی خواهد بود از ذهنی گرایی، و من مانند بوجود آورنده خیالهای واهی به نظر خواهم آمد. در حقیقت این مبارزه طبقاتی، و نه آروزها درونی من است که در مورد شکل جدید روسیه تصمیم خواهد گرفت."

"خیالهای واهی" utopia، او ادامه میدهد، "یک عبارت یونانی است. [u] در زبان یونانی به معنای (هیچ)، (topos) جا معنا میدهد. Utopia جایی که وجود خارجی ندارد، یک روایا، یک درک و یک افسانه است. یک utopia در سیاست آرزویست که نمیتواند به واقعیت تبدیل شود، نه اکنون و نه در آینده." با اینحال این برای مارکس دشوار بود که در فرانسه ۱۸۴۸ و کمون پاریس ۱۸۷۱ برای دولت آینده از انقلاب فوریه تجربه ای کسب نماید.

"اولین فرمان کمون"، مارکس در کمون پاریس نوشت، "معلق نمودن ارتش و جایگزینی آن بوسیله مردم مسلح بود."

کمون به وسیله شورایی اداره میشد که میتوانست در هر لحظه بر کنار شود. اکثریت اعضای شورا "کارگران یا نمایندگان برسمیت شناخته شده طبقه کارگر" بودند. کارمندان دستمزد عالی کارگران را دریافت مینمودند بدون آن "بودجه چرب و خاص نمایندگی" که مسئولان قبلی دریافت میکردند. قضات "استقلال فربیکارانه" خود را از دست میدادند. همه کارمندان باید از طریق انتخابات برگزیده میشدند، مسئول بوده و قابل برکنار شدن میبودند."

دولت باید از یک دستگاه شکنجه به "چیزی که دیگر دولت در معنای متداول کلمه نباشد" تبدیل میشد.

آن نتیجه گیری شگفت انگیز این بود که انقلاب سوسیالیستی - و تنها آن - قادر بود که روایای پیش پا افتاده لیبرالها را در مورد یک "دولت صرفه جو" و در کلامی ساده نابودی آن دو منبع هزینه، ارتض و بروکراتیک را به واقعیت تبدیل نماید.

همه "یک دولت ارزان" میخواهند، لینین گفت، اما این تنها در توان طبقه کارگر بود.

"فرهنگ سرمایه داری تولید انبوه، کارخانجات، راه آهنها، نظام پستی، تلفنها غیر و غیر را بوجود آورده است و در نتیجه عملکرد سلطه آن دولت کهنه را آنچنان ساده نموده است که میشود آنها را به سطحی قابل کنترل، قابل ثبت و قابل بایگانی شدن کاوش داد. به همین دلیل این وظائف بخوبی میتوانند توسط هر فردی که توان خواندن و نوشتن داشته باشد انجام شوند، و بدین ترتیب امکان پذیر میشود که آنها را برای [کارگران حقوق بگیر] انجام داد، امری که میتواند (و باید) از این عملکردها هر سایه ای از امتیازات و تسلط را سلب نماید."

این نظم جدید همچنین باید "بردگی با دستمزد" را نابود مینمود و روشهای "هر چه ساده تری را برای کنترل و دفترداری" که میتوانست توسط هر همشهری "به نوبت"، انجام شود بوجود میاورد، بشکلی که این مشغولیاتها "به یک عادت تبدیل شده و در آخر بعنوان یک مشغولیت مخصوص برای یک قشر از مردمی مخصوص منقرض میشند". "تحت سوسیالیسم"، او تکرار کرد، "همه به نوبت در مدیریت شرکت کرده، و بسرعت به این شیوه تفکر که اساسا هیچ مدیریتی عادت میکند."

لینین همچنین یک مدیریت خوب با کمونهای خود مختار که بصورت محلی اداره میشند و "یک اتحاد داوطلبانه میان کمونهای کشور، ادغام داوطلبانه کمونها به یک ملت را در ذهن خود داشت." تنها و بزرگترین مجمع شهری، خنده دارتر از این نبود آن سوسیالیسمی که لینین تصور مینمود. دمکراسی سوسیالیستی باید خود را از حکومت پارلمانی در غرب جدا میکرد. "در پارلمان [لینین نوشت، "فقط قبیل و قال میکنند که [مردم ساده] را فریب بدند. ما باید ایجاد یک دمکراسی بدون پارلمانتاریسم را در ذهن داشته باشیم."

جامع انتخابی باید جایگزین پارلمان میشند، که نه فقط قانون کذاری نموده بلکه آن تصمیمات را نیز به اجرا میگذارند.

در کشورهایی که با سیستم پارلمانی اداره میشوند، کارهای دولتی واقعی در پشت پرده توسط وزارتاخانه، دبیرخانه ها و کارمندان انجام میشوند. بهترین مثال در مورد اینچنین پارلمانتاریسم توخلی دولت موقت کرنسکی بود که وعده نان و صلح را داد، در حالیکه تمامی دستگاه دولتی در جهت دیگری عمل مینمودند. به این ترتیب لینین یک تمثیل تعجب آور را به میان کشید. سوسیالیسم میخواست که شبیه نظام پستی آلمانی باشد!

"یک سوسیال دمکرات نابغه آلمانی در دهه های ۱۸۷۰ پست را مانند نمونه ای از یک اقتصاد سوسیالیستی توصیف نمود. این کاملاً صحیح است. در حال حاضر پست یک شرکت سازمان داده شده بوسیله سرمایه، از نوع مونوبولی دولتی آنست. امپریالیسم بتدریج کلیه تراستها را به سازمانهایی از این نوع تبدیل مینماید. در اینجا بالای سر آن کارگران [садه]، که غرق کار بوده و گرسنگی میکشند، یک و همان بروکراتی سرمایه داری ایستاده است. اما این مکانیزم مدیریت اقتصادی جامعه که اینجاست در حال حاضر آماده است. این کافیست که سرمایه داری را سرنگون کنیم، که با مشت آنهاین کارگران مسلح مقاومت این استثمارگران را در هم بشکنیم، که ماشین بروکراتی دولت مدرن را نابود نماییم، و آن زمان در مقابل ما یک [پارازیت] آزاد شده، مکانیزمی از نظر تکنیکی بسیار مجهز قرار میگیرد که کارگران متحد خودشان بخوبی میتوانند آنرا از طریق استخدام نمودن کارشناسان، سرکارگران و دفترداران راه اندازی نمایند، که به همه آنها، مانند در مجموع همه [دولت] - کارمندان، برای کارشان دستمزدی برابر با دستمزد کارگران پرداخت شود."

بنابراین هدف جامعه ای بود به همان خوبی نظام پستی آلمان - منهای پارازیت! پس از مدتی طولانی این لینین بود که میخواست سوسیالیسم روسیه را بعنوان انقلابی ناموفق و دو نیمه شده توصیف نماید:

در یک نیمه آن، شروط سیاسی برای مدیریت کارگران، اعمال شده از طریق شوراهای - در روسیه بوجود آمده است، در حالیکه در نیمه دوم، شرایط صنعتی و فرهنگی که در آلمان وجود دارد."

در نیمه اول سوسیالیسم دیکتاتوری پرولتاپریا اعمال میشد، اما لینین آن را بعنوان دوره ای موقت مد نظر داشت: "... در جریان گذار از کاپیتالیسم به کمونیسم اعمال دیکتاتوری هنوز ضروریست، اما اکنون این اکثریت استثمار شدگان هستند که اقلیت استثمار کننده را مورد ظلم و ستم خود قرار میدهد. هنوز به ماشین مخصوصی نیاز

است، تشکیلاتی برای اعمال دیکتاتوری، [دولت]. اما در حال حاضر این یک دولت گذار است، این دیگر یک دولت به معنای واقعی کلمه آن نیست، چرا که وقتی اقلیت استثمارگر تحت ستم اکثریت، بردگان مزد بگیر دیروز، قرار میگیرد، این یک مسئله نسبتاً آسان، ساده و طبیعی است که در مقایسه با سرکوب شورش بردگان، دهقانان و کارگران مزد بگیر خون کمتری هزینه شده، و تا درجه زیادی برای انسانیت ارزانتر تمام خواهد شد. و این در تطبیق کامل است با اینکه دمکراسی آنچنان بخش وسیعی از جمعیت را در بر میگیرد که نیاز به یک ماشین مخصوص ظلم و ستم آغاز به ناپدید شدن مینماید. استثمارگران البته برای سرکوب توده ها به پیچیده ترین تشکیلات نیاز دارند، اما توده ها میتوانند استثمارگران را با ساده ترین "تشکیلات"، و حتی بدون داشتن دستگاهی مخصوص، تنها از طریق سازمان مسلح توده ها (ما میخواهیم از قبل بگوییم، چیزی شبیه به کارگران و شورای سربازان) سرکوب نمایند.

دیکتاتوری پرولتاریا یک دوران گذار بود، اما تا چه مدتی به طول خواهد انجامید؟ تا زمانی که سوسیالیسم برقرار شده است؛ یا تا آن زمان که کمونیسم به واقعیت تبدیل شده است؟ زمانیکه بوخارین در سال ۱۹۱۸ مطلب نمود که حزب باید با یک برنامه جدید کمونیسم و سوسیالیسم را تشریح بنماید، لینین گفت که هنوز زود بود. تنها از طریق تجربیات میلیونها انسان است که ما میتوانیم دانش خود را در مورد سوسیالیسم بدست آوریم، لینین گفت:

"ما نمیتوانیم توصیفی از سوسیالیسم ارائه بدهیم، سوسیالیسم چگونه و چه زمانی کامل خواهد شد، - ما نمیدانیم و ما نمیتوانیم بگوییم.... به دلیل اینکه زمینه، پایه و اساسی برای توصیف نمودن آن وجود ندارد. ما هنوز آن آجرهایی که قرار است سوسیالیسم بر روی آنها بنا شوند را در اختیار نداریم."

زمانیکه بوخارین پیشنهاد نمود که سوسیالیسم باید بعنوان "جامعه ای بدون دولت" توصیف بنماید، لینین اعتراض نمود که "ما اکنون در مورد دولت رک و صریح هستیم". دولت باید تنها در دوران بلوغ سوسیالیسم، کمونیسم، که با این اصل "به هر کس به اندازه نیازش، به هر کس به اندازه استعدادش" اداره میشود ناپدید بشود.

به اجرا در آوردن آن اهداف ابتدایی که لینین در کتاب دولت و انقلاب برای سوسیالیسم ترسیم نموده بود، از همان آغاز نشان داد که دشوارتر از آنی بودند که او پیش بینی نموده بود. کمبود کارهای کمونیستی و سطح پایین فرهنگ کشور حکومت اتحاد جماهیر شوروی را ناگزیر نمود که تا حد زیادی به کارمندان دولت قدم اعتماد نماید. تنها پس از چند سال آنها ناگزیر شدند که ارتقی دانمی را سازمان دهنده و سلاح را از دست مردم بگیرند. پس از مدتی تنها یک نام بود که نیروی پلیس را از هر نیروی پلیس مستبد دیگری جدا میکرد. روسها در حال حاضر هنوز هم لجوچانه نیروی انتظامی خود را بعنوان تذکری بر این امر که آن در سال ۱۹۱۷ بعنوان یک ارگان نظم و ترتیب سازمان یافت شبه نظامی میخوانند.

این یک طنز سرنوشت بود که انقلابی با نیت نابودی تدریجی دولت، خود میخواست که عامل بوجود آمدن دستگاه دولتی بروکراتیک عظیمی بشود.

لینین تصویر مینمود که دولت میتوانست بصورتی مرحله ای به تابعی که کمترین نیازی به کنترل داشته باشد تبدیل شود. اما چه کسی میخواست که کنترل کننده گان را کنترل نماید. همه ساختار آن بر این فرض بنا شده بود که دولت در "دست آهنین طبقه کارگر" قرار خواهد گرفت.

مسئله اینکه دولت و تشکیلات اقتصادی آن چگونه باید اداره میشنند بزودی در راس همه مسائل قرار گرفت. طی اولین روزهای لرزان انقلاب لینین و بشویکها به کنترل کارگری بعنوان موضعی عمومی در اقتصاد اعتقاد داشتند. به عبارت دیگر کارگران، که آن زمان در بسیاری از موارد کنترل "شرکتها" خود را در دست گرفته بودند و سرمایه داران را اخراج نموده بودند، اکنون میتوانستند که تشکیلات اقتصادی را نیز اداره نمایند. اگر این امر امکان پذیر میشد، نقش دولت میتوانست تنها به امر کنترل دقیق و عادلانه، زمانیکه کارگران تولیدات خود را با مواد کشاورزی روزتاها مبادله مینمودند محدود بشود.

"هر کالایی، هر کیلو نان باید ثبت میشد، به دلیل اینکه سوسیالیسم قیل از همه چیز یعنی ثبت. سوسیالیسم با فرمانی از بالا ایجاد نمیشود. یک بروکراتیک رسمی اتوماتیک با روح سوسیالیسم بیگانه است، سوسیالیسم زنده و خلاق کار خود توده هاست"، لینین نوشت.

اما کنترل کارگری شکست خورد. در بسیاری از شرکتها کارگران قادر نبودند که مدیریت تولید را بدست بگیرند، بخصوص اگر تمامی رهبران سابق برکنار و یا اخراج نشده بودند. در جایی اینبارها لبریز از کالا بود اما بازاری برای فروش آنها ترتیب داده نشده بود، در جایی دیگری تولید بدلیل کمبود مواد خام به حال مغلق در میامد، در

محل سوم آنها شعار لنین "خرابکاران را نابود کنید!" را سرمش خود قرار دادند و نتیجه اش محل کاری شد که بیش از حد بر روی تنظیم قوانین و بودجه بنا شده بود، و در جای چهارم کارمندان تنبل.....  
 بخش بزرگی از صنعت ساکن مانده بود. چگونه آنها قادر بودند که آن نظم و ترتیب و تلاش کاری را که نیاز بود بسیج نمایند برای اینکه چرخهای تولید را دوباره به حرکت درآورند؟ صدھا سال استبداد روحیه ای از قبول سلطه و برداشتن را بوجود آورده بود.

در ضمن آمان در معاهده صلح برست ۴۰ درصد از صنعت، ۷۰ درصد از آهن - و صنعت فولاد و ۹۰ درصد از کارخانجات تولید قند را مصادره نموده بود.

لنین روزنامه Ekonomitjeskaja Zjizn (زنگی اقتصادی) متعلق به ۲۰ مارس ۱۹۲۰ را با دقت کامل خواند.

در آن نوشته شده بود که انقلاب اکتبر "کارگران متعدد را از برداشتن استیجاری سرمایه داری در قالب دولت کارگری، به رهبران صنایع تبدیل کرد."

به رهبران صنایع تبدیل نمود.

"صحیح است"، لنین در کنار روزنامه یاداشت نمود.

"طبقه مزدور به طبقه مالک تبدیل شده اند". روزنامه ادامه داد.

لنین تفسیر نمود: "احمقانه".

لنین تفاوت مهمی را میان رهبری نمودن و مالک بودن میدید. دولت مالک بود، و این "احمقانه" است که ادعا کنیم کارگران یک شرکت مشخص دولتی مالک آن هستند.

بر اساس این تفاوت مجموعه ای از اختلاف بر سر اینکه شرکتها چگونه باید اداره میشند پدیدار شد. بصورتی ساده سه موضع متفاوت وجود داشت. موضع اول، "جنگ کمونیستی" معتقد بود که دولت باید کنترل شرکتها و اداره آنها را با تقریباً ناظرت نظمی بدست میگرفت.

موضع دوم از اینکه اتحادیه ها با سه میلیون عضو باید مسئولیت تعیین کننده ای را در مورد نگهداری مشخص شرکتها بعهده میگرفتند حفایت مینمود.

و بالآخره موضع سوم، موضع لنین، روش فرماندهی را مردود اعلام میکرد و از نظم و ترتیب از طریق اعتقاد حمایت مینمود، و این را اتحادیه ها باید بوجود میاورند. اما این موضع نمیخواست که مسئولیت تعیین کننده را بر عهده اتحادیه ها بگذارد. در عوض اداره انحصاری به اجرا گذاشته میشد، به عبارت دیگر مسئولیت شخصی بر عهده هر مدیر شرکت، رئیس کارگاه و یا رئیس بخش، غیره و غیره.

مباحث میان سالهای ۱۹۲۰ و ۱۹۲۱ ۱ آغاز شد و زخم بزرگی را بدنیال خود بر جای گذاشت. یک به اصطلاح اپوزیسیون کارگری بالکساندر کولونتای در راس آن با نظر لنین در مورد اصل اداره انحصاری مخالفت نمود و در عوض ایجاد یک مجمع و یا یک هیئت مشتمل از متخصصان و کارگرانی که اتحادیه ها را نمایندگی مینمودند را پیشنهاد نمود.

Michail Tomskij، رئیس شورای مرکزی اتحادیه های سراسری روسیه و عضو کمیته مرکزی حزب، بعد از دفتر مرکزی، موضع اتحادیه ها را نمایندگی مینمود. او بعنوان یک اصل بنیانی یک "جمع رهبری کننده از میان صنایع" را پیشنهاد داد، بجز در مواردی بخصوص و استثنایی، که آنzman اصل اداره انحصاری میتوانست مجاز باشد.

در دسامبر ۱۹۲۰ در کمیته مرکزی با نظر لنین در مورد این مسئله مخالفت شد. ترسیکی به اپوزیسیون کارگران پیوسته بود و تمام ماجرا ماهیتی ناخوشایند از مبارزه جناحی بخود گرفته بود، لنین معتقد بود. موضع او ضعیفتر شد بدلیل اینکه اپوزیسیون کارگران خود را بعنوان مخالفان بروکراتی جلوه میدادند. لنین با اینکه بروکراسی وجود داشت مخالفت نداشت. "برخی از ارگانهای دولت، فقط در مسکو ۳۰۰۰ کارمند دارند."

اما مبارزه بر علیه بروکراسی دهها سال را مطالبه مینماید، لنین اشاره نمود، "باید به آنکسی که میگویند ما یکباره میتوانیم خود را از قید و بند بروکراسی با اتخاذ موضعی بر ضد آن رها نماییم، بعنوان یک شارلاتان نگاه کرد."

"همه کارگران میدانند که چگونه باید دولت را اداره کرد؟ چند نفر از میان کارگران حکومت نموده اند؟ چند هزار نفر در روسیه، و این تمام ماجراست."

در مارس ۱۹۲۱ در دهmin کنگره حزب در مسکو گروه لنین، اپوزیسیون کارگری و مجموعه ای از دیگر جناحها پیشنهادات مختلفی را در مورد مسئله اتحادیه ها مطرح نمودند.

در حالیکه ترتسکی بصورتی آشکار بر علیه لنین جناحی تشکیل داده بود، استالین از غریزه خود پیروی نمود و از اصل اداره تک نفره حمایت نمود.

پیشنهاد ترتسکی و بوخارین از جانب بیست تن از اعضاء در کمیته مرکزی و مجموعه ای از کمونیستهای مشهور مورد پشتیبانی قرار گرفت. این پیشنهاد یک "جمع تدریجی رهبران صنایع در اتحادیه ها" و در مجموعه ای از سطوح مختلف ادغام دولت و اتحادیه ها را توصیه مینمود. اما کنگره حزب تصمیم گرفت که پیشنهاد اپوزیسیون را رد کرده و بدین ترتیب به تمام طرحهایی که میخواست به اتحادیه ها نقش رهبری در اقتصاد را بدهد پایان داد. این نتیجه برای ترتسکی اولین شکست او در مبارزه قدرت در مقابل استالین بود. تعدادی از رهبران که از اپوزیسیون حمایت نموده بودند در کمیته مرکزی جدید انتخاب نشدند.

- ۱- نقل قول از لنین: آثار منتخب در ۱۰ باند، باند ۷ (مسکو ۱۹۸۸)، ص ۲۱.
- ۲- لنین: آثار منتخب در ۱۰ باند، باند ۷ (مسکو ۱۹۸۸)، ص ۵۳ - ۵۴.
- ۳- لنین: آثار منتخب در ۱۰ باند، باند ۷ (مسکو ۱۹۸۸)، ص ۹۱ - ۹۲.
- ۴- چیزی که لنین به آن اعتقاد داشت، به آثار منتخب در ۱۰ باند، باند ۹ (مسکو ۱۹۹۰)، ص ۸۹ نگاه کنید.
- ۵- کارل رادک در می ۱۹۱۸ در گزارشی به کنگره سراسری روسیه برای شورای ملی کارخانه ها. نقل از E.H. Carr: انقلاب روسیه ۱۹۱۷-۱۹۲۳، بخش دوم (استکهلم ۱۹۷۰)، ص ۱۰۰.

## توالتایی از طلا

لین به این علاقه داشت که نقی قولی از Goethes Faust را که Mefistofeles در آنجا میگفت: "دوسن گرانبهای من، همه توریها خاکستری هستند اما زندگی طلای سبز است." تکرار نماید. او، که بعنوان بنیانگذار الگوی برنامه ریزی کارخانجات در اتحاد جماهیر شوروی توصیف میشود، بطور کلی مخالف طرحهای گسترده بود، به دلیل اینکه آنها طرحهای نوشته شده بر روی میز کار بودند.

در آثار کلاسیک مارکسیستی چیز ثبت شده ای وجود نداشت، او تأکید نمود. فقط اشارات مبهمی از مارکس در کمون پاریس که اقتصاد باید تحت "یک طرح مشترک" قرار داده میشد و در کاپیتان در مورد "کنترل از پیش آگاهانه جامعه". مارکس درک جامعی در مورد سوسیالیسم نداشت، اما به آن بهمن شیوه ای مینگریست که "یک طبیعدان به یک نوع بیولوژیکی جدید".<sup>۱</sup> با علاقه ای شگفت انگیز.

لین نیز تعاریف آماده ای از سوسیالیسم، دیکتاتوری پرولتاریا یا کمونیسم نداشت، اگر چه او گاهی، مانند ۱۹۱۹ می تلاش نمینمود که توده هارا با وعده هایی در مورد اینکه آنها در دوران زندگیشان وارد شدن به فاز کمونیستی را تجربه خواهد نمود دلگرم نماید.

در دسامبر شورای عالی کارخانجات (VSNCH) بعنوان نطفه ای برای مدیریت مرکز دولتی تاسیس شد. لین پیشنهاد نمود که همه کارخانجات، همگی، باید فوراً ملی میشدند، اما با او مخالفت شد. با اینحال ملی نمودن با سرعت شدیدی به پیش رفت. در سال ۱۹۲۰، هشتاد درصد از کارگران در شرکتهای دولتی، ۱۰ درصد در کوپراتیوها و بقیه در بخشهای خصوصی کار میکردند.

یک نقطه ضعف در سیاست لین مسئله کادرها بودند، به عبارت دیگر آنها از کجا باید افراد متخصص را پیدا میکردند. در دولت و انقلاب او تصور نموده بود که سرمایه داران قدیمی بعنوان کارمند در شرکتها باقی مانده و در آنجا از دانش آنها استفاده میشد. اما اینطور نشد، بلکه سرمایه داران عمدتاً کشور را ترک کردند.

همزمان لین در مورد این امکان که کارگران عادی را جهت انجام وظایف رهبری در دولت و اقتصاد آموزش دهد، خوبین بود. اینکه یک خیاط رهبری یک شرکت فزان و یا یک نقاش رهبری همه تولیدات پارچه بافی کشور را بعهده میگرفت همه را مشوش مینمود، اما نه لین را.

اما در کوتاه مدت کمبود نیروی کار متخصص کاملاً هویدا بود. در همه جا، در وزارتاخانه ها و در کارخانجات، آنها از روشهای موثری استفاده مینمودند برای اینکه متخصصان را قانع نمایند که بمانند. لین آنها مراقب نمیمود و تلاش میکرد که به حزب چکونگی بخورد به آنها را بیاموزد. کنترل خود بخودی کارگری به کنترل مرکزی با شورای کارخانجات محلی که در آنجا کارگران یا کارفرمایان بیش از نیمی از کار را انجام نمیدادند تبدیل شد، بقیه کرسیها به نماینگان دولت و متخصصان اختصاص داشت.

لین آماده بود که حتی پیشنهاد سرمایه داران بزرگ را مبنی بر اینکه دولت مالک نیمی از کارخانجات صنعتی بزرگ باشد را پیذیرد.

قبول این امر برای چپگرایان حزب غیرممکن شد. تقریباً همان نیروهایی که با معاهده صلح برسست، به عبارت دیگر، ترتسکی و بوخارین، مخالف میکردند، با همکاری با سرمایه خصوصی نیز مخالفت مینمودند. با لین مخالفت شد و نظر او در مورد شرکتهای "دولتی سرمایه داری" در کیسه ای برای روز مبادا نگه داری شد. اکنون بخاطر راه اندازی تولید، لین بروی نظم و ترتیب تاکید نمیمود. او از جمله معتقد بود که باید پرداخت دستمزد بر اساس کار مقاطعه ای و روش آمریکایی برای اندازگری کار به اجرا گذاشته میشد. اعتضاب هنوز مجاز بود اما با آن مبارزه میشد.

همزمان برنامه ای دراز مدت برای برابر نمودن دستمزدها به اجرا گذاشته شد. بر اساس فرمانی که در تمام دوران زندگی لین اعتبر داشت، هیچ وزیری نمیتوانست که بیش از ۵۰۰ روبل باضافه ۱۰۰ روبل برای هر فرد غیر فعل در هر خانواده ای دریافت نماید. دستمزدها میان کارگران پست و تلگراف بین ۲۱۵ و ۶۰۰ روبل در ماه تغییر مینمود. مدیران ۸۰۰ روبل دریافت میکردند.

بدهیهای که بانکها نمیتوانستند از دولتی شدن اجتناب نمایند. همانطور که Rodolf Hilferding اشاره نموده است، میتوانست کافی باشد که جهت کنترل صنعت آلمان، اداره شش بانک در برلین بدست گرفته میشد. یک چنین شرایطی در مورد روسیه نیز اعتبر داشت.

برای شروع دولت کوشش نمود که در فضایی دوستانه با مدیران خود در مورد بانکها توافق نماید. برای اینکه بتواند از بانک دولتی پول دریافت نماید، لین ناگزیر شد مدیر بانک را دستگیر کند. و ابتدا زمانیکه گاردهای

سرخ چخماق تفنج خود را کشیدند، کارمندان بانک ۱۰ میلیون را در کيسه گذاشتند و سپس بر روی میز کار به لینین تحویل داده شد. پس از آن رهبران گرد هم آمدند که فرمانی در مورد ذخیره سازی پول بنویسند! در ۱۴ (۲۷) دسامبر ۱۹۱۷ تحمل دولت بسر آمد، همه بانکهای بزرگ توسط نیروهای نظامی اشغال شدند. دو هفته بعد پرداخت کلیه بهره ها و تقسیم سهام مانند همه معاملات با اوراق بها دار منوع اعلام شد. بدھیهای خارجی بی اعتبار اعلام شدند. اوراق قرضه دولتی و سفته های کوتاه مدت دیگر بهره ای نمیداد، اما هنوز هم میشد که از آن بعنوان وسیله ای برای پرداخت استفاده نمود.

حکومتها غربی باز پس گرفتن اموال مصادره شده خود را مطالبه نمودند.<sup>۱</sup> اما در آن زمان نه صندوق بین المللی پول وجود داشت و نه بانکی جهانی که بتواند دخلات نماید. میان ۱۹۱۸ - ۱۹۱۹ معاملات خارجی تقریبا متوقف شد.

حکومت اتحاد جماهیر شوروی برای رفع نیازهای فوری در سرمایه گذاری، همان کاری را کرد که اگر تزار بود انجام میداد،<sup>۲</sup> اسکناس چاپ کرد. چاپ اسکناس بصورتی خوش بینانه مسلسل وزارت دارایی بر علیه خط عقب جبهه دشمن نامیده شد. اینکه نتیجه اش تورمی شدید را به همراه داشت، کسی را منقلب ننمود.

تعداد مستخدمین شورای عالی کارخانجات (VSNC) پس از انقلاب تا ۶۰۰۰ نفر افزایش یافته بود. مخالفان در این مورد که یک دیکتاتوری بروکراتیک در جریان رشد بود، و اینکه یک "طبقه سرمایه داری آمریکایی" کنترل شرکتها را در دست گرفته بود، اختار دادند. پس از چند سال لینین به منقادان پیوست و طی سالهای آخر عمر خود مبارزه بر علیه آن بوروکراسی بد قواره مسئله اصلی او شد.

اما تا زمانیکه در کشور روند تولید عمده ساکن بود، لینین همان مطالبات یک کارفرمای سنتی را درخواست مینمود. بدلیل کمبود سرمایه بجز اینکه بر سرعت کار افزوده و نظم و ترتیب را افزایش بدهیم راه دیگری جهت بالا پردن سطح تولید وجود نداشت.

تولید کارخانه ای ۱۶ درصد از تولید زمان قبل جنگ تولید بود، یک پنجم از راه آهنها غیر قابل استفاده و ۳/۵ از لکوموتیوها نابود شده بودند. در ضمن راه آهنها توسط اتحادیه هایی اداره میشدند که به دلخواه خود کار میکردند.

در کنگره حزب در سال ۱۹۲۰، لینین طی مقاومتی شدید اصل اداره انحصاری را در کارخانجات به تصویب رسانده و قبل از پایان سال این اصل در ۸۰ درصد از شرکتها به اجرا گذاشته شده بود. قرار بود که این اصل با اتخاذ روشهای موثرتری شدت یابد. آن کارگری که سر کار خود حاضر نمیشد، نه فقط امکان داشت که دستمزدی دریافت نکند، بلکه این خطر نیز وجود داشت که به اردوگاه کار اجباری فرستاده شود!

هنوز آن به اصطلاح کمونیسم جنگی حکومت میکرد و تقریبا همه مواد غذایی بشدت جیره بندی بود. جیره بندی بر روی شکر و نان قبل از انقلاب اکابر به اجرا گذاشته شده بود، اما بشویکها آنرا به شکل دیگری تغییر دادند، به عبارت دیگر، یک "سرمایه دار" باید خود را با ۱/۴ از سهمیه یک کارگر صنعتی خشنود مینمود. خویشاوندان کارگر صنعتی بعلاوه بقیه کارگران ۳/۴ از سهمیه را دریافت مینمودند. زمانیکه وضعیت در بدترین حالت خود بود ۵۰ - ۱۰۰ گرم نان در روز سهمیه کامل را تشکیل میداد.

بتدریج این سیستم در هم شکسته شد به دلیل اینکه مقدار بسیار زیادی از مواد غذایی به شهرها قاچاق شده و تنها ۲۰ - ۲۵ درصد توسط سازمان سهمیه بندی تقسیم میشد. همزمان دست اندر کاران، به دلیل تورم و به دلیل اینکه تعداد بسیاری دیگر دستمزدی دریافت نمینمودند، ناگزیر شدن که سهمیه ها را بصورت مجانی تقسیم نمایند.

در مارس ۱۹۲۱ اقتصاد دانی به نام Preobrazjenskij بصورتی کنایه آمیز تاکید نمود که اتحاد جماهیر شوروی انقلاب فرانسه را ۴۰ بـ یک شکست داده. تورم "انقلابی" روسیه در عرض سه سال چهل برابر بیش از تورم فرانسه بوده است.

بخشی از اعضای ساده لوح حزب آنرا با آنچیزی که با انتقال به جامعه بدون پول رخ داد اشتباه گرفتند، رخدادی که اجاد ما وعده داده بودند در طی دوران کمونیست آغاز شود. پس از فروپاشی نظام مالیاتی، دولت بطور کامل به چاپخانه های اسکناس مراجعته داده شده بود. در سال ۱۹۲۰، ۱۰۰۰ نفر با چاپ اسکناس کار میکردند!

اینچنین نمیتوانست ادامه پیدا کند. جنگ داخلی آرام آرام در حال خاتمه بود. روسیه نیاز مبرمی به یک برنامه ترمیم کننده اقتصادی جهت سر و سامان بخشیدن به وضعیت کشاورزی، صنعتی و سرمایه گذاریها داشت. این برنامه ترمیم کننده سیاست اقتصادی جدید، نـ، نام گرفت. بر اساس این برنامه کلیه معاملات کالایی آزاد میشد، باضافه معاملات با غلات که تا آن زمان در انحصار دولت بود.

بخش بزرگی از شرکتهای دولتی به تاجران خصوصی اجاره داده میشد. محدودیتهای بانکی برچیده میشد بشکلی که مردم میتوانستند به هر میزانی که پول نیاز داشتند در حساب خود گذاشته و یا از حساب خود برداشت مینمودند. در موازات با آن تقریباً روپیه‌ای بی ارزش، سکه‌ای "tjervonets" که بخسا از طلا ساخته شده بود عرضه شد.

لین اعلام نمود: "در سطح جهانی ما میخواهیم توالهایی از طلا را در بسیاری از بزرگترین شهرها بسازیم." او ادامه داد: "این میتواند برای آنهایی که فراموش نکرده اند که میان ۱۹۱۸ - ۱۹۱۴، ۱۰ میلیون انسان کشته و ۳۰ میلیون نفر به خاطر طلا ملعول شدن صحیحترین و مفیدترین راه جهت استفاده از طلا باشد.

" ۱۹۲۵ یا شاید ۱۹۲۸ یا حوالی آن، آنها مطمئناً آمده اند که ۲۰۰۰۰ میلیون را کشته و ۶۰ میلیون نفر را در جنگی جدید، جنگ میان آمریکا و زبان یا انگلیس و آمریکا و یا چیزی شبیه آن ملعول نمایند."

اما در حال حاضر این برای روسیه اهمیت داشت که طلا را جهت کنترل نظام پولی پس انداز نماید. گام آزمایشی دیگری جهت عادی نمودن نظام پولی اتخاذ شد و آن این بود که دولت، که اکنون در جهت تصویب بودجه ای تلاش نمینمود، قرض گرفتن از مردم را از نو آغاز نماید.

لین ناکریز به تایید این مسئله شد که دولت اتحاد جماهیر شوروی در بسیاری از موارد در جهتی بجز آن چیزی او در ذهن داشت توسعه یافته بود. بدليل فعدان کادرهای با لیافت، شوروی ناکریز شده بود که اداره دستگاههای دولتی سابق را، در برخی از موارد با کارمندان آن و نیمی از افسران تزار سابق، بست بگیرد.

دست اندر کاران دستتمزدهایی کلان به متخصصان قدیمی، به خاطر اینکه برای دولت اتحاد جماهیر شوروی کار کنند، پرداخت مینمودند و اجازه داده شده بود که دستمزد رهبران عالیرتبه حزب قریب به ۳ تا ۴ برابر میانگین حقوق کارگران بشود. خود دستگاه حزبی بدون اینکه کسی به آن پی برده باشد به بخشی از دستگاه دولتی تبدیل شده بود و بتدریج احزاب دیگر تحت فشار از روسیه خارج شدند.

آنچیزی که در طی جنگ داخلی بصورتی موقت بعنوان اقدامات دیکتاتوری آغاز شد دانمی شد و با جامعه روسیه تتفق گردید. انتخاب به جای از پایین به بالا، هر چه بیشتر به از بالا به پایین تبدیل شد. کنترل دمکراتیک، به عبارت دیگر، نفوذ همگانی جای خود را با حکومت انحصاری تعویض نمود، امری که در نهایت فقط به چشمان مترصد ارگان سازمان امنیت محدود شد.

لین از وقوع این مسائل بیخبر نبود، اما شرایط به او اجازه نداده بود که با تمام قوا با آنها مبارزه نماید. در نقط پایانی خود در هشتمین کنگره حزب در مارس ۱۹۱۹ لین مسئله بروکراسی را مطرح نموده بود. او با تأکید بر برخی موفقیتها، برای مثال با وجود آوردن دادگاههای جدید آغاز نمود:

"در اینجا قطعاً وظایف آسانتر بود، مانیزی به بروکراسی تزار وابسته شدند و، او ادامه داد، "آنها بخاطر اینکه در مسیر زندگی خود موفقتر بشوند و کارت عضویت حزب کمونیست روسیه را تهیه نمایند، اصول کمونیستی را پذیرفتند. آنها از در به بیرون پرتتاب میشوند اما از پنجره به داخل میخندند."

او صریحاً اعلام نمود که کارگران هنوز در اداره کشور شرکت نداشتند. تا اطلاع ثانوی این حکومتی برای مردم رسمیت کش اما نه بوسیله مردم رحمتکش بود.

"استثمار بر چیده شده است، اما سطح فرهنگ افزایش نیافته و بهمین دلیل بروکراسی مواضع سابق خود را حفظ نموده است."

لین گفت: "اگر زمانی مورخان آینده در مورد این مسئله از خود علاقه ای نشان بدهند، شگفت زده خواهند شد از اینکه چگونه تعداد اندکی از افراد متخصص انقلاب بزرگ روسیه را به شمر رسانند. در دوران انقلاب فوریه حزب ۲۴۰۰۰ نفر عضو داشت. در آوریل ۱۹۱۷ آنها ۱۰۰۰۰ نفر بودند و در دوران انقلاب اکبر ۳۵۰۰۰ نفر.

لین ادامه داد "آنچیزی که ما آنرا دستگاه خود مینامیم، که در واقع برای خود ما کاملاً غریبیه بود، یک ترکیب سرمایه داری و تزاری را تشکیل میدهد که از نو بنا نمودن آن طی پنج سال، بدون کمک از جانب کشورهای دیگر و در شرایطی که ما قبل از هر چیز کاملاً با کارهای نظامی و مبارزه برعلیه گرسنگی سرگرم بودیم، مطلقاً غیرممکن بود.

زمانیکه لین میخواست تحریبیات زندگی سیاسی خود را جمع بندی نماید، نگاه او بلافصله به بروکراسی معطوف شد. "خطر داخلی تقریباً بزرگتر است از آن تهدیدی که از جانب دنیکین و Judenitj متوجه ما بود."

او این حکم را صادر نمود. اگر طبقه کارگر بیشترین احتیاط را از خود نشان نمیداد "نتیجه اش چیز دیگری بجز استقرار مجدد سرمایه داری و زمینداران بزرگ نمیشد."

مبارزه طبقاتی میخواست که طی تمام مراحل سوسیالیستی، اگر چه به اشکال دیگری بجز آنچیزی که در دوران تزار بود، ادامه پیدا کند.<sup>۱</sup>

لینین میدانست که نمایران با بروکراسی تنها با پاکسازی حزب و دولت مبارزه نمود. این پدیده دلایل عمیقتری داشت: عقب ماندگی روسیه، نقاط ضعف نسبی طبقه کارگر بعلاوه این واقعیت که مالکیت خصوصی طبقه کشاورز به یکی از ویژگیهای مهم در کشور تبدیل شده بود. تا زمانیکه قشر بزرگ وجود داشت که میتوانست خود را از طریق دیگران ثروتمند نماید، خطر باز گشت سرمایه داری وجود داشت.

لینین میگفت که: باید با "تمایلات خرد بورژوازی که میخواهند اعضای شوراهای را به [نمایندگان مجلس] یا بروکراتها تبدیل نمایند، از طریق تغییر روتاستها مقابله نمود. با کمک کشاورزان فقیر آن اشکال مالکیت قدیمی بتدریج جایگزین اشکال جدید دولتی و مشترک میشند.

ابتدا با طرح نپ و آن بهبودی که نتیجه آن بود رهبران اتحاد جماهیر شوروی این فرصت را پیدا کردند که در مورد آنچیزی که همیشه بعنوان هسته اصلی سوسیالیسم صحبت میشود: اقتصاد برنامه ریزی شده، تجربه کسب نمایند.

طی جنگ جهانی تئوریسینهای مارکسیستی برای مثل، آلمان و اینکه چگونه دقیقترین اقتصاد برنامه ریزی شده را بکار بسته بود، را مورد توجه قرار داده بودند. مانند بسیاری از دیگر جهات حکومت اتحاد جماهیر شوروی ناکریز به مدرسه Kapital "سرمایه" رفت.

لینین با اینحال در مورد رویکرد به یک اقتصاد برنامه ریزی شده مردد بود. سازمان طرح Gosplan در آوریل سال ۱۹۲۱ تشکیل شد، اما هنوز اختیارات کامل قانونگذاری را نداشت.

لینین بیشتر به کمیسیون برق رسانی، Goelro که توسط دوست او Gleb Krzjianovskij از "اتحادیه مبارزه برای آزادی طبقه کارگر" رهبری میشد علاقمند بود. لینین برای اینکه افکار عملی را در Gosplan جاری نماید Krzjianovskij را به سمت ریاست آنجا منصوب نموده بود.

"کمونیسم برابر است با حکومت اتحاد جماهیر شوروی به اضافه برق رسانی"، لینین یک بار، نیمه شوخی و نیمه جدی این جملات از دهانش بیرون پرید<sup>۲</sup>، "بدلیل اینکه بدون برق رسانی صنعت نمیتواند توسعه داده شود."

آنها در خارج از مسکو با ساختن تورب عظیمی آغاز نمودند که کاملا در دهه های ۷۰ ساخته شده بود و به اندازه یک نیروگاه هسته ای برق به دولت میداد. بدلیل اینکه لینین - یقیناً کمی زودتر از موعد - پیش بینی نمود که نفت جهان در حال اتمام بود، مجبور امکانات تجدید شدنی ذغال سنگ شده بود و زمانی طولانی را صرف این کرده بود که تکامل یک قبول کننده اتوماتیک ذغال سنگ را دنبال نماید. این یک دوست قدری دیگر از Piter، مهندسی به نام رابرт کارلسون، بود که این طرح را رهبری مینمود.

سپس نیروگاه آب در کنار Volchov (توربینهای Asea)، در کنار Dnepر، ولگا، Angara و دههای رودخانه دیگر ساخته شد. نتیجه این شایسته ملاحظه است. ۱۹۲۵، یک سال پس از مرگ لینین، روسیه به گسترش یک نیروگاه آب با حجم ۶۰۵ مگاوات،<sup>۳</sup> که حجمی دوبرابر حجم نیروگاه آب Harsprång (یک نیروگاه آب در سوئد - مترجم) را داشت، اشاره نمود. هنگامیکه لینین درگذشت تولید برق تقریباً تتها شاخص اقتصادی بود که در مقایسه با دوران قبل از جنگ بر روی باضافه ۶۶ درصد) ایستاده بود.

نویسنده انگلیسی اج. جی. ولز که لینین را ملاقات کرده، و در اشتیاق او برای تکنولوژی آینده سهیم بود، نوشت: "لینین، همانند یک مارکسیست واقعی که همه [خيالافان] را طرد مینماید، در آخر به فتح مدینه فاضله خود نائل آمد و به رویای خود، رویای برق رسانی، جامعه عمل پوشاند. میتواند یک انسان طرحی جسورانه تر از این را در این دشتهای پوشیده از درخت، با جمعیتی از دهقانان بیسواد که قادر نیروگاه آب و متخصصان هستند، تصور نماید؟!.... در هر آینه جادویی که نگاه میکنم، نمیتوانم آینده روسیه را در آن ببینم."<sup>۴</sup>

برای ولز لینین "یک انسان خیالباف در کرملین" شد. او میتوانست بهانه ای داشته باشد برای اینکه در مورد حکم خود تجدید نظر نماید. در حال حاضر بسیاری از کشورهای فقیر تلاش مینمایند که همان کاری را انجام بدeneند که روسیه انجام داد. روسیه از طریق اینکه مستقیماً به سراغ نیروی بود، توانست از روی بخش بزرگی از "عصر بخار" بجهد.

لینین اعلام نمود که طرح نپ، طرحی جدی و دراز مدت بود. صدھا قاچاقچی خرد پای حبوبات و گمانه زنها از زندان آزاد شدند. اردوگاههای کار اجباری تعطیل شد و از مسئولیتھای Tjekan کاسته شد.

ارتش سرخ از پنج میلیون به نیم میلیون کاهش داده شد، امری که کمک بزرگی به بهبود وضعیت کشور نمود.  
بسربعت ۵ هزار تختخواب از بیمارستان ارتشد به ارگانهای دولتی منتقل شدند. سیستم خدمات درمانی رایگان به اجرا گذاشته شد و شبکه ای از استراحتگاههای درمانی سازمان داده شد.  
با طرح نپ راه برای سرمایه‌گذاری سرمایه‌گذاران خارجی نیز باز شد. سرمایه‌دار آمریکایی با اصل و نسبی روسی و سرمایه‌گذار مهم در حوزه نفتی یکی از آنها بود. در ازای امتیازی که بر اساس آن پنبه نسوز را در معدنی واقع در Alpajev استخراج نماید، او ۱۶۰۰ تن پنشن را در اورال تحویل داد. او همچنین مالک کارخانجات تولید لباسهای ساخته شده از پوست حیوانات و خاویار شد که بسرعت باد توانست در نیویورک سرمایه‌گذاری بشود.

همزمان لینین متوجه بود که طرح نپ میتوانست که دوباره فاصله طبقاتی میان فقیران و ثروتمدان را افزایش بدهد. او در آوریل سال ۱۹۲۱ به کامنف در دفتر سیاسی نوشت:

"گفته میشود که کارگران طی ۳ یا ۴ ماه لغو معاملات آزاد را مطالبه خواهند نمود، و اینکه آنها نمیخواهند که بروکراتها نان فرانسوی بخورند. [.....]

۱- بسرعت و با تمام انرژی کار ساختن آسایشگاههای بیشتری را آغا زکن! تعداد آنها را طی ماههای تابستان و پاییز بیشتر کن! سپس ما باید هر از گاهی [نان فرانسوی] برای آنها یکی که در نوبت ایستاده و [تعطیلات خود را جشن میگیرند] بخریم.

۲- به این فکر کن که صفحهای بخصوصی را بوجود بیاوری برای آنها یکی که برای بچه‌ها خرید میکند و به آنها تخفیفهای مخصوصی بدهی!.

طرح نپ همچنین باید شرایط را برای آن تشنج زدایی سیاسی موجود بوجود میاورد و آن دمکراسی را که طی جنگ داخلی برچیده شده به عرصه جامعه بازمیگرداند. در گفتگو با Emma Goldman او گفت: "کشاورزان بر علیه ما هستند بدیل اینکه ما نمیتوانیم به جای نان چیزی به آنها بدیم. ما زمانیکه چیزی داشته باشیم که به آنها بدیم، آنها را بسوی خودمان جلب خواهیم نمود. آن‌زمان ما میتوانیم آن آزادی بیانی را که آرزو میکیم بدست بیاوریم."

متاسفانه این مسئله هرگز رخ نداد. مورخی به نام Roj Medvedev معتقد است که این یکی از اشتباهات لینین بود. به جای اینکه دمکراسی را دوباره جاری نماید منشویکها و اس آرها را دوباره منوع اعلام نمود. بخشی از رهبران جهانی به خارج از کشور ارسال شدند، و بخشی به مجازاتهای دراز مدت محکوم گشتد.

مخالفان را برای همیشه ناگزیر به سکوت نمودند. آنها آموختند که در کشوری تک حریبی زندگی کنند. معاملات آزاد بود، اما به آنها یکی که قوانین را دنبال نمینمودند مهر گمانه زن "sjuler" در پاسپورت داخلی آنها زده میشد. آنها یکی که برای بار دوم به جرم گمانه زنی محکوم میشدند به اردوگاههای کار اجباری در سیبری فرستاده میشدند.

البته این نوعی از کاپیتالیسم بود که به اجرا گذاشته شد. اما کاپیتالیستی تحت کنترل چشمان تیزبین دیکتاتوری پرولتاریا بود، یک دیکتاتوری که روزی میخواست توسط چرخش قلمی برچیده شود.

۱- E.H. Carr: Ryssian revolutin 1917- 23, part 2 (Stockholm 1970), p 16-۱  
۲- طی جنگهای مداخله گرانه لینین پیشنهاد نمود که در ازای صلح بدھیهای خارجی روسیه را پرداخت نماید، اما قدرتهای غربی آن پیشنهاد را نپذیرفتند.

۳- در سال ۱۹۱۴ کسر بودجه ۳۹ درصد بود. سه سال بعد تا ۷۶، ۷۴ و ۸۱ درصد افزایش یافت.

E.H. Carr: Aa, part 2, p 161

۴- پرودا ۷ نوامبر ۱۹۱۷

۵- Lcc 29:182 – 184

۶- لینین: آثار منتخب در ده باند، باند ۹ (مسکو ۱۹۹۰)، ص ۳۳

۷- سخنرانی در ۲۰ نوامبر ۱۹۲۰

۸- Statistitjeskij spravotjnik SSSR 1928 (Mosko 1929), p 400.

H.G Wells: Russia i darkness (1921) -۹

## پایین کوه

در مورد صعود از یک کوه بلند، عنوان مقاله ایست که لین طی دوران نقاوت خود در فوریه ۱۹۲۲ نوشت. دفتر سیاسی آنرا در بایگانی مخفی نمود و نباید تا قبل از سال ۱۹۵۹ منتشر میشد.

در این مقاله لین در مورد اتفاقاتی که معمولاً برای کسی که از یک کوه صعود میکند، توضیح میدهد - خود او البته معتمد به کوه نورده بود.

به گفته لین این پس از یک صعود موفقیت آمیز است که خطرات بزرگتند. آن زمان ما باید با سرعت یک حلقه و گاهی به عقب حرکت کنیم. و آنجا آن روحیه رفعی مانند آن جنبش فوری رو به بالا، مستقیماً بسوی ایجاد هدف است.

تا به اینجا که استعاره بود. سپس لین افکار خود را روشنتر توضیح میدهد. انقلاب روسیه به قلّی دست یافته بود که هیچ انقلابی تا آن زمان نه ۱۷۸۹ ، ۱۷۹۳ و یا ۱۸۷۱ به آنها دست نیافرته بودند.

اما به دلیل اینکه آنها موفق نشده اند که یک اقتصاد سوسيالیستی را بوجود بیاورند، باید کمونیستهای روسی بفهمند که کشور تنها در شرایط "آماده نمودن اقتصاد سوسيالیستی" - بسر میرد و در اینجاست که از کوه بالا رفتن آغاز میشود!

شرایط اینگونه مطالبه مینمود که بشویکها با دهقانان پیمان صلح میبینند. بهار ۱۹۲۱ زمانیکه بشویکها دقیقاً برای بار دوم کشور را فتح نموده بودند و تولید کشاورزی به نصف تقليل یافته بود، شورش دهقانان، تا آن زمان بدترین، در مرکز حوزه Tambov آغاز شده بود. تحت رهبری سوسيالیست انقلابی، آلساندر آنونف کشاورزان از تحويل بنشن امتناع ورزیده و به گروههای نظامی سفارشات، تیراندازی نمودند. برای اولین بار ارتش سرخ (و واقعاً برای آخرین بار) متولی به بیرون آوردن مواد شیمیایی جنگی، گاز، از زرادخانه اسلحه ارتش امپراتوری شد برای اینکه به مبارزه مسلحانه افرادی که خود را در جنگلها مخفی نموده بودند پایان بدهد.

شورش کولاکها در نقاط مختلف آغاز شد و با مجازاتهای گروههای اعظامی کمونیستی مواجه شدند. کولاکها، به عبارت دیگر کشاورزانی که مواد غذایی مازاد در اختیار داشتند، نه فقط در بازارهای غیر قانونی میفروختند، بلکه به دهقانان فقیرتر نیز قرض میدادند و از این راه برای خود شهرت و نفوذ بسیاری دست و پا نموده بودند. همزمان نیروهای آثارشیست معروف Nestor Machnos در بخشها بزرگی از اوکراین تاخت و تاز نموده و در Tiumen دست کم ۴۰۰۰ کشاورز دست به اسلحه بردند برای اینکه از سفارشات اجباری دولت جلوگیری به عمل آورند.

پاییز ۱۹۲۰ و بهار ۱۹۲۱ حکومت اتحاد جماهیر شوروی ۱۰۰۰۰ نفر از اعضای خود را در گروه های سفارشات از داده بودند.<sup>۱</sup> آنها توسط گروههای دشمن، باندها و افراد شخصی کشته شده بودند. بتدیری لین و رهبران حزب دریافتند که کمبود مواد غذایی در شهرها فقط یک مسئله توزیعی بود. کشاورزی روسیه طی جنگ جهانی و جنگ داخلی با توجه به آمارهای موجود کاهش یافته بود. مناطق کشت شده تقليل یافته و مقدار تولید کم کشاورزان کوچک، از نظر تعداد بسیار رشد نموده بود.<sup>۲</sup>

همزمان پایگاه بشویکها، طبقه کارگر، به نیمی از آنچه در سال ۱۹۱۷ بود کاهش یافته بود. در دوران پایانی جنگ داخلی، زمانیکه صنایع جنگی برچیده شدند طبقه کارگر کمتر از همیشه شد. مردمی که از جنگ و محرومیت خسته شده بودند به روستاهای جایی که حدائق میتوانستند برای خود غذایی تهیه کنند، بازگشتند.

همه اینها مواضع حزب را تضعیف نمود. به جای رفتن به روستاهای حزب پیشنهاد کرد که کشاورزی دولتی را در ارتباط با صنایع بزرگ آغاز نمایند. کمیته کارگری بذر افشاری تشکیل شد برای اینکه بر روی مناطق عظیم کشت نشده کار کند.

در جریان کنگره دهم حزب در مارس ۱۹۲۱ شورشی در میان ملوانان در کرنشتاد، پایگاهی دریایی که راه ورود به پتروگراد را میبیند، آغاز شد. شورش در ۲۸ فوریه ۱۹۲۱ با کنفرانسی بر روی عرش ناو جنگی در Kronstadt آغاز شد. سپس سرنشینان به کشتی خواهر Sevastopol و خود رسته در Petropavlovsk پیوستند. پژیلنست شورای اتحاد جماهیر شوروی کالینین و کمیسر ناوگان دریایی بالتیک Kuzmin تلاش نمودند که با تقریباً ۱ میلیون کفتگو نموده و آنان را مقاعد نمایند، اما تلاش آنها بدون نتیجه ماند. در بیانیه ملوانان مطالبه شده بود که شوراهای در سراسر روسیه باید پس از "تهیجات مقدماتی آزاد" دوباره انتخاب میشدند، اینکه باید به احزاب آثارشیستی و سوسيالیستی توافق کامل داده میشد و اینکه زندانیان

سیاسی رادیکال نیز باید آزاد میشدند. مسئله شاخص در این بیانه این بود که سفارشات بنشن از جانب دولت باید متوقف میشد.

این درخواستها قبل اتوسط آنارشیستها و اس آرها مطرح شده بود. رهبر سورشیان **Petritjenko**، افسر زیردستی بود ۲۰ ساله که در اکراین، مستحکمترین سنگر آنارشیستها و اس آرها، متولد شده و در Sevastopol کار میکرد. اغلب والدین ملوانان کشاورزان اوکراینی بودند که تحت تاثیر ایده های ناردونیکی و آنارشیستی به نام **Machnos** بودند.

ملوانان در **Kronstadt** مانند سرنیشنیان **Petropavlovsk** و **Sevastopol**، از کشاورزان تازه استخدام شده ای تشکیل میشدند که خستگی از کمونیسم جنگی و قحطی در چهار آنها نمایان بود. آنها تمایل داشتند که حکومت اتحاد جماهیر شوروی را مسئول مسائل معرفی بنمایند، حتی زمانیکه آن مسائل دقیقاً توسعه یورش سفیدها و یا بایکوت جهان خارج ایجاد شده باشد.

در کنفرانس حزب لنین توضیح داد که سورشیان مخلوطی بودند از مخالفان دست چپ - و راستی، اما اینکه افسران سفید هم نقش بزرگی را در این جریان ایفا مینمودند.

این تطبیقی منطقی بود. ژنرال سابق تزار **Kozlovskij** و رهبر سرمایه دار حزب کادت **Miljukov** بعد از اعتراف نمودند که آنها از سورش انتظارات بسیاری داشتند.

لنین و دولت اتحاد جماهیر شوروی معتقد بودند که با سورشیانی از این دست نباید مذاکره ای میشد: در عوض دولت دستور داد که سورشیان را سرکوب نمایند و این مسئولیت به عهده ترتسکی نهاده شد. به گفته ترتسکی، سرکوب سورشیان "ضرورتی غم انگیز" شد.

در صبح ۵ مارس او اخطاری صادر نمود که تسليم بی قید و شرط را مطالبه میکرد. پس از چند روز اولین گلوله های توب بسوی جزیره از مواضعی در کنار **Sestroretsk** و **Lisij nos** پرتاب شد. زمانیکه هنوز پس از یک هفتۀ نتیجه ای بدست نیامد، ۳۰۰ نفر از شرکت کنندگان در کنگره حزب سازمان داده شده و در همان بعد از ظهر به جبهه فرستاده شدند.

پس از ۱۶ روز قیام کشتی سورشیان در یخهای ضخیمی که همه خلیج فنلاند را فرا گرفته بود متوقف شد.

سرپازان سفید پوش ترتسکی توانستند حمله به جبهه را آغاز نمایند. پس از دو روز اجساد پر روح یخها پراکنده شده و از میان ترک یخهای حاصل از گلوله های توب تعداد بسیاری از آنها در آب فرو رفته بودند.

در حالیکه حکومت اتحاد جماهیر شوروی تحقیقات را در میان سورشیان آغاز نموده بودند **Petritjenko** از روی یخها به فنلاند گریخته بود. ۲۱۰. ۳ ملوان و افسر تیرباران شدند و ۶۴۵۹ نفر به اردواهها اعزام گشتند. در چریان کنگره حزب لنین اخبار کذبی را که در روزنامه های بین المللی درج شده بود برای برانگیختن شوق و شغف عمومی نقل نمود: "شورش مسکو گزارش میشود"، "جنگ در پتروگراد: باطریهای ارتش سرخ تمام شدند"، "زینویف دستگیر شد"، "پتروگراد و مسکو در اختیار سورشیان که دولتی موقتی را تشکیل داده اند قرار دارد"، ترتسکی لنین را دستگیر میکند"، "لنین ترتسکی را دستگیر میکند".

لنین یک سوم از کادرهای رهبری کننده کمونیست در کشور را با خاطر پیروزی در **Kronstadt** به بازی گرفت. با اینحال در آینده مسائل دیگری نیز وجود داشت که دست کم به همان اندازه برای اتحاد جماهیر شوروی خطرناک بود.

اتحاد حزب در خطر بود. آن به اصطلاح اپوزیسیون کارگری در حزب شکل گرفته بود و سیاست جدید اقتصادی، نپ، که توسط کنگره مطرح شده بود، با مخالفت روپرتو شد.

قبل از جنگ جهانی ۱۹۱۴ درصد از روسها، ۱۵۹ میلیون از جمعیت در روستاهای زندگی میکردند. چگونگی برخورد به جمعیت کشاورزان کاملاً برای انقلاب، همچنین پس از بدست گیری قدرت تعیین کننده بود. در واقع مسئله کشاورزان مهمتر از هر زمان دیگری شده بود. طی همه دوران جنگ داخلی جمعیت بیکار از شهرهای گرسنه به مناطق کشاورزی تولید کننده مواد غذایی مهاجرت نموده بودند.

سوسیال دمکراتها و انقلابیون سوسیالیست (و سلف تاریخی آنها ناردنیکها) اساساً دیدگاهی متفاوت نسبت به کشاورزان داشتند.

در حالیکه اس آرها در مورد اینکه کشاورزان میتوانند نیروی حمل کننده در یک انقلاب باشند توهمناتی داشتند، سوسیال دمکراتها به مجموعه ای از شورشهای شکست خورده دهقانان از **Stenka Razin** در دهه های ۱۹۰۰ تا به آتش کشیدن کالاها در انقلاب سال ۱۹۰۵ اشاره مینمودند. کشاورزان میتوانستند چیاول نمایند، بذرزند و بکشند، شاید که حتی تزار را سرنگون سازند، اما در اساس نمیتوانستند جامعه قدیمی را تغییر بدهنند.

مانیفست کمونیست مارکس و انگلش در مورد "تأثیر زندگی نجات بخش روستایی" صحبت کرده بود و تمايل داشت که دهقان را بعنوان یک دشمن معرفی نماید، به دلیل اینکه او هدفش این بود که مالک زمین باشد و در صورت امکان خود را از طریق کار کارگران ثروتمند نماید.

با اینحال زمانی معلمان ما اینچنین اندیشه‌یده بودند که روسیه میتوانست بعنوان اثبات قانون، استثنایی باشد.

تحت نفوذ محقق آلمانی Haxthausen آنها (همانطور که نشان داده شد به غلط) به این درک رسیده بودند که جامعه روستایی، "miren"، یادگاری عجیب و غریب از دوران فنودالیسم بود.

مقصود این بود که از طریق تکیه بر دهقانان و miren، از مرحله سرمایه داری در روسیه صرف نظر نماییم. زمانیکه Vera Zasulitj سوال کرد، به تاریخ ۸ مارس ۱۸۸۱ اینچنین پاسخی دریافت نمود. او گفت که او متقادع شده است که "کمون (miren) نقطه شروع برای تولد دوباره اجتماعی روسیه است".

مارکس در دسال ۱۸۸۳ چشم از جهان فرو بست، اما انگلش روسیه را با علاقه کامل دنبال نمود، زبان روسی را آموخت و با Tjernysjevskij تبادل نامه نمود. قحطی در سال ۱۸۹۱ و توسعه سریع صنعتی روسیه باعث شد که او عقیده خود را تغییر داده و پی ببرد که کشاورزان گرسنه کمونها پایه و اساس انقلاب نبودند. این "روایای مربوط به گذشته بود".

لنین با خشنودی بینش جدید انگلش را ثبت و نظرات او را با تیراژی بالا بر علیه ناردینیکها منتشر نمود. او پیش بینی نموده بود که miren تحت فشار انقلاب صنعتی متلاشی میشد. کشاورز یا سرمایه دار میشد یا کارگر. لنین به توسعه صنعتی روسیه خوش آمد گفت. این توسعه میامد که افزایش تعداد کارگران را، که سپس میخواستند قبر سرمایه داری را بکنند، در برداشته باشد.

مدت کوتاهی پس از آن Stolypin بزرگترن رفرم کشاورزی خود را آغاز نمود، رفرمی که به معنای از هم فروپاشی miren بود.

در دوران انقلاب اکتبر ۱/۴ از کشاورزان، مالکان کوچک کشاورز بودند، بقیه برای مالکان بزرگ بردگی میکردند، زمین اجاره نموده و یا در miren باقی میماندند.

درک لنین در مورد اینکه کشاورزان ناگزیر به آسیابهای تولید ثروت برای سرمایه داری کشانده میشند پیروز شد.

پس از انقلاب اکتبر این تنها مسئله صلح بود که برای کشاورزان در الیت قرار داشت. در همان اولین شب بدست گیری قدرت لنین پیش نویس یک قانون جدید در مورد زمین را نوشت. بعد از ظهر روز بعد او آنرا برای کنگره اتحاد جماهیر شوروی، که به اتفاق آراء موردن قبول واقع شد، خواند. این فرمان بلافصله حق مالکیت کشاورزان بزرگ را بر روی زمین بدون پرداخت غرامت بی اعتبار اعلام نمود. کالاهای همه مالکان - دولت - کلیسا - و زمینهای اجاره ای در اختیار شورای کمیته زمین و کشاورزان قرار گرفت. اینچنین تصمیم گرفته شد که زمینهای بزرگ که مساحتشان بیش از ۱۰۰ - ۳۰۰ دیسیاتین بود به الگوی دولتی تبدیل شوند.

از جانبی دیگر زمینهای کشاورزان معمولی و قزاقها شامل این قوانین نمیشد. فرمان در ادامه پیشنهاد نمود که دولت در آینده میخواهد قانونی را در مورد منوعیت فروش، خرید و اجاره دادن زمین به اجرا بگذارد.

برخی از شرکت کنندگان در کنگره اتحاد جماهیر شوروی اعتراض نمودند و مدعی شدند که این سیاست سوسيال دمکراتهای انقلابی بود. بخشهاي مهمی از نوشته فرمان را لنین لغت به لغت از روزنامه اس آرها کپی نموده بود.

"اجازه بدھید همانطور که هست بماند"، لنین اعتراف نمود. "این مهم نیست که این برنامه متعلق به ماست یا متعلق به سوسياليستهاي انقلابي. مهم اينجاست که کشاورزان ضمانتي قابل اطمینان را گرفته باشند که اريابان از روسيا بپرون رفته اند، اينکه خودشان میتوانند به زندگی خودشان نظم و ترتیب بدهنند و مسائل خودشان را تعیین نمایند."

سوسياليستهاي انقلابي که هنوز نفوذ بسياري در ميان دهقانان داشتند با کشاورزی بزرگ دولتی مخالفت مينمودند به دليل اينکه آنها در اصل مخالف کار کارمزدي در کشاورزی بودند. آنها همچنین مخالف سفارشات بودند زمانیکه بینش کشاورز به او میگفت که بنشن را دور از چشم دولت مخفی کن تا زمانیکه پول بيشتری از او بگيری. اين امر نه تنها کشت و کار را برای فصل بعد، بلکه فروش مواد غذائي در شهرها را نيز مورد تهدید قرار داده بود.

دلایل بسیاری برای آن جو عدم اعتماد دوطرفه وجود داشت. در روستاهای هنوز افکار رمانیک سوسياليستهاي انقلابی در مورد دهقانان و عدم اعتماد به کنترل کارگری اتحاد جماهیر شوروی وجود داشت. در اولین و دومین

کنگره تعیین کننده اتحاد جماهیر شوروی کشاورزان اساساً نماینده‌ای نداشتند. و بر اساس اولین قانون اساسی اتحاد جماهیر شوروی متعلق به ۱۹۱۸، ارزش رای جمعیت شهرنشین پنج برابر کشاورزان بود.<sup>۱</sup>

"ما باید با احتیاط تمام از سرازیری بسوی muzjiken پایین برویم"، لینین گفت. "مسئله عقب نشینی امریست که کمونیستها باید در مورد آن مطالعه نمایند. دشمن به راحتی میتواند ما را فریب داده و وادار به حمله کند و ما را برای سالهای سال به عقب براند."

"به همین دلیل آنکسانی که خود را در آینده نزدیک برای حمله‌ای مستقیم به کاپیتالیسم آماده نموده اند باید به این بیاندیشند که امکانی مطمئن را برای خود جهت عقب نشینی بوجود بیاورند."

"در کشوری مانند روسیه که عناصر خرد سرمایه دار مدیریت زمینهای کشاورزی را بعهده دارند، ما نمیتوانیم بدون پشتیبانی قشر خرد سرمایه دار مدتی دراز زندگی کنیم. این قشر اکنون بسوی هدف خود حرکت میکند، نه بر روی خطی صاف بلکه زیگزاک. اگر من مخالفی را که بصورتی زیگزاک حرکت میکند بدنبال کنم، باید خودم هم بصورتی زیگزاک حرکت کنم برای اینکه بتوانم به او برسم"، لینین توضیح داد.

او کمونیستهایی را مورد انتقاد قرار داد که تفاوتی قائل نبودند میان کولاکها، که از دسترنج کارگران استخدامی ارتزاق مینمودند و کشاورزان طبقه میانی که از ثمره کار خود زندگی میکردند. در آینده اموال آن دومی تحت هیچ شرایطی از آنها گرفته نمیشد.

متوقف نمودن سفارشات اجباری، آن عقب نشینی بزرگی بود که کنگره حزب در رابطه با دهقانان گرفت. از این پس کشاورزان میتوانستند که با آزادی کامل بنشن خود را در بازار بفروشنند.

Roj Medvedev لینین درک نموده بود که این تنها راه چاره بود. تغییرات بدون تأخیر آغاز شد. مورخی به نام Roj Medvedev میگوید که بلشویکها میتوانستند در همان بهار سال ۱۹۱۸ همان زمانی که کشور ۶۰۰ میلیون پود بنشن در انبارهای خود ذخیره نموده بود، انحصار دولتی را بر روی بنشن از میان بردارند.<sup>۲</sup>

۱- Roj Medvedev: Russkaja revolutsija 1917 goda: pobeda i porazjenie bolsjvikov (Mosko 1977), p85  
۲- در سال ۱۹۱۷ ۸۵ درصد از زمینها به دهقانان کوچک با کمتر از ۴ دسیاتین زمین و یک اسب تعلق داشت، در سال ۱۹۲۰، ۸۶ درصد. یک دسیاتین برابر است با ۱۰۹ هکتار.

۳- حزب در مارس ۱۹۱۸ نام خود را به حزب کمونیست روسیه (بلشویکها)، (b) RKP تغییر داده بود.

۴- Kronstadt 1921. Dokumenty (Mosko 1999)

۵- تعداد کرسیها برای کنگره اتحاد جماهیر شوروی بدنبال قانون یک کرسی برای ۲۵۰۰۰ شهرنشین و یک کرسی برای ۱۲۵۰۰۰ نفر روزتا نشین محاسبه شده بود.

E.H. Carr: The bolshveik Revolution 1917 – 23, part 1 (London 1978), p126.

۶- Roj Medvedev: Russkaja revolutsija 1917 goda: pobeda i porazjenie bolsjvikov (Mosko 1977), p50

## برداشت تلخ

هنوز مدت زیادی از پیروزی بر ارتشهای Wrangler، Denikin، Judenitj و Koltjaks نگذشته بود و مباحثات بر سر رفمها به تازگی آغاز شده بود که اتحاد چماهیر شوروی جوان قربانی حادثه دیگری شد: قحطی در منطقه ولگا.

در آوریل ۱۹۲۱ اولین گزارش در مورد اینکه منطقه ولگا، که معمولاً ۳۰ درصد از بنشن روسيه را تهيه مينمود و ۳۶ ميليون نفر جمعيت داشت، منتشر شد. منطقه در حال مبتلاشدن به خشکسالی بود و حمله ملخها آنجا را تهدید مينمود. موادری از آدمخواری گزارش شد.

بيش از ۱۴ ميليون دسياتين - پنج برابر مساحت کشت شده در کشور سوئد - دچار خشکسالی شده بود. قحطی به دليل سالها محاصره افتصادی وخيم تر شد، ۴ سال جنگ جهاني و ۳ سال جنگ داخلی.

در روسيه قديمي، نابودي محصولات بصورتی دائمي هر پنج سال يك بار و نابودي عظيم محصولات هر ده سال يکبار رخ ميداد. آخرین بار ميان سالهای ۱۸۹۱ - ۹۲ بود که نابودي عظيم محصولات روی داد. لنين گفت که تجربيات تاريخی در روسيه نشان ميدهد که يك برداشت بد اغلب برداشت بد دیگری را بدنبل دارد، به دليل اينکه کشاورزان زمانیکه گرسنه بودند دانه های خود را میخورند. در ضمن لنين مطمئن نبود که خبر متوقف نمودن سفارشات بنشن توسط دولت به روستاهای رسیده و آنان را مت怯اع نموده بود یا نه.

لينين اجازه داد که سه صفحه گرامافون ضبط بشود؛ يکی در مورد Naturaskatt (در گذشته مردم بعلت فقر برای پرداخت مالیات بجا پول از اموال خود استفاده میکردند) که جای سفارشات بنشن را میگرفت، دیگری امتيازات به شركتها و سومی تعاونيها. صفحات توسط مبلغاني که به اينجا و آنجا مسافت مينمودند ضبط شد و تاثير بسیار بزرگی بر روی مردم داشت.

در صفحه اي که در مورد پرداخت مالیات ضبط شده بود لنين بر روی افزایش مساحت زمينهاي کشت شده تاكيد نمود، از اينکه کشاورزان باعهای خود را توسعه داده و کوشش نموده بودند که برداشتهای بيشتری بنمایند. در سپتامبر ۱۹۲۱ میخانیل کالینین تاييد نمود که، پرزيذنت شورای خلقها، که قحطی يك واقعیت بود. ميليونها نفر انسان قربانی شده با خوردن گیاهان، پوست حبوبات، کاه، غذای احشام، علف، برگ، ریشه، خزه و لاشه حيوانات شکم خود را سیر میکردند. آنها زمین یخ زده را خشمگین از حادثه ای که آنان را قربانی خود نموده بود گاز میگرفتند.<sup>۱</sup>

در می ۱۹۲۲ يك ميليون کشاورز بر اثر قحطی جان باخته و ۲ ميليون کودک بی سرپرست را از خود به جای گذاشته بودند.

Pomgol، کمته کمک رسانی به قحطی زدگان، نبردی نا برابر با زمان را به پيش ميرد. در ديگر نقاط کشور نيز ذخيره غذایي بزرگی وجود نداشت. در تابستان ۱۹۲۱ کارگران در مسکو با کارت جيره بندی مخصوص بيش از يك صد گرم نان در روز دریافت نمیکردند. هر دو سرخها و سفیدها انبار حبوبات را چپاول نموده بودند. قبل از هر چيز دولت بر روی جابجایي در مجموع يك ميليون قحطی زده به مناطق قحطی نزده سرمایه گذاري نموده و بنشن مازاد بر مصرف را در ديگر نقاط کشور جمع آوري ميکرد.

در جولای ۱۹۲۱ ماسکیم گورکی - ۵ نويسنده دست التماس برای کمک به قحطی زدگان بسوی "همه انسانهای با وجودان" در اروپا و آمریکا دراز کرد.

با گرفتن ماموریت از جانب (American Relief Agency) ARA (آژانس امداد رسانی آمریکا) هربرت هوور که آنzman وزیر بازرگانی بود و سپس به عنوان رئيس جمهور آمریکا انتخاب شد، اعلام نمود که مایل است کمکهای فوري بدده.

در تابستان ۱۹۲۱ دست کم ۲۵ ميليون نفر انسان فقط در دره ولگا بدون خدا بودند. ARA در سپتامبر ۱۹۲۱ عملیات کمک رسانی خود را آغاز نمود و تا پایان ژوئیه ۱۹۲۱ ۱۳ ادامه داد.

آنها جان ميليونها انسان را در مناطق ولگا و اوکراین نجات دادند.

سازمانهایی غیر دولتی، مانند کمکهای جهانی کارگران، Mezjrabpom که ۱۵۰۰ تن مواد غذایی، لباس، دارو و بيش از يك ميليارد مارک را جمع آروي نمود نيز تشکيل شدند.

Fridtjof Nansen، Henri Barbusse، Anatole France، Herbert Wells، Bernhard Shaw، Teodore Dreiser و Martin Andersen Nexö از جمله کسانی بودند که به درخواست روسيه پاسخ دادند.

گروههای ضد روسی در آمریکا بسرعت از شرایط استفاده نمودند. ARA از روسیه درخواست نمود که اداره ای مخصوص را در مناطق قحطی زده ایجاد نماید، امری که دولت روسیه با آن مخالفت نمود. لینین Hoover را "گستاخ و حیله گر" نامید و به او اخطار داد که در صورت دخالت در امور روسیه پاسخی دندان سکن دریافت مینمود.

اما همکاری با Fridtjof Nansen که در اوت ۱۹۲۱ جهت رهبری نمودن یک ماموریت - صلیب سرخی در روسیه انتخاب شد، با مشکلات کمتری روپرتو شد. Fridtjof Nansen با تمام وجود در کمک به محرومان شرکت نمود و امتناع انجمن ملتها را در دادن وام به روسیه در حالیکه "مازاد بر مصرف شدیدی از مواد غذایی، نیروی کار و امکانات حمل و نقل در جهان وجود دارد".<sup>۱</sup> محکوم نمود. کمکهای دولت انگلیس به قحطی زدگان تنها یک نمادین ۱۰۰۰۰۰ پوندی بود. از طریق کمکهای داوطلبانه انگلیسیها سه برابر آن مبلغ را جمع آوری نمودند.

در نهمین کنگره سراسری اتحاد جماهیر شوروی کمکهایی داده شده از جانب کشورهای غربی به قحطی زدگان توسط لینین تا تقریباً ۴۰۰۰ هزار تن تخمین زده شد، که البته قطره ای بود از آب دریا. کمکهای داده شده توسط حکومت اتحاد جماهیر شوروی تا ۲۶ میلیون تن محاسبه شد.

در پاییز ۱۹۲۲ حکومت اتحاد جماهیر شوروی توانست با موقوفیت اعلام نماید که همه چیز به حال عادی بازگشته بود. برداشت سال بسیار خوب بود. در دسامبر دولت توانست حتی در مورد صدور ۵ میلیون پود بنشن تصمیم گیری نماید.<sup>۲</sup>

بعنوان نتیجه ای مستقیم از قحطی روابط حکومت اتحاد جماهیر شوروی با کلیسا مورد آزمایش قرار گرفت. زمانیکه قحطی در مناطق ولگا آغاز شد کلیسا قصد داشت که در فعالیتهای امدادی شرکت نموده و پیشنهاد داد که بخشی از وسائل با ارزش کلیسا را جمع آوری نمایند. در فوریه ۱۹۲۲ دولت تصمیم گرفت که به شوراهای محلی پیشنهاد بدهد که آن بخش از داراییهای کلیسا را که برای بازدید کنندگان ارزش خاصی نداشت جهت خرید غله و تخصیص آن به قحطی زدگان جمع آوری نمایند. در روسیه ۸۰۰۰ هزار کلیسای ثروتمند فعل وجود داشت. لینین بر این باور بود که اتخاذ این سیاست میتوانست صدها میلیون، شاید میلیاردها روبل طلا برای دولت بازدهی داشته باشد. به صراحت گفته شده بود که این اعانتات کاملاً در اختیار قحطی زدگان قرار میگرفت. بنابراین مسئله برپایی جنگی بر علیه مذهب و یا کشیشها نبود، مسئله ای که بعدها سفیدها با تبلیغات خود قصد بر جسته نمودن آنرا داشتند. اسفاق اعظم Tichon بر جسته نمودن آنرا داشتند. که ابتدا موافقت خود را با رهمنوی دولت در ایزوستیا<sup>۳</sup> اعلام نموده بود، اکنون، اجازه داد، شاید که به دلیل سوء تفاهم، رهنمودی مبنی بر اینکه کلیسا باید با این اقدامات مخالفت نمینمود منتشر شود. Tichon، یا Vasilij Belavin<sup>۴</sup> که از طرف ارکانهای اتحاد جماهیر به این نام خوانده میشد مدت کوتاهی پس انقلاب اکتبر بلشویکها را طرد نمود، "این هیولاها نژاد انسانی"، اما همزمان از دعا نمودن برای ارتقای سفید امتناع ورزیده بود.

در این مسئله موضع ناپایدار Tichon با خواسته های بسیاری از مذهبیون واقعی که به قحطی زدگان یاری میرسانند در تضاد افتاد. همه طلا و جواهر جمع آوری نمودند. خواهر لینین آنا نقره های قیمتی خانواده یانوفها و لینین مصال طلا خود را از Simbrisk به مجموع که از قحطی زدگان پشتیبانی نمینمود اهدا کردند. بنابراین چرا کلیسا نمی بایست که همراهی نماید؟

با اشاره ای روشن به کتاب شاهزاده اثر Machiavelli<sup>۵</sup> لینین در ۱۹ مارس ۱۹۲۲ نامه ای به دفتر سیاسی نوشت که اگر قرار است که ما به استفاده از شقاوت متول شویم این ضرر را باز آن با تمام وجود و در کوتاهترین زمان ممکن استفاده کنیم، به دلیل اینکه توده ها استفاده دراز مدت از خشونت را تحمل نمیکنند."

حادثه ای که در شهر کوچک Sjuja، به فاصله یک روز مسافت واقع در شمال شرقی مسکو، رخ داد آنچیزی بود که لینین را برانگیخت که اینچنین استدلال نماید.

در ۱۴ مارس یک کمیسیون دولتی در آرامش کامل مقدار بسیار زیادی وسائل با ارزش را از کنیسه Sjuja جمع آوری نموده بود. روز بعد زمانیکه اعضای کمیسیون به میدان کلیسا آمدند، انبوهی از مردم را دید که در آنجا گرد آمده بودند، سنگ و قطعات چوب پرتاب نموده و تیر هوایی شلیک میکردند. سربازانی که اعضای کمیسیون را دنبال میکردند محاصره شده و به همین دلیل تاکریز به تیرنداری به سوی مردم شدند: قبل از اینکه اعضای کمیسیون بتوانند ۱/۲ پود نقره کلیسا را مصادر نمایند، چهار نفر کشته و ۱۰ نفر زخمی شدند.<sup>۶</sup>

اکنون لئین به روح Machiavelli متousel شد و فرمان داد که امکان داشت دستگیر نمایند، "دست کم دهها تن از نمایندگان کشیشان محلی، خرد سرمایه داران و سرمایه داران" به ظن شرکت در مقاومت خشونت آمیز در مقابل فرمان دولت.

در ضمن لئین بر این عقیده بود که دفتر سیاسی باید فرمانی شفاهی را به دادگاههای محلی مبنی بر اینکه محکمات باید به "اعدام تعداد بسیاری از افراد با نفوذ و خطناک در شهر Sjuja منتهی میشد" ابلاغ مینمود. همین سیاست باید که در مسکو و دیگر شهرها نیز به اجرا گذاشته میشد.

در ۳ مارس زمانیکه اعضای کمیسیون به Sjuja بازگشت کشیشان از مخالفت دست برداشته و ۱۰ پود نقره و سنگهای با ارزش قدیمی و مجموعه ای از دیگر وسایل با ارزش را به دولت تحويل دادند. دادگاه در ماه می آغاز شد. ۲۸ نفر به مجازاتهای مختلف محکوم شدند. پس از بررسی درخواست تجدید نظر پنج نفر از محکومین به مرگ باقی مانده بودند که احکام آنها به اجرا گذاشته شد.<sup>۷</sup>

اسقف Dondkoj Tichon در معبد Fridtoof Nansen بارها به نفع او مداخله نمود. پس از چند سال Tichon آزاد شد و سپس عذرخواهی نمود و قول داد که دیگر با دولت اتحاد جماهیر شوروی همانند دشمن رفتار ننماید.

در نوامبر سال ۱۹۲۲ دولت اتحاد جماهیر شوروی کمکهای داده شده را جمع زد و متوجه شد که تقریباً ۴۰ کیلو طلا، ۳۸۴ تن نقره، ۲۳۰ کیلو مروارید، ۳۵۰۰۰ الماس و بولیان بعلاوه ۷۱۰۰۰ دیگر سنگهای قیمتی دریافت کرده بود.<sup>۸</sup> در مجموع این داراییها تا دو و نیم میلیارد روبل طلا تخمین زده شد.<sup>۹</sup>

اینکه بتوان گفت که چه تعدادی از مردم از قحطی در منطقه ولگا کشته شدند غیر ممکن است، اما یک مورخ غربی میگوید که تعداد آنها ۵ میلیون نفر بود.<sup>۱۰</sup> آنچه که مسلم است، اگر ما مقدار جمعیت را در همان مناطق تا قبل از جنگ اول جهانی مقایسه نماییم، در سال ۱۹۲۳ از جمعیت روسیه ۸ میلیون نفر کاسته شده بود.<sup>۱۱</sup> در حالیکه بصورتی عادی باید که سالانه چندین میلیون نفر افزایش میافتد.

۱- پرودا ۷ سپتامبر ۱۹۲۱.

۲- Dokumenty nvesnej politiki SSSR, band 4, p 787

۳- این تصمیم را دیمیتری ولگونوف بعنوان مدیرکی بر علیه بی تجربگی شدید لئین میگیرد [Lenin, Polititjeskij, p 2 (Mosko 1994), p 159] او بر این اشاره مینماید که صادرات باید طی دورانی که قحطی رخ داده بود انجام میشد، که البته صحیح نیست. در سال ۱۹۲۲ بیشتر از هر سال دیگری گندم برداشت شد. ۱۹۲۳ صادرات تا ۱۲۲ میلیون پود افزایش یافت (Narodnoje chozjajstvo sojuza SSR v tsifrach. Mosko 1924, p 194)

۴- ایزوستیا ۲۶ فوریه ۱۹۲۲

۵- V.I Lenin: Neizvestnye dokumenty (Mosko 1999) p 517

۶- یک پود برابر است با ۱۶،۳۸ کیلو گرم.

۷- Dimitrij Volkogonov در ص ۲۱۲ ، باند ۲ ، کتاب خود در مورد لئین ادعا میکند که ۱۴۰۰۰ از کشیشان و فعالین مذهبی کشته شدند و در ص ۲۱۷ میگوید که آنها دست کم ۲۰۰۰۰ نفر بودند. به نظر میاید که این اطلاعات قلابی باشند. برای مثال Zjores Trofimov در فرماداری Simbrisk تحقیق نمود بدون اینکه در رابطه با اختلاف با کلیسا اعدام شده ای پیدا کند، تنها دو حبس تعیینی.

Zjores Trofimov: Volkogonovskij Lenin (Ulianovsk 1995), p77

۸- Jurij Poljakov: 1921: pobeda nad golodom (Mosko 1975), p 74

Mosko 850 let, band 2 (Mosko 1996), p56

۹- Helene Carrere d Encausse: Lenin (Paris 1998), p 561

۱۰- میان سالهای ۱۹۱۳ - ۱۹۱۷ مجموعه جمعیتی که کشته شدند تا ۱۰،۷ میلیون، ۱۰،۲ میلیون میان سالهای ۱۹۱۸ - ۲۰ و ۳،۶ میلیون میان سالهای ۱۹۲۰ - ۲۲ تخمین زده شده است.

Sergej Maksudov: Poteri naselenija SSSR (Vermot 1989), p 185.

## قاصد تزار

در رمان Jules Verne، قاصد تزار، اینکه چگونه تزار با کمک قاصد خود Michail Strogov کوشش مینماید مانع از تلاشی بشود که میخواهد سپری را از تاج و تخت روسیه جدا سازد، به تصویر کشیده میشود. قبایلی از Buchara و Koknad، Chiva با قراقوها و تاتارها در اروپا متحده اند. جزئیات در تاریخ کاملاً نامعقول هستند، اما با اینحال سانسور دوران تزار این کتاب را توهین آمیز برداشت نمود.<sup>۱</sup> کوششهای استقلال طبلانه اقلیتها مسئله ای بود که دولتمردان مایل به صحبت در مورد آن نبودند.

لینین دانما امپراطوری روسیه تزاری را "زندان خلقها" میخواند. در سال ۱۹۰۵ او دانش آموزان لهستانی را زمانیکه آنها در صدها مدرسه تصاویر تزار و کتابهای درسی خود به زبان روسی را به آتش کشیدند و معلمان روسی خود را اخراج کردند تحسین نمود.

لینین نوشت "ما میدانیم که زبان تورگنیف، تولستوی، Dobroljubov و Tjernysjevskij غنی و با اهمیت است. و البته ما میخواهیم که هر کسی که در روسیه زندگی میکند این امکان را داشته باشد که زبان روسی را بیاموزد. اما یک چیز را مانمیخواهیم: عنصر اجبار. ما میخواهیم که مردم را با ضربات چماق به بهشت بفرستیم."<sup>۲</sup>

لینین در نوشته خود در مورد حق تعیین سرنوشت ملتها بست خودشان، بر جایی سوند و نرژ در سال ۱۹۰۵ بعنوان مثالی بر اینکه قوانین میان ملتها چگونه باید تنظیم بشوند تاکید نمود.

لینین بر این عقیده بود که انسجام میان کارگران سوندی و نرژی با اعتراف جنبش کارگری سوند که بر حق جایی نرژ مهر تایید کوبیدند ایجاد شد. "زیرا که کارگران نرژی مقاعده شده بودند که کارگران سوندی به ناسیونالیسم سوندی مبتلا نشده و در مقایسه با امتیازات سرمایه داری و صاحب منصبی سوندی، برای آنها برادری با کارگران نرژی از اهمیت بیشتری پرخوردار بود."

بیش از نیمی از جمعیت امپراطوری روسیه، یا ۵۷ درصد اگر بخواهیم که دقیقاً گفته باشیم،<sup>۳</sup> به اقلیتها قومی که در درجات مختلف مورد بعضی واقع میشند تعلق داشتند. بعنوان یک قاعده به آنها اجازه استفاده از زبان مادریشان نیز داده نمیشد.

لینین گفت "ما باید آزادی مردم تحت ستم را مطالبه نماییم، نه در کلی گوییها، جملات ناروشن و نه از طریق اینکه آنرا به زمانی که سوسیالیسم ایجاد شده است [منقل] نماییم".

"مشخصاً این به معنای داشتن آزادی کامل سیاسی و دمکراتیک جهت تبلیغ نمودن برای جایی و آزادی برای تعیین مسئله با رای عمومی در میان ملت‌هایی که خواهان جایی هستند میباشد."

اما نیاز به جایی بدین معنا نبود که بشویکها در هر موقعیتی از خواست جایی ملت‌های کوچک از روسیه حمایت نمودند. بر عکس، "هر چه سیستم دمکراتیک دولتی خود را به حق کامل جایی نزدیکتر مینماید، خواست جایی در عمل ضعیفتر و بعیدتر میگردد".

مقصود این بود که اگر امپراطوری روسیه واقعاً دمکراتیزه میشد و بصورتی صادقانه نشان میداد که به حق جایی ملت‌ها احترام میگذارد، باید که در عمل تعداد کمی و یا هیچیک از این ملت‌ها خواهان استفاده از این حق نمیشندند.

لینین بر این عقیده بود که ستم بر ملت‌ها چیزی نبود که پس از انقلاب اکابر بگونه ای ناگهانی محقق گردد. او مایل بود که از نامه ای که انگلیس در ۱۲ سپتامبر ۱۸۸۲ به کانوتسکی نوشته بود نقل قول نماید. "یک امر کاملاً حتمیست. کارگران پیروزمند نمیتوانند به مردم دیگر هیچگونه دعای خیری را دیکته نمایند، بدون اینکه از جانبی دیگر پیروزی خود را نابود سازند." مردمی که به مردمان دیگر ستم روا میدارند خودشان نمیتوانند آزاد باشند.

لینین این را "یک اصل مطلق بین المللی خواند". او میدانست که یک رژیم سوسیالیستی میتوانست مرتكب گناه بشود، بله، انقلاب میتوانست حتی از منافع شخصی نشست گرفته و "از دیگران سواری بگیرد". لینین این امکان را از نظر دور نداشت که یک رژیم سوسیالیستی میتوانست به امپریالیستی تبدیل بشود. او در ۱۹ مارس ۱۹۱۹ در هشتمین کنگره حزب کمونیست اخطر داد: "تعدادی کمونیست را قطعه قطعه کنید، و شما یک شونیست بزرگ را پیدا میکنید".

دقیقاً برای اینکه مانع از یک انحطاط بشود او از ضمانتهای قانونی برای خود مختاری، با داشتن آزادی در ترویج نمودن جهت استقلال یافتن و جدا شدن از کشورهای سوسیالیستی حمایت نمود.

در ۱۵ نوامبر ۱۹۱۷ اعلامیه‌ای توسط استالین و لنین امضاء شد، بیانیه "مساوات و حق حاکمیت برای همه مردم روسیه"، همچنین "حق همه مردم روسیه در داشتن خودمختاری باضافه حق خارج شدن و تاسیس نمودن کشورها".

ستمگری و خودسری دوران تزار باید "جایگزین سیاستی بشود که هدف ایجاد اتحادی داوطلبانه و صادقانه میان همه مردم روسیه باشد."

فلاند اعلامیه پلشویکها را بهانه‌ای قرار داد و در دسامبر ۱۹۱۷ اعلام استقلال نمود. اوکراین با ۳۷ میلیون جمعیت همان مثال را دنبال کرد. در آغاز ۱۹۱۸ منشویکها جمهوری غیروابسته گرجستان را با تقریباً ۳ میلیون جمعیت ایجاد نمود. حزب ناسیونالیست سوسیالیست dasjnak همین کار را در ارمنستان کرد. دیگران نیز از آنان پیروی نمودند. در دسامبر ۱۹۱۸ لتوانی و لیتوانی ایجاد جمهوریهای شوراها را رسماً اعلام نمودند که مسکو آنها را بعنوان مستقل مورد تایید قرار داد.

تأسیس Russian Socialist Federative Soviet Republic (The Russian Socialist Federative Soviet Republic) اولین تلاشی بود که بخش‌های ویران شده امپراطوری را گرد هم آورد. در ۱۰ جولای ۱۹۱۸ اولین قانون اساسی شورای روسیه که برای اولین بار به اقیتیهای ملی نوعی از خودمختاری را اهدا مینمود تصویب شد. طبقه بندی دستگاه اداری دوران تزار در فرمانداریها با خطوطی بدون توجه به اینکه چه اقیتیهایی در آنجا زندگی میکردند ترسیم شده بود. این ارتباطات در عمل به چه معنایی میتوانست باشد، با اینحال واضح و روشن نبود. آیا روسیه باید بدون هیچ برنامه‌ای امتیازات نژاد برتر را تسليم نماید؟

در ۲۱ جولای ۱۸۲۱ S.G.Said – Galijev، رئیس جمهوریهای سوسیالیستی خودمختار تاتار نامه‌ای به لنین نوشت و چند سوالی را بشرح زیر مطرح نمود:

"آیا وجود جمهوریهای کوچک خود مختار در حوزه RSFSR و بخصوص تاتارستان، ضروریست؟"  
"بله" لنین پاسخ داد.

"اگر پاسخ شما مثبت است، تا چه زمانی، یا به عبارت دیگر، تا زمانیکه چه وظایفی انجام شده اند و برای دستیابی به چه اهدافی؟"

"تا مدتی دراز"، لنین پاسخ داد.

"آیا این صحیح است که کمونیستهای متعلق به ملتهای حاکم، که از هر جهت مقامی بالاتر دارند، معلم و پرستار کودکان همه کمونیستها و دیگر مردم رحمتکش متعلق به ملتهای تحت ستم قدری باشند؟"  
"نه معلم و نه پرستار بچه بلکه معاون"، لنین پاسخ داد.

اینها اشارات روشی بودند بر اینکه که رهبران با سیاست جدید ملتها هدفی جدی را دنبال مینمودند. روسها دیگر نبایستی بصورتی اتوماتیک پستهای برتر را متعلق بخود میدانستند.

در مباحثه‌ای پیش از تأسیس اتحاد جماهیر شوروی به تاریخ ۳۰ دسامبر ۱۹۲۲ لنین ناگزیر میشود که از ضوابط بین المللی حتی در مقابل نزدیکترین همکاران خود پشتیبانی نماید.

بر روی کاغذ اصل کار داوطلبانه یقیناً روشن بود، اما در عمل بسیار پیچیده تر. طی دوران جنگ داخلی بخش بزرگی از امپراطوری سابق به مصادره نیروهای مداخله گر در آمده بود. زمانیکه ارتش سرخ پیروزمندانه پیشروع نمود حکومت اتحاد جماهیر شوروی را حتی ورای آن روسیه واقعی گسترش داد.

در میان رهبران حزب فرقه‌ای نیرومند از گرجستان وجود داشت که مایل بود بسرعت گرجستان را از تحت قیومیت نیروهای مداخله گر انگلستان و منشویکها خارج نماید. در آخر زمانیکه انگلستان عقب نشینی کرد ارتش سرخ پیشروع نمود و حکومت اتحاد جماهیر شوروی را بدون منشویکها تأسیس کرد.

سپس رهبری حزب در مسکو دریافت که آن بشدت جمهوریهای ناهمگون قرافها (آذربایجان امروزی، ارمنستان و گرجستان) را در یک "فراسیون ترانس قفقازی" گرد هم آورد. به همین ترتیب ترکستان (ترکمنستان امروزی، ازبکستان، تاجیکستان و قرقیزستان) بعنوان واحدی، اگر چه متشکل از مردم و ملتهای بسیار ناهمگون، باقی ماند. اکنون مسئله این بود که این ملتهای مختلط باید به RSFSR "متصل شده" و به آنها در داخل فدراسیون خودمختاری داده میشد و یا اینکه به فدراسیون RSFSR با اساسی برابر و با حق خروج وارد شود؟

استالین از به اجرا گذاشتن اولین موضع و لنین از دومین موضع حمایت نمود. اولین عکس العمل استالین این بود که لنین را به "ناسیونالیسم لیبرالیسم" متهم نماید، اما او جرئت نکرد که به صورتی آشکار با او مخالفت کند. زمانیکه لنین قویاً در بحث وارد شد، استالین عقب شینی نمود اما هنوز با اینکه این نظم جدید دولتی، اتحاد جماهیر شوروی، باید مجمع نمایندگان خود را داشته باشد مخالف بود.

کامنف در غیاب لنین به استالین گفت: "لنین حاضر به خاطر استقلال بجنگه".

استالین به تندی پاسخ داد: "به عقیده من ما باید در مقابل لنین محکم بایستیم".

زمانیکه کمته مرکزی حزب میخواست در مورد این مسئله گفتگو کند، لنین در خانه به خاطر دندان درد مانده بود، اما نامه ای کوتاه را به جسله فرستاد:

"من بر علیه شونیسم بی اندازه روسی اعلام جنگ میکنم. من همینکه از دست این درد لغتی راحت بشوم، همه آنرا با تمام دندانهای سالم تاته میخورم. ما باید مطلقاً بر این امر اصرار بورزیم که مقام ریاست کمته مرکزی اجرایی اتحادیه بصورت نوبتی بر عهده یک روس، یک اوکراینی، یک گرجستانی و یا دیگر ملیتها گذاشته شود."

موضع لنین پیروز شد و در سال ۱۹۲۲ "اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی"، که از همان ابتدا اوکراین، بلاروس، فدراسیون ترانس فقاری (آذربایجان، گرجستان و ارمنستان) به آن پیوستند، تأسیس شد. لنین حوادث را با دقت از گورکی، محلی که دوران نقاشه خود را میگذراند، دنبال مینمود و اینچنین دیکته کرد: "ما بصورتی مداوم توهین و حمله میکنیم بدون اینکه خودمان متوجه باشیم"، او نوشت و به خاطر آوردن این خاطره را که چگونه با غیر - روسها در ولگا رفتار میشد. لهستانیها، تاتارها، اوکراینیها و فقاریها را دائماً با اسم مستعار صدا میکردند.

به دلیل ارثیه بجای مانده از دوران تزار روسی باید ملتهای عضو در اتحادیه نه فقط از داشتن حق مساوی بهره مند بشوند، بلکه باید به آنها "به خاطر عدم اعتماد، سوء ظنها و توهینهایی که در گذشته به آنها تحمیل شده است خسارت داده شود".

نتیجه ای که لنین در عمل گرفت این بود که اتحاد جماهیر شوروی باید به اتحادیه ای نیرومند تبدیل میشد، اما این همکاری باید تا به آنجایی گسترش میافت که اعضاء قادر به تحمل آن بودند. لنین وجود این امکان را مهیا ساخت که اتحادیه در دو مین کنگره خود، فعالیتش را تنها به هدفهای سیاسی و نظامی محدود سازد. ملتها باید تشویق بشوند که از زبان خودشان استفاده کنند. این درخواست که ملتها را به این بهانه "با ارتباطات راه آهن و جمع اوری مالیات به یک شکل" ناگزیر به استفاده از زبان روسی بنماییم، باید مردود اعلام میشد. مجموعه ای از قوانین مشروح، خلاصه شده توسط همه اعضاء اقلیتهای ملی، باید به تنظیم این مسائل مپرداخت.

با یک بازنگری، چندان جای تعجب نیست که اگر کسی شگفت زده بگوید، آیا اتحاد جماهیر شوروی مهمترین دستارود لنین نبود. او در انجام کاری موفق شد که غیر ممکن بنظر میامد. او توانست تعداد بسیاری از این مردمان را زمانیکه امپراتوری تزار تقسیم شده بود در اتحادیه ای گرد هم آورد. از آن مخلوق نیرومند امروز تنها یک اتحادیه کاغذی میان روسیه و بلاروس باقیمانده است.

۱- کتاب Jules Verne، قاصد تزار میتوانست ابتدا با ۲۶ سال تاخیر، سال ۱۹۰۰ منتشر بشود. این کتاب به دلیلی هرگز در دوران حکومت اتحاد جماهیر شوروی منتشر نشد.

۲- Proletarskaja Pravda 18 jan 1914

۳- جنبش کارگری در سوئد، بخش یک (استکهلم ۱۹۶۳) ص ۷

۴- LCC 23: 249

## مدفع ملت

ماکسیم گورکی، "مرغ طوفان" انقلاب، در بسیاری از مواقع از خیابانی که لنین در آن زندگی میکرد عبور مینمود. او این نام مستعار را پس از سروdon شعر "ترانه مرغ طوفان" که در سال ۱۹۱۰ منوع اعلام شد گرفت.

هر دو، لنین و گورکی در کنار ولگا بزرگ شده بودند و اگر چه لنین متعلق به خانواده ای ثروتمندتری بود، با اینحال در مورد ارزش‌های بنیانی انسانی هم نظر بودند.

گورکی در سال ۱۸۹۷ به سوسیال دمکراتها پیوست، در آنمان او آغاز به نوشتن برای نشریه حزب Sjizzn (زندگی) نمود. حزب اولین کتابهای او را منتشر و شرایط دریافت یک بورس تحصیلی به ایتالیا را برای او فراهم آورد. از سال ۱۹۰۵، انسالی که گورکی بخاطر فعالیتهای انقلابی دستگیر شد، او عضو حزب بود.

در نوامبر همانسال کمته مرکزی حزب جلسه خود را، زمانیکه میخواست یک پاکسازی مسلحه را آماده نماید، در خانه گورکی واقع در سن پطرزبورگ تشکیل داد.

بعدها گورکی در مورد اولین ملاقات خود با لنین نوشت: "من انتظار نداشت که لنین اینچنین باشد. چیزی کم شده در او بود. او سیگار لوله میکرد و زمانیکه ایستاده بود دستانش را با حالتی بی تکلف در زیر بغل خود نگاه میداشت. او از جهاتی بسیار معمولی به نظر میامد و در اولین برخورد نشان داد که میتواند یک رهبر باشد. مقابل من شبی با ثبات، چاق، خپل و تاس ایستاده بود که دست مرآ در یکی از دستهای خود نگه داشته، در حالیکه با دست دیگر خود پیشانی خود را که میتوانست متعلق به سوکراتس باشد خشک میکرد و با چشمان، منحصر بفرد و روشن خود، با علاقه به من نگاه میکرد. او بلافاصله درمورد کمبودهای موجود در کتاب من [مادر] آغاز به سخن نمود."

گورکی مسنله را با این بهانه که او عجله داشت که آنرا طی اقامت خود در آمریکا بنویسد رتق و فتق نمود، اما به نظر لنین این خوب بود که او بسرعت عمل نموده بود. چرا دقیقاً جنبش به چنین رمانی نیاز داشت..... اگر چه بعدها گورکی انسان مهمی شد، یک فرد قابل ستایش بین المللی، اما حزب را رها نکرد. بسیار خوب، او چند باری با لنین قطع رابطه نمود، او را لعن و نفرین کرده و با او مجادله کرد - اما همیشه بازگشت. اگر لنین توانست در مورد ترتسکی بگوید: "او با ماست، اما متعلق به ما نیست"، توانسته بود بارها بر عکس آن را در مورد گورکی بگوید: "او با ماست، او متعلق به ماست".

به نظر میامد که نزدیکترین همکاران لنین در تبعید، زینویف، ترتسکی غیرو و غیرو، بر سر این امر توافق داشتند که ممتازترین ویژگی لنین داشتن هدف بود، این احساس که رهبر انقلاب سوسیالیستی روسیه نامیده شود. همه و همه چیز تابع این هدف شد.

دشمن او Dan از سر تسلیم و منقلب گفت: "انسانی وجود نداره که ۴۴ ساعت، هر روز و مستقیماً برای انقلاب کار کنه، که فکر کنه و حتی فقط در مورد انقلاب خواب ببینه! با یه همچین آدمی چکار میشه کرد؟" روابط لنین با دیگران بر اساس رسیدن به هدف شکل گرفته میشد. قطع رابطه سیاسی با کسی، به معنای قطع رابطه شخصی با آن فرد بود. اما اگر تضادهای سیاسی حل نمیشد، لنین در هر حالتی آماده بود که دست دوستی دراز کرده و حتی روابط شخصی را از سر گیرد.

اینکه برای مثال کامنف و زینویف در اکتبر ۱۹۱۷ بر علیه انقلاب عمل نمودند، مانع از این نشد که لنین همکاری با آنها از سر گیرد، تو گویی که هیچ اتفاقی رخ نداده بود. در مورد کالنین نیز همینطور بود. مرتدانی مانند ترتسکی، Majskij، Vysjinskij غیرو غیرو، که به منشویکها پشت کرده بودند هرگز به خاطر گشته خود مورد سرزنش قرار نگرفتند.

نقطه مقابل رافت انسانی لنین آشتبانی ناپذیری او در مقابل کسانی بودند که در اپوزیسیون قرار داشتند و قربانی لعن و نفرین او میشدند. پس از انقلاب زمانیکه منشویکها، Dan و مارتاف به تبعید فرستاده شدند لنین دخالتی نکرد، اگر چه بنظر میاید که او در خلوت اظهار تاسف نموده بود:

لنین به گورکی گفت، "حیف که مارتاف با ما نیست. خیلی حیف شد! او رفیق بسیار خوبیه، چه انسان پاکی!" ما نمیدانیم که اگر لنین زمانی بخاطر آنها بود ضربه ای بر آنها وارد آورد دچار عذاب وجود آشده باشد. احساساتی بودن امری بود که او بشدت از آن دوری میجست.

کارل رادک میگوید که او چگونه یکبار طی دوران تبعید خود در سوئیس تلاش نمود که افسرگی لنین را با دعوت او به نوشیدن چند آبجوی مورد علاقه اش "سالواتور" بر طرف نماید. شب زمانیکه رادک به همراه لنین به خانه رفت و او کمی آرام گرفته بود، لنین تلاش نمود که توضیح بدهد:

"تو میفهمی، الان من بیست ساله که از طریق غیر قانونی مشغول فرستادن مردم هستم، اینها همگی ناموفق بودن، صدھا انسان. اما این ضروریه...."

طی دوران تبعید، لنین و گورکی بصورتی متناوب با یکدیگر نامه رد و بدل نموده و در مورد مسائل مشترکشان با یکدیگر گفتگو میکردند. گورکی ۱۹۰۷ بعنوان مهمان مخصوص به کنگره حزب در لندن دعوت شد. در راه لنین و گورکی شیشه ای شراب با هم تقسیم و کارت بازی کردند. لنین مرتبا میباخت، زمانیکه گورکی در مورد ملاقاتش با آگوست بیل، رهبر کارگران آلمانی حرف میزد لنین با دهان بسته میخندید.

هر بار که آن رهبر مورد احترام به او میگفت *Mahlzeit* (نوش جان)، گورکی با آلمانی ضعیف خود تصور میکرد که *Mahlzeit* به معنای "دوران بد!" بود.

"کودکان"، بیل گفت زمانیکه با مهمانان روسی خود صحبت میکرد.

گورکی مردمی را که ملاقات مینمود همیشه با در نظر گرفتن جزئیات خاصی مورد ارزیابی قرار میداد. یکی از این جزئیات که او هرگز فراموش نکرد این بود که لنین، زمانیکه به لندن وارد شدند، به دقت ملافه گورکی را در اتفاقش کنترل کرد برای اینکه ببیند که آن مرطوب نباشد. او به سلامتی گورکی فکر میکرد. پس از کنگره گورکی لنین را به *Capri* دعوت کرد. در آوریل ۱۹۰۸ او ابتدا پس مدتی تردید و دوبلی دعوت او را پذیرفت اما بدون کروپسکایا. کمی قبل از ترک ژنو لنین به گورکی گفت: "من میام، اما تکرار میکنم: فقط به این شرط که در مورد فسفة و یا مذهب بحث نکنم."

به همراه یکدیگر آنها از موزه ملی ناپل، شهر ویران Pompeji و دامنه های آتششان Vesuvius بازدید نمودند. در عکس معروفی گورکی و همسر او Marija Fjodorovna Andrejeva ایستاده و به لنین زمانیکه در تراس خانه گورکی با آکساندر بوگدانف فیلسوف شطرنج بازی میکند نگاه میکنند.

لنین شکست خورد، "و زمانیکه شکست خورد"، گورکی نوشت، "عصبانی و مانند کودکی پکر شد". هاداران فیلسوف اطربی ارنست ماخ و "empiriokriticism" او بود، لنین را ناگزیر نمود که با این فیلسوف تصفیه حساب نموده، و مطلبی را در مورد *empiriokriticism* بنویسد. اگر چه رشته ای بود که او در موردش چندان تجربه ای نداشت.

طی همان دوران گورکی با ایده هایی از قبیل، ایجاد مصالحه میان سوسیالیسم و مذهب، تبدیل توده ها به خدا و بوجود آوردن درک جدیدی از خدا سر و کله میزد.

این امر لنین را منقلب نمود. به عقیده او زمانیکه مردم به این نیاز داشتند که خود را از قید و بند مذهب رها سازند، این بشدت خطرناک بود که جهت نجات آبروی ارتدکس روی تلاش نمود.

"تفاوت میان اینکه خدا را جستجو کنیم و یا اینکه خدا را بوجود بیاوریم بهمان بزرگی تفاوت میان یک دیو آبی و زرد است.... یک کشیش مسیحی که به دختر چه های کوچک تجاوز میکند..... به مراتب خطر کمتری برای [دمکراسی] دارد تا کشیشی که با دیدگاه دمکراتیک اعلام مینماید که خدا وجود دارد"، لنین نوشت. در نوامبر ۱۹۰۹ کمیته مرکزی حزب تصمیم گرفت که دیگر از مدرسه حزبی گورکی در *Capri* حمایت نکند. گورکی در نامه ای به لنین نوشت: "دوسیت عزیز، من از صمیم قلب برای شما احترام قائلم... اما درک شما از انسانها، اگر مرا ببخشید، بشدت کودکانه است! اگر شما تا به این اندازه ساده نبودید! اما گاهی این چنین برداشت میکنم که انسانها در چشمان شما تنها یک فلت هستند، که شما از آن جهت نواختن ترانه ای که عاشقش هستید استفاده میکنید..."

قطع رابطه میان گورکی و لنین تا پنج سال بطول انجامید.

در جریان آغاز اولین جنگ جهانی ابتدا گورکی اعلامیه ای نوشت و در آن "آلمانیهای بربر را محکوم نمود". اما پسرعت اشتباه خود را دریافت و فهمید که جنگ عاملی شده بود که همه از یکدیگر متفرق بشوند. "نگرانی ما در مورد آینده فرهنگ اروپا و آگاهی در مورد خویشاوندی معنوی ما در عشق به این فرهنگ اکنون باید ما را متحد سازد"، او در مقاله ای که حتی در *Svenska Dagbladet* (یک روزنامه سوئدی - مترجم) نیز منتشر شد نوشت.

طی دوران انقلاب انتقادات گورکی نسبت به لنین و بخشیکها افزایش یافت. کودتای جولای ۱۹۱۷ که به بخشیکها نسبت داده شد از جانب گورکی بعنوان یک "تراژدی نفرت انگیز" محکوم شد. او به خوده انقلاب اکثر نیز بشدت انتقاد نمود و معتقد بود که لنین در حال کشاندن کشور به یک بحران آثارشیستی بود. انحلال مجمع قانونگدار در ژانویه ۱۹۱۸ او را منقلب نمود.

او نوشت: "من نمیتوانم با راهزنانی مانند لنین و ترتسکی صحبت کنم".<sup>۰</sup> او متعقد بود که رهبر انقلاب آلوه به "زهر قدرت" شده بود. در این مورد "انگرش نفرت انگیز آنها به آزادی بیان، به انسانها و حقوق آنها که دمکراسی برای آن مبارزه نموده است" شهادت میداد.

گورکی تحمل میشد اما با خشمی که هر لحظه افزایش میافت. لنین گفت: "او به سادگی قربانی خلق و خوی خود میشود". ترتسکی اهانت کرد: "فرهنگ سرود خوانان در کلیسا"

در فوریه ۱۹۱۸ نشریه گورکی، Novaja Sjizn (زنگی جدید) بدليل اینکه معاهده صلح برست - لیتوسک را محکوم نموده بود منوع و در جولای همان سال بصورتی کامل منوع شد.

زمانیکه لنین در اوت ۱۹۱۸ مورد حمله Fanny Kaplan قرار گرفت، گورکی تماس محدودی را با لنین برقرار نمود. او میخواست که از طبقه روشنفر جامعه در مقابل ترور سرخها حمایت نماید.

"ها" لنین پاسخ داد، "این گلوله طبقه روشنفر است که من در سرم دارم." برای مثال لنین بعنوان نمونه نویسنده ای به نام Korolenko که بروشوری در دفاع از شرکت روسیه در جنگ را نوشته بود در نظر گرفت.

"برای چنین آقایانی ۱۰۰۰۰۰ کشته در جنگ امپریالیستی کاریست که ارزش دارد از آن پشتیبانی کرد (در عمل، بهمراه عبارات شیرین [بر علیه] جنگ)، اما صدھا کشته در جنگ عدالتنه داخلی بر علیه زمینداران بزرگ و سرمایه داران آی و اوی، خمیازه و حملات عصبی بوجود میاورد."

گورکی یکبار برای لنین تعریف کرد که زنی زیبا با هیجانی بسیار خود را به او نزدیک کرده بود: "به من استخون بده، گوشت استخون بده" آن زن که به در خانه گورکی میکویید این درخواست را کرده بود، با این باور که او در این دولت جدید از چنان امتیازاتی برخوردار بود که نمیشد از آنها چشم پوشی نمود. مسئله اینجا بود که این بانوی بزرگوار چهار عدد سگ داشت، که او البته با آن سهمیه بذیهای شدیدی که جاری بود و فقط یک چهارم سهمیه به اشخاص متعلق به طبقه ثروتمند داده میشد، نمیتوانست شکم آنها را سیر کند. آن زن تصمیم گرفته بود که با پریدن به داخل آبهای کانال Mojka خودکشی کند، اما چهار سگ او که شرایط هرج و مرج را تشخیص داده بودند زنگی او را آنچنان نظم و ترتیب دادند که از خودکشی نمودن منصرف شد. "ها، ها" لنین لبخندی زد. "قصه قشنگی بود، اگر چه من در آورده بود."

"عاقلا باقی میمونن" او متفکرانه اضافه کرد. شرایط به شکلی بود که طبقه ثروتمند قیمی باید که واقعاً کمربند خود را محکم میبینند. خارج کردن پول از بانک تا ۱۰۰ روبل در ماه محدود شده بود. ۳۵۰ هزار صندوق بانکی در حضور سربازان گارد سرخ مورد بررسی قرار گرفت و هر چه که با ارزش بود مصادره شد.

مغرضی، خوشحال از ناموفقتی دیگران گزارش داد که شاهزاده خانم Golitsyn در حال حاضر در بازار کیک میفرودش، بارونس رانگل لباس میدوخت، کننس وایت شکلات و شیرینی جات و ژنرال Brusilov کبریت میفرودش. با همه این byvssjije ljudi - مردمان سابق - از اینکه آسیب دیده اند گاهی با خوشحالی برخورد میشد و گاهی با دلسوزی.

بسیاری کوشیدند که مشخصات خود را تغییر بدهند برای اینکه بتوانند از سهمیه بندی کامل استفاده کنند. در بهترین حالت کودکان و نوه های آنها توانستند گرد و غبار عناوین نجیب زاده گان را پس از ۷۴ سال از خود دور سازند...

عاقلان میمانند، لنین گفت. اما ۱،۵ تا ۲ میلیون نفر مهاجرت نمودند. در مارس ۱۹۱۷ آکادمی علمی روسیه انقلاب را ستوده بود. اما در اکتبر عقب نشینی نمود. فیزیکدان معروف و برنده جایزه نوبل ایوان پاولو در ژمستان ۱۹۱۸ گفت.<sup>۱</sup>

"آنچیزی که بلشویکها با روسیه میکنند یک آزمایش است، اگر اینچنین است در اینصورت من حتی مایل نیستم که با یک قورباغه اینطور رفتار کنم"

لنین، که به اهمیت تحقیقات پاولو پی برده بود، چنین ترتیب داد که او سهمیه بیشتری گرفته و در آرامش کار کند. این امر باعث شد که او نظرش را در مورد حکومت شوروی تغییر بدهد.

تعداد دانشمندان روسیه در آنzman کمتر از سوئن کوچک بود. بسیاری از آنها دشمنان سیاسی بودند و بلشویکها ناگزیر بودند که این امر را نادیده بگیرند. دانشگاه پتروگراد رئیسی داشت که متعلق به حزب کادت بود و آکادمی علمی تا پایان سال ۱۹۱۸ یک نفر عضو فعل بلشویک نداشت. اگر چه آکادمی بر علیه انقلاب اکثر سخن گفته بود اما همچنان به فعالیت خود ادامه داد.

اما گاهی تضادها بالا میگرفت و داشمندان تنها به صرف این سوء ظن که بر علیه حکومت روسیه توطئه نموده بودند دستگیر میشدند.

در یک مورد گورکی چنان خشمگین شد که در نامه ای پوست لنین را کند. معمولاً لنین به نامه های پرخاش جویانه پاسخ نمیداد، اما در این مورد او پاسخ داد:

"اینها عبارات بشدت تندیست و شما به چه دلیل از این عبارات استفاده میکنید؟ گیریم که دهها و (یا حتی صدها نفر) چند روزی را در زندان نشستند. .... چه فلکتی، باور نکردنیست! چه بی عالتی! چند روز و یا حتی یک هفته در زندان برای چند نفر روشنفکر..... میدانیم که پروفسورها بی که مانند کادتها فکر میکنند بصورتی مستمر به توطئه گران کمک میکنند. این یک حقیقت است.

توان فکری کارگران و دهقانان رشد مینماید و در مبارزه جهت سرمایه داری و ملتزمین ریز و درشت آنها و نوکران سرمایه که اینچنین تصویر مینمایند که مغز جامعه هستند تقویت میشود. در واقع این مغز نیست بلکه مدفوع است"، لنین با عصبانیت گفت.<sup>۷</sup>

Tjekan (سازمان امنیت اتحاد جماهیر شوروی) فهرستی از ۱۶۰ روشنفکر، قبل از هر چیز اولانیستها، که طی یک زمان قابل ملاحظه به خارج از کشور فرستاد شدند فراهم آورد. بسیاری از آنها را در یک کشتی - به نام "کشتی فسفه" نشانده و به غرب فرستاده شدند. تعداد کسانی که داوطلبانه رفتن به این مسافرت را انتخاب نمودند زیاد نبود. آنها پاسپورتی گرفتند که نشان میداد آنها اهل روسیه بودند، اما مطمئن نبودند که اجازه بازگشت به روسیه را داشتند. بعد اها این گروه بی وطن شدند و از انجمان ملتها پاسپورتی دریافت نمودند که اصطلاحاً Nansen نامیده میشد.

لنین البته با اخراج افراد مشهوری مانند فیلسوفها Nikolaj Berdjajev و سرگئی فرانک، بلوایی در غرب بر پا نمود. اما همزمان موقعیت آنچنان بود که این اخراجها بسیاری را از گرفتار شدن به سرنوشت بدتری نجات داد. M.O Gersjenson در همان گلچین ادبی، Vechi، که Nikolaj Berdjajev در آن همکاری داشت نوشت: "... ما فقط باید آرزو کنیم که در مردم ادغام نشویم، ما باید از مردم بیشتر از دسیسه های حکومت بهراسیم و سپاسگزار این رژیم باشیم، چرا که تنها نیرویست که با زندانها و سرنیزه های خود میتواند از ما در مقابل خشم تودها حمایت نماید".<sup>۸</sup>

زمان درازی طول کشید تا اینکه لنین توانست به طرحهای خود در مورد تربیت نسل کامل و جدیدی از روشنفکران روسی جامه عمل بپوشاند. تا اطلاع ثانوی آنها باید با معلمان و پروفسورهای قدیمی کار میکردند و لنین رهمنوادهای مشروحی در مورد اینکه با آنها چگونه باید برخورد میشد صادر نمود.

"به آنها آنچنان موضوعات و مطالبی را بدھید که بصورتی عینی آنها را به دیدگاههای ما نزدیک میسازد"، او تجویز نمود. "به آنها اجازه بدھید، برای مثال، در مورد تاریخ استعمار سخنرانی کنند، چرا که نویسندهان سرمایه داری عملکرد مذکونه یکدیگر - انگلیسیها فرانسویها را، فرانسویها انگلیسیها را و آلمانیها هر دورا - افشاء نموده اند. [مبحث ادبیات] پروفسورها را ناگزیر میسازد که بصورتی جامع در مورد حیله های سرمایه های مستعمراتی صحبت کنند.

در ضمن از آنها شناخت در مورد ادبیات بنیانی مارکسیستی را درخواست نمایید، برای آنها روشن کنید، آنکسی که در مارکسیسم فارغ التحصیل نشود نمیتواند سخنرانی نماید. من به شما ضمانت میدهم، شاید که آنها صاحب عقیده ای درست نشوند، اما مطالبی را خواهند آموخت که در گذشته در برنامه هایشان وجود نداشت. سپس این دیگر به دانش آموزان مربوط میشود که، تحت رهبری سیاسی ما، از این داده ها آنطوری که باید استفاده بکنند".

مورخی بنام Michail Pokrovskij از این شگفت زده شد که جریان گذار به سوسیالیسم چگونه بدون "مسئله" پشت سر گذاشتند. او مینویسد، امتحانات با علاقه داده شد و بسیاری از پروفسورها اعلام نمودند که آنها از سالها قبل مارکسیست بوده اند.

۷۰ سال بعد همین پروفسورها در همان دانشگاه روسی در ردیف اولین اولین کسانی قرار گرفتند که کتابهای حزبی خود را پاره کرده و اعلام نمودند که از سالها قبل لیبرال بوده اند... گورکی تجاوزات انقلابیون را مورد انتقاد قرار داد، اما بر خلاف بسیاری از روشنفکران، برای مثال برنده جایزه نوبل ایوان بونین، هرگز به جبهه سفیدها نپیوست.

"دیروز او (پرزیدنت ولیسون) آماده بود که برای حق تعیین سرنوشت مردم بدست خودشان مبارزه نماید"، گورکی در سال ۱۹۱۹ نوشت، "و اکنون ارتقشی را مجهز مینماید برای اینکه نظم و ترتیب را به روسیه بازگرداند، جایی که مردم در حال حاضر از حق قانونی خود سود جسته اند که قدرت را در دستان خود بگیرند."<sup>۹</sup>

گورکی پادوی کسی نبود. او تا آنجا که در توان داشت بر علیه بازداشت‌های رئیس محلی حزب، گُورگی زینویف در پتروگراد فریاد کشید و نامه ای به لنین نوشت:

"این بازداشت‌های بربرمنشانه تنها به نابودی افراد باهوش و کاردان منتهی می‌شود. برای هر روز که می‌گذرد رابطه من با حکومت اتحاد جماهیر شوروی لشمنانه تر می‌شود [.....]  
ستگیر نمودن و از ریشه بر کدن دانشمندان با توصل به روش‌های بربرمنشانه و نفرت انگیز توسط شما، تنها این را ثابت می‌نمایم که ما نمیتوانیم به پیروزی امیدی داشته باشیم و نه حتی این شجاعت را داشته باشیم که با افتخار سرنگون بشویم [.....]."

ولادمیر ایلیچ، شما باید این را بدانید که من کاملاً از این جماعت حمایت می‌کنم. من نیز میخواهم که با کمال میل دستگیر شده و زندانی بشویم، تا اینکه در نابودی بهترین فرزندان روسیه شریک جرم شما باشم. به لایل اینکه اکنون برای من کاملاً روشن شده است که "سرخها" و "سفیدها" به یک اندازه دشمن خلق روسیه هستند.  
البته شخصاً ترجیح میدارم که توسط "سفیدها" کشته می‌شدم، اما "سرخها" نیز دوستان من نیستند. امیدوارم که مرا درک کنید.

ام. گورکی<sup>۱</sup>

با اینحال در پس آن نامه‌های منتقل، در مورد تجاوز به حقوق دمکراتیک، یک سوال اساسی پنهان شده بود. گورکی مایل بود که کشاورزان روسی را به عنوان نیرویی ارجاعی ارزیابی نماید، در حالیکه لنین بر این عقیده بود که آنها یک متحد ضروری انقلاب در کشوری مانند روسیه بودند.

"من علناً اعتراف می‌کنم" ، گورکی نوشت، "افرادی که با آب و تاب از عشق خود به مردم سخن می‌گویند، احساسی از عدم اعتماد و شک و تردید را در ذهن من بوجود می‌اورند. من از خودم و از آنها سوال می‌کنم: آیا شما عاشق این چنین کشاورزانی هستید که تا حد مستقیم و دکاً می‌نوشند و سپس مانند یک حیوان وحشی رفتار کرده و به شکم همسران حامله خود لگد می‌زنند؟ کشاورزانی که به نزدیکان خود، که عاشق آنها هستند، اجازه میدهند که از گرسنگی میرند؟ کشاورزانی که دهها هزار پود گندم را زیر خاک می‌کنند و اجازه میدهند در زیر خاک بیوسند و از دادن آن به قطعی زدگان امتیاع می‌ورزند؟ این چنین کشاورزانی که حتی یکدیگر را زنده در خاک مذفون می‌کنند، کسانی که اعدامهای خونین را در خیابانها ترتیب میدهند و کسانی که از دیدن اینکه چگونه یک نفر انسانی دیگر را بقتل میرساند و یا در آب رودخانه غرق می‌کند لذت می‌برند؟"<sup>۲</sup>

قبول موضع ضد دهقانی گورکی بعنوان سیاست برای حکومت اتحاد جماهیر شوروی غیر ممکن بود، اما همه ریشه این دوگانگی را نمی‌فهمیدند بلکه بدون اندیشیدن بیشتر لنین را دشمن خلق ارزیابی مینمودند.

در سال ۱۹۲۰ زمانیکه بوروکراسی اتحاد جماهیر شوروی در کار انتشاراتی گورکی برای ادبیات جهان اختلال ایجاد نمود، او تهدید نمود که از کار دست بکشد.

لنین به نفع گورکی دخالت نمود. اما همچنین میدانست که گورکی بیمار بود و خون استفراغ می‌کرد و به او پیشنهاد نمود که کشور را برای مدتی ترک نماید.  
گورکی تقاضای ملاقات با Aleksandr Blok را کرده و برای او اخذ ویزا نمود. اما او قبل از دریافت آن جان داده بود.

هیچ چیز گورکی را به اندازه صحبت در مورد Nikolaj Gumiljov، شاعر، که به داشتن فعالیتهای ضد انقلابی متهم شده بود خشمگین نمینمود. او واقعاً در توطنه ای بر علیه دولت شرکت کرده بود، اما گورکی به دلایل انسانی درخواست نجات جان او را نمود.<sup>۳</sup> اما این درخواست کمکی نکرد، Gumiljov اعدام شد و همسر خود Anna Achmatova و پسرش، مورخ آینده Lev Gumiljov را از خود بجای گذاشت.

در آخر، موارد مورد اختلاف افزایش یافت و گورکی کشور را ترک نمود. در برلین او آنچیزی را که دلش می‌خواست نوشت بدون اینکه با ارگانهای حکومتی اتحاد جماهیر شوروی درگیر شود.  
او هر چه بیشتر با آن سیاست موجود فاصله گرفت، و ابتدا زمانیکه لنین در گذشت او به خود آمد. این مسئله برای شخص گورکی ضربه بزرگی بود، چرا که با وجود همه اختلافات لنین را ضمانتی جهت بازگشت خود میدانست. در ضمن این بهانه را بدست گورکی داد که در مورد لنین، که اکنون او را "با خشمی فراوان میپرسنید" یک ارزیابی کلی بنماید:

"سکان دار کشتنی را ترک نموده است..... پس از صد سال، مرگ ایلیچ بزرگترین رویداد روسیه است. بله، بزرگترین..."<sup>۴</sup>

او نوشت: "در روسیه، کشوری که در آن از روحی اجبار درد و رنج همانند یک داروی جهانی جهت سلامت روح ستایش شده است، من کسی را ملاقات نکرده ام که به اندازه و بشدت لنین از درد و محنت انسانها متنفر بوده و

آنها را خوار بشمارد. اعتقاد راسخ او این بود که بدختی و نکبت به هیچ عنوان شرط غیر قابل درمان برای زندگی ما نیست، بلکه لکه ایست که انسانها باید و میتوانند نابود سازند.<sup>۱۴</sup> ابتدا در سال ۱۹۳۰ بود که گورکی نسخه نهایی خود از "توصیف لنین" را نوشت. آن زمان او حتی شقاوتهای انقلاب و "ترور سرخها" را بشکل دیگری دید. او به یاد آورد که لنین در یکی از آخرین ملاقاتهایشان چه چیزی به او گفته بود:

"نسل ما چیزی را در تاریخ بوجود آورد که از نظر اهمیت شگفت انگیز بود. آن شقاوتی که شرایط به زمان ما تحمیل نمود، قابل توضیح و قابل درک خواهد شد. همه میایند که همه چیز را بفهمند، همه چیز."

اما کمی قبل از مرگ لنین گورکی نوشه بود: "شاید که در دوران لنین بیشتر از دوران Wat Tylor، Thomas Muzer Garibaldi و Thomas Muzer کشته شند."

لنین از این شیوه مقایسه نمودن در پنهان لبخندی زد. Wat Tylor "آجر پز" که در سال ۱۳۸۱ مردم فقیر انگیس را بر علیه پادشاهی تحیریک نمود و کاخ لندن و زندانها را به آتش کشید. Thomas Muzer کشیش که میان سالهای ۱۵۲۴ - ۲۵ شورش دهقانان را در آلمان بر علیه شاهزاده در قدرت و پاپ رهبری نمود. Garibaldi قهرمان آزادی طلب ایتالیا که اساس اتحاد کشور را پایه گذاری نمود..... او در میان کله گندها قرار داشت.

۱- Maksim Gorkij: Literaturnye Portrety (Mosko 1983), p 41

۲- Citet after Dmitrij Volkogonov: Lenin. Polititjeskij portret, p 2 (Mosko 1994), p 430

۳- بوگدانف که پژشک و رئیس انتستیتویی در اتحاد جماهیر شوروی بود، در سال ۱۹۲۶ ، زمانیکه او جهت آزمایش خون را بر روی خودش انجام داد.

۴- Geir Kjetsaa: Maxim Gorkij (Hildesheim 1996) p 230

۵- Aa, s 235

۶- Citet after Mark Popovshij: Upravlajemaja nauka (London 1978) p 18

۷- نامه از لنین به گورکی در ۱۵ سپتامبر ۱۹۱۹ LCC 44:283 ff.

۸- Maurice Paleologue: Tsarskaja rossija vo vremja mirovoj vojny (Mosko 1991) P 15

۹- Geir Kjetsaa: Maxim Gorkij (Hildesheim 1996) p 247

۱۰- نامه به لنین ۶ سپتامبر ۱۹۱۹ Aa, s 235-11

۱۱- Gumiljov Russkije Pisateli 1800-1917, p 2 (Mosko 1992) -۱۲

۱۳- "Tagantsev" شرکت کند.

۱۴- Kjetsaa: Aa, p 301

۱۵- ولادیمیر ایلیچ لنین، جولای ۱۹۳۰. بخشی از مаксیم گورکی: Literaturnye Portrety (Mosko 1983), p 8 ff

۱۶- V.I. Lenin: Neizvestnye dokumenty 1891-1922 (Mosko 1999), p 590

۱۷- Citet after Dmitrij Volkogonov: Lenin. Polititjeskij portret, p 2 (Mosko 1994), p 16

## به من زهر بد

لనین خسته و فرسوده بود و بیش از هر زمان دیگری از بیخوابی و سر درد شکایت میکرد. در ۸ جولای ۱۹۲۱ از دفتر سازمان حزب خواهش کرد که به او یک ماه مرخصی بدهند با این حق که دو بار در هفته از گورگی که به مسکو نزدیک بود جهت شرکت در جلسات دولت بیاید.

با اینحال خود را رها نمودن از آن هیجانات دائمی و نگرانی باخاطر اینکه دولت طی دوران غیبت او دچار هرج و مرج بشود آنچنان آسان نبود. دفتر او از یادآوریها، موافقنامه ها، پیش نویسها، شکایات و دادخواستهای مکرر سیراب شده بود.

بعدها در ماه اوت و دسامبر نیز لనین میخواست که تقاضای مرخصی بنماید. لనینه مسلسل لنینه ماشین، همچنان بشدت کار میکرد اما نه آنچنان که باید و شاید.

یک شب در می ۱۹۲۲ لనین با حالت تهوع و استفراغ بیمار شد. ابتدا بشقاب ماهی بود که او روز قبل خورده بود مورد سوء ظن قرار گرفت. اطرافیان او تصور نمودند که آن فاسد بوده است. اما پزشک او پس از ورود متوجه شد که لనین کمی بریده بریده صحبت میکرد. در ضمن نیمه قسمت بالای بدن او بصورتی جزئی فلج شده بود. کروپسکایا در نامه ای اینچنین نوشتہ بود، زمانیکه از او خواسته شد که ۱۲ را ضربدر ۶ کند او نتوانست پاسخ بدهد. پس از آن لనین ساعتها شست و ۶ را باضافه ۶ کرد.

پژشکان یک سکته ضعیف را مورد تایید قرار دادند. اینچنین بیماری معمولاً به لخته خون مربوط میشود اما میتواند از یک خونریزی مغزی نیز ناشی بشود. در آنزمان پژشکان نمیتوانستند تشخیص بدهند که کدام، کدام است و در زمان درمان نیز تفاوتی هم نمیکرد، هر دو به یک روش درمان میشدند.

لనین رهسپار گورکی شد، در آنجا او چهار ماه دوران نقاوت را گذراند. آنچنان ترتیب داده شده بود که او بصورتی کامل از سیاست و کار فاصله بگیرد، مسئله ای که او از آن اطاعت نمود.

این امر او را به قبول یک شیوه زندگی جدید ناگزیر نمود. او بتدریج از کار در کرملین خلاص شد. حتی زمانیکه او در مسکو بود به او اجازه داده شد که فقط ۲ - ۳ ساعت در روز کار کند، مسئله ای که بعدها به ۱۰ - ۱۵ دقیق محدود شد. طی آن زمان محدود او میباشد آخرين مقالات و نامه های خود دیکته میکرد.

لనین به دلیل شرایط موجود ناگزیر به رویکرد جدید شد، اینکه اثر خود را از خارج ملاحظه نماید. مردی که از دو جنگ و سه انقلاب جان سالم بدر برده بود و به بزرگترین تحول اجتماعی که کشوری تا آنزمان تجربه کرده دست یافته بود، تجربه ای کمیاب بود که نیاز به توجه داشت.

در کار مسائل دیگری نیز وجود داشت که لనین را از مرکز حوادث به حاشیه براند. او هر چه بیشتر و بیشتر در اقلیت قرار گرفته بود. برای مثال یک پیشنهاد در مورد اینکه کمته اجرایی، که نطفه پارلمان اتحاد جماهیر شوروی بود، باید تا ۶۰ درصد از کارگران و دهقانان تشکیل میشد بدون در نظر گرفتن موضع دولت در کمیته ای مدفن شد. حتی در دولت نیز دیگر کارگران در اکثریت نبودند.

منتقدان، در خارج و داخل، گفتند که در اساس این غیر واقعی و غیر ممکن بود که در کشوری عقب مانده مانند روسیه انقلاب کرد. مدل این بود، ابتدا تمدن، سپس انقلاب. هنوز در سال ۱۹۹۲۰ فقط ۳۲ درصد از مردم روسیه قادر به خواندن و نوشتن بودند.

در مقاله‌ی "بر مورد انقلاب ما"<sup>۱</sup> لనین در مورد این مسائل استدلال کرد. او اعتراف نمود که روسیه انقلاب خود را به مرحله اجرا در آورده است پیش از اینکه پایه و اساس "تمدنانه" سوسیالیسم در دسترس باشد. انقلاب روسیه بر علیه الگوهای معتقدبان عمل نمود.

لనین ادعا نمود که انقلاب روسیه صحیح بود و میتوانست که موفق بشود. روسیه ابتدا میباشد از طریق یک انقلاب "شرایط را برای تمدن بوسیله بیرون راندن زمینداران بزرگ و سرمایه داران روسی" بوجود میاورد و سپس بسوی سوسیالیسم حرکت مینمود.

اما در بسیاری از جهات دیگر لనین ناگزیر شد که از درک اولیه خود عقب نشینی نماید، برای مثال آنهایی که در دولت و انقلاب ارائه شده بود.

او در آنجا حکمی را بر این اساس صادر نموده بود که ماموران دولت کارگری باید بوسیله مردم انتخاب میشند و در هر زمانی باید از کار خود برکنار میشندن. ماموران دولتی باید در محلهای مختلف کار میکردند و از این طریق فرصت برگرات شدن را پیدا نمیکردند و دستمزدها نباید بیشتر از دستمزد یک کارگر میشد. و از این هم بیشتر در ژانویه - فوریه ۱۹۱۸ به نظر میرسد که او ایمان آورده بود بر اینکه شورای روسیه میتوانست خود را بدون نیروهای نظامی، پلیس و کارمندان دولتی اداره نماید.

در آخرین مقاله منتشر شده او، کمتر اما بهتر، لین ناکزیر به تایید این امر شد که کنترل کارگران - و کشاورزان (Rabkrin) بشدت بی نتیجه بود. Rabkrin، که توسط استالین رهبری میشد، ۱۲۰۰۰ نفر را در استخدام خود داشت و خودش تبدیل به یک دستگاه بروکراسی کوچک شده بود. ترسکی پیشنهاد داد که این غذه جدید بسادگی باید بریده بشود. لین Michail Tsiurupa را جایگزین استالین نمود و ۲۰۰۰ نفر از تعداد کارکنان کاست.

زمانیکه لین سیستم "پاکسازی" منظم (Tjistka) در حزب را به اجرا گذاشت و در سال ۱۹۲۱ مقام عضویت ۱۷۰۰۰ از اعضای حزب را که از جهاتی نتوانسته بودند آن شروط لازم جهت یک بشویک خوب را پاسخ گو باشند لغو نمود، مطلقاً نمیدانست که این پاکسازیها بعداً بیشتر همکاران او را هدف قرار میداد، "لینینگراد" هسته اصلی حزب بشویک.

در کنگره حزب بشویک که در ماه دسامبر ۱۹۲۲ در کرمیین برگزار شد، لین نتوانست حضور داشته باشد. در کنگره گزارش خوشحال کننده ای از اقتصاد کشور ارائه نشد. تولید آهن و فلزات تنها چند درصدی از دوران قبل از جنگ بود و صنعت پارچه بافی باید با پنبه وارداتی به کار خود ادامه میداد، به دلیل اینکه کشت و کار در ترکستان و آذربایجان کم بود. انبارهای فلزات و پارچه بافی کاملاً خالی بودند. فقدان محصولاتی از قبیل نان، چربی، پاپوش، لباس، کبریت، نمک، صابون و نفت بشدت محسوس بود. کمیسر دارایی Sokolnikov گزارش که در آمد دولت به یک درصد از بودجه رسیده بود! بقیه از چاپ اسکناس بدست میامد. نه تنها آن. بحران در دارانیهای دولتی بسیاری از مدارس را به تعطیلی کشانده بود. تعداد کودکان دبستانی از ۷ میلیون به کمتر از ۵ میلیون رسیده بودند.

در دو نامه به ترسکی در تاریخ ۲۵ و ۲۹ نوامبر ۱۹۲۱ لین مطالبه نموده بود که کشتیهای جنگی نیروی دریایی باید به نفع مدارس اوراق میشنند. دو میلیون روبل طلا از بودجه نیروی دریایی به مدارس منتقل و صرف وعده های غذای کودکان و معلمان شد.

در ۳ دسامبر لین یکی از ماشین نویسهای زن خود را فراخوند و آغاز به دیکته نمودن وصیت نامه سیاسی خود نمود، نامه ای به کنگره آینده حزب.

اولین مسئله ای که مطرح نمود وسعت کمیته مرکزی بود. از طریق گسترش کمیته مرکزی از ۲۶ نماینده در آن زمان، به ۵۰ و شاید ۱۰۰ نفر لین امیدوار بود که بتواند جنگ قدرت جاری در سطوح رهبری، بخصوص میان استالین و ترسکی، را خنثی نماید.

این دو جنتمن در همان زمان به روشی اختلافات خود را از طریق مطالبه عزل یکدیگر نشان داده بودند. این امر از همان اکتبر ۱۹۱۸ زمانیکه ترسکی در تلگرافی درخواست نمود که استالین باید از جبهه Tsaritsyn به کشور فراخوانده میشد آغاز شد. لین استالین را به جبهه اوکراین فرستاد، پس از آن ترسکی درخواست نمود که او از آنجا نیز حذف شود. در ژوئن ۱۹۱۹ استالین با این تقاضا که باید مقام فرماندهی ترسکی بر روی ارتش سرخ از او گرفته میشد تلافی نمود. به دلیل شرایط جسمی لین استالین ماموریتهای خود را نمود برای اینکه سمت دبیر کلی حزب را بر عهده بگیرد.

لین به کنگره نوشت: "پس از انتصاب به دبیر کلی حزب، رفیق استالین قدرت بیش از اندازه ای را در دستان خود متمرکز نموده است و من مطمئن نیستم که او همیشه بتواند از این قدرت خود بصورتی محتاطانه استفاده نماید."

در مورد ترسکی گفته شده بود که "شاید که با خردترین عضو در کمیته مرکزی جاری ماست، اما او نیز اسیر اعتماد به نفس شدید خود است و بیش از اندازه در حال صعود در بخش خالص اداری است".

اگر ما به جریان پایدار دستور العملها، مقالات آموزنده، سرزنشها و تحسینها، عبارات برای توجهات شخصی، هورا کشیدنهای عادی و خشمگین شدنهایی که لین در هر جایی که بود به بیرون منعکس مینمود توجه کنیم، درمیابیم که واقعاً تا چه اندازه وابسته به او بود. یک رهبر، فرد دیگری با شخصیتی متعصب که بیشتر به بروکراتیسم آلوده شده باید نیاز به اختیاراتی تمام عیار، یک اسلحه دودزا و سیرتی محرومانه غیر قابل نفوذ داشته باشد برای اینکه بتواند به همان مقصود نائل آید. اگر این امر در اساس امکانپذیر باشد. لین طی سالهای آخر عمرش بر سر برخی از مسائل با استالین اختلافاتی شدیدی داشت. او با استالین در مورد مسئله انحصار تجارت خارجی، که در آنجا استالین یک سیاست "لیبرالی" را دنبال مینمود مخالفت نمود. از روی غضب به نظر میاید که لین استالین را "ظلم بزرگ"، و به تقلید از یک پلیس احمق با نظارت دقیق بر نمایشنامه Gogol به نام "حسابدار"، Derzjimorda (نام مستعار پلیس تزار - مترجم)، خوانده بود.

در مورد زینویف و کامنف لnin فقط گفت که مقاومت آنها بر علیه انقلاب اکابر "البته یک امر اتفاقی نبود". اما آن میتواند به همان اندازه کمی قابل سرزنش و سوء ظن قرار گیرد که غیر بشویسم بودن ترتسکی". در مورد "محبوب" حزب، بوخارین جوان، گفته شد که تنوریهای او "فقط با احتیاط زیاد..... میتواند بطور کامل بعنوان مارکسیستی قلمداد شوند."

لnin بارها به خاتم Voloditjeva، که سخنان او را بر روی کاغذ میاورد، گفته بود که نامه ها باید "مطقاً محترمانه" باقی بمانند. بر اساس دستور العملهای لnin، او از تمام آنچه‌ای که دیگر میشد پنج عدد کپی تهیه میکرد و سپس: یکی را به خود او میداد، سه عدد به کروپسکایا و یکی را پس از مهر و موم در پاکتی که بر روی آن نوشته شده بود: "تنها باید توسط لnin، یا پس از مرگ او توسط کروپسکایا باز شود." جای داده میشد. نامه باید در قفسه ای قفل شده با دیگر مدارک محترمانه نگهداری میشد.

اما مسائل شخصی تنها بخش کوچکی از "وصیت‌نامه" لnin را که بجز ۷ نامه به کنگره در برگیرنده مجموعه ای از مقالات بود، تشکیل می‌داد.

یک مسئله مهم طرح دولت، Gosplan بود. به گفته ترتسکی این ارگان باید با اختیارات قانونی مجهز شود، در حالیکه استالین عقیده داشت که این میتواند رهبری حزب را بصورتی خطرناک محدود سازد. لnin نیز در اصل با دادن اختیارات کامل به Gosplan مخالف بود، اما کاملاً به دلایل دیگری. او نگران آن بود که Gosplan نطفه یک بروکراسی جدید بشود که میخواست با دخالت‌های خطرناک خود ابتکارات عمل محلى و ملی را محدود سازد. در پایان لnin از نظرات ترتسکی حمایت نمود، گرچه با قید و شرط و دو dalle فراوان.

استالین از موضع لnin خبردار شد، و تا بدانجا که مตیوان دید خشم و غضبش را بر سر کروپسکایا خالی کرد. او در تلفن بر سر او فریاد کشید. از جمله بندهای چیزی نمیدانیم، اما کروپسکایا با فرستادن نامه ای به کامنف که در غیاب لnin ریاست دفتر سیاسی را بعده داشت از خود عکس العمل نشان داد.<sup>۱</sup>

"من به شما و Grogorij [کامنف] روی میکنم، که رابطه نزدیکتری به ولاذیمیر ایلیچ دارید. خواهش میکنم که مرا در مقابل این تهدیدات و پرخاشهای مشمنز کننده و دخالت غیر موبانه در زندگی خصوصی من، حفاظت نمایید."

در ۵ مارس ۱۹۲۳ لnin نامه ای به استالین نوشت و از او طلب معذرت خواهی نمود. او در مورد حمله به کروپسکایا شنیده بود و از استالین خواست که عذر خواهی کند، در غیر اینصورت با استالین "قطع رابطه" میکرد.

استالین پاسخ داد که او حرشهای خود را پس گرفته، با اینحال بدون اینکه بداند که چه چیزی اینچنین آزار دهنده بوده است. در حالیکه لnin نامه خود را "با احترام" امضاء کرده بود، استالین تنها نام خود را، عملی که میان اعضای دفتر سیاسی معمول بود، نوشت.

این اتفاق موجب شد که لnin در ۴ ژانویه متنی را به نامه ارسالی خود به کنگره در مورد گسترش کمتبه مرکزی ضمیمه نماید و در آن پیشنهاد نمود که در صورت امکان استالین را از کار بر کنار شود:

"استالین بی ادب است، و این اشتباه، میتواند در مصاحبت با کمونیستها و ما تحمل بشود، اما بروز آن از جانب مردی که سمت دبیر کلی را بعده دارد قابل تحمل نیست.

من به همین دلیل پیشنهاد میکنم که به دنبال راه چاره ای جهت برکنار نمودن استالین از این پست باشید و فرد دیگری را که از همه جهات با او متفاوت است را انتخاب کنید. این فرد باید قبل از هر چیز با تحملتر، وفادارتر، موبب تر، متواضع‌تر و دلسوزتر نسبت به رفقا باشد. اینها شاید امور کوچکی به نظر بیایند، اما جهت پرهیز نمودن از جدایی و با توجه به رابطه میان استالین و ترتسکی که من با آن سر و کار داشته ام تصور میکنم که اینها مسائل پیش پا افتاده ای نیستند و یا پیش پا افتاده اند اما میتوانند در جای خود به مسئله ای تعیین کننده تبدیل بشوند."

آیا لnin واقعاً میخواست که استالین را برکنار نماید و یا فقط میخواست که او را ملامت کند؟ اینکه لnin از حزب تقاضا نمود که بدنبال فردی بهتر از استالین باشند، بدین معنا نیست که او واقعاً بر این عقیده بود که یک چنین فردی وجود داشت.

اگر چه لnin سالها بود که استالین را میشناخت، و هنوز در سال ۱۹۱۵ نام خانوادگی او را نمیدانست<sup>۲</sup>، اما در بسیاری از مبارزات با یکدیگر متحد شده بودند. استالین فقط لکه ننگی شبیه به لکه ننگی که ترتسکی، زینویف و کامنف در پروتکل خود داشتند نداشت. آرزوی لnin اخراج بی قید و شرط استالین نبود، بلکه اگر فرد لایقتری وجود داشت، و چنین کسی را لnin، خود نمیتوانست نام ببرد. اما از طریق مورد سوال قرار دادن استالین لnin مطمئناً میخواست که قدرت او را محدود و متعادل سازد.

لین در مورد نقش سیاسی استالین نگران بود و برای آنها دلایل محکمی داشت.

نه فقط استالین، بلکه تنی چند از دیگر نمایندگان، با درک لین بشدت مخالف بودند. در یک مورد مقاله، کمتر اما بهتر، که لین به پراودا فرستاد، اکثریت اعضای دفتر سیاسی (استالین، مولوتوف، Kujbyshev، ریکف، کالینین و بوخارین) بر آن شدند که از انتشار آن جلوگیری نمایند. اما زمانیکه کامنف دیر به جلسه رسید از موضع ترسکی در اینکه مقاله باید منتشر میشد حمایت نمود.

عنوان آخرین راه حل، عجیب و غریب، جهت متوقف نمودن آن، Kujbyshev پیشنهاد نمود که مقاله در شماره مخصوصی از پراودا که فقط میخواست در یک شماره منتشر بشود درج و به لین نشان داده میشد!

این پیشنهاد رای اکثریت را بدست نیاورد و مقاله بر اساس درخواست لین منتشر شد. در ۱۲ دسامبر ۱۹۴۲ لین از محل کار خود در کرملین دیدن کرده بود. چهار روز بعد حمله جدیدی از بیماری اش به او دست داد، حالت تهوع گرفت و باید بستری میشد. دست کم شش نفر متخصص خارجی، از جمله پروفسور Salomon Henschen از بیمارستان Sarafimer (زبان پریشی اختلال در بیان یا درک زبان به دنبال آسیب مغزی است - منبع ویکی پدیا - مترجم) جهت معاینه نمودن لین فراخوانده شدند.

شورای دولت در پرداخت هزینه ها دندان گردی نکرد: دستمزد Henschen ۲۵۰۰۰ کرون سوندی شد و دستمزد پزشکان دیگر نیز در همان سطح بود.

پروفسور Salomon Henschen بعد از نظر خود را به روزنامه های سوندی اعلام نمود و به تمام شایعات شرورانه در مورد اینکه لین به بیماری سفلیس دچار شده بود پایان داد: "... اینکه اینچنین انقلاب بزرگی مانند انقلاب روسیه بتواند توسط فردی مبتلا به اختلالات روانی و ضعف جسمی رهبری بشود کاملاً غیر منطقیست. بر عکس ما باید لین را بعنوان فردی بشدت تیز هوش و کاری، چه از نظر روحی و چه از نظر بدنی، برسمیت بشناسیم. اینچنین به نظر میاید که بیماری از زبان پریشی ای او خود را در مقابل آنها محافظت ننمود، بعلاوه اینکه یک شمشیر Damocles بصورتی پیوسته بالای سر او در چرخش بود، ناشی شده باشد."

\*شمشیر داموکلیس قبل از اینکه حدود قرن چهار قبل از میلاد، به داستان های اساطیری یونان بپیوندد، افسانه ایست با قدمتی طولانی. ریشه و منشاء بعضی حکایات را نمی شود دقیقاً مشخص کرد ولی می شود گفت این حکایت به زمانی باز میگردد که انسان از آن جا که "انسان" است و خطاکار، نیاز به "دست بالای دست" را احسان کرده است - منبع ویکی پدیا - مترجم.

دفتر سیاسی تصمیم گرفت که فقط اقوام نزدیک بیمار اجازه ملاقات داشته باشند. او در ضمن نباید اطلاعات سیاسی دریافت میکرد و فقط مجاز بود که نامه دیکته کند، اما انتظار پاسخ ندادشته باشد. از طریق کروپسکایا او موفق شد که بخشا آن قوانین نسبتاً شدید را دور بزند. لین وظایف خود را به سه معاون خود و دبیر کل منتقل نمود. از آن زمان به بعد او توانست وقت خود را صرف نوشتن بکند.

این امر شرایط را برای نگارش پنج مقاله قابل توجه آماده نمود. رئیس دولت و برنامه ریز حزب در مقابل مولف سر تسلیم فرود آورد. اولین مقاله که در ۲ ژانویه ۱۹۴۳ دیکته شد، "صفحه ای از یک دفتر خاطره" نام داشت. مقاله در مورد فرهنگ در دوران کمونیسم صحبت میکرد. با توجه به آمار ناچیز توسعه و رشد در حوزه تعلیم و تربیت، او میخواست اثبات نماید "که پیش از دستیابی به تمدن یک کشور غربی، هنوز چه کارهای ضروری و اساسی برای ما باقی مانده است."

او در توصیه نمود که بودجه وزارت آموزش و پرورش کاهش ندهند، و پیشنهاد داد که شرایط معلمان و بخصوص شرایط مدارس روستایی را بهبود بخشنند.

او در مورد اینکه به مدارس بعنوان مرکزی برای تبلیغات کمونیستی نگاه کنند اخطار داد: "تا زمانیکه روستاهای ما شرایط مادی لازم برای کمونیسم را در اختیار ندارند، این برای کمونیسم مضر، اگر نخواهیم بگوییم مهلک، خواهد بود."

اگر چه در همان زمان توانایی لین بشدت محدود بود - او فقط میتوانست با کمک دیگران بخواند - و او فقط میتوانست عبارت M را بنویسد - اثر دو جلدی منشوبیکی بنام Boris Suchanov در مورد تاریخ انقلاب روسیه را مورد انتقاد قرار داد. بررسی او انتقاد گزنده ای از "درک ملا لغتی منشوبیکها در مورد مارکسیسم بود."

"آنها از قرار معلوم نه درک درستی از ویژگیهای تعیین کننده مارکسیسم دارند"، او دیکته کرد، "و نه دیالکتیک انقلابی آن. کلیه اعمال آنها، آنها را بعنوان رفرمیستهای ترسویی افساء میسازد که وحشت دارند از اینکه مورد حمله سرمایه داری قرار گیرند و حتی بیش از این از قطع رابطه با آنها هراس دارند، همزمان آنها تلاش میکنند که بزدلی خود را در پس لاف زدنها و عبارات بی محتوا پنهان سازند."

آنها مختصات روسیه را درک نکرده اند. "اگر جهت ایجاد سوسیالیسم درجه ای از فرهنگ ضرورت دارد (اگر چه هیچکس نمیتواند بگوید که [سطح این فرهنگ] خاص کجاست، چرا مانباید ابتدا با کمک یک انقلاب زمینه را برای بوجود آوردن این شرایط جهت دستیابی به این سطح خاص فراهم آوریم، و زمانیکه این انجام شد، بر اساس یک دولت کارگری - دهقانی و سیستم شورایی، به جلو حرکت نموده برای اینکه به مردم دیگر رسیده و آنها را پشت سر بگذاریم؟ [.....] در کدام کتاب شما خوانده اید که یک چنین تغییری در قاعده عادی تاریخ من nouveaux و یا غیر ممکن است؟"

من بیاد میاورم که ناپلئون گفت: *Ons engage et puis on voit*:

به روسی روان، این بین معناست: ابتدا انسان باید در مبارزه ای شرکت کند، سپس ببیند که چه اتفاقی میفتد." در ۴ مارس ۱۹۲۳ آخرین مقاله لنین در پروپاگاندا منتشر شد و باز هم در مورد بروکراسی صحبت شده بود. به استثنای کمیسر خارجی Tjitjerin "دستگاه دولتی ما در سطحی وسیع ادامه همان دستگاه دولتی قدیمیست."، لنین نوشت. "فقط ظاهرش بصورتی ناچیز دوباره رنگ شده است، اما از جهات بسیاری جسدی باقیمانده از دستگاه دولتی روسیه قدیم است."

لنین پیشنهاد که در سطوح مختلف از تعداد کارمندان استخدامی به نفع نمایندگان انتخاب شده بوسیله مردم بگاهند.

با اینحال آخرین مسئله سیاسی که لنین در مورد آن نوشت چیز دیگری بود. بعنوان یک ادامه مستقل در نامه های فرستاده شده به کنگره، او در روزهای آخر دسامبر ۱۹۲۴ مقاله "مسئله ملیتها یا [خدومختاری دادن] را دیکته کرد".

در آنجا او در مورد اینکه همه اعضاء در اتحاد جماهیر شوروی آینده باید حق کناره گیری کردن را داشته باشند استدلال نمود. و او آن تجاوزی را که به کمونیستهای گرجستانی روا داشته بودند را محکوم کرد. Sergo Ordzjonikidze نماینده مسکو در قفقاز، طی جالی پر زیست Budu Mdivani را مورد ضرب و شتم قرار داده بود. Mdivani یکی از رهبران کمونیست منطقه بود که جهت حق کناره گیری از اتحاد جماهیر شوروی استدلال نموده بود. زمانیکه ماجراهی "تزدستی" Ordzjonikidze به گوش لنین رسید، بشدت عصبانی شد.

دفتر سیاسی هیئتی را تحت رهبری Feliks Dzerzhinskij جهت تحقیق در مورد اوضاع ارسال نمود. زمانیکه او بازگشت و به لنین گزارش داد، نشان داده شد که او از استالین و Ordzjonikidze حمایت میکرد. Macharadze و Mdivani که فدراسیون قفقاز را یک "جسد" سیاسی و یک "دستگاهی بوروکراتیک" نامیده بودند باید بر کنار میشدند.

استالین و Dzerzhinskij که هر دو پیشینه ای غیر روسی داشتند (به ترتیب گرجستانی و لهستانی)، نظری مشترک در مورد یک روسیه بزرگ سنتی در گرجستان "جنجالی" داشتند. استالین همانند یک "غارنشین بزرگ روسی" استدلال نموده بود. در ضمن لنین بر این عقیده بود که استالین تلاش کرده بود که او را فریب بدهد. پس از یک ماه لنین، که خود را بر روی این مسئله متمرکز نموده بود، تجزیه و تحلیل خود را رانه داد: "اینچنین به نظر میاید که من از طریق مداخله ننمودن مصممانه، با تمام قدرت و به اندازه کافی در مورد مسئله حساس خدمختاری، اشتباه بزرگی را در مورد کارگران روسی مرتکب شده ام، رسمًا شناخته شده، من تصور میکنم که مسئله در مورد اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی. [.....].

چیزی که من از رفیق Dzerzhinskij که رئیس کمیسیونی بود که کمیته مرکزی انتخاب نموده بود برای اینکه در مورد واقعه گرجستان [تحقیقات] نماید شنیدم، تنها نگرانیهای مرا افزایش داد. اگر ماجرا تا این اندازه تکامل یافت که Ordzjonikidze کنترل خود را از دست داد و به خشونت پناه برد، و این چیزیست که رفیق Dzerzhinskij برای من بازگو نمود، میتوان تصور نمود که در چه باتلاقی گرفتار آمده ایم. این امر نشان میدهد که تمام نظرات ما در مورد [خدود مختاری دادن] در اساس اشتباه و زمان بسیار بدی جهت بررسی این مسئله انتخاب شده بود.

آنها میگویند که ما به یک دستگاه اداری یکدست نیاز داریم. این بیانیه ها از کجا صادر میشوند؟ نه از آن دستگاه اداری روسی که من در یکی از پارگرافهای قبلی خود در دفتر خاطرات روزانه ام نشان داده ام که فقط

اندکی با روغن روسی روغنکاری شده است؟ ما باید بدون شک این اقدام ([خود مختاری دادن]) را به بعد محول میکردیم، به زمانیکه ما میتوانستیم بگوییم که ما از این دستگاه دولتی آنچنان توانستیم محافظت نماییم که تو گویی متعلق به ما بود.

اما اکنون ما باید برای اینکه صادق باشیم عکس این را بگوییم: ما دستگاهی را متعلق به خود میدانیم که در واقع هنوز بطور کامل برای ما غریب است و اینکه مکانیسم سرمایه داری و نزاری را نمایندگی میکند که ما طی پنج سال هیچ امکانی جهت نابود نمودن آن بدبست نیاورده ایم، علاوه بر این کمک زیادی از دولتهای دیگر دریافت نکرده ایم و با توجه به اینکه قبل از هر چیز ناگزیر بوده ایم با مسائل نظامی و مبارزه با قحطی خود را سرگرم سازیم.

تحت اینچنین شرایطی این کاملاً طبیعت است که [حق خروج از اتحادیه]، که ما با آن سیاست خود را توجیه نموده ایم، نشان داده است که تکه کاغذ بی ارزشی بیش نیست، که قادر نیست از حقوق افکیتهای روسی بر علیه حملات آن روسهای واقعی، آن شونیسم روسیه بزرگ، که در حقیقت همانند بروکاری روسی یک تبهکار و ستمگر است حمایت نماید. در این امر جای هیچ شک و شبهه ای نیست که آن در صدد ناچیز از کارگران روسی و روسی شده ازادل و اوپاش میایند که در این اقیانوس شونیسم روسیه بزرگ غرق بشوند."

لینین گفت: عجله استالین و تمایل او برای کاغذ بازیهای اداری، همانند نفرت شدید او از "سوسیالیسم ناسیونالیستی" با او از در شوختی در آمده اند. مانند Dzerzhinskij او مانند یک "روس شده غیر روس" بیش از اندازه از تفکر مرمرک نمودن حمایت مینماید.

Ordzjonikidze باید تنبیه بشود و استالین و Dzerzhinskij باید مسنول سیاسی همه این تبلیغات واقعاً ناسیونالیستی روسیه بزرگ شناخته بشوند"، لینین بر این عقیده بود. در ۶ مارس ۱۹۲۳ لینین آخرین نامه خود را خطاب به Mdivani (رئیس جمهور گرجستان) دیکته کرد. لینین وعده داد بود که پرونده او را پیگیری نماید و بيرحمى وشقوات Ordzjonikidze را مانند عفو و گذشت استالین و Dzerzhinskij محکوم نمود.

لینین از ترسکی تقاضا نموده بود در کمیته مرکزی از درخواست گرجستانیها در مقابل استالین حمایت نماید، اما ترسکی از انجام این کار امتناع ورزیده بود. در ۹ مارس لینین برای سومین بار سکته ای کرد که قدرت تکلم را از او گرفت. او اکنون تنها میتوانست چند عبارتی را مانند "لوید جرج"، "nevozmojno" (غیر ممکن) و "Konferentsija" (کنفرانس) را به زبان بیلورد".

اما در گورکی، جایی که او در ماه می نقل به آن مکان نمود، بسرعت سلامتی خود را بدبست آورد، در ماه جولای توانست که لنگ لنگان چند قدمی به جلو بردارد، در ماه اوست قدرت تکلم خود را بدبست آورد و در سپتامبر با کمک دست چپ خود که سالم بود از نزده ها کمک گرفته و از پله ها پایین رفت. سپس او حتی توانست، با کمک یک عصا به گشته و گذاری کوتاه رفته و قارچ بچیند. کروپسکایا با او تمرین تکلم میکرد، اغلب چندین ساعت، و او بتدریج توانست جملاتی کوتاه را بسازد. او بهتر از اینکه بفهمد صحبت میکرد و همسرش برایش، از جمله مقالات روزنامه های مختلف را با صدای بلند میخواند.

علیرغم ضمانتهای همگانی در مورد اینکه بیماری لینین قابل درمان بود، شرایط او وخیمتر میشد. گرفتگی رگها آنچنان بود که مانع از رسیدن خون به مغز او میشد. تمام بخش مغز او از دریافت خون سالم محروم شده بود. در همان ماه او بستخی آغاز به نوشتن با دست چپ خود کرد.

یک شب کروپسکایا بخشی از کتاب جک لندن به نام "عشق به زندگی" را برای او خواند، کتابی که او شیفته آن بود. در بیبايانی از يخ، جایی که هیچ انسانی پای در آنچا نگذاشته بود، مردی بیمار، نیمه جان از گرسنگی، خود را به رودخانه بزرگی میرساند. توان او پایان میابد، او بستخی میتواند راه برود. در کنار او گرگی تلو تلو میخورد، او نیز از گرسنگی در حال مرگ بود. مبارزه ای میان آنها در میگیرد و آن مرد پیروز میشود. نیمه جان و نیمه دیوانه او به مقصد میرسد.

ساعت ۱۸ روز بعد، در ۲۱ ژانویه ۱۹۲۴ حرارت بدن لینین بسرعت بالا رفت. او چهار حمله شدیدی که ناشی از بیماری او بود شد، همه عضلات بدن او دچار گرفتگی شدیدی شدند و بیهوش شد. او در ساعت ۱۸، ۵۰ جان سپرد.

در آنجا از میان باران مبارز او تنها بوخارین چوان حاضر بود و بر اساس آنچیزی که او خود گفت لینین به معنای واقعی کمله در میان بازوان او جان داد.

کالبد شکافی نشان داد، به استثنای سکته مغزی در مرکز تکلم واقع در بخش چپ مغز او، پدیده نادری دیگری که در آنزمان توجه چندانی بدان نمیشد. این پدیده نادر در خود مغز پیدا نشد. و نه حتی در ارتباط نزدیک با محل آسیب دیده، بلکه در عوض در شاهرجهای گردن او، آن رگهای کلفت که خون را به مغز میرساند. شریان کاروتید سمت چپ لنین کاملاً بسته شده بود. آن دیگر یک رگ میان تهی نبود، که خون را به مغز برساند، بلکه تنها یک رشته فشرده کلفت بود. در آنزمان برای پزشکان رابطه میان آسیبهای ناشی از تصلب شریان در راهای منتهی به رگها و لخته های خون در مغز کاملاً روشن نبود. رابطه میان ایندو در دهه های پنجاه آشکار شد، زمانیکه معاینات با اشعه ایکس که معمولاً "رنگ جمجمه" نامیده میشود در اختیار عموم قرار گرفت. در حال حاضر اگر فردی علائم لنین را نشان بدهد، بوسیله دارو و جراحان کمکهای موثری دریافت میکند.

۱۹۳۹ ترتسکی سفارشی از Life در مورد اینکه استالین چگونه لنین را با کمک آمپولی زهر آلد به قتل رساند دریافت نمود. اجرت او ۲۰۰۰ دلار بود. با اینحال این مقاله را Life و Saturday Evening Post و Collier's انکار نمودند.

فقط غول رسانه های خبری Randolph Hearst که ضد کمونیستی دو آتشه بود و از پخش اکاذیب تبلیغاتی ابایی نداشت، باران رحمت خود را بر روی مقاله ترتسکی فرو ریخت و در ۱۰ اوت ۱۹۴۰ اجازه انتشار آنرا در روزنامه Liberty، ده روز قبل از اینکه ترتسکی، خود، توسط جاسوس استالین Ramon Mercader به قتل برسد، صادر نمود.

اما در حالیکه امروزه چگونگی قتل ترتسکی بر همگان روشن شده است، "قتل" لنین تبدیل به جنینی در نزد خیالپروران گشته است. پرتوکلی از کالبد شکافی وجود دارد که تشخیصی کاملاً دقیق را ارائه میدهد. "تصلب شریانی در شاهرگ سمت چپ با آسیبهای مشخص شده بر شریانهای مغز، و در لحظه اوج خود، خون مردگی نزدیک مراکز حیاتی مغز."<sup>۷</sup>

این تشخیص در سال ۱۹۴۲ توسط نمایندگان آکادمی A. I. Abrikosov و نه تن دیگر از محققان ارائه شد، و سال ۱۹۷۰ در کاوشی توسط چهار تن از نمایندگان آکادمی مورد تایید قرار گرفت. اینکه داستان مسمومیت اینچنین توائیت دهان به دهان گشته و به گردش درآید، مربوط به شرایطی واقعی بود. لنین واقعاً از استالین خواهش کرده بود که به او یک آمپول سمی بدهد!

طی دوران تبعید در پاریس یک بار لنین و کروپسکایا تا خانه Paul و Laura Lafargue که دو میل خارج از شهر زنگی میکردند دوچرخه سواری کردند. Laura دختر مارکس و Paul یکی از همکاران مارکس و انگلیس بود. این ملاقات تاثیر شدیدی بر روی این زن و شوهر روسی گذاشت. در سال ۱۹۱۱ این داستان که Paul و Laura تجلی فلسفه بدون تناقضی بود که در نزد لنین مورد قبول واقع شد: "وقتی آدم دیگه نمیتونه برای حزب کار کنه، باید حقیقتو قبول کنه و مثل Lafargue ها خودکشی کنه"، لنین گفت.

خواهر لنین ماریا در دفتر خاطرات خود که ابتدا پس از مرگ هر دو، لنین و استالین منتشر شد تایید نمود که لنین در همان می ۱۹۲۱ پس از اولین سکته ای که به او دست داد از استالین تقاضای سم کرده بود، کالایی که استالین و عده تهیه آنرا به او داده بود. چرا دقیقاً استالین؟ "بدلیل اینکه او میدانست که لنین مقصوم بود، مانند فولاد سخت و غریبیه بار مانتیسم". اما زمانیکه استالین برای خواهر او و بوخارین آنچیزی را که لنین گفته بود بازگو نمود، آنها تصمیم گرفتند که لنین را کمی آرام کنند. استالین به نزد لنین رفت و به او گفت که زمان جهت برآورده نمودن آرزوی او آماده نیست.<sup>۸</sup>

پس از مشاوره با پزشکان و صحبت با کروپسکایا که به هیچ عنوان مخالف این راه حل نبود، استالین به لنین پیغام داد که او شانس زیادی داشت که سلامت خود را بدست بیاورد، بنابراین دادن آمپول سم منتفی شد. لنین از گرفتن این پیغام خوشحال شد:

او از استالین سوال کرد: "منو که گول نمیزنی؟" او با آرامش جواب داد: "تا به حال شده که من تورو گول بزنم؟" استالین این واقعه را به دفتر سیاسی گزارش داد و خواهش کرد که او را از انجام ماموریتی که لنین بر عهده او گذاشته بود معاف نمایند. دفتر سیاسی گزارش را تایید نمود و البته استالین را از انجام این ماموریت دشوار معاف نمود.

در می ۱۹۲۴ نامه لنین بدست نمایندگان کنگره رسید. در تطبیق با درخواست لنین کمته مرکزی تا ۶۳ نفر نماینده توسعه داده شد، اما به هیچ عنوان آن تاثیری که لنین از آن انتظار داشت بدست نیامد.

کنگره با درخواست لنین مبنی بر اینکه استالین باید برکنار میشد موافقت ننمود. نامه لنین در میان پرونده ها قرار گرفت و تا بیستمین کنگره حزب در سال ۱۹۵۶ از دسترس اعضای معمولی حزب و مردم مخفی نگاه داشته شد.

- ۱- آثار منتخب در ده باند، باند ۱۰ (مسکو ۱۹۹۱)، ص ۵۴۲.
- ۲- دفتر سیاسی از کامنف، دبیر کل Krestinskij، لنین، استالین و ترتسکی تشکیل میشد. بوخارین، کالینین و زینوفیف اعضاً داوطلب بودند، به عبارت دیگر اعضای جایگزین.
- ۳- در ۹ نوامبر ۱۹۱۵ لنین در نامه ای به *zjaj*: "من عاجزانه از شما درخواست میکنم: نام فامیل را *Koba* را پیدا کنید."
- ۴- در ۱۹۲۵، *Karpinskij Liv och lära, Stockholm 1925*, p 134 (زندگی و آموزش)
- ۵- *Mdivani* در سال ۱۹۳۷ از جمله به اتهام تزوریسم.
- ۶- بوخارین این جریان را طی دادگاهی که بر علیه خود او در سال ۱۹۳۷ تشکیل شده بود بازگو کرد، آنzman او به مرگ محکوم شد. (پرودا ۳ آوریل ۱۹۸۸).
- ۷- پرودا ۶ اوت ۱۹۹۲.
- ۸- ایزوستیا Tsk KPSS, nr 12/89, p 198

## زمان بیدار شدن فرا رسیده است

برشت این افسانه کوچک را در مورد نگهبان لనین بازگو مینماید.  
او زمانیکه شنید لనین مرده بود، نمیخواست آنرا باور کند، بلکه با قدمهایی آهسته به جلو رفت و در گوش او زمزمه کرد:

"پاشو، رفیق لనین! خونخوارها برگشتن!"  
زمانیکه لనین بدون حرکت دراز کشیده بود او فهمید که لనین واقعاً مرده بود.

بسیاری بودند که نمیخواستند باور کنند که لనین مرده بود. بزرگترین روسیه شناس دانشگاه کمبریج E. H. Carr گفت، اگر او زنده مانده بود تاریخ اتحاد جماهیر شوروی کاملاً متفاوت شده بود.  
در ۲۳ ژانویه جسد لనین با قطاری مخصوص به مسکو منتقل شد. سرمای سختی بود - منهای ۳۰ درجه. تابوت رو باز در خانه شوراها در سالن Pillar قرار داده شد. در عرض چهار روز، در آن سرمای بیسابقه کوتاه مدت و ناگهانی، صد ها هزار زن، کودک و مرد شب و روز، ساعتها در خیابانهای یخ زده صف کشیدند برای اینکه از مقابل آن تابوت باز مارش بروند. مسکو عزا دار بود. در سراسر کشور مردم عزاداری مینمودند. در ضمن آرامگاهی موقتی از چوب در پشت حصاری در میدان سرخ در نزدیکی دیوار کرمیلن بنا شد. لనین پس از چهار روز به آنجا حمل شد.

در همان روزی که تابوت لనین به مسکو برده شد، تفاسیر روزنامه های سوندی به مناسبت مرگ او منتشر شدند.

یک سوسیال دمکرات سوندی و روزنامه نگار - مترجم) نوشت:  
"او بدون شک شرایط روسیه را صحیحتر از منشیویکها مورد قضاوت قرار داد. در آنمورد اتفاقاتی که رخ داد شهادت میدهدند. توده ها مایل به ادامه جنگ نبودند. آنها میخواستند که فقط با گذشته ها تا جایی که امکان داشت بصورتی رادیکال تسویه حساب نمایند. و کشاورزان بدنیال زمین خود بودند. شعار لనین [از دیده شده را بذد] آتش مبارزه را در ذهنها شعله ور نمود."

"اهمیت لనین برای انقلاب روسیه نباید ناچیز شمرده شود. او اقدامی انقلابی را از طریق مبارزه بی امان خود جهت نابود نمودن گذشته ها کامل نمود. این اقدام برجسته لనین بعنوان مهمترین اقدام، مهمترین از لحظه صداقت و صراحة و عشق بپرمانه خود به انقلاب اجتماعی، در این دوران پر آشوب در اذهان باقی خواهد ماند."

همکار او گوستاو مولر که عضو کمیته اجرایی بین الملل دوم بود و یک بار برای بشویکها در پتروگراد پول قاچاق کرده بود، در زمان یاداشت خاطرات خود پا را از این هم فراتر نهاد:

"لین و رفقای او حکومتی جدید و پرقدرتی را بنا نمودند که دیگر کشورهای جهان دیگر نمیتوانند از تایید آن امتناع ورزند. آنچه، در کشور بزرگی در شرق تجدید حیاتی از نوع رادیکال آن در حال روی دادن است. در این اقدام متهورانه که ابتدا بشویکها از طریق تخریب و نابودی روسیه تزاری و سپس از طریق بازسازی آن به اجرا گذاشتند، لనین زنده خواهد ماند. او یک روح الهی قدرتمند و یک سیاستمدار بینظیر بود."

روزنامه های سرمایه داری با لنین همانند انسانی در قالب یک دشمن برخورد نمودند. Svenska Morgonbladet (روزنامه صبح سوئدی) نوشت:

"او انسانی تخیلی از نوع زشت آن بود که عبارتی به نام سازش را نمیشناخت، یک ایده آلیست سلطه گر که بجز ایده آلهای خویش ایده آل دیگری را برسمیت نمیشناخت. به همین دلیل او تبدیل به دیوی در زمان خود شد، اما تنها از همین طریق او توانست سیاست خود را تا حد موفقیت، که او بدون شک به آن دست یافت را به پیش ببرد."

"غور و عظمت او را نمیتوان تکذیب نمود."، روزنامه Dagens Nyheter (خبرگزاری روز) بر این عقیده بود.  
"او هنر اندیشه گرایی را به اندازه کافی در اختیار داشت، هوش و فراسنی گزنه و هنر کنترل تاکتیک - با این خصوصیات او سفاک مبارزه طبقاتی، Moloch، (خدای آتش بابلیها - منبع ویکی پدیا - مترجم) شده است، یک بزهکار که در مقابل منفورترین و گناهکارترین سیاستداران کشورهای دیگر بیگناه و بی آزار و اذیت بنظر میاید، یک سیاستمدار ورشکسته که سقوطی بی نهایت گذرا را سبب شد که سراسر تاریخ به ناچار نشان خواهد داد."

"مرگ ناشی از فوج اندامهای تنفسی، بی شباهت به حلق آویز نمودن یا خفه کردن نیست" ، روزنامه Svenska Dagbladet تفسیر نمود، "و کسی خواهد اندیشید به تمام دستها در سراسر جهان که با لرزش به لذت انتقام میاندیشند و مایلند که به صورتی بی رحمانه آن گلو را بفشارند."

برای همگی آنها دشوار بود که شادی خود را از مرگ لనین پنهان نمایند. اما بهر حال صادقانه بود. آن جریات سیاسی به لనین وفادار ماندند که منافع طبقاتی آنان، آنان را ترغیب مینمود.

در نزد بسیاری از رهبران سوسیال دمکرات سوند، درکی، نوعی از یک همدردی متعادل برای انقلاب اکتبر وجود داشت، علیرغم اینکه پس از ۱۹۱۴ سوسیال دمکراتهای سوندی و بلشویکهای روسی راه خود را از یکدیگر جدا نموده و Branting از روی وظیفه دیکتاتوری بشویکها را محکوم و حتی حملات نیروهای نظامی کشورهای غربی را تحسین نموده بود.

Karl Hjalmar Branting از موقع انقلاب اکتبر که او آنرا در سوسیال دمکراسی "یک دستیابی موقتی" آمیز به دمکراسی بسیار رادیکال نامید، به هیجان آمده بود، که ما اینجا در اسکاندیناوی، بسختی به چشم انداز ایمان میاوریم که این یک دولت است که سخن میگوید.<sup>۲</sup>

او به عفو عمومی اشاره نمود، به حقوق دمکراتیک، بخصوص به حق اعتصاب. در یک تلگراف تبریک به پارلمان از جانب حزب حزب سوسیال دمکراسی Branting نوشته:

"زنده باد انقلاب اکتبر، زنده باد بین الملل سوسیالیستی، زنده باد روسیه...."

پس از دیداری از پتروگراد در آوریل ۱۹۱۷ او انقلاب اکتبر را برگشت ناپذیر نامید:

"تصور کلی بی اندازه است. ما خوشحال هستیم که این لحظه بزرگ را تجربه نمودیم. عصری جدید آغاز شده است، آینده مملو از امیدهای روشنیست."<sup>۳</sup>

در ۲۷ آوریل Branting در مجلس ضمانت داد که این تز لనین که جنگ جهانی باید توسط انقلابی جهانی دنبال شود، در حال حاضر در جریان به تحقق پیوستن است.

در میان اموال باقیمانده از لنسین حادق دو نامه که او به Branting نوشته بود وجود داشت. در سال ۱۹۰۶ او Branting را دعوت کرده بود که با رای مشورتی در کنگره سوسیال دمکراتها دراستکلهم شرکت کند. و یک سال بعد لنسین به Branting نوشته و از او خواهش کرده بود که از کلیه کتابهای انقلابی روسی که در انبار

- خانه مردم - و "رفقا Björkesson يا Björck" (Bokhandeln Björk & Börjesson, Drottninggatan 62)

(كتاب فروشی Bokhandeln Björk & Börjesson خیابان ملکه شماره ۶۲ - مترجم) جمع آوری شده بود مواظبت کند.

در اساس یک احساس برادری سوسیال دمکراتیکی با انقلاب اکتبر امری مسلم بود. انقلاب اکتبر مطمئناً به طبقات حاکم در سوند شوک عظیمی را وارد آورده بود.

چهار روز پس از اینکه انقلاب به شورش در آلمان منتهی شد، در ۱۴ نوامبر ۱۹۱۸ نخست وزیر آزاد منش سوند، Nils Ed'en بیانیه رسمی دولت را مبنی بر طرح به اجرا گذاشتن حق رای همگانی امضاء نمود.

در همان زمان در مسکو مبارزه بر سر میراث باقی مانده لنسین آغاز شده بود. طی دو تا سه روز پس از مرگ لنسین حزب کمونیست ۴۰۰۰۰ هزار درخواست عضویت دریافت نمود. اوضاع در آن زمان اینچنین میخواست که درخواست عضویت آنها بدون هیچ کند و کاوی مورد قبول واقع شود. بدین ترتیب فرصت طلبان بیشماری شرایط را برای اعمال نفوذ آماده دیدند.....

ترتسکی که در قفقاز بسر میبرد در مراسم خاکسپاری حاضر نشد، و بعدها استالین را مقصراً اعلام نمود و گفت که استالین به او اطلاعات غلط داده بود.<sup>۴</sup>

او از دست داد . یا اینکه داوطلبانه نخواست شرکت کند . به هر حال اولین دور مبارزه، بر سر اینکه چه کسی میخواست بعنوان شاگرد پارسا منش لنسین خود را برجسته نماید، را واکذار نمود.

بیش از یک میلیون از ساکنان مسکو سرما را به نیشخند گرفتند برای اینکه در مراسم خاکسپاری شرکت کنند. ۲۵۰ هزار نفر در پتروگراد گرد آمدند. در سراسر کشور کلیه کارخانه ها بدت طی پنج دقیقه از کار باز ایستادند.

پیش مردمی که میخواستند از لنسین خدا حافظی کنند بیش از آنچیزی بود که رهبران پیش بینی نموده بودند. این فکر در اذهان زنده شد که این تشریفات را دانمی کنند. پروفسور Abrikosov ابتدا بدن لنسین را برای ۶ تا ۷ روز مومیایی نمود با این باور که این اقدامی بود موقتی جهت نگهداری بدن لنسین در حالیکه آنها از تابوتی که او در آن قرار داشت سان میدیدند. اکنون به او فرمان دادند که لنسین باید ابدی بشود. بدن او به آزمایشگاهی برده شد، احشاء داخلی و مایعات بدنش را بیرون آورده و مایعات نگه دارنده را با کمک شیوه ای پیشرفت، هرگز منتشر نشده، به بدن او وارد کردند، شیوه ای که او را تا تاریخ امروز به همان شکلی در گذشته به نظر میامد حفظ نموده است.

با مجسمه ساز معروف Lev Efimovitj Kerbel، که ساعت سه صبح از تختخواب خود از NKVD (تشکیلاتی در کنار سازمان امنیت اتحاد جماهیر شوروی میان سالهای ۱۹۴۶-۱۹۳۴) سلف کا گ ب - مترجم) آورده شد برای اینکه به سالن Pillar برده شده و ساختن مجسمه ای از لنین را آغاز نمایند، در هم ادام شدند. دو هنرمند از صورت او قالبی گچی، سه نقاشی، و دو مجسمه ساختند. تمام شب را Kerbel (یک مجسمه ساز) مسکین در کنار تابوت ایستاد و خمیر زد.

یک مورخ اندیشه‌ها در غرب حدس زده است که ایده مویایی نمودن لنین از چندین سال قبل، با باز نمودن مقبره Tutankhamon شکل گرفت.

این ادعا بدور از ذهن است. بر عکس این به یک ایده سنتی روسی و ارتکسی بازمیگردد. در کلیساها روسی هنوز باقیمانده افراد مذهبی بعنوان بقايا نگهداری میشند. در صومعه‌های کیف و Pskov بدن افراد مقدس بعنوان بقايا نگهداری میشود. در داخل کرملین سه مطران و یک اسقف اعظم در یک تابوت سنگی که هرگز بخاک سپرده نشد قرار دارد.

یک نمونه پیشرفته‌تر از جسد مویایی شده، جسد جراحی به نام Nikolaj Pirogov، متعلق به سال ۱۸۸۱ بود که در یک تابوت سنگی در املاک او "Visjnja" خارج از Vinnista نگهداری میشد. شایعاتی سرخستانه بر این امر اصرار میورزند که کروپسکایا تا زمان مرگ خود در سال ۱۹۳۹ با مویایی نمودن مخالفت نمود، دقیقاً به دلیل اینکه یاد آور سنتهای کلیساها روسی بود. طی دوران فعالیتهای آسیایی حکومت اتحاد جماهیر شوروی دولتمردان عادت داشتند که هر از گاهی تابوت متعلق به افراد مقدس، که کلیسا ادعا مینمود بتصورتی معجزه آسایی نگاهداری شده بودند را باز کنند. تنها چیزهایی که در آنها پیدا میکردند استخوان و مو بود. اما این تنها بدن لنین نبود که مویایی میشده، بلکه افکار او نیز بود. همانطور که مارکس از مفهوم مارکسیست هراسان بود، لنین نیز با برجسب "لنینیسم" که توسط مخالفان او در سال ۱۹۰۴ بر روی او چسبانده شده بود غریبه بود.

در کتاب دولت و انقلاب، فرمول بندی مشهوری وجود دارد. در آنجا او آن آنچیزی را که بر مارکس و انگلیس گذشت توصیف مینماید:

"پس از مرگ آنها کوشش میشود که آنها را به اشخاص مقدس بیگناهی مبدل نمایند، بدین معنا که آنها را در زمرة مقدسان جای دهند، نوعی شهرت به نام آنها بدنهن برات اینکه طبقات ستمگر را [تسلي] داده و آنان را گمراه نمایند، در حالیکه ماهیت تئوری انقلابی آن تهی و مبتذل، و روشی ووضوح انقلابی آن کسل کننده میشود. اکنون بورژوازی و فرست طبلان در میان جنبش کارگری در مورد یک چنین [برداشتی] از مارکسیسم با هم به توافق رسیده اند. آنها جوهر تئوری انقلابی را فراموش میکنند، در هم میفرشند و تحریف مینمایند. آنها آن مسائلی را برجسته مینمایند و آنچیزی را میسازند، که هست و یا رخ میدهد، که مورد قبول سرمایه داری باشد. شوخی به کنار! - در حال حاضر همه سوسیال شونیستها [مارکسیست] هستند. و محققان بورژوازی آلمانی هر چه بیشتر صحبت میکنند، محققانی که هنوز تا دیروز متخصصان ریشه کن نمودن [مؤلف آلمانی] مارکسیسم، مارکس بودند، امری که بصورتی فوق العاده توانسته بود به رشد و تربیت انجمنهای کارگری سازمان داده شده برای چنگ غارتگرانه یاری نماید!"<sup>۷</sup>

توصیفات تمسخر آمیز لنین از مراسم نیایش - مارکس بصورتی تقریباً دقیق در مورد آنچیزی که پس از مرگ خود او رخ داد نیز صادق است. او به یک شخصیت بیگناه تبدیل، و کلیه صفات ضد سیستم، منقلب کننده و بحث برانگیز آثار او بی اهمیت جلوه داده شد.

زمانیکه آنها نوشته‌های لنین را در انتشارات کوچکتر او انتخاب میکردند، آن سخنرانیها و مقالاتی که لنین در آنها در مورد بروکراسی و خطر اینکه دولت اتحاد جماهیر شوروی از داخل میتوانست توسط صاحب منصبان رژیم گذسته، فرهنگ اداری و سنتهای امپراطوری آنها آلوده شود را تا حد امکان انتخاب نکردند. شخصیت لنین نیز هر چه بیشتر با تفاوت‌های ظرفیت مذهبی تطابق داده شد. اینکه بخش بزرگی از جمعیت بیسوساد اتحاد جماهیر شوروی، بخصوص آن ملتیهای که در اقلیت بودند، سیرت لنین را با واژه‌های مذهبی تفسیر نمودند قابل درک است.

بر اساس افسانه‌های تاجیکی و قفقازی لنین به اندازه یک کوه بزرگ بود. Orok ها (مردم ساکن در Sakhalin Oblast) عمدتاً در قسمت شرقی جزیره در روسیه - مترجم) او را همانند موجودی با پرتو نور خورشید در یکدست و پرتو نور ماه در دست دیگر تصور مینمودند، و در زیر پای او زمین میلرزید و او در آنجا به جلو میرفت.

برای ostjak ها (مردم ساکن در سیبری) لینین یک شکارچی بزرگ خوک دریایی بود که تجار پوست را مورد ضرب و شتم قرار داده و طعمه را به فقرا میداد. برای بخشی از بوداییها امپراتور کشور کمونیستی لینین، بصورتی شگفت انگیز شبیه به Schambala صحبت میکرد

(Sakyong Mipham Rinpoche Shambhala Buddhism بودیستی با اصل و نسب بودایی که بوسیله رهبری میشد - مترجم).

اما از جانب مسئولان رسمی تلاش بسیاری جهت نشان دادن ماهیت انسانی لینین نمیشد. حتی در ظاهر تحسین از رهبر هر چه بیشتر بعنوان نشانه ای از یک نیایش مذهبی پذیرفته شد. نام پتروگراد به لینینگراد تغییر داده شد و در آنجا ۲۷۰ بنای تاریخی، ۱۱۹ تابلو تاریخی و شش موزه که همگی با نام لینین در ارتباط بودند ساخته شدند. مبلغان حزب هر چه بیشتر وسوسه شده و برای مراسم مذهبی برنامه اجرا میکردند. در آن اوایل آفیش های تبلیغاتی وجود داشت که ترسکی را بعنوان سنت گوران که در حال مبارزه با اژدها بود نشان میداد. چند گامی باقی نمانده بود به اینکه راک، لینین را با "عیسی که برگان را به خروج از سرزمین ستمگران رهبری نمود" مقایسه نماید. و شوکای (نوعی پرنده) پتروگراد، پراودا، لینین را در همان زمان حیاتش "مسيح گونه" توصیف نمود.<sup>۹</sup>

از یک جهت لینین، خود راه را برای شیوع این فرهنگ هموار نمود. او در ترویج آن دوران پر عظمتی که در آن زندگی کرده بود و اینکه آن دوران پر عظمت باید با بنایهای تاریخی پر عظمت منقش میشدند شرکت نموده بود. چرا فقط باید آن دوران سیاه با بنایهای تاریخی مورد تمجید قرار گیرند؟

در ۱۴ اوت ۱۹۱۸ دولت اتحاد جماهیر شوروی فرمائی را در مورد بنایهای یادبود صادر نمود. دولت بسادگی فهرستی مشکل از ۶۷ نفر را که با بنای یادبود سزاوار آن بودند که به یاد آورده شوند ساخت. در فهرست

جز نام معلمان مارکسیسم نامهای دیگری مانند Voltaire, Chopin, Rimskij – Korsakov, Lord Byron..... Rubljov، Andrej.

این کار از اثر Tomasso Campanellas "Solstaden" - شهر خورشید" که در دو ترجمه روسی در سال ۱۹۱۸ در اوایل صده ۱۶۰۰ - مدینه فاضله، چاپ شد، الهام گرفته شد. در این اثر در مورد شهری گفته شده بود که در آنجا یادبودها، نشانها و نام خیابانها در هر زمانی باید یادآور همشهریان و پیشگامان انقلابی باشند. اما کروپسکایا در روزنامه ها خواهش کرد که مجسمه ای از لینین نسازند. او در ۳۰ ژانویه ۱۹۳۰ در پرودا نوشته:

"من تمنای بزرگی از شما دارم: اجازه ندهید که غم و اندوه از دست دادن ایلیچ به بی نتیجه ماندن افتخارات نام او در خارج منتهی بشود. بنای یادبودی از او نسازید، نام محلی را به نام او تغییر ندهید و مراسم پر خرجی را به نام و یاد او سازماده ننکنید!!"

او در مقابل تمامی اینها بی تفاوت بود، کروپسکایا ضمانت داد. اما مسئله ای حل نشد. در ضمن در همان دوران حیات او اولین خیابانهای مسکو و پتروگراد به ایلیچ و اولیانوف تغییر نام داده شده بود.

گرچه در آن زمان هنوز ترویج اندیشه های لینین چندان رایج نبود. تنها ده آفیش از هزاران آفیش تبلیغاتی که توسط گروه Rosta (از جمله Majakovskij شاعر در آن عضو بود) طی جنگ داخلی تولید شد، با نام لینین و یا نوشته های لینین ارتباط داده شد.<sup>۱۰</sup>

پنج سال بعد ۱۲،۵ میلیون تصویر از لینین در گردش بود. اما حتی آن نیز یک پیروی واقعا ساده لوحانه از یک رفیق از دست رفته بود. شرایط اسفاکتر بود برای هزاران پسر بچه که به یاد بود لینین Vilen, Vil, Vladilen و غیره غیره نامگذاری شدند. دخترها Avelina, Lenina, Leiana, Evelina .... نام گرفتند.

تحت رهبری دکتر عصب شناس Oskar Vogt انتستیوی نیز برای مطالعه مغز لینین ساخته شد. در آغاز دهه های هفتاد، ۷۰ نفر در استخدام آن انتستیو بودند. آنها مغز لینین را بر روی ۳۰ ۹۶۳ شیشه میکروسکوب طراحی نمودند. در انتستیو مجموعه ای از مغزهای افراد مشهور مانند:

Lunatjarskij, Majakovskij Clara Zetkin، بیولوژی به نام پاولف و غیره غیره جمع آوری شده بود. این آغاز پژوهش مغز بود و Vogt تصور مینمود که بتواند ویژگیهایی "در ارتباط" با یکدیگر در مغز لینین و دیگر افراد با اهمیت را شناسایی نماید.

اما در هیچیک از شاخه های علم نبوغ شناسی، اساسی برای آن وجود داشت.

حتی نشان داده شد که، شاید که کمی در دنای برای Vogt، مغز لینین در مقایسه با وزن میانگین مغز مرد اروپایی، ۱۳۷۵ گرم، فقط ۱۳۴۰ گرم بود.<sup>۱۱</sup>

تصمیم در مورد ساختن مقبره ای موقتی در میدان سرخ چند روزی قبل از مرگ لینین گرفته شده بود و طرح آن توسط مهندسی به نام Aleksej Sjtjusev که در دوران تزار شهرت بسزایی داشت کشیده شد. اولین - "موقعی" - ساختمان از چوب بود اما در سال ۱۹۳۰ یک سنگ مصری (سنگی برای تزیین) را جایگزین آن نمودند. با نگاهی به آن بعثوان پروژه ای توریستی این مقبره بدون شک شاید که بی نظیر باشد: بصورتی میانگین این مقبره در سال توسط یک و نیم میلیون نفر مورد بازدید قرار گرفته است.

در ضمن متخصصان مومیایی نمودن روئی مقدار بسیاری ارز را جلب کشور نموده اند. رهبر مغولستان Klement Gottwald، Tjoj-Balasan (رهبر حزب کمونیست چکسلواکی)، Georgij Dmitrov (رهبر حزب کمونیست ویتنام) و اولین پرزیدنت Guyana، Ho Chi Minh (رهبر حزب کمونیست بلغارستان)، Linden Forbes Sampson Burnham همگی توسط متخصصان روئی مومیایی شده اند.

تقریباً در کنار مقبره موزه لینین با یک کپی از اتفاق کار او، رولز رویس، کت و شلوار که او در استکهلم خرید و بقیه اموال او ترتیب داده شد. مبالغه هنگفتگی پول از تخفیفهای ویژه دولتی به هدایای لینین بdst آمد. تا هنگام فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی نوشته های لینین، نزدیک به ۷۰۰ میلیون نمونه به ۱۲۵ زبان چاپ میشد. در آمار جمع آوری شده از آثار چاپ شده و ترجمه شده، آثار لینین با کمی فاصله پس از کتاب مقدس جای دارد، اما قبل از داستایوسکی.....

ظهور و سقوط بی اندازه لینین تا چه حدی میتواند عجیب به نظر بیاید. زمانیکه رهبران آغاز به جمع آوری مجسمه کمونیستها در مسکو نمودند، در کمال تعجب دریافتند که تنها یک مجسمه از لینین در یک محل قابل رویت در مسکو وجود داشت!

در ساختمنهای مختلف تعداد بسیار زیادی از مجسمه های نیم تنه وجود داشت، اما هیچ مجسمه بزرگی از لینین، مخصوص فضای باز، به همان اندازه ای که از استالین، Dzerzhinskij، خروشچف، کالینین، ریکوف و غیره غیره وجود داشت، وجود نداشت. مسکو اولین مجسمه واقعاً عظیم لینین را طی دوران حکومت گورباچف در سال ۱۹۸۵، زمانیکه میدان سرخ جدید افتتاح شد دریافت نمود.

Seneca میگوید، مردان بزرگ بزرگ ند فقط به این دلیل که ما انتظار داریم ستونهای مجسمه باشند. از این هم بزرگتر میشوند اگر ما در مقابل آنها زانو بزنیم. اما بشویکهای آنzman در مقابل رهبر زانو نمیزند. لینین ابعاد انسانی را ارج مینهاد.

ابتدا زمانی انژری انقلابی او رو به زوال گذاشت که عظمت او تا تقریباً ابعاد الهی بالا برده شد. انقلاب اکابر ساخته و پرداخته دست لینین نبود. قبل از اینکه بشویکها قدرت را بدست گیرند شورای کارگران قدرت را در بسیاری از شرکتها بزرگ بدست گرفته بود و کشاورزان زمینداران بزرگ را اخراج نموده بودند. ترسکی با نشر شیوهای خود اینچنین مینویسد:

"پاییز زمان نواختن موزیک سیاست است. زمینهای کشاورزی درو شده و پندارهای واهی پراکنده شده اند، بردبازی و شکنیابی تحلیل رفته و زمان تسویه حساب فرا رسیده است! جنبش کناره ها را در خود غوطه ور نموده، مردم روسنایی را، از هر فشری، با خود میکشاند، تمام توجهات به قانون و خدمتی را با خود میشوید، خود را با آهن و آتش، تفگها و نارجکها مسلح میسازد... آشیانه های نجیب زادگان، که زمانی در آن با صدای پوشکین، تورگنیف و تولستوی جشن گرفته میشد را نابود میسازد. روسیه قدیم ناپدید میشود. روزنامه های لیبرالی همه مرثیه خوانیها با خاطر باعهای انگلیسی، تابلوهای نقاشی شده توسط دهقانان، کتابخانه خانوادگی، همه *Tambogov* های فرمانتاری *Parthenon* های حکاکیهای قیمتی و نژاد گواه را که نابود میشوند بسیج میکنند. مورخان سرمایه داری بشویکها را مقصراً میدانند. در واقع موزیک روسی یک چیز را که منشاء و سرچشممه اش صدها سال قبل از بشویکها ساخته دارد کامل میکند. او وظیفه تجدد طلبانه تاریخی خود را با تنها وسیله ای که در اختیار دارد حل مینماید: با کمک بربریت انقلاب، بربریت قرون وسطاً را از ریشه نابود میسازد. نه او و نه اجداد او رحمت و توجه را نشناخته اند."

Parthenon معبدیست که میان سالهای ۴۷ - ۴۳ قبلاً از میلاد مسیح بر روی Akropolis در آتن به عنوان احترام به Pallas Athena بخاطر محافظت از شهر آتن و یونان طی جنگ با ایران ساخته شد. نام اصلی ساختمان معبد آتنای باکره بود اما معمولاً به این نام خوانده میشد ("parthenos", "jungfru")

به همان طریقی که تولستوی در جنگ و صلح نشان داد که چگونه ژنرالها طی جنگ ناپلئون، نیروهای نظامی را رهبری نکردند، بلکه نیروهای نظامی ژنرالها را، ما میتوانیم بگوییم که انقلاب اکتبر لینین را آفرید مدت‌ها قبل از اینکه لینین انقلاب را بیافربند.

این درک که وقوع انقلاب اکتبر قابل پیشگیری بود، درکی که برخی از مورخان (از جمله Richard Pipes)، آنرا گرامی میدارد، غیر قابل دفاع است. زمانیکه تزار پارلمان را، که او آنرا بیش از اندازه رادیکال میدانست منحل نمود، شاهزاده Jevgenij Trubetskoye به او نوشت:

"اعلیحضرت.... قادری در تلاش دهقانان برای بدست آوردن زمین نهفته است، که نمیتوان مانع از آن شد.... هر کسی که مخالف سلب مالکیت اجباری باشد، از روی زمین جاروب خواهد شد. این انقلاب که آغاز شده است ما را با مصادره تهدید مینماید و جان ما را به خطر خواهد انداخت. وقوع جنگ داخلی قریب الوقوع است. شاید که دولت با اقدامات سرکوب گرانه خود جنبش انقلابی را در نطفه خفه کند. وحشتناکتر از این آن انفجار نهایی میباشد که نظم و ترتیب کنونی جامعه را سرنگون و فرهنگ روسیه را با خاک یکسان خواهد کرد. و خود شما در زیر آوارها مدفون خواهید شد."<sup>۱۲</sup>

لینین نیز اینچنین میپنداشت که جنگ فاکتوری بود که وقوع انقلاب را اجتناب ناپذیر نمود: "اگر جنگی در کار نبود"، لینین نوشت، "روسیه میتوانست که دهها سال بدون هیچ انقلابی بر علیه کاپیتالیسم ادامه حیات بدهد. در جنگ این مسئله بصورتی عینی گریزنایپذیر است، در آنزمان مسئله بر سر نابودیست و یا انقلاب بر علیه سرمایه داران. بنابراین این سوال باقی میماند. سوالی که از جانب زندگی مطرح میشود."<sup>۱۳</sup> وزیر داخلی خود - ه تزار Pjotr Durnovo در آغاز جنگ در نامه‌ای اعلام نمود که در صورت یک شکست نظامی "انقلابی اجتماعی با افراطی ترین نمایشات در روسیه گریزنایپذیر" است.<sup>۱۴</sup>

موردی غیر عادی از یک شهادت منسجم از جانب هر دو سوی سنگرها. انقلاب همانند توفاتی که در میگیرد اجتناب ناپذیر بود، اما این مانع بر سر راه اینکه لینین شخصاً در حوادث تاریخی آن با یک روشی غیر معمول مداخله نماید ایجاد ننمود. بدون او انقلاب شکل و شمایل دیگری بخود گرفته و مدیریت دیگری اختیار نمینمود. مورخ با تجربه انگلیسی در امور اتحاد جماهیر شوروی، E. H. Carr در مورد پیروزی بلشویکها در سال ۱۹۱۷ میگوید:

"پیروزی حزب باید تقریباً فقط به نام موقفهای پی در پی لینین، بدین وسیله که او آنرا با اراده شخصی خود فرم داد و اینکه همکاران غالباً غیر مصم خود را بدبان خود بکشاند، نوشته شود."

ترتسکی نیز همین برداشت را ارائه میدهد: "اگر من و لینین در پتروگراد نبودیم، انقلاب اکتبری در کار نبود. رهبران حزب بلشویک از وقوع آن ممانعت بعمل میاورندند، در مورد این شکی نیست. من به این فکر میکنم که اگر لینین در پطرزبورگ نبود من میتوانستم بر مقاومت رهبران بلشویک غلبه کنم."

ترتسکی بر این عقیده بود که اگر بلشویکها در اکتبر قدرت را تصاحب ننموده بودند، نمیتوانستند آنرا در آینده نیز تصاحب نمایند. اگر توده های رادیکالیزه شده وجود کوچکترین شک و شببه را در نزد بلشویکها احساس نمینمودند، تفاوت میان عمل و حرف، در عرض دو تا سه ماه، به همان طریقی که سوسیال دمکراتهای انقلابی و منشویکها را رها نمودند، بلشویکها را نیز رها نمینمودند.

بدین طریق پورژوازی میتوانست نفسی تازه کرده و از آن در جهت برقراری صلح استفاده نماید. این بینش موجب شد که لینین طرح پیچیده‌ای را که از مدت‌ها قبل آغاز نموده بود به مرحله اجرا گذاشت. اینکه او مخفیگاه خود را ترک و بودن اینکه بتواند آینده را پیش بینی نماید بسوی Smolny برآه افتاد ناشی از نگرانی، اضطراب، عدم اعتماد و شتاب او بود. آن اقدامات آشکار، که در حقیقت بر روی بصیرتی عمیق از ضرورتهای تاریخی بنا شده بود انقلاب را تعیین نمود.

یکی از ویژگیهای بخصوص لینین، در مقایسه با دیگران، توان او در ارزیابی مشخص، از نیروهای سیاسی موجود در جنبش، در شرایط مشخص بود. تقریباً مسئله‌ای وجود نداشت که لینین طی دوران حیات خود در مورد آن نظر خود را تغییر نداده باشد. روشی که او در جریان اتخاذ تصمیمات خود دنبال مینموده تابع این قانون بود، در هر شرایطی بر اساس یک ارزیابی پویا از توازن نیروها در کلیت خود آغاز نمود و آنچنان شیوه پیشرفت و عقب نشینی را اتخاذ میکرد که در همان لحظه بهترین نتیجه را به نفع هدف سوسیالیستی بدست آورد. یک تجزیه و تحلیل خشک "مارکسیستی" به اتخاذ این سیاست منجر شد که کامنف، زینوف و دیگر بلشویکهای برجسته در انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ با شورش مسلحه مخالفت نمایند. آنها بر این عقیده بودند که زمان

برای انجام آن آمده نبود. تاریخ این شرایط را بوجود آورده بود. جنگ این فرصت را بوجود آورد. لینین قادر بود که از آن شرایط استفاده ببرد.

سوسیالیسم روسی، با همه اخبار هیجان انگیز و کمبودهای نامید کننده خود، یک طرح جامع جنون آمیز که از کشوی میز کار لینین بیرون آمده باشد نبود.

این نتیجه کار میلیونها انسان و محصول هر دو، سنتهای طبقه کارگر اروپا و یک سنت دیرینه و ویژه آزادخواهانه روسی بود. به همان طریق باید کمبودها و نقاط ضعف انقلاب، که در آخر غلبه نمود، عمدتاً به بورکراسی عقب مانده و سنت استبدادی که کشور از دوران تزار به ارت برده بود نسبت داده شود و نه به شخص لینین.

دوران لینین کوتاه و فقط شش سال از حکومت اتحاد جماهیر شوروی را در بر گرفت. بیشترین زمان صرف نجات کشور از جنگی که به آنها تحمیل شده بود شد. زمانیکه صلح پیروز شده بود ساعت شنبه لینین لبریز شده بود. جامعه ای که او پس از خود بجای گذاشت بیشتر ویژگیهای دوران "کمونیسم جنگی" و کاپیتالیسم دولتی را با خود حمل میکرد تا سوسیالیسم واقعی.

در مقام مقایسه، زمانی که لینین درگذشت کشور فقیرتر، تیره روزتر و فرسودتر از دورانی بود که او سکان اداره کشور را بدست گرفت. روسیه به زانو در آمده بود. ماسینهای از کار افتاده و انبارها تهی بودند. در شهرها مردم به خاطر زنده ماندن با مبلها آتش روشن میکردند. میلیونها دهقان و کودک بی سرپرست در خیابانها پرسه میزدند، آن شکل کلاسیک از قحطی "سرگردان" در روسیه. طبقه کارگر با اندک اعضای خود در عمل منحل شده و بخش بزرگی از پیشتر از لحاظ فیزیکی و سیاسی وجود خارجی نداشت و همین امر منجر به ظهور فساد در دستگاه اداری رژیم اتحاد جماهیر شوروی شد.

باید تا سال ۱۹۲۸ طول میکشید تا اینکه آمار و ارقام تولید از دوران قبل از جنگ پیشی میگرفت. اما در زمان لینین نیز تغییراتی روی داده بود که در آمار دیده نمیشود. تغییراتی در ساختار جامعه که راه را برای بازسازی که در آینده میخواست رخ بدده هموار نمود.

یک برنامه آموزشی گسترده آغاز شده بود. کتابخانه‌ها، سالنهای مطالعه و خانه‌های موسوم به خانه مردم مانند قارچ از زیر زمین سربرآوردن. برق رسانی آغاز شده بود و اگر کشاورزان نخوانده بودند که لینین کجاست، به هر حال میدانستند که لامپ برق "ایلیچ" کجاست. ترتیبات مکانیکی که در آینده میخواست در جریان برنامه موفق پنج ساله مورد استفاده قرار گیرد پایه گذاری شده بود.

دوران برداشت از انقلاب در آینده ای دور قرار گرفته بود. پنجاه سال پس از انقلاب اکثیر اتحاد جماهیر شوروی از بسیاری جهات از کشورهای صنعتی پیش رو که قربانی "تب قمر مصنوعی" شده بودند پیشی گرفت. این کاملاً داستان دیگریست، اما این بدون انقلاب اکثیر غیر قابل تصور است.

یک انتقاد به لینین و بلشویکها که نمیتوان آنرا خصمانه نامید، انتقادی بود که توسط روزا لوکزامبورگ، دوست نزدیک و رفیق مبارزاتی لینین، فرموله شد. او با تمام وجود همراه با انقلاب اکثیر بود و پویایی آنرا درک مینمود:

"یا باید آنرا با سرعت و قاطعانه به پیش برد و با مشتهای آهنین تمام موانع را از سر راه برداشت و مواضع خود را به جلو هدایت نمود یا اینکه دقیقاً آنرا به عقب، به پشت نقطه شروع ضعیفتر از خودش پرتاب شود تا اینکه توسط ضد انقلاب سرکوب گردد."

"آنکسی که میخواهد تعالیم جنگهای لفظی خانگی پارلمانی را به تاکتیکهای انقلابی انتقال دهد تنها نشان میدهد که روانشناسی انقلاب، بله قانون طبیعی خود آن، برای او و به همان اندازه غریب است که همه تجربیات تاریخی برای او کتابیست با هفت مهر و موم."

او به انقلاب "با شکوه" انگلیسی سال ۱۶۴۲-۱۶۴۳ اشاره مینماید که با منحل شدن خانه لردها، اعدام Karl I و اعلام جمهوری پایان یافت.

به گفته لوکزامبورگ این امر، در هر انقلاب واقعی که "میانه روها" پیروز شده اند، اولین مردادان و دستاوردهای نیمه کاره نیز بسرعت مدفون شده اند، اعتبار دارد." دمکراسی "میانه روا" ۱۹۷۳ برایر بود با تجدید حیات بورژوازی! "جاده طلایی میانه روها نمیتواند در هیچ انقلابی ابقاء شود."، لوکزامبورگ میگوید:

"قانون طبیعی انقلاب یک تصمیم گیری سریع را مطالبه مینماید: یا لکوموتیو با تمام توان خود سربالایی انقلاب را تا بالاترین نقطه خود طی میکند و یا اینکه بر اثر وزن خود به مواضع اولیه خود بازگشته و آنهایی را که با اندک توان باقیمانده خودشان میخواهند خود را در نیمه راه حفظ نمایند، درمانده با خود به پرتگاه میبرد." اگر چه لوکزامبورگ اعمال دیکتاتوری بر طبقه حاکمه قدیمی را در یک دوره انتقال تایید مینمود، اما همزمان به این امر که دیکتاتوری به امری همگانی و دائمی تبدیل بشود انتقاد داشت.

او نوشت:

"آزادی فقط برای هوداران دولت، فقط برای اعضای حزب - اگر چه آنها بیشمارند - آزادی نیست. آزادی همیشه آزادی دگر اندیشان بوده است. نه به دلیل "عدالتی" غیر قابل تصور، بلکه به دلیل اینکه هر چیز آموزنده، مفید و پالایش داده شده در یک فضای باز سیاسی به آن وابسته بوده و تاثیر آن در غیاب [آزادی] تبدیل به امتیازی میشود."

"با این فضای سرکوب سیاسی در سراسر کشور باید زندگی نیز در اتحاد جماهیر شوروی هر چه بیشتر فلح شده باشد. بدون انتخابات عمومی، مطبوعات آزاد - و اجتماعات آزاد و برخورد نظرات بصورتی آزادانه، زندگی در همه موسسات عمومی ممیرد و به امری ظاهری تبدیل میشود که در آن بروکراسی بعنوان تنها وسیله فعال باقی میماند. زندگی عمومی در نهایت به خواب رفته، تعدادی از رهبران حزب با انرژی پایان ناپذیر و ارمان گرایی بیکران رهبری و حکومت میکنند، در واقع در میان آنها یک دوچین مغزهای متفسک اداره میکنند و نخبگانی از طبقه کارگر هر از گاهی بسیج میشوند که سخنرانی رهبران را در جلسات مورد ستایش قرار داده و به اتفاق آرا قطعنامه های پیشنهادی را به تصویب برسانند، به عبارت دیگر، در اساس یک حکومت تکمه ای، یقیناً یک دیکتاتوری اما نه یک دیکتاتوری کارگری بلکه دیکتاتوری مشتی سیاستمدار، به عبارت دیگر دیکتاتوری به مفهوم سرمایه داری، به مفهوم امپراطوری فرقه راهیان دومینیکن".

شرایط زمانی خطرناک شد، لوکزامبورگ گفت، که لنین، ترسکی و دیگر بلشویکها مشترکاً از ضرورتهای جنگ داخلی فضیلتی ساخته و دیگر احزاب، نشریات و عقاید را برای همیشه منوع اعلام نمودند.

در ۲۸ اکتبر ۱۹۱۷ در سومین روز انقلاب لنین فرمان خود را در مورد آزادی مطبوعات نوشت:

"باید اقداماتی موقتی برای مهار نمودن موجی از تهمتها و دشمنها، که مجلات زرد قصد دارند از روی خوشحالی آنها را جهت نابود نمودن پیروزی تازه بست آمده تودها منتشر نمایند اتخاذ گردد. تا تشکیل دولت جدید بصورتی ثابت، تمامی مداخلات در مطبوعات و ادبیات منوع اعلام میشود: آزادی مطلق در مطبوعات تنها در برابر دادگاه و با تطابق با یک قانون صریح آزاد و مترقب در دسترس خواهد بود."

آن اقدامات موقتی را لنین با سه نکته مشخص نمود. مطبوعاتی که بصورتی اشکار مخالفت و یا نافرمانی از حکومت اتحاد جماهیر شوروی را تبلیغ مینمودند، مرتکب به تحریف حقایق و یا افتراء شده و میتوانستند توقیف شوند، با اینحال تنها پس از تصمیم دولت، اختیاری که در سال ۱۹۲۰ به ارگان سانسور Glavlit منتقل شد. تمام این نظم "موقتی" که حتی خواسته های آزادی مطبوعات بورژوازی را برآورده نمینماید، دائمی شد و ابتدا پس از ملاشی شدن اتحاد جماهیر شوروی در سال ۱۹۹۱ لغو گردید.

لنین همچنین در مورد دولتی کارگری خیال پردازی نموده که بتواند بر آزادی مطبوعات سرمایه داری از طریق ارائه شرایط عملی آزادی مطبوعات برتری جوید. آنکسانی که تعداد خاصی امضاء جمع آوری مینمودند میتوانستند به تجهیزات چاپی مجهز شوند. به دلیلی این فرمان در آثار جمع آوری شده لنین ذکر نمیشود. تاریخ نشان میدهد که مداخلات انقلابی در شرایطی بغيرنج میتواند وحشتی که صدها سال دوام یافته ایجاد نماید. وحشت از Cromwell و "اعمال خشونتی Puritan" - ی آنها سبب این شد که انگلیس قریب به ۲۰۰ سال اینکه این اعمال خشونت در انقلاب ۱۶۴۹ بود که شیوه حکومتی پارلمانی را، که امروزه آن را ستایش میکنند، به کشور داد انکار نمایند.

گروهی از افراطیون مذهبی در انگلستان، که میتوان آنها را با وهابیون عربستان سعودی مقایسه نمود، که Cromwell رهبر آنها بود. مترجم.

هنوز وحشت مشابه ای از انقلاب روسیه را منقلب ننموده است. بدن لنین همانند بدن Marats و Cromwell که توسط مردم خشمگین قطعه قطعه شد، قطعه قطعه نشده است. بر اساس تحقیقات جامعه شناسی او تقریباً به اندازه پشتیبانان فعل خود مخالف دارد. لنین همچنان در تابوت سنگ آهکی خود، بطور سطحی آسیب دیده از اصابت تکه های شیشه در صورت و دستهای خود پس از یک بمب گذاری، استراحت میکند.

در همان سالی که لنین متولد شد، آلمان و فرانسه درگیر جنگی شدند که با مبارزه عظیم کمون پاریس، اولین تلاش جهت واقعیت بخشیدن به شکل دیکتاتوری پرولتاپیا پایان یافت. زمانیکه لنین درگذشت سوسیالیسم، اتحاد جماهیر شوروی، در بزرگترین کشور جهان از قوه به فعل در آمده بود. آن شکل جامعه که لنین پایه گذاری نمود اولین تجربه سوسیالیستی شد که طی زمانی دراز، چندین نسل، پا بر جا ماند.

اما همانند کمون پاریس سوسیالیسم روسی در هم شکسته شد و اتحاد جماهیر شوروی بصورتی رسمی پس ۷۴ سال متلاشی شد.

زمانیکه ما میخواهیم میراث باقیمانده از لنین و دولت اتحاد جماهیر شوروی را جمع بندی نماییم اغوا میشویم از اینکه در مورد Chou En-Lai، نخست وزیر چین میان سالهای ۱۹۴۹ - ۷۶، بگوییم. او در پاسخ به این سوال، که او در مورد معنای انقلاب فرانسه چه تصوری داشت گفت:

"این خیلی زوده که در این مورد صحبت کنیم"

انقلاب روسیه مرد و بخار سپرده شد. اما طی آینده ای قابل پیش بینی خود را همانند عصبهای یک قسمت جدا شده از بدن در اذهان زنده خواهد نمود. برای نسلهای آینده، روشنفکران، سیاستمداران و توده های آگاه در مورد انقلاب اکابر و سیرت لنین موضع گیری خواهند نمود برای اینکه در مورد نقطه نظرات خود در مبارزه جهانی بخار صلح، نان و زمین اتخاذ تصمیم نمایند.

۱- سوسیال دمکرات ۲۳ ژانویه ۱۹۲۴

۲- یالمار برانتنیک: سخنرانی و نوشته ها، XI (استکلهم ۱۹۳۰)، ص ۲۳۱

۳- سوسیال دمکرات ۲۳ ژانویه ۱۹۲۴

۴- ص ب ک، ب بخش، (سال ذکر ب دون، Citet by Hilding Bagberg: Socialisten i tiden (Gotenberg,

۹۱

۵- سوسیال دمکرات ۲۳ آوریل ۱۹۱۷

۶- در تلگراف استالین به ترتیبی گفته شده بود که مراسم خاکسپاری میخواست که در روز شنبه ۲۶ ژانویه برگزار بشود. اما به ۲۷ م ژانویه موکول شد.

۷- لنین، اثار منتخب در ده باند، باند ۷ (مسکو ۱۹۸۸)، ص ۱۲

Dimirij Volkogonov: Lenin, Polititjeskij Portret part 1 (Mosko 1994), p 28

۸- ۱۹۱۸ سپتامبر

Victoria E. Bonnell: Iconography of Power. Soviet Political Posters under Lenin and Stalin -۱۰ (London 1997), p142

۱۱- بر اساس کم و بیش توصیفات تخیلی در غرب Vogt بخشهایی از مفر لنین را زمانیکه او به آلمان بازگشت همراه خود برد. این امر هم از جانب هر دو (V. I. Lenin: Polone sobranie sotjinjenij (PSS) -۱۳

Novoje Vremja, 10/1995, p 43-۱۲

۱۲- چاپ پنجم (مسکو ۱۹۸۵ - ۶۵) باند ۳۲، ص ۳۲،

Roj Medvedev: Russkaja revolutsija 1917 goda: pobeda i porazjenie bolsjevikov (Mosko 1997), -۱۴

p12

پیام پرتوی

۲۰۱۱۰۳۱۷